

علت اصلی کودتا

قوانین حرکت جامعه و قانون اساسی - کدام راهبرد؟ / لطف الله میثمی

دین و سکولاریزم / گفت و گو با دکتر محسن کدیور

تاریخچه مختصر الهیات رهایی بخش / برگردان: چشم انداز ایران

نفت و دولت نفتی ایران / گروه نفت

پایان سرمایه داری عقلایی / جان بلمی فاستر / اردشیر عمانی

سی خرداد ۶۰؛ فاجعه ای قابل پیشگیری / گفت و گو با دکتر ابراهیم یزدی

جنبش مخملی ایران - به پاس حماسه دوم خرداد ۱۳۷۶ / دکتر نظام الدین قهاری

جنبش اجتماعی در ایران / گفت و گو با دکتر پرویز پیران

آزادسازی کشت شقایق - خودکفایی دارویی یا فراوانی تریاک؟ / پروین بختیارنژاد

چشم انداز ادبیات متعهد با آثاری از شیخ مصلح الدین سعدی / سایه / شاهرودی / لنگستن هیوز... فرخی

یزدی؛ استاد مکتب آزادی

پیر بلخ در قلمرو آزادی و اختیار / سیدحامد علوی

نقد کتاب / پروین امامی

معرفی کتاب

نقدی بر "بحث های بنیادی ملی" نوشته عزت الله سبحانی

نژادپرستی ایرانی یا بازشناسی هویت ملی؟! / پاسخ عزت الله سبحانی به نقد یک استاد دانشگاه

حیات، پیچیدگی و تکامل / دکتر شهریار شفق

اصلاح قانون مادر به رسم روزمرگی / فائزه حسنی

عقب نشینی در طرح های خط لوله صلح / گال لوفت / برگردان: چشم انداز ایران

زمان نگرشی تازه به ایران / گزارش گروه کاری شورای روابط خارجی امریکا / برگردان: چشم انداز

ایران

روابط امریکا با ایران - شهادت "گری سیک" در برابر کنگره / برگردان: چشم انداز ایران

چشم انداز خوانندگان

چشم انداز ایران در آینه خوانندگان

## علت اصلی کودتا

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ یادآور خاطره تلخ کودتای انگلیسی - امریکایی علیه دموکراسی و دولت ملی دکتر مصدق می‌باشد. سرنگونی دولت مردمی از طریق دسیسه‌چینی و دخالت نامشروع دولت‌های بیگانه، همکاری عوامل مزدور داخلی و حمایت دربار و درنهایت اعمال قدرت نظامی به غرور ملی ایرانیان لطمه زد. کودتا که منجر به استقرار دیکتاتوری شاه در ایران شد، با مقاومت منفی و مبارزات مستمر، در قالب نهضت مقاومت ملی، جبهه ملی دوم، نهضت آزادی و حرکت‌های مذهبی که به قیام ملی ۱۵ خرداد انجامید، روبه‌رو گردید و سرانجام انقلاب ۵۷ التیام‌بخش زخم عمیقی بود که از ناحیه کودتا بر پیکر ملت ایران وارد آمده بود. به‌طور کلی درباره علت کودتا سه نظریه مطرح است:

الف - جنگ سرد      ب - رویارویی شمال - جنوب      ج - مقابله با الگوی درون‌زا

## الف - جنگ سرد

این نظریه با توجه به رقابت دو ابرقدرت امریکا و شوروی در تقسیم جهان و گسترش حوزه نفوذ خود پس از جنگ دوم جهانی معتقد است که کودتای ۲۸ مرداد در بستر چنین فضایی شکل گرفت. فعالیت گسترده حزب توده و دفاع از منافع توسعه‌طلبانه روس‌ها در ایران به‌همراه تبلیغات وسیع و بزرگنمایی قدرت حزب توده توسط عوامل مرموز و رسانه‌های وابسته، تقویت توهم سرخ (۱) نزد اقشار مذهبی و روحانیت سنتی، فضای روانی - سیاسی مناسبی را برای بهانه‌جویی قدرت‌های امپریالیستی و دخالت آنها به‌منظور جلوگیری از سقوط کامل ایران و یا بخشی از آن به پشت‌پرده آهنین فراهم آورده بود. در این نظریه دلیل اصلی کودتا در گرایش دولت ملی به بهبود روابط با دولت شوروی و بی‌میلی مصدق در سرکوب حزب توده (۲) و نگرانی اقشار مذهبی از نفوذ کمونیسم و تمایل به نجات ایران و کل خاورمیانه از چنگال کمونیسم جهانی ارزیابی می‌گردد. چنان‌که گازیوروسکی می‌نویسد: "بسیاری از مقامات ایالات متحده تا تابستان ۱۹۵۳ به این نتیجه رسیده بودند که افزایش هرچند و مرج و شاید به قدرت رسیدن کمونیست‌ها در ایران قابل انتظار است و بنابراین مصدق باید سرنگون شود تا از سقوط ایران در دامان شوروی جلوگیری به‌عمل آید." (۳)

در این تحلیل از دست‌رفتن منافع کمپانی‌های نفتی فرع بر جنگ بین دو اردوگاه سرمایه‌داری و کمونیستی تلقی می‌گردد.

برخی از محققین نیز گرچه ارزیابی‌های صورت گرفته از قدرت و توان حزب توده را واقع‌بینانه نمی‌دانند و معتقدند سران امریکا نیز از این موضوع آگاهی داشته‌اند لکن قالب اصلی کودتا را همچنان مبتنی بر انگیزه‌های ایدئولوژیک که حول محور جنگ سرد می‌چرخید ارزیابی می‌کنند. (۴)

## ب - رویارویی شمال - جنوب

در این نظریه برخی از زاویه دید اقتصادی برآند که نفت کالای حیاتی و مورد نیاز انگلستان بوده است، به گونه‌ای که دغدغه اصلی وزارت سوخت و انرژی دولت بریتانیا را شکل می‌داده و از آنجا که مصدق اراده جدی و قاطعی در ملی کردن نفت ایران داشته است، لذا از همان ابتدا بر دولت انگلستان آشکار بوده است که نمی‌توانند با مصدق به تفاهم برسند. پیامد ملی کردن نیز قطع سلطه انگلیس بر یک صنعت بسیار مهم و حیاتی ایران و تشویق ملل دیگر در به دست گیری کنترل منابع نفتی خود بوده است.

از سوی دیگر منافع کمپانی‌های نفتی امریکا و دولت آنها با قانون ملی کردن واقعی صنعت نفت مغایرت داشته و سقف حداکثری مورد قبول آنها اعمال اصلی تصنیف منافع بوده است. لذا دولت‌های امریکا و انگلیس علیرغم اختلافات اولیه، در سیر حوادث، متحد طبیعی یکدیگر گشته و پروژه حذف مصدق را به طرق سیاسی - توسط شاه و مجلس - دنبال می‌نمایند، لکن قیام ملت در سی تیر ۱۳۳۱ این نقشه را عقیم می‌نماید. پس از این شکست بریتانیا و امریکا روش‌های دیگری را برای سرکوب نهضت و دولت ملی آزمودند (۵) که نقطه اوج آن در کودتای ۲۵ و ۲۸ مرداد تجلی یافت.

در این نگاه علت اصلی کودتا، لطمه خوردن منافع اقتصادی دولت‌های امپریالیستی غربی و کمپانی‌های نفتی به واسطه ملی شدن نفت و تهدید منافع منطقه‌ای آنها و از دست دادن کنترل خود بر منابع نفتی می‌باشد.

در این راستا دکتر آبراهامیان می‌نویسد: "کودتا چندان در چارچوب جنگ سرد نمی‌گنجد و بیشتر به جنگ امپریالیسم غرب علیه ملی‌گرایی جهان سوم ارتباط پیدا می‌نماید، به عبارت دیگر، کودتای ایران بیشتر به رویارویی میان شمال و جنوب مربوط می‌شود تا تعارض میان شرق و غرب (جنگ سرد)". (۶)

## ج - مقابله با الگوی درون‌زا

نظریه سوم ضمن پذیرش دو تحلیل پیش‌گفته به عنوان وجوهی از علل کودتا، علت اصلی کودتا را مطلب دیگری می‌داند. اجمال این که مصدق در خاطرات خود می‌نویسد که مسئله ملی شدن نفت، غرامت و عوارض آن براساس قوانین بین‌الملل و ملی شدن نفت مکزیک حل شده بود، یعنی مسئله حقوقی نفت بماهونفت مسئله‌ای حل شده بود و الزامی برای کودتا وجود نداشت. این نظریه معتقد است علت اصلی کودتا رویارویی با الگوی درون‌زای مصدق به نام اقتصاد مبتنی بر دموکراسی، اعتماد به دولت، پرداخت داوطلبانه مالیات و به اصطلاح اقتصاد بدون نفت بود که چنانچه این الگو در داخل نهادینه می‌شد و به کشورهای نفت خیز و جهان سوم تسری می‌یافت، فراتر از منافع اقتصادی، کیان فراملیتی‌های نفتی و دولت‌های غربی را به مخاطره می‌انداخت.

به دلایل زیر الگوی مصدق از جامعیت و پایداری لازم برخوردار بود:

**یکم:** اصل حاکمیت ملی در نهضت ملی دارای دو مولفه بود. مولفه اول احیای حقوق مردم و تقویت دموکراسی و مولفه دوم اعمال حاکمیت و مالکیت بر منابع زیرزمینی و این هر دو اولاً در راستای احیای قانون اساسی انقلاب مشروطیت بود و ثانیاً در کادر مصوبات سازمان ملل و رویه‌های ملی کردن در دیگر کشورهای غربی؛ بنابراین خواست ملت ایران فراقانونی نبود.

**دوم:** ملی کردن با حمایت ملی و پشتوانه ملت مطرح و پیگیری شد. چنانچه ملی کردن و مالکیت بر منابع صرفاً یک عمل ضدامپریالیستی و ضدانحصاری باشد، اما از پشتوانه دموکراتیک برخوردار نباشد، طبیعی است که با اعمال فشار خارجی همچون تحریم و محاصره اقتصادی، دولت توان مقابله و مقاومت نخواهد داشت و برای ادامه حیات از موضع اضطرار مجبور خواهد شد که در شرایط بدتری نفت خود را به ثمن بخش بفروشد. به عبارت دیگر ملی کردن بدون پشتوانه ملی، ملت را به اضطرار انداخته و ممکن است ضرر و زیان آن بیش از پیش باشد.

**سوم:** ملی کردن به مفهوم اختیار در بهره‌برداری از منابع و آزادی در عرضه آن، با سازوکار سرمایه‌داری لاینفک از دموکراسی مغایرتی ندارد. زیرا قانون عرضه - تقاضا در اقتصاد آزاد می‌گوید، عرضه‌کننده کالای خود را تحت شرایط آزاد باید عرضه نماید، نه در حالت اضطرار یا انحصار، حال وقتی ملتی حاکمیتی بر منابع نفتی خویش نداشته باشد و اختیار بهره‌برداری، تولید و عرضه به دست دیگران باشد در واقع نظام رقابت آزاد عینیت نخواهد یافت. مصدق در برابر فشارها و تحریم‌های بین‌المللی، شعار الگوی اقتصاد بدون نفت را مطرح و در صحنه عمل پیاده نمود. گرچه اقتصاد بدون نفت در شرایط اعمال فشار همه‌جانبه بر دولت ملی مطرح گردید و بالذات مطلوب مصدق و ملت نبود اما این فشارها تازیه‌تکامل جامعه شد و راه رشد اقتصاد و متوازن با صادرات و واردات متعادل و مبتنی بر کار و کوشش و پرداخت داوطلبانه مالیات را گشود، بنابراین نه تنها خلع ید و ملی کردن نفت باعث از دست رفتن منافع عظیم و سودجویانه کمپانی‌های نفتی گردید، بلکه تهدید بزرگ‌تر ارائه الگویی درون‌زا و فرهنگ‌ساز بود که از دل دموکراسی و روابط دموکراتیک بین مردم و دولت ملی جوشیده بود که می‌توانست راهگشای کشورهای نفت‌خیز جهت کاهش وابستگی به نفت و خروج از اضطرار در عرضه آن و در نتیجه رشد واقعی قیمت نفت و میل به سمت قیمت ذاتی آن باشد.

براساس منطق هزینه - فایده کودتا و به جان خریدن ننگ و بی‌آبرویی برای کشورهای مدعی دموکراسی، نشانگر اهمیت و عظمت تهدیدی است که غرب آن را احساس نموده و حاضر به پرداخت بهای سنگین آن شده بود و این می‌تواند تا حدی ارزش ذاتی نفت را نشان دهد.

امروز نیز امریکایی‌ها از یک سو با منطق گسترش دموکراسی، حضور خود را در خاورمیانه توجیه می‌نمایند و از سوی دیگر به صراحت خواستار تأمین امنیت عرضه نفت ارزان خلیج فارس می‌باشند. حال آن‌که چنانچه دموکراسی واقعی در منطقه شکل گیرد، با افزایش رشد و آگاهی مردم و اعتماد به

حکومت، مسلماً جریان صدور نفت ارزان تداوم نخواهد یافت؛ زیرا در شرایط اختیار و انتخاب آزاد، رعایت منافع ملی ایجاب می‌نماید که میزان عرضه نفت براساس اصل حفاظت و صیانت از ذخایر تعیین شود (۷) و در اینجاست که دموکراسی به‌عنوان یک عامل اثرگذار در قیمت نفت ایفای نقش خواهد نمود، همچنان که در نهضت ملی چنین نقشی را ایفا کرد. به‌طور قطع می‌توان گفت اگر الگوی "اقتصاد بدون نفت" دکتر مصدق با کودتای انگلیسی - امریکایی روبه‌رو نمی‌شد، ثروت نفت و بهره‌برداری صیانتی از آن می‌توانست به‌عنوان اقتصاد مکمل در کنار اقتصاد بدون نفت، ما را از کشور ژاپن هم جلوتر ببرد. این الگو می‌توانست گام موثری در دستیابی به ارزش ذاتی نفت و انرژی‌های جایگزین بردارد و کمک بزرگی به زیست‌محیط جهانی بکند. امروزه دولت نروژ الگوی مصدق را پیاده کرده و درآمد نفت خود را در صندوق ذخیره ارزی صدمیلیارد دلاری به‌عنوان اقتصاد مکمل در کنار اقتصاد مبتنی بر کار و کوشش و پرداخت مالیات با موفقیت به اجرا درآورده است.

#### پی‌نوشت‌ها:

##### ۱- Red Phobia

- ۲- امریکایی‌ها می‌گفتند ما خدا، مالکیت و آزادی را قبول داریم در حالی که کمونیست‌ها این سه را قبول ندارند. همه مردان شاه، ترجمه شهریار خواجهان، صفحه ۹.
- ۳- همه مردان شاه، ترجمه لطف‌الله میثمی، ص ۳۳۸.
- ۴- همان منبع، مازیار بهروز به نقل از دکتر آبراهامیان، ص ۳۳۸.
- ۵- توطئه نهم اسفند ۱۳۳۱، قتل افشارطوس و...
- ۶- منبع شماره ۳ و ۴، ص ۳۴۰.
- ۷- این کاری است که در کشور امریکا به‌نام قانون حفاظت نفت انجام گرفته، ولی اجرای آن را در دیگر کشورها ناشایست!! می‌دانند. در قانون حفاظت، میزان بهره‌برداری از چاه‌های نفت به‌گونه‌ای است که به رفتار مخازن زیرزمینی نفت لطمه‌ای وارد نیاید و عرضه نفت در راستای اراده دولت فدرال انجام می‌گیرد.

#### سوتیتر:

ملی کردن به مفهوم اختیار در بهره‌برداری از منابع و آزادی در عرضه آن، با سازوکار سرمایه‌داری لاینفک از دموکراسی مغایرتی ندارد. زیرا قانون عرضه - تقاضا در اقتصاد آزاد می‌گوید، عرضه‌کننده کالای خود را تحت شرایط آزاد باید عرضه نماید، نه در حالت اضطرار یا انحصار

## قوانین حرکت جامعه و قانون اساسی

### لطف الله میثمی

چندی پیش از من پرسیده شد که گفت‌وگویی در کنار "قانون اساسی" به "قوانین حرکت" نیز اشاره کرده‌ام و گفته‌ام که باید به هر دوی اینها توجه کرد. این پرسش مطرح شد که اگر قانون اساسی را ثمره انقلاب و سند وفاق ملی می‌دانم، قوانین حرکت چه جایگاهی می‌تواند داشته باشد و چنانچه با قوانین حرکت می‌توان به تبیین مسائل اجتماعی پرداخت، دیگر چه نیازی به قانون اساسی می‌باشد و منظور من از کاربرد این دو واژه با هم چه بوده است؟ در پاسخ به این پرسش باید گفت که قانون اساسی ثمره حرکت یک جامعه می‌باشد. بزرگ‌ترین حرکت صورت گرفته در ایران، انقلاب بود و می‌توان گفت که قانون اساسی ثمره انقلاب مردم در سال ۱۳۵۷ بود و به قول آیت‌الله طالقانی این انقلاب هم توحیدی بود، هم اسلامی و هم مردمی. طراحان قانون اساسی هر کشوری سعی دارند که مواد آن از دینامیزم کافی برخوردار باشد، یعنی تا حد امکان و در بستر زمان بتواند پاسخگوی تحولات آینده باشد. برای نمونه قانون اساسی جمهوری اسلامی قانونی بسته نیست، بلکه قانونی باز و تعقل‌پذیر است؛ چرا که از سویی توحید بر آن حاکم است و از سویی نیز اسلام. و رأی مردم نیز میزان آن می‌باشد.

چنانچه برداشت جدیدی از توحید باشد و یا نوآوری‌ای در اسلام صورت گیرد و یا اراده مردم متبلور شود، تحولی در اجرای قانون به وجود می‌آید. بنابراین قانون باید به گونه‌ای طراحی شود که مانع تحول نباشد و امکان تحول در آن وجود داشته باشد. برای نمونه در قانون اساسی مشروطیت از حقوق ملت صحبت شده بود و چند ماده نیز به سلطنت اختصاص داده شده بود. در یکی از این مواد نوشته شده بود که سلطنت موهبتی الهی است که به موجب رأی مردم به شخص پادشاه واگذار می‌گردد. در اینجا نیز دینامیزم لازمه در نظر گرفته شده است. یعنی در یک رژیم که جوهره آن مشروطه سلطنتی موروثی است، طراحان قانون نکته‌ای را در آن گنجانده‌اند که این نظام سلطنتی مشروط به رأی مردم است. یعنی اگر مردم بخواهند، می‌توانند رژیم سلطنتی را با رأی خود عوض کنند، چنان‌که این مسئله در بهمن ۱۳۵۷ اتفاق افتاد. اما منظور من از توجه به قوانین حرکت در کنار قانون اساسی این است که هر قانون اساسی‌ای مواد زیادی دارد که تمامی آنها به رأی مردم گذاشته شده است. اما در هنگام اجرای این مواد با پرسشی روبه‌رو می‌شویم که کدام ماده قانون را ابتدا اجرا کنیم و کدام یک را در مرحله بعد اجرا کنیم و کدام یک دربرگیرنده دیگر مواد است. در اینجا این پرسش مطرح می‌شود که ملاک

اولویت‌بندی چیست؟ و اینجاست که قوانین حرکت جامعه به کمک ما می‌آید. در این راستا من مثالی می‌زنم؛ برگردیم به قانون اساسی انقلاب مشروطیت و اجرای آن در سال ۲۹ شمسی، در مقطع قانون ملی شدن صنعت نفت. ما می‌دانیم که دکتر مصدق حقوق‌دان بود و کاملاً به قانون اساسی و قانون مدنی اشراف داشت. او به خوبی آگاه بود که در قانون مدنی ما اگر پدری دخترش را بکشد یا پدر بزرگی نوه خود را بکشد، قتل عمد محسوب نمی‌شود. آیا دکتر مصدق به جای پیشنهاد ملی شدن نفت نمی‌توانست به این ماده از قانون مدنی استناد کند و خواهان لغو و اصلاح آن بشود؟ طبیعتاً وی از تمام این مسائل آگاه بود. مصدق به قوانین حرکت جامعه نیز اشراف داشت و می‌دانست که در آن مناسبات اجتماعی و در آن درجه از تکامل اجتماعی جامعه، با استناد به آن ماده نمی‌تواند حرکتی فراگیر ایجاد کند. هدف وی احیای قانون اساسی از طریق قانون ملی شدن نفت بود و از این طریق توانست بسیج بی‌سابقه‌ای در میان ملت ایجاد کند. از برکات ملی شدن نفت و مالکیت ایران بر منابع خود - که به نوبه خود انقلابی در مالکیت بود - در پرتو جنبش ملی شدن نفت انسان‌هایی ارزنده چون آیت‌الله طالقانی، دکتر شریعتی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی ساخته شدند که هر یک از این بزرگان نقش تعیین‌کننده‌ای در جامعه داشتند. پرسش اینجاست که مصدق در گام نخست باید به اصلاح قانون مدنی می‌پرداخت و یا احیای حقوق اساسی ایران، ملی شدن نفت و یا خلع ید؟

مورد دوم بررسی عوامل پیروزی انقلاب اسلامی است. همان‌طور که می‌دانیم در فاصله سال‌های ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ دوران بسط آزادی‌های مصرح در قانون اساسی بود. اوج مبارزات آزادی‌خواهانه این زمان به قیام ملی پانزده خرداد ۴۲ منجر شد که با سرکوب دربار، ساواک، ارتش و حمایت خارجی روبه‌رو شد. درجه رشد و تکامل اجتماعی مردم به جایی رسیده بود که رژیم سلطنتی وابسته راهی جز سرکوب نیروهای ملی و مذهبی و چپ - که متحد شده بودند - نداشت. بنابراین راه قانون‌گرایی با موانع بزرگی روبه‌رو شده بود که سد راه تکامل اجتماعی شده بودند و ادامه مبارزات آزادی‌خواهانه ایجاب می‌کرد که این موانع رفع شود. ادامه مبارزات دهه ۴۰ و ۵۰ به شعار "شاه باید برود" انجامید. بررسی قوانین حرکت و تکامل جامعه نشان می‌داد که در چنین فضایی شعار اصلاح قانون مدنی یا قانون اساسی دیگر جواب نمی‌دهد. در اثر نقایصی که در قانون وجود داشت و همچنین در اثر عدول از قانون‌گرایی و ابزار - قانونی، مناسباتی در کنار قانون شکل گرفته بود که این مناسبات به رژیمی حقیقی تبدیل شده بود و سد راه قانون و قانون‌گرایی و تکامل ملت شدند، بنابراین در این مورد نیز دو عامل قوانین حرکت و قانون اساسی در کنار هم و در تعامل با یکدیگر بود که جواب داد.

مورد سوم، خرداد ۱۳۷۶ است. همان‌طور که بارها در مقالات اشاره شده، پیش از خرداد ۷۶ یک رژیم حقیقی در کنار رژیم حقوقی شکل گرفته بود که مرکب بود از گروه‌های پورسانتاژبگیر نفت و کالا، شرکت‌هایی که حول وزارت اطلاعات تشکیل شده بود - که با رانت اطلاعاتی و امنیتی خود

رقبای آزاد خود را حذف می‌کردند - درآمد ناشی از ترانزیت و قاچاق موادمخدر، بنادر نامریی و قاچاق کالا، وجود پول‌های سرگردان نزول‌خوار و گروه‌های خودسر قتل‌های زنجیره‌ای... و دیدیم که مجموعه اینها درصدد بی‌رنگ کردن و قانون بود. در این مقطع آقای خاتمی اصل قانون‌گرایی را شعار خود قرار داد. بررسی قوانین حرکت جامعه نشان می‌داد که این شعار، مورد نیاز مردم بود و این درحالی بود که رابطه رژیم حقیقی و رژیم حقوقی مانند جن و بسم‌الله شده بود و مردم تمام آمال و آرزوهای خود را در قانون‌گرایی می‌دانستند. هر چند که قانون دارای نقایصی بود که اگر آقای خاتمی روی یکی از آن نقایص دست می‌گذاشت و به آن می‌پرداخت، چنین حماسه و بسیجی امکان‌پذیر نبود. این مسئله نه تنها در رابطه با قانون‌اساسی هر ملتی، بلکه درباره حقوق بشر جهانی هم صدق می‌کند. برای نمونه اگر حقوق بشر بخواهد نهادینه شود و شکل تشکیلاتی به خود بگیرد تبدیل به سازمان ملل می‌شود. سازمان ملل هم چنانچه اجرایی شود، تبدیل به شورای امنیت می‌شود و قطعنامه‌های شورای امنیت لازم‌الاجرا می‌باشد. حال آن‌که در کنار سازمان ملل و شورای امنیت مناسبات حقیقی و زورمندانه‌ای به وجود آمده که شورای امنیت را تحت تأثیر قرار می‌دهد و قطعنامه ۱۵۵۹ صادر می‌شود. آیا این مناسبات زورمندانه است که بد است یا حقوق بشر؟ ما از قطعنامه‌های زورمندانه نباید نتیجه بگیریم که حقوق بشر بد است. در اینجا می‌توان گفت که حقوق بشر را هم باید در کنار قوانین حرکت جهان بررسی کرد. نتیجه می‌گیریم که در بین تمام مواد قانون‌اساسی یا مواد حقوق بشر، باید بر روی ماده‌ای دست گذاشت که دربرگیرنده دیگر مواد باشد و با توجه به قوانین حرکت جامعه بسیج مردمی را هم به دنبال داشته باشد.

#### سوتیر:

از برکات ملی شدن نفت و مالکیت ایران بر منابع خود - که به نوبه خود انقلابی در مالکیت بود - در پرتو جنبش ملی شدن نفت انسان‌هایی ارزنده چون آیت‌الله طالقانی، دکتر شریعتی، مهندس بازرگان و دکتر سحابی ساخته شدند



## کدام راهبرد

### الگوی عراق، رفراندوم، تجدیدنظر و یا...؟

در این روزها، بین روشنفکران، درباره ایران، راهبردهای قابل تأملی مطرح است مانند:

الف - الگوی دخالت در عراق (درباره ایران)

ب - رفراندوم

ج - تجدیدنظر در قانون اساسی

در اینجا بر آنیم تا با بررسی و تعمق در هر یک از راهکارهای مطرح شده، به یک راه برون‌رفت برسیم.

### الف - الگوی دخالت امریکا و انگلیس در ایران

در سال ۱۳۷۶، مذاکراتی پیشرفته درباره مسائل عراق بین دوتن از محافظه‌کاران ایران و انگلیس انجام شد که در راستای آن اشغال عراق و حذف صدام و در نتیجه برکناری رژیم سوسیالیستی عراق و جایگزینی بازار آزاد و درهای باز در دستور کار قرار گرفت. این مذاکرات به شکل وسیعی منتشر شد که خود نشان‌دهنده اتحاد محافظه‌کاران ایران و انگلیس درباره مسائل عراق می‌باشد.

۱- تحقیقات علمی - آماری نشان می‌دهد امریکا دچار کمبود انرژی نفت است. نفتی که حیاتی،

تمدن‌ساز و به لحاظ ارزانی بی‌رقیب است. این کمبود، امریکا را بر آن داشته تا برای دسترسی به این

منابع - که ۶۵٪ ذخایر جهان را تشکیل می‌دهد - ارتش خود را با بودجه‌ای معادل ۵۰۰ میلیارد دلار در

سال، به منطقه خلیج فارس گسیل دارد. (۱)

۲- آقای جورج سوروس (۲) با مدارک و شواهدی انکارناپذیر نشان داده است که هدف بوش و محافظه‌کاران جدید از حمله به عراق:

۱-۲- دستیابی به انرژی نفت

۲-۲- حفظ موجودیت اسرائیل می‌باشد. جورج سوروس که اقتصاددان فارغ‌التحصیل مدرسه "اقتصاد لندن" است، اشغال عراق را لکه‌ننگی بر دامان سرمایه‌داری و نظام امریکا می‌داند. وی که در سراسر

دنیای موسسه‌های تحقیقاتی دایر نموده، نگران است که این سرمایه‌داری غیرعقلانی، نظام سرمایه‌داری آمریکا را به ورطه فروپاشی بکشاند.

۳- آقای ولفوویتز، معاون وزیر دفاع آمریکا و از طراحان جنگ عراق، علت اشغال عراق - و نه جنگ با کره شمالی اتمی شده - را این می‌داند که همزمان با رکود اقتصادی آمریکا، عراق بر دریایی از نفت شناور است. ولفوویتز مدتی پس از اشغال عراق و گران شدن قیمت نفت اظهار داشت در صورتی که روند افزایش قیمت‌ها حفظ شود، مخارج جنگ جبران خواهد شد.

۴- نئوکان‌ها در سال ۱۹۹۸ (۱۳۷۷) یعنی دو سال قبل از ریاست‌جمهوری بوش مانیفست و راهبرد تازه‌ای را طراحی کردند به نام "پروژه قرن نوین آمریکایی" (P.N.A.C)، این پروژه ضمن اشاره به کمبود انرژی نفت، سرنگونی صدام را در دستور کار قرار داده بود و آن را از رئیس‌جمهور وقت یعنی کلینتون می‌خواست. (۳) با این توصیف سرنگونی صدام ربطی به تروریسم و القاعده و... نداشته است. بر همین اساس بود که بوش اولویت‌های خود را در مبارزات انتخاباتی آمریکا در درجه اول "امنیت عرضه نفت در خلیج فارس" اعلام کرده بود و در درجه دوم حفظ موجودیت اسرائیل.

بنابراین اگر تحولی در منطقه باید انجام گیرد برای رفع موانعی است که بر سر راه منافع نئوکان‌ها قرار دارد. آقای فرید زکریا از استراتژیست‌های آمریکایی، بعد از یازده سپتامبر ۲۰۰۱ مطرح نمود که عملکرد آمریکا، منجر به تنفر مردم خاورمیانه از آمریکا شده است. برخی از آمریکایی‌ها می‌گویند بگذار متنفر باشند مگر چه می‌شود؟ اما برخی می‌گویند باید کاری کنیم که متنفر نباشند. به نظر من این دسته همان صاحبان صنایع نفت و اسلحه هستند که می‌دانند ۶۵٪ ذخایر زیرزمینی انرژی، در منطقه خاورمیانه است و برای دسترسی آسان به این منابع و ذخایر زیرزمینی باید رضایت نسبی مردم منطقه را جلب کنند، به همین علت چاشنی دموکراسی را به پروژه "قرن نوین آمریکایی" اضافه می‌کند.

۵- ژنرال شوارتسکف - فرمانده جنگ اول خلیج فارس در سال ۱۹۹۱ - گفت: که ارتش آمریکا برای دستیابی به "صدسال ثبات نفت ارزان" به منطقه خلیج فارس آمده است. توجه شود که اشغال کویت توسط عراق با تحریک و رضایت سفیر آمریکا در عراق انجام گرفت تا حضور آمریکا در منطقه توجیه و مثلث "نفت - اسلحه - جنگ" تقویت شود.

۶- بر همگان روشن بود که حزب بعث عراق با ویژگی لائیک خود رابطه‌ای با القاعده بنیادگرا نداشت و نمی‌توانست داشته باشد. (۴) معلوم شد که هیچ‌گونه دسترسی‌ای نیز به سلاح‌های شیمیایی، میکروبی و اتمی نداشته است. اپوزیسیون بعث عراق اعلام کرده بود، اگر مطمئن باشند که صدام سلاح شیمیایی در اختیار ندارد، خودشان بدون دخالت نیروهای خارجی، صدام را سرنگون خواهند کرد. این در حالی بود که به شهادت سازمان ملل، عراق به تمامی مصوبات شورای امنیت گردن نهاده بود. سازمان ملل حمله به عراق را اشغالگری نامید و مسعود بارزانی طی مصاحبه‌ای گفت: وقتی سازمان ملل "آزادی

عراق" را اشغالگری می‌نامد، طبیعی است که در برابر اشغال عراق، مقاومت شکل بگیرد. بدین سان بود که مایکل مور، ال گور، آلبرایت و... حمله به عراق را جنگی واهی نامیدند.

۷- این جنگ، برخلاف آرزوی برخی اصلاح طلبان در ایران، کلاه بزرگی بر سر آنها بود، چرا که فقط منجر به تقویت نیروهای نظامی، امنیتی و محافظه کار شد. (۵)

۸- فرهیختگان جهان و منطقه از جمله آقای خاتمی پیش‌بینی می‌کردند که حمله به عراق موجب تقویت تروریسم می‌شود که همین‌طور هم شد. تا به حال بیش از ۱۵۰ نفر از اساتید عراق ترور شده‌اند و جنگ‌های فرقه‌ای که در عراق سابقه نداشت، تبدیل به یک نگرانی عمومی و استراتژیک شده است. اگر شیعیان عراق هم متانت خود را از دست بدهند و به عمل متقابل دست بزنند، معلوم نیست چه فاجعه بزرگی رخ خواهد داد؟

۹- امریکا و انگلیس قیام سراسری مردم عراق در سال ۱۹۹۱ را با تقویت و تجهیز صدام سرکوب کردند. این مسئله نشانگر آن است که نه تنها حرکتی خودجوش و بدون سرنخ را بر نمی‌تابند، بلکه آن را سرکوب هم می‌کنند.

۱۰- خانم آلبرایت ضمن واهی خواندن دلایل جنگ با عراق، به ذکر یک دلیل دیگر می‌پردازد و می‌گوید؛ صدام به خانواده‌های فلسطینی‌ای که یک عضو آن خانواده عمل انتحاری انجام می‌داد نقداً ۵۰۰۰ دلار پرداخت می‌کرد. بوش این کار را حمایت دولتی از تروریسم تلقی کرده که موجودیت اسرائیل را به خطر می‌اندازد و این خود قوی‌ترین دلیل حمله امریکا به عراق بود. اما خانم آلبرایت این عمل را تروریستی ندانسته، بر این باور بود که در دنیای عرب این کار حتی یک عمل انسانی به‌شمار می‌رود. (۶)

۱۱- برژینسکی، سوروس و خانم آلبرایت معتقدند که بوش و نئوکان‌ها در مورد خاورمیانه دموکراتیک به مردم منطقه دروغ می‌گویند؛ "چرا که اگر در خاورمیانه روابط دموکراتیک برقرار گردد در فلسطین اشغالی: حماس (بنیادگرا)، در مصر: اخوان المسلمین، در عربستان: طرفداران بن‌لادن، در عراق: شیعیان بنیادگرا، حاکم خواهند شد و مسلم است که امریکا تن به چنین روندی نخواهد داد. هانتینگتون نیز با توجه به این پدیده معتقد است که نباید برای استقرار دموکراسی در عراق عجله کرد، چرا که شیعیان بنیادگرا حاکم خواهند شد. به همین دلیل است که میلیتاریسم امریکا برای برون‌رفت از این پارادوکس دروغ‌نما ناچار است با حضور نظامی خود "دموکراسی پادگانی و یا دموکراسی سرنخ‌دار" را حاکم کند.

کارشناسان شرکت‌های فراملیتی نفت و اسلحه (جنگ‌افروز) چشم‌انداز چهل سال آینده منافع خودشان را پیش‌بینی و کارشناسی کرده‌اند و دیگر حاضر نیستند چه در امریکا و چه در خاورمیانه تن به آرای مردم بدهند و به اصطلاح خودشان عوام‌زده بشوند، آنها حاضرند امور مربوط به بهداشت و آموزش و

مانند اینها را به رأی مردم واگذارند، به شرطی که مسائلی چون نفت، دفاع و امنیت و سیاست خارجی (چه در امریکا و چه در خاورمیانه) زیر سلطه خودشان باقی بماند. بی دلیل نیست که وقتی بغداد سقوط کرد بوش اعلام داشت: عراق آزاد شد و درهای تجارت به روی عراق و خاورمیانه باز شد.

این برای بار اول نیست که امریکایی‌ها، دموکراسی و آرای مردم را فدای لیبرالیسم و منافع فراملیت‌ها می‌کنند، کودتا علیه دموکراسی‌های مصدق، آربنز، آلنده، سوکارنو، قاسم، قیام مردم عراق و ساندنیست‌ها از این مقوله است. با آن که بحث در این باره فرصت بیشتری می‌طلبد، اما آنچه برای ما روشن است این است که رویکرد امریکا درباره اسرائیل و فلسطین به گونه‌ای است که حاضر نیست حتی یک گام در جهت دموکراسی در آنجا برداشته شود چرا که به فروپاشی اسرائیل منجر می‌شود.

\*\*\*

کسانی که الگوی عراق را درباره ایران تبلیغ می‌کنند، آیا می‌دانند که در واقع این یک الگوی جنگ مسلحانه است؟ آیا می‌دانند که اگر امریکا به ایران حمله کند حداقل با برآورد امریکا ۱۰٪ مردم یعنی هفت میلیون نفر در برابر حمله مقاومت می‌کنند؟ و آیا آنهایی که این الگو را تبلیغ می‌کنند می‌دانند باید اسلحه دست گرفته و در کنار امریکا با مردم ایران بجنگند؟ آیا جنگ داخلی مطلوب است؟ مسلماً خواهیم گفت نه. (برای آگاهی بیشتر رجوع شود به مقاله مهندس عزت‌الله سبحانی باعنوان "نژادپرستی ایران یا بازشناسی هویت ملی" در همین شماره)

## **ب - راهبرد رفراندوم**

اگر مقصود، رفراندوم تعریف شده در قانون اساسی است، که با توجه به مناسبات حاکم و رژیم حقیقی چندان به نفع روح قانون اساسی تمام نخواهد شد و اگر منظور، رفراندوم خارج از قانون و با نظارت سازمان ملل است، که با مانع رژیم حقیقی روبه‌رو خواهد شد و اصرار روی آن به جنگ داخلی خواهد انجامید که یک نامعادله است؛ به این معنی که نه درست است و نه مردم و حامین این راهبرد کشش آن را دارند. اعلام این راهبرد در حالی است که ما تاکنون پنج انتخابات رفراندوم گونه داشته‌ایم که رژیم حقیقی و مناسبات موجود زیر بار پیامدها و داده‌پردازی‌های خود نرفته است و به قول خاتمی هر نه روز یک بحران بر سر راه اصلاحات شکل گرفته است.

## **ج - تجدیدنظر در قانون اساسی**

اگرچه در قانون کاستی‌ها و تناقض‌های ذاتی وجود دارد و به لحاظ آکادمیک و در زمان مناسب تجدیدنظر لازم است، ولی با توجه به مناسبات موجود و رژیم حقیقی که در کنار قانون اساسی به وجود آمده، به هیچ وجه تجدیدنظر با مصالح و منافع ملی هماهنگی ندارد. به علاوه چند سال است که جریان مقابل، عملاً در چندین مورد در قانون تجدیدنظر نموده و اصولاً مجمع تشخیص مصلحت نظام نهادی است که می‌تواند در این زمینه اقدام کند. بنابراین تنها راهبردی که به نظر می‌رسد به مصلحت مردم و

مملکت نزدیک است، قانون‌گرایی است؛ چرا که مناسبات موجود نه تنها همین قانون بلکه نفس قانون‌گرایی را نیز بر نمی‌تابد.

می‌توان به استناد روح قانون و جامعیت آن و بازبودن قانون در سه مورد:

۱- توحید ۲- اسلام ۳- آرای مردم، نوآوری داشت و راه برون‌رفتی پیدا نمود.  
فراموش نشود که ۲۲ میلیون آرای مردم به خاتمی در ۱۸ خرداد ۱۳۸۰ برای چه بود؟ خاتمی تأکید داشت که آینده از آن نواندیشی دینی است؛ این نواندیشی می‌تواند در پی روند ۱۵۰ ساله خود گفتمان مذهبی حاکم را تغییر دهد و در نگرش‌ها تعالی و تحول ایجاد کند. باید توجه کرد که در پرتو نفس قانون‌گرایی و جامعه مدنی، ملت‌مان پنج انتخابات فراندوم‌گونه را پشت سر گذاشته است که کشور ما را به شفاف‌ترین کشور به لحاظ استراتژی تبدیل نمود؛ ۷۰ الی ۷۵ درصد در یک سو و ۱۵ درصد در سوی دیگر. بنابراین روستا به جای قانون‌ستیزی راهکارهایی برای ارزیابی، شناخت و نقد موانع پیدا کنیم. این راهی است که بن‌بست ندارد و به قول خاتمی زندان هم بن‌بست نیست. نه باید برانداز بود و نه باید توجیه‌گری کرد، بلکه پیگیری جدی و استفاده از ظرفیت‌های قانون‌اساسی موجود، تنها راهکار پیش روست.

### لطف‌الله میثمی

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- رجوع شود به مقاله دکتر رضا رئیس طوسی "خاورمیانه، نفت و سیاست"، ماهنامه نامه، شماره ۳۵، صفحه ۳۰ و نیز I.E.A (آژانس جهانی انرژی) و دیگر منابع معتبر.
- ۲- کتاب رویای برتری امریکایی، ترجمه لطف‌الله میثمی، نشر صمدیه ۱۳۸۳.
- ۳- در کتاب رویای برتری امریکایی پروسه این پروژه قرن نوین امریکایی همراه با اسامی امضاکنندگان آن به طور مبسوط آمده است.
- ۴- نعیم حداد عضو شورای فرماندهی عراق در زمان جنگ با ایران اعلام کرد جنگ تا زمانی ادامه خواهد داشت که حکومت مذهبی در ایران تغییر کند بنابراین چه‌طور ممکن است بعث عراق با القاعده مذهبی بنیادگرا رابطه داشته باشد؟
- ۵- مقاله "دموکراسی در قهقرا" دکتر سمتی، منبع لوس آنجلس تایمز، ترجمه در روزنامه شرق، به تاریخ ۸۳/۷/۱۶، چشم‌انداز ایران، شماره ۲۹ (اخبار راهبردی).
- ۶- مقاله "بوش به جای اتحاد، تفرقه را به ارمغان آورد"، چشم‌انداز ایران شماره ۲۳، ص ۵۵.

#### سوتیتر:

فرهیختگان جهان و منطقه از جمله آقای خاتمی پیش‌بینی می‌کردند که حمله به عراق موجب تقویت تروریسم می‌شود که همین‌طور هم شد

## دین و سکولاریزم

### گفت‌وگو با دکتر محسن کدیور

■ آقای کدیور! بحثی که روز عید فطر ۱۳۸۳ در انجمن اسلامی مهندسين با عنوان "جوانان و دین در عصر ما" کردید مهم بود. سکولاریزم یک وجه معرفتی دارد که در دنیای غرب به ایران آمده. ممکن است سیر تحول و تعاریفی که از آن شده و تفاوتش با لائسیزم و سکولاریزاسیون را توضیح دهید. در مطبوعات منتشر شده در غرب بویژه بعد از انتخابات ماه نوامبر ۲۰۰۴ امریکا مطالبی هست که نشان می‌دهد دوران سکولاریزم در امریکا به پایان رسیده است. در نظرسنجی‌های علمی معلوم شده که ۷۵ درصد مردم امریکا دوست دارند رئیس‌جمهوری‌شان مذهبی باشد و نه تنها مذهبی باشد، بلکه باید از گزاره‌های مذهبی نیز استفاده کند. در دو مقاله از توماس فریدمن<sup>(۱)</sup> و دکتر عباس میلانی<sup>(۲)</sup> گفته شده که معامله‌ای بین بوش و کلیسا شده که بنیادگرایان مذهبی به بوش رأی بدهند و در مقابل بوش هم کرسی‌های دیوان عالی کشور را در اختیار آنها قرار بدهد که قوانینی علیه احکام مذهبی کلیسا یا به نفع هم‌جنس‌گرایی، سقط‌جنین و... تصویب نشود. توماس فریدمن در مقاله ۵ نوامبر خود - یک روز بعد از اعلام نتایج انتخابات امریکا - گفت این بار مردم فقط برای رأی دادن و انتخاب رئیس‌جمهور نیامده بودند، بلکه حال و هوای دیگری بر انتخابات حاکم بود. مردم آمده بودند امریکای دیگری ایجاد کنند و قانون‌اساسی جدیدی بنویسند. وی نوشته بود که مردم گزینش خود را از قبل انجام داده بودند، مانند دعوی بین فاکس نیوز و نیویورک تایمز یا طرفداران تیم‌های فوتبال. وی نگران بود امریکاییان مذهبی با علم و آزادی دارند برخورد می‌کنند. از دیدگاه او دیگر اختلاف بین دو حزب سیاسی نیست، بلکه ابعاد عمیق‌تر و فرهنگی‌تر و ایدئولوژیک‌تر پیدا کرده است. برژینسکی در کتاب "انتخاب: رهبری جهانی یا سلطه بر جهان" می‌گوید: آقای بوش از ۱۱ سپتامبر تا زمان نوشتن کتاب ۹۹ بار از واژه‌های ایدئولوژیک "خیر و شر" و این که "حقیقت نزد ماست و هر کس با ما مخالف باشد دشمن ماست" استفاده کرده است. خانم آبرایت معتقد است این سیر همان سیر خلوص دینی است که کلیسا در قرون وسطی می‌گفت که حقیقت نزد ماست و مخالفین خودش را تا حد مرگ مجازات می‌کرد. در ایران برخی از روشنفکران معتقدند هر کس سکولاریزم را قبول ندارد سیر قهقرایی را شروع می‌کند و حتی آن را ملاک حق و باطل نیز می‌دانند. در واشنگتن تایمز نوشته بود که سکولاریزم از نظر امریکا هشت ویژگی دارد: ناسوتی باشد و لاهوتی نباشد، سلاحهای اتمی و بیولوژی و شیمیایی نداشته باشد، اسرائیل را به رسمیت بشناسد، از شوروی هم اسلحه نخرد، صلح خاورمیانه را قبول داشته باشد، در اقتصاد هم نسخه‌های بانک جهانی را بپذیرد و... واشنگتن تایمز حتی سکولاریزم را از فاز معرفتی در آورده و به آن ابعاد راهبردی می‌دهد.

□ بسم‌الله الرحمن الرحیم - از نشریه چشم‌انداز ایران تشکر می‌کنم که یک چشم‌انداز علمی را به روی معاصرین ما در ایران گشوده است. من هم به‌عنوان یکی از خوانندگان پر و پا قرص این نشریه

خوشحالم که بتوانم در یکی از مباحثی که مورد نظرتان هست شریک باشم. سکولاریزم می‌تواند بحث مفیدی باشد و ابعاد مختلفی دارد. من مدعی نیستم که بتوانم ابعاد آن را در یک جلسه بیان کنم ولی می‌توانم طرح بحث کنیم تا ان شاء الله صاحب نظران دیگر هم کمک کنند و مسئله در کشور ما واضح تر بشود. همان طور که شما هم اشاره کردید برخی در فضای جدید بویژه در دهه اخیر به این نتیجه رسیده‌اند که تنها راه برون رفت از مشکلات فعلی ایران توسل به سکولاریزم است؛ "حکومت دموکراتیک سکولار" و یا "جامعه سکولار" حتی دین سکولار. در نوشته‌های دوستان رادیکال تر این موارد بیشتر مشاهده می‌شود. این سوال‌ها در بین دانشگاهی‌ها، جوان‌ها، دانشجویها مطرح است که واقعاً سکولاریزم چیست و چه باید کرد؟ البته سکولاریزم مسئله تازه‌ای نیست، ولی به خاطر برخی از عملکردها در دهه اخیر ایران جاذبه بیشتری پیدا کرده است و جاذبه‌اش به لحاظ کارکرد منفی دین رسمی در کشور ما و آنچه به نام حکومت دینی نامیده می‌شود می‌باشد که بستری را فراهم کرده که به نظر می‌رسد بیشتر به این روند کمک کرده و می‌کند. چه بسا اگر این قرائت رسمی سیطره نداشت و ما چیزی به نام ولایت مطلقه فقیه و... نداشتیم روند گرایش به سکولاریزم این مقدار گسترش پیدا نمی‌کرد. فارغ از این مباحث خوب است بپردازیم به این که مراد از سکولاریسم چیست و گویندگان این سخن چه معنایی را اراده می‌کنند؟

سکولاریزاسیون به فرایندی اطلاق شده است که طی آن از اهمیت مذهب، چه در جامعه و چه در ذهن افراد مستمراً کاسته می‌شود. واژه انگلیسی سکولار (Secular) از کلمه لاتین (Saeculum) به معنی عصر، دوران، نسل یا روح دوران مشتق شده است. در قرون چهارم و پنجم به معنای "دنیا" نیز استعمال می‌شده است. اولین باری که کلمه سکولار به معنایی نزدیک به کاربرد امروزی آن استعمال شد در عهدنامه وست‌فالی در ۱۶۴۸ بود که نمایندگان فرانسه این واژه را به معنای انتقال کنترل املاک و دارایی‌های کلیسا به دولت یعنی حاکمان سیاسی غیرروحانی به کار بردند. در قرن هجدهم و در جریان انقلاب فرانسه اصل انتقال دارایی‌های کلیسا به دولت به همه حوزه‌های زندگی تسری داده شد. در قرن نوزدهم معنای ستیزه‌جویانه "تنظیم امور زندگی بدون استعانت از ماورای طبیعت" به سکولاریسم نسبت داده شد. هرچند در همان قرن سکولاریسم به معنای دیدگاهی خنثی نسبت به نهادها و مناسک دینی نیز دیده می‌شود. در قرن بیستم سکولاریسم در تعابیر مبارزه علیه حاکمیت کلیسا و مسیحیت، لاابالی، ضد روحانی و غیردینی رواج بیشتری یافت. ماکس وبر جامعه‌شناس مشهور برای نخستین بار سکولارشدن را به صورت واژه‌ای توصیفی و تحلیلی و بدون بار ارزشی و هنجاری به کار برد که شیوه او توسط جامعه‌شناسان پس از وی تبعیت شد.

براساس پژوهش مفهومی لاری شاینر (Larry Shiner) در ۱۹۶۶، سکولارشدن با شش معنی مورد استفاده قرار گرفته است. به نظر می‌رسد این شش شاخص از خود واژه مهم‌تر باشد و هرکس دم از

سکولارشدن یا دفاع یا تخطئه سکولاریزاسیون می‌زند می‌باید به دقت منظور خود را از آن واژه تعیین کند.

**معنای اول:** افول دین (Decline of religion). نهادها، باورها و نهادهای دینی که پیش از آن معتبر بودند، اعتبار و نفوذ خود را از دست می‌دهند. اوج سکولارشدن، جامعه بی‌دین است. معرف‌های این تعریف عبارتند از: افزایش نسبت کسانی که باورهای دینی خود را انکار می‌کنند یا در صحت آنها تردید می‌کنند، کاهش اعتبار روحانیون، کاهش عبادت و حضور در کلیسا یا مسجد.

**معنای دوم:** هم‌نوایی با این دنیا ("Conformity with 'This world'"). گروه‌های دینی یا جوامع دینی از ماورای طبیعت روی برتابند و بیشتر از گذشته به این دنیا روی آورند. در حوزه اخلاق از اخلاقی که ما را برای جهان آخرت مهیا می‌کند دور می‌شوند و به سمت اخلاق سازگار با مقتضیات زندگی در جوامع امروزی حرکت می‌کنند. نقطه اوج سکولارشدن جامعه‌ای است که کاملاً جذب اهداف عملگرایانه (پراگماتیستی) زندگی شده و از این حیث گروه دینی با دیگر گروه‌های اجتماعی تفاوتی ندارد

**معنای سوم:** رهایی جامعه از قید دین (Disengagement of Society from Religion). جامعه از تعبیر دینی که در گذشته بر آنها مبتنی بود جدا می‌شود تا خود را به صورت مستقل سامان دهد و در نتیجه دین را در عرصه زندگی فردی محدود می‌سازد. نقطه اوج این نوع از سکولارشدن پدید آمدن دینی کاملاً درونی است که تأثیری بر نهادهای اجتماعی و اعمال جمعی ندارد و نیز پدید آمدن جامعه‌ای است که در آن دین هیچ نمودی خارج از حلقه گروه‌های دینی ندارد. براساس این معنی سکولارشدن روندی است تاریخی که نقش اجتماعی دین را زیر سوال می‌برد و صورت‌های دیگری از اقتدار را جایگزین اقتدار دینی می‌کند و در نهایت دین را به قلمرو خصوصی زندگی انسان محدود می‌سازد. مطابق این معنی دو نحوه سکولارشدن خواهیم داشت: یکی فکری - وجودی Intellectual-Existential و دیگری نهادی - اجتماعی Institutional- Socia. سکولارشدن نهادی ناظر به پیدایش دولت سکولار و برعهده گرفتن تدریجی وظایف آموزشی و رفاهی است که قبلاً یکی عهده‌دار آن بوده، مراد از سکولارشدن فکری - وجودی تلاش در راه ایجاد عرصه مستقیم برای دانش است که از پندارهای ماورای طبیعی آزاد باشد. سکولارشدن علم، هنر و اخلاق شخصاً به معنی خارج شدن آنها از کنترل کلیسا و یا فاصله گرفتن آنها از قرائت خاصی از جهان‌بینی دینی است.

**معنای چهارم:** جابجایی باورها و نهادهای دینی (Transposition of Religious Beliefs and Institutions). دانش، الگوهای رفتار و نهادهایی که قبلاً در حوزه قدرت الهی بود به پدیده‌های مخلوق قدرت بشر و در حوزه مسئولیت او تبدیل می‌گردند. در معنای جابجایی فرض بر این است که جنبه‌هایی از باورها و تجارب دینی از زمینه مقدس خود به زمینه‌ای کاملاً انسانی منتقل می‌گردند. نقطه اوج این روند دینی



است کاملاً انسانی شده و جامعه‌ای است که در آن کلیه نقش‌هایی که قبلاً به‌طور طبیعی برعهده دین بود از آن سلب شده است.

**معنای پنجم:** تقدس‌زدایی از عالم (Desacratization of the world). جهان به تدریج جنبه قدسی خود را از دست می‌دهد، زیرا انسان و طبیعت موضوع تبیین علی قرار می‌گیرد. نقطه اوج سکولارشدن جامعه‌ای است کاملاً عقلانی که پدیده‌های ماورای طبیعی و رمزآلود در آن هیچ نقشی را بازی نمی‌کند. سکولارشدن به این معنی یعنی انسان از دین بی‌نیاز می‌شود و براساس عقل زندگی می‌کند. نمونه کلاسیک این دیدگاه مفهوم افسون‌زدایی (Disenchantment) ماکس وبر است که به معنی روند برگشت‌ناپذیری از عقلانی‌شدن (Rationalization) است. این روند به دیدگاهی منجر می‌شود که براساس آن دنیا یک سلسله علی خودبنیاد است.

**معنای ششم:** حرکت از جامعه‌ای مقدس به جامعه‌ای سکولار (Movement from Asacred to Secvlar Society) این برداشت ناظر به مفهومی کلی از تغییر اجتماعی است. نقطه اوج سکولارشدن جامعه‌ای است که در آن همه تصمیم‌گیری‌ها برپایه ملاحظات عقلی و فایده‌گرایانه اتخاذ می‌شود و آمادگی کامل برای تغییر وجود دارد.

حال با توجه به شش معنای سکولاریزاسیون یا سکولارشدن مشخص می‌شود که این واژه در طول تاریخ تکوین خود واژه‌ای مجادله‌آمیز بوده و به تدریج بار معنایی جدیدی به خود گرفته بی آن که معنی قبلی‌اش را از دست بدهد. بنابراین حق با شاینر است که نتیجه می‌گیرد "واژه سکولاریزاسیون با دلالت‌ها و مفاهیم زیادی - بخصوص مفاهیم متضمن بی‌تفاوتی یا دشمنی با پدیده‌های دینی - متورم شده است. این انباشتگی مدلول‌های متضاد خود به اندازه کافی مشکل‌آفرین است." بنابراین به واسطه همین تفاوت مدلول‌های متفاوت و گاه متضاد می‌باید هرکس واژه سکولارشدن را به کار می‌برد معنی مورد نظر خود را به دقت بیان کند و در طول استعمال، خود نیز بدان پای‌بند باشد. وقتی واژه دین‌زدایی از زندگی و جهان تا دین‌زدایی از عرصه عمومی را دربرمی‌گیرد بدون مشخص کردن دقیق معنای مورد نظر نمی‌توان آن را استعمال کرد. به‌هرحال آنچه در تمامی این معنا مشترک است سه معنای تقدس‌زدایی (Desacralization)، تمایزپذیری (Differentiation) و جابجایی (Transposition) می‌باشد.

جالب است بدانیم ماکس وبر که اولین کسی بود که سکولاریزاسیون را وارد جامعه‌شناسی کرد در تحلیل خود درباره این روند، خود کمتر از آن استفاده کرد. او در تحلیلش از مفاهیم سه‌گانه دیگری استفاده کرد که از شهرت بسیاری نیز برخوردار شدند، یعنی عقلانیت (Rationality)، افسون‌زدایی (Disentchetment) و اندیشه‌گرایی (Intellectualization). هرچند علیرغم اهمیت این سه مفهوم، آنها کمتر با دقت تعریف شده‌اند.

## ■ آیا سکولاریسم به معنای جدایی دین و جامعه نیست؟

□ به بیانی که در جامعه فعلی ما مطرح شده این گونه نیست. این روند کم‌اهمیت شدن دین را چه در جامعه چه در ذهن، نتیجه مستقیم رونق گرفتن تفکر علمی مدرن می‌دانستند. گویا علم مدرن جانشین واقعی مذهب شده است. توجه کنیم که این روند لوازمی داشته و در جوامع مختلف اروپایی یکسان اتفاق نیفتاده است و شدت و ضعفش کاستن از اهمیت دین، یکسان و یک‌گونه نبوده است. شدیدترین آن در فرانسه بوده. یعنی می‌توانیم بگوییم که تندترین برخورد نسبت به دین و جانشینی با علم جدید یا علوم انسانی جدید به جای دین، در فرانسه اتفاق افتاده، اما در انگلستان، آلمان یا دیگر کشورهای اروپایی به شدت آنچه که در فرانسه حاصل شده، نبوده است. لذا بیشتر هم به عصر روشنگری (Enlightment) برمی‌گردد. در آن مقطع روشنگرانی مانند ولتر، دالامبر، دیدرو و... از پیشقراولان لائیسیته فرانسوی محسوب می‌شوند و مونتسکیو در مرحله بعدی است.

در فرانسه این روند نوعاً لائیسیته نامیده شده. در معناکردن لائیسیته دشواری‌هایی داریم. تا حدودی می‌توان روحانی‌زدایی یا مقابله با روحانیت دینی عنوان کرد. امروزه لائیک به معنای بی‌دین یا نادین محور و یا غیردینی به کار می‌رود در حالی که سکولار این بار شدیداً را به همراه ندارد. در جامعه ما وقتی می‌خواهند بگویند سکولار از لوازم آن اندیشه استفاده می‌کنند که یکی از لوازمش - که زیاد هم رایج شده - جداکردن حوزه دین یا نهاد دین از نهاد سیاست و حکومت است. در آغاز این روند آنها می‌خواستند سیطره کلیسا را مورد تهاجم قرار بدهند، در چند حوزه، این تهاجم دوران روشنگری، نسبت به سیطره ارباب کلیسا صورت گرفت.

یک وجه در حوزه آموزش و پرورش بود. نهادهای آموزشی تحت تسلط ارباب کلیسا، کشیش‌ها و پاپ‌ها قرار داشتند. جداکردن آموزش عمومی جامعه از آموزش کلیسایی قطعاً در روند دنیوی‌گرایی قرار می‌گیرد. وجه دیگر آن، جداکردن اقتصاد جامعه از سیطره کلیسا و مذهب مسیحی است. در آنجا می‌بینیم که بزرگ‌ترین زمین‌دار، کلیساها و ارباب کلیسا هستند که بیشترین سیطره را در مالکیت‌های زمین دارند. اتفاقاً اول بار این واژه سکولاریزاسیون از همین جا شروع شد. یعنی نهادهای غیر کلیسایی مالکیت زمین‌های عمومی را به عهده داشته باشند نه خود کلیسا. وجه سوم؛ غیر از آموزش و پرورش و مسئله اقتصاد، حوزه سیاست است این که نهاد سیاسی جامعه یعنی دولت اصالتاً و الزاماً دست ارباب کلیسا نباشد و ارزش‌های کلیسایی تعیین‌کننده معیارهای سیاسی باشند که این هم جداکردن نهاد دولت و قدرت از کلیسا شد. اما این که لزوماً سکولاریزاسیون به معنای جداکردن دین از سیاست باشد از مسائل اصلی این روند محسوب نمی‌شود به عبارت دیگر در اروپا به تدریج علوم جدید وارد ذهنیت و واقعیت جامعه شد و سیطره کلیسا را ضعیف کرد و امور جدید که عموماً علم مدرن بود جای آن ذهنیت و نهادهای سابق را گرفت. بنابراین این جداسازی یک روند است.

■ بعضی‌ها در مورد حقوق بشر هم همین مسئله را مطرح می‌کنند. به عبارتی، حقوق بشر در سازمان ملل و شورای امنیت

نهادینه شده است و احکام آن قطعی و قابل اجراست و جنبه جهانی هم پیدا کرده با این توصیف می‌گویند حقوق بشر

یکی دیگر از وجوه روند سکولاریزاسیون است.

□ من هم این صحبت‌ها را در مورد حقوق بشر شنیده‌ام. جوامع اروپایی و آمریکایی در مورد حقوق بشر بحث‌های فلسفی جدی‌ای مطرح کرده‌اند - من در ایران این بحث‌ها را کمتر دیده‌ام یا می‌توانم بگویم اصلاً ندیده‌ام - اما بحث اساسی این است که موضوع ذکر شده در میثاق‌های بین‌المللی مرتبط با این مسئله و آنچه که در اعلامیه جهانی حقوق بشر نوشته شده، مربوط به حقوق انسان اروپایی - آمریکایی است یا حقوق مطلق انسان است؟ نسبت فرهنگ‌ها و خرده‌فرهنگ‌ها با این حقوق چیست؟ منتقدین جدی در همان جوامع وجود دارد که مطرح می‌کنند در این اعلامیه‌ها و میثاق‌ها حتی می‌توان مناقشه کرد و مناقشاتی هم کرده‌اند. البته به خاطر عقب‌افتادگی فرهنگی جامعه ما نسبت به آن فرهنگ‌ها هنوز این مباحث در ایران مطرح نشده است. اینها وحی منزل نیست، حتی به صورت بحث‌های علمی هم مطرح شده است. وقتی در مورد سکولاریسم در جامعه ما بحث می‌شود آن را یکی از مسلمات مدرنیته می‌گیرند، در حالی که وقتی وارد ادبیات معاصر، جامعه‌شناسی دین و جامعه‌شناسی سیاسی می‌شویم می‌بینیم چنین خبری نیست. آنچه که در جامعه ما مطرح است ادبیات نزدیک به ۵۰ سال قبل آمریکا و اروپاست نه ادبیات معاصر آنجا. به عنوان مثال؛ بحث سکولاریسم، تا حدود سال ۱۹۷۵ بحث غالب جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی دین در دنیا بوده است. گفته می‌شده است که روند جوامع به سوی کاهش ارزش دین هم در ذهنیت و هم در عینیت جامعه پیش می‌رود. اما از حدود سال ۱۹۷۵ به بعد وقایعی در دنیا اتفاق افتاده که روند سکولاریزاسیون را با سوال جدی مطرح کرده است و ما مشاهده می‌کنیم که نه تنها دین در جوامع مختلف از ارزش سابق خود کاهش پیدا نکرده، بلکه در بسیاری از جوامع، دین به عنوان مهم‌ترین اهرم جنبش‌های اجتماعی درآمده است. به طور مثال در ایران تحولی جدی نسبت به سکولاریزاسیون رخ داد، یعنی در ایران، انقلابی به نام دین صورت گرفت. با پیدایش انقلاب اسلامی روحانیت که فکر می‌شد کمترین نقش و نفوذ اجتماعی را در ایران داشته باشد مورد بیشترین اقبال اجتماعی قرار گرفت. در آن زمان روی جلد برخی نشریات آمریکایی مطرح می‌شد که انقلابی به نام خدا صورت گرفت و یکی از مباحث اصلی، انقلاب دینی در ایران بود و دیگری جنبش ساندنیست‌های نیکاراگوئه که با انقلاب ایران همزمان شد. نقش کاتولیسیسم مسیحیت در نیکاراگوئه بسیار پررنگ بود. در این میان بحث جنبش همبستگی در لهستان رخ داد که لخواه‌ها تحت نفوذ پاپ ژان پل دوم و جریان‌های کاتولیک در لهستان آن را به پیش برد.

خوزه کازاندا (Casanova) یکی از برجسته‌ترین پژوهشگران مذهب در جهان در سال ۱۹۹۴ این چهار تحول را زمینه‌ساز بازگشت پیروزمندانه دین به حوزه عمومی ذکر می‌کند. چهار واقعه، در چهار گوشه مختلف دنیا در ادیان مختلف یعنی هم در اسلام هم از نحله‌های مختلف مسیحی از کاتولیک و پروتستان و... اتفاق افتاد مثل انقلاب ایران، جنبش همبستگی در لهستان، کاتولیسیم در نیکاراگوئه و دیگر جنبش‌های دینی بخصوص الهیات رهایی‌بخش در امریکای لاتین و بنیادگرایی پروتستان در امریکا. می‌دانید که آقای بوش از این بنیادگرایی پروتستان نهایت استفاده - یا سوءاستفاده - را به عمل آورده است. این وقایع باعث شد کسانی که فکر می‌کردند دین اهمیت گذشته را در حرکت‌های اجتماعی از دست داده به تأمل دوباره وادار شوند.

■ تحلیل گری سه شب در دهه ۶۰ شمسی در رادیو امریکا برنامه داشت می‌گفت که بنیادگرایی یهود منجر به دولت اسرائیل شد؛ در پی آن مسلمان‌ها خودکم‌بین شدند و گفتند ما چه چیزی کمتر از یهودی‌ها داریم و می‌خواهیم مثل آنها در صحنه سیاست و حکومت باشیم. بدین ترتیب انقلاب اسلامی و بنیادگرایی اسلامی شکل گرفت و بعد به جنوب لبنان تسری پیدا کرد. این تحلیل‌گر مطرح کرد که این روند در حال تسری به درون امریکا و پیدایش بنیادگرایی مسیحی نیز می‌باشد. این تحلیل‌گر می‌گفت اصلی‌ترین خطری که نظام امریکا را تهدید می‌کند این است که کلیسا در امریکا می‌خواهد وارد سیاست بشود که این مسئله را ما در انتخابات ۲۰۰۴ امریکا مشاهده کردیم.

□ آنچه که تا قبل از این چهار واقعه که ذکر کردم به دنبال آن بودند می‌گفتند که خصوصی‌سازی مذهب (Privatization) شکل بگیرد و می‌خواستند مذهب را از حوزه عمومی خود خارج کنند و مذهب را خصوصی و امر شخصی بکنند و این مسئله جالبی است. خوشبینانه‌ترین برداشت از سکولاریزاسیون این است که بگوییم آنها نیامدند دین‌زدایی بکنند، بلکه آمده‌اند مذهب و دین را وارد حوزه خصوصی کنند. نهضتی که از دو-سه دهه آخر قرن بیستم آغاز شد و الان هم ما در آن مقطع به سر می‌بریم، زدودن و غیر خصوصی‌سازی مذهب بود (Deprivatization) و این که دین در عرصه عمومی وارد شود. آنچه که امروزه جامعه‌شناسان را در ریشه‌یابی این امر درگیر خود کرده این است که می‌گویند در تلقی خود از سکولاریزاسیون چه اشتباهی کردیم که این فکر در ما ایجاد شد که دیگر دین در عرصه عمومی کارساز نیست، درحالی‌که می‌بینیم آنچه که بیش از همه توده‌های مردم را به حرکت درمی‌آورد و حتی در جوامع متمدن - نه فقط در جوامع عقب‌نگه‌داشته شده - عامل اقبال به رهبران و رأی‌آوردن می‌شود، همان عامل دینی است. به عنوان مثال - همان‌طور که شما ذکر کردید - انتخابات اخیر امریکا بود که مشاهده کردیم مذهب در بین جان‌کری و بوش به چه میزان نقش بازی کرد و مسئله مذهب یکی از عوامل موفقیت رئیس‌جمهوری فعلی امریکا، بوش، بوده است.

اجازه بدهید برگردیم به جنبه‌های نظری بحث. موجی جدید از حدود ۱۹۸۰ رونقی تازه به بحث از دین در محافل جامعه‌شناسی داده است، موجی که با انتقاد جدی از نظریه سکولاریزاسیون همراه و ملازم بوده است. نظری که به تعبیر حدن (Hadden) در ۱۹۸۹ مدت‌ها رنگ‌قداست به خود گرفته بود.

جالب است بدانیم بسیاری از حملات و انتقادات بر علیه سکولاریزاسیون از سوی کسانی صورت گرفت که خود زمانی از تئوریسین‌های نظریه سکولاریزاسیون به‌شمار می‌آمدند. پیتر برگر (Peter Berger) یکی از برجسته‌ترین این نظریه‌پردازان است. برگر که از بزرگ‌ترین جامعه‌شناسان دینی و در حال حاضر استاد دانشگاه بوستن آمریکا است در گذشته این‌گونه می‌اندیشید و پیش‌بینی می‌کرد که مسئله جایگاه دین در دنیای مدرن به پایان رسیده و مناسبات دینی به حداقل خودش و رو به صفر نزدیک شده است. وی تحلیل‌های خود را در کتاب "سایبان مقدس" (این کتاب به فارسی ترجمه نشده) در سال ۱۹۶۷ نوشته است.

نکته جالب توجه جوانان و روشنفکران این است که امروزه کسانی طلایه‌دار اندیشه مقابله با سکولاریسم شده‌اند و زوال سکولاریسم را در دنیای ما اعلام کرده‌اند و کوس تهی‌بودن تئوری سکولاریسم را به صدا درآورده‌اند که خودشان بزرگ‌ترین تئوریسین‌های سکولاریسم بوده‌اند. پیتر برگر در کتاب خود این نکات را ذکر می‌کند. وی ۳۰ سال بعد در سال ۱۹۹۷، کتابی به نام "افول سکولاریسم، دین‌خیزش‌گر و سیاست جهانی" (Desecularization of the world) را می‌نویسد، (این کتاب توسط افشار امیری در سال ۱۳۸۰ به فارسی ترجمه شده است). جالب توجه این‌که یک فصل کتاب به پاپ، یک فصل آن به انقلاب اسلامی ایران و یک فصل هم به لهستان اختصاص یافته است. پیتر برگر مقدمه مبسوطی هم بر آن نوشته است. برگر رویگردانی خود را از تئوری سکولاریزاسیون نه یک تغییر نظر صرفاً شخصی بلکه جلوه تقلید‌گرایشی عمدی در میان کل جامعه‌شناسی دین می‌داند. برگر در ۲۰۰۱ با صراحت می‌نویسد: تئوری سکولاریزاسیون در توضیح شواهد تجربه قابل مشاهده در نقاط مختلف جهان روز به روز ناتوان‌تر شده است. دنیای امروز صرف نظر از چند استثنا به اندازه گذشته مذهبی مانده و در جاهایی حتی مذهبی‌تر از گذشته هم شده است.

برگر نشانه‌های این قدرت‌گیری دوباره مذهب را در سرتاسر جهان آشکار می‌بیند: در بازخیزی اسلام هم در کشورهای مسلمان هم در میان اقلیت‌های مسلمان سایر کشورها، در پیشرفت پروتستانیزم اوانجلیک (Evangelical Church) در بسیاری از کشورهای در حال توسعه بویژه در امریکای لاتین، در تجدید حیات مذهبی در میان کاتولیک‌ها و نیز در میان ارتدوکس‌ها (بخصوص در روسیه)، در میان یهودیان (در درون فلسطین اشغالی و دیگر نقاط) و نیز در میان هندوها و پیروان بودا.

در نگاه برگر وقوع این پدیده‌ها نه به معنای بی‌اعتباری کلی نظریه سکولاریزاسیون بلکه به معنای نفی آن تصویری از سکولاریزاسیون است که قرار بود به مثابه یک روند حتمی و اجتناب‌ناپذیر پا به پای پیشرفت مدرنیته همه جوامع را درنوردد. به نظر وی سکولاریزاسیون همچنان وجود دارد، اما به‌عنوان یک احتمال و امکان در کنار احتمالات دیگر. همان‌طوری که برخی جوامع ممکن است کماکان در جهت سکولارشدن بیشتر پیش روند، جوامع دیگری ممکن است به سمت مذهبی‌تر شدن حرکت کنند.

برگر معتقد است در شرایط جدید جامعه‌شناسان باید تلاش کنند تا نقشه جهان را مجدداً براساس درجه تجسم یافتن سکولاریزاسیون و یا میزان سیطره بازخیزی دینی در مناطق مختلف ترسیم کنند. پیشنهاد اولیه وی این است که در حال حاضر سکولاریته تنها در دو جا حضور مشروط دارد، یکی در اروپای غربی و مرکزی که وی از آن باعنوان "پدیده سکولاریته اروپایی" یاد می‌کند و دیگری در میان یک قشر کوچک اما به نظر وی متنفذ از روشنفکران در سطح جهان که آنها را شامل افراد دارای تحصیلات به شیوه غربی بخصوص در زمینه علوم انسانی دانسته و از آنها به "انترناسیونال سکولاریستی" تعبیر می‌کند. یکی از سوالاتی که به شدت ذهن پیتربرگر را به خود مشغول کرده توضیح پارادوکس رواج سکولاریسم در اروپا و عدم رواج آن در امریکاست. این خود بحث مفصلی می‌طلبد اجازه دهید آن را به وقت دیگری موکول کنم.

مجموعاً امروز نظریه غالب در حوزه جامعه‌شناسی دین این است که سکولاریزاسیون تعبیر صحیحی از واقعیت موجود در جهان معاصر نبوده است. آنها می‌گویند، ما در کجا اشتباه کردیم؟ سپس نتیجه می‌گیرند که اروپا هرگز به صورت تمام‌عیار مسیحی نبوده است که از مسیحیتش دست بردارد. یا در قرون وسطی که جامعه‌شناسان به آن "عصر ایمان" می‌گویند، این گونه نبوده که همه مردم به کلیسا بروند. آنها می‌گویند ما تعبیر صحیحی از گرایش مردم به کلیسا در آن دوران نداشتیم که بخواهیم امروز را با آن دوره مقایسه کنیم، هرکدام از جامعه‌شناسان این نکته را می‌گویند که به‌طور کلی ما می‌پنداشتیم که علم، رقیب دین است و آمده که جای دین را بگیرد و بعضی از تلقی‌های ارباب دین از مسائل دینی صحیح نبوده و خرافی بوده است. این مسئله به جای خودش محفوظ است و معنایش این نیست که به‌طور کلی می‌توانیم بگوییم علم می‌تواند جای دین بنشیند. کارکرد اصلی دین، معنابخشی به زندگی بوده است که معنابخشی به زندگی هرگز از جانب علم بر نمی‌آید - نه برمی‌آمده و نه برمی‌آید - جالب اینجاست که امروزه برخی از بزرگ‌ترین جامعه‌شناسان معاصر می‌گویند، این گونه نیست که صرفاً زبان دین سمبلیک و نمادین باشد. ما بایستی باور کنیم و اقرار کنیم که دین هم برخی از واقعیت‌های هستی را ابراز می‌کند. یعنی دین در مقام بیان واقع است و نمی‌توانیم با حربه علم این واقع‌نمایی‌های دین را نفی کنیم. این مسئله در اواخر قرن بیستم و اوایل قرن بیست‌ویکم در حال اتفاق افتادن است. تا جایی که دیگر می‌توانیم بگوییم علم نسبت به سابق بیشترین پیشرفت را کرده است و ما مقابل آن قرار می‌گیریم. امروز واقعیت دین را نمی‌توانیم نادیده بگیریم. بنابراین با این شیوه‌ای که ذکر کردم آقای برگر پیشرو رد نظریه سکولاریزاسیونی می‌شود که خودش قبلاً آن را تدوین کرده بود. بنابراین به جای این که بگوییم دین جای خودش را از دست داده، می‌توانیم بگوییم امروز قرائت‌های مختلف از دین مورد چالش قرار گرفته است. امروز ما با توجه به واقعیت‌های جهانی و اطلاع از آن واقعیت‌ها به روندی چون نواندیشی دینی دست یافته‌ایم. منتها در جامعه ما، چه بسا گفته شود بهتر است

به جای این که بگوییم دین باید خودش را با مدرنیته منطبق کند، بگوییم مدرنیته باید خود را با دین انطباق دهد. به عبارت دیگر تعاملی بین دین و مدرنیته باید صورت گیرد نه این که دین خود را بر مدرنیته منطبق کند یا نه این که مدرنیته خود با دین منطبق شود. ما امروز می‌توانیم نکاتی را هم از مدرنیته بگیریم و بگوییم می‌بایستی اینها خود را با ارزش‌ها و ضوابط دینی هماهنگ کنند، لذا می‌توانیم از "مدرنیته بومی" و "مدرنیته ایرانی" سخن گفته و اینها را داخل فرهنگ جوامع شرقی متجلی بکنیم و بگوییم هیچ لزومی ندارد ما از همان مسیری برویم که به طور مثال مدرنیته در فرانسه، انگلستان و امریکا طی کرده است.

■ آنچه که شما می‌گویید درون‌زایی است، یعنی ما دین خودمان را داریم و از مدرنیته هم استفاده می‌کنیم. حتی مدرنیته بومی شده هم، یک درجه پایین‌تر از درون‌زایی به نظر می‌رسد. بدین معنا که مدرنیته را کامل بدانیم و در بستر زمان آن را بومی کنیم.

□ این دو تعبیر را با دو بیانی که شما گفتید هم می‌توان ذکر کرد. من تأکید روی این نکته دارم که برای پیشرفت و توسعه در دنیای معاصر از لحاظ علمی - به لحاظ واقعیت‌های تجربی نمی‌گویم - هیچ لزومی ندارد که ما دین خودمان را به کناری بگذاریم. می‌توان تجدیدنظر در برخی مفاهیم دینی کرد اما این به معنی کنار گذاشتن ایمان، خدا و آخرت نیست. به طنز می‌گویند که در دوران سکولاریزاسیون، زمانی بحث از مرگ خدای نیچه مطرح می‌شد و حالا بحث از انتقام خدا مطرح می‌شود. یعنی درست مقابل آنچه که قبلاً ذکر شده بود. این مسائل مطالعه‌ای جدی را می‌طلبد. فکر می‌کنم برخی دوستان ما، برای برون‌رفت از بن‌بستی که یک قرائت عقب‌افتاده دینی در ایران بوجود آورده بحث حکومت دموکراتیک سکولار - یا به صورت دقیق‌تر حکومت دموکراتیک لائیک - را مطرح می‌کنند که این مسئله نه با واقعیت‌های جامعه‌شناسی دین و نه با واقعیت‌های فعلی جامعه ما سازگاری و انطباق دارد. جامعه‌ای که تمام بنیادش دین است زمانی هم که می‌خواهد به دموکراسی یا به قول شما به حقوق‌بشر برسد، چه دلیلی دارد که ارزش‌های دینی خودش را کنار بگذارد. جامعه می‌تواند با حفظ ارزش‌های دینی این مسیر را دنبال کند، تأکید می‌کنم ارزش‌های دینی لزوماً تلقی سنتی از دین نیست، می‌تواند تلقی نواندیشانه از دین باشد. به عبارت دیگر، معتقدم اگر بحث ما الان بحث سازگاری اسلام - دقیقاً مرادم اسلام در ایران است - و مدرنیته باشد، اگر کسی بیاید بگوید شما برای این که مدرن بشوید باید دست از اسلام بشوید این صحیح نیست، این پیام سکولاریزاسیون بوده است. تلقی حداقلی از سکولاریزاسیون این است که دین را باید به عرصه خصوصی تبدیل کرد و تلقی حداکثری از سکولاریزاسیون این است که آن را - حداقل در رویکرد فرانسوی و لائیک‌اش می‌بینیم - به‌طور کلی دین را از زندگی و عرصه عمومی حذف بکنیم. به نظر می‌رسد راندن دین به عرصه خصوصی فقط جدایی دین از دولت نیست بلکه به بیان مودبانه حذف دین از زندگی است. نکته قابل تأکید این است، ما که از حضور سربلند دین در قرن بیست و یکم در زندگی دفاع می‌کنیم هرگز آمدن

دین به معنای حق ویژه صنفی یک طبقه خاص - به عنوان مفسرین رسمی دین - نیست. به نظر من می توان دین دار بود، اما هرگز به حق ویژه ای برای روحانیت باور نداشت. این دو مسئله را نباید یکی فرض کرد. از این رو من این دو را به دقت از یکدیگر تفکیک کردم. معتقدم، ارزش های دینی در جامعه ای که دینداران وجود دارند و حرف اول را در مناسبات اجتماعی می زنند، هرگز به معنای این نیست که ما حقوق ویژه ای برای روحانیون در تفسیر دین، در تقنین و تنظیم خط مشی عمومی قائل بشویم. همان طور که جامعه شناسان بزرگی مثل برگر و کازانوا و استارک (Stark) و دیگران گفته اند در انقلاب اسلامی ارزش دین در جامعه افزایش یافت، اما در نهایت با به رسمیت شناختن تفسیر رسمی و حق ویژه صنفی خاص در جامعه منتهی شد.

■ به نظر می رسد آموزش های جاری و فقهی دو مولفه دارد: یکی رساله های آقایان و دیگری آموزش ارسطویی. مرحوم آیت الله خمینی به عنوان یک مرجع سستی گفتند رساله های آقایان و کتاب های ارسطویی بویی از قرآن نمی دهد و حتی مرحوم آیت الله خمینی یک نقد جاندار به همین تفکر سستی کرد. ولی چرا همین فقه سستی امروزه اصالت پیدا کرده است؟

□ آن چیزی که امروزه به اهمیت آن در زندگی می پردازیم، دین به معنای کلی آن است نه یک تلقی خاص از آن. یکی از اجزای دین، فقه است. فقه تمام دین نیست. در اسلام آیاتی که متأثر از مباحث فقهی است کمتر از ۵ درصد آیات قرآن است، عالمان احکام فرعی فقهی هرگز نمی توانند نماینده تفکر تمام عیار دینی محسوب بشوند. اینها را به معنای دفاع از آنچه که در حال اتفاق افتادن در ایران است، نمی گویم. تأکید من بر این نکته است که انقلاب ایران یک انقلابی بود که در واقع در راستای سکولاریزاسیون زدایی صورت گرفت. اما آن نظام رسمی که بعد از این انقلاب به تدریج حاکم شد در جهت مقابل با آن انقلاب، به خاطر سیطره یک تلقی عقب افتاده از آن دین، در عمل جامعه را به سوی نوعی سکولاریزاسیون پیش می برد. بحث ما در این است که آنچه که به زندگی یک مومن معنا می بخشد ایمان به خدا و اعتقاد به آخرت است. البته اخلاق و عمل خاصی هم از این ایمان برمی خیزد، اما معنایش هرگز این نیست که یک صنف خاصی امتیازات حقوق ویژه ای در چنین جامعه ای برای خود ایجاد کند. به عبارت دیگر ما می توانیم یک جامعه دینی داشته باشیم که کاملاً هم از حقوق بشر و هم از دموکراسی بهره برداری کند. لازمه دموکراسی، سکولاریسم نیست. در هر جامعه ای، دموکراسی متناسب با فرهنگ آن جامعه تعریف می شود. اگر اکثریت یک جامعه ملحدین، بی دین ها، بی خداها و... باشند هر کدام متناسب با خودشان دموکراسی را تحقق می دهند. اگر در جامعه اکثریت قریب به اتفاقش قائلین به ایمان دینی باشد نمی توان گفت که ایمان و دین در این جوامع نقشی را بازی نمی کند، این موارد مغلطه هایی است که در جامعه ما پیش آمده است. اگر ما از جامعه فرانسه درباره این که حقوق زنان مسلمان را رعایت نمی کنند انتقاد می کنیم متقابلاً آنها هم نسبت به برخی اجبارها در این جامعه ایراد خواهند گرفت. ولیکن با اختیار و نه با اجبار می توان این حقوق را در هر دو جامعه ایجاد کرد.



■ در قرآن آمده است که فرعون هم دین داشت یا در سوره یوسف دین ملک هم آمده است، در حالی که بت پرست بود. یا در سوره کافرون "لکم دینکم ولی دین" هست که یعنی کافر هم دین دارد. آیا ما حق داریم سکولاریسم را نادرین محور یا بی دین ترجمه کنیم؟ همه جوامع به نوعی یک دینی داشته‌اند.

□ همان‌طور که ذکر کردم سکولاریزاسیون از لحاظ ریشه لغوی به معنای دنیوی‌گرایی و گیتی‌گرایی است، شبیه آن نکته‌ای که وبر در معنای نفی ارزش‌های ماورای طبیعی از زندگی انسان ذکر کرده بود. در قرآن دین به معنای دین توحید و دین شرک به کار رفته است. اما دینی که ما به کار می‌بریم، مرادمان اعتقاد به خدا به عنوان مهم‌ترین محور است.

■ در جامعه ما، کسی را می‌شناسید که مانند نویسنده واشنگتن تایمز سکولاریسم را به عنوان یک مقوله راهبردی و استراتژیک تلقی بکند؟ واشنگتن تایمز نوشته است سکولار کسی است که ۸ ویژگی داشته باشد.

□ فکر می‌کنم مطلب مورد اشاره ژورنالیستی و فاقد پشتوانه لازم تئوریک می‌باشد. اما در میان متفکران ایرانی تا آنجا که من اطلاع دارم، دکتر حسین بشیریه قائل به تلازم دموکراسی و سکولاریسم است. به نظر می‌رسد در زمینه سکولاریسم در زبان فارسی ادبیات بسیار اندکی داریم. غیر از ترجمه کتاب برگز - که قبلاً به آن اشاره کردم - یک مقاله دیگر از برگز نیز توسط سیدحسین سراج‌زاده به فارسی ترجمه شده که چند سال پیش در مجله کیان دیدم به نام "برخلاف جریان نقد: نظریه سکولارشدن" (کیان، شماره ۴۴، سال ۷۷). مترجم، مقاله شاپنر و این مقاله را همراه با یکی دو مقاله دیگر تحت عنوان "چالش‌های دین و مدرنیته" سال گذشته منتشر کرده است. کتابچه کوچکی تحت عنوان "باورها و رفتارهای مذهبی در ایران ۱۳۷۹-۱۳۵۳" توسط عبدالمحمد کاظمی پور در سال ۱۳۸۲ توسط وزارت ارشاد منتشر شده که در حوزه مطالعه میدانی در مورد سکولاریسم در ایران قابل اعتناست. به هر حال مهم‌ترین کار، ترجمه متون اصلی در شناخت سکولاریزاسیون و نیز نقدهای جدی وارد بر آن است. چقدر مناسب است مجموعه‌ای از جدیدترین تحقیقات پیتر برگز در زمینه نقد سکولاریزاسیون به فارسی برگردانیده شود تا دوستان جوان ما با اشراف بیشتری و به دور از احساسات انعکاسی نسبت به قرآنت رسمی دین درباره این مسئله مهم بین‌المللی بیندیشند.

■ در کتاب "ناسیونالیسم در ایران" نوشته آقای ریچارد کاتم بحثی نیز راجع به سکولاریزم در ایران وجود دارد که بیشتر متوجه جدا کردن دین از حکومت است.

□ اینها خیلی سیاسی است. وقتی به ریشه‌اش توجه کردم تلقی من این بود که سکولاریسم تقلیل نقش دین است. هر چقدر هم جلو می‌روم این مطلب بیشتر مورد تأکید قرار می‌گیرد. در کتاب A General theory of secularization, David Martin, چاپ نیویورک، ۱۹۷۸ که نوشته دیوید مارتین است و حدود ۳۵۰ صفحه دارد در مورد اروپا مطالب جالبی دارد و دقت شده که مسئله هر جا به یک گونه است. درباره هند مواردی دارد که برای من جالب بود. کتاب قابل ملاحظه‌ای است. اگر امکان ترجمه‌اش باشد با یک مقدمه موردی درباره ایران می‌شود متن ارزشمند کتاب را تعمیق کرد. حدود سی سال از این نوشتن می‌گذرد. در آن زمان هنوز سکولاریسم در اوج بوده است. کار مارتین هنوز هم در این حوزه معتبر شمرده می‌شود.

■ با وجود این مسئله که برگز این گونه شفاف راجع به سکولاریسم صحبت کرده و کتابش هم به فارسی ترجمه شده است، چرا در روشنفکران و مطبوعات ما حتی ماهنامه‌های فرهنگی - تئوریک این موضوع منعکس نشده است؟

□ برای خود من هم سوال است. در سفرهایم به خارج از ایران دریافتم، ایران جزیره‌ای شده در تمام کشورهای خاورمیانه که گرایش‌اش با دیگر مناطق دنیا و خاورمیانه تفاوت می‌کند. به‌طور مثال در

ترکیه در سه چهار سال اخیر شاهد تظاهرات گسترده ضداسرائیلی در دانشگاه استانبول بودم که در ایران در چهارسال اخیر کمتر دیده شده است. امروز اگر بخواهد تظاهرات ضداسرائیلی و به نفع فلسطین به خاطر سوءاستفاده فراوان حکومت از آن صورت گیرد، در دانشگاه‌های ما گرایش کمتری خواهند داشت. در مجموع به نظرم می‌آید استفاده ابزاری از دین باعث شده که گرایش عمومی به هر چیزی که به نفع دین باشد در حسیض قرار بگیرد.

■ دکتر طلال سلمان سردبیر السفیر به ایران آمده بود و در جایی که تقریباً همه روشنفکران جمع بودند، جلسه‌ای بود و نکته مهم این که دیدگاه‌هایی که ایرانیان راجع به فلسطین داشتند، برایش خیلی عجیب بود به طوری که دکتر طلال سلمان گفت که شما تمام دیدگاه‌هایتان از ضدیت با حکومت خودتان درباره فلسطین است شما باید مسئله فلسطین را مستقل بررسی کنید.

□ الان این تحلیل در مطبوعات ما و در کتاب‌های ما گسترش بیشتری دارد و کمتر از این دفاع می‌کنند. چون خواننده عادی تا اسم دین می‌آید به یاد سوءاستفاده‌های ابزاری از دین می‌افتد و به شکل احساسی در مقابل دین موضع می‌گیرد.

ما باید موضع خود را کاملاً مشخص کنیم که نوگرایی دینی یا نواندیشی دینی در ایران در تعارض جدی و در نقد مستقیم قرائت رسمی از دین است، ولی به این معنا نیست که می‌خواهیم دین‌زدایی کنیم. اتفاقاً حکومت همه ما را متهم می‌کند که اینها می‌خواهند دین را از بین ببرند، درحالی که ما معتقد هستیم این اعمال خلاف دینی، تحت لوای دین است که دارد این موقعیت را در جامعه ما ایجاد می‌کند.

■ توماس فریدمن در جمع‌بندی جالبی می‌گوید ۷۵ درصد مردم امریکا دین‌دار هستند و رئیس‌جمهور مذهبی و گزاره مذهبی می‌خواهند. بنابراین این که نیروهای دموکرات فکر کنند ۴ سال دیگر نوبت آنهاست، این یک خواب و خیال است مگر این که دیدگاهشان را تغییر دهند یعنی به درون دین بروند. اینها یک اعتقاداتی دارند که قابل احترام هست. بروند و به دین جهت مترقیانه بدهند و آن حرکت را در جهت وحدت امریکا و نه علیه علم و آزادی سوق بدهند. او هم به لحاظ استراتژیک به یک نواندیشی دینی و یک حرکت درون‌دینی رسیده و می‌گوید اگر به این روال باشد نوبت به نیروهای دموکرات نمی‌رسد.

□ با توجه به این موضوع، با تلقی‌های مختلف از جهات مختلف به یک نقطه واحد می‌رسد.

■ توماس فریدمن معتقد است که اگر معنویت و دین را به جمهوری خواهان واگذار کنید و خودتان را جدا از این امر بدانید این سرنوشت سال‌های آتی است و از کلمه "هیچ‌وقت" درباره دموکرات‌ها استفاده می‌کنند.

□ دلم می‌سوزد که مسائل علمی با مسائل عاطفی - احساسی در ایران ترکیب شده است. وقتی من تحلیل برگر را دیدم سوالی که در ذهنم مطرح شد این بود که چطور در دانشگاه‌های ما این مطلب فراموش شده است. زمانی می‌گفتند دانشجوی جامعه‌شناسی از بنیاد، غیردینی یا ضددینی بار می‌آید و

می‌بینیم که لزوماً چنین نیست و تئوری جدید هم این را اثبات نمی‌کند، ولی چرا اینها منعکس نشده نمی‌دانم.

■ امیدوارم در فرصت‌های بعدی بیشتر بتوانیم به این موضوع بپردازیم.

#### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۲۹، ص ۵ (دو ملت زیر سایه خدا، منبع نیویورک تایمز، ۴ نوامبر ۲۰۰۴، ترجمه لطف‌الله میثمی)
- ۲- نشریه چشم‌انداز ایران، شماره ۲۹، ص ۱۰۹ (اخبار راهبردی؛ ریشه‌یابی پیروزی بوش در انتخابات ۲ نوامبر ۲۰۰۴، دکترعباس میلانی)

سوتیتر:

براساس پژوهش مفهومی لاری شاینر (Larry Shiner) در ۱۹۶۶، سکولارشدن با شش معنی مورد استفاده قرار گرفته است. به نظر می‌رسد این شش شاخص از خود واژه مهم‌تر باشد و هرکس دم از سکولارشدن یا دفاع یا تخطئه سکولاریزاسیون می‌زند می‌باید به دقت منظور خود را از آن واژه تعیین کند

یعنی می‌توانیم بگوییم که تندترین برخورد نسبت به دین و جانشینی با علم جدید یا علوم‌انسانی جدید به جای دین، در فرانسه اتفاق افتاده

در اروپا به تدریج علوم جدید وارد ذهنیت و واقعیت جامعه شد و سیطره کلیسا را ضعیف کرد و امور جدید که عموماً علم مدرن بود جای آن ذهنیت و نهادهای سابق را گرفت

آنچه که در جامعه ما مطرح است ادبیات نزدیک به ۵۰ سال قبل امریکا و اروپاست نه ادبیات معاصر آنجا. به‌عنوان مثال؛ بحث سکولاریسم، تا حدود سال ۱۹۷۵ بحث غالب جامعه‌شناسی و جامعه‌شناسی دین در دنیا بوده است

نهضتی که از دو-سه دهه آخر قرن بیستم آغاز شد و الان هم ما در آن مقطع به سر می‌بریم، زدودن و غیرخصوصی‌سازی مذهب بود (Deprivatization) و این که دین در عرصه عمومی وارد شود

برگر در ۲۰۰۱ با صراحت می‌نویسد: تئوری سکولاریزاسیون در توضیح شواهد تجربه قابل مشاهده در نقاط مختلف جهان روز به روز ناتوان‌تر شده است

### تاریخچه مختصر الهیات رهایی‌بخش

از کتاب: "معرفی الهیات رهایی‌بخش" اثر لئوناردو کلودوویس باف (Leonardo & Clodovis Boff) برگردان: چشم‌انداز ایران  
اشاره: ترجمه حاضر آرشیو مختصری از روند بنیانگذاری، تکامل، تثبیت و رسمیت یافتن الهیات رهایی‌بخش و حاملین این نگرش می‌باشد. در این نوشتار به سرپل‌ها، نقاط عطف و شخصیت‌های اثرگذار الهیات رهایی‌بخش اشاره شده که محققین و علاقه‌مندان می‌توانند در هر رشته‌ای از آن به تحقیق بپردازند. این مقاله نشان می‌دهد که چگونه نهضت الهیات رهایی‌بخش، نظام کلیسا را متحول نمود و کلیسا را به سمت عدالت، پیوند با محرومین و حضور در صحنه‌های اجتماعی رهنمون کرد. بی‌مناسبت نیست که پیدایش و سیر تحولات الهیات رهایی‌بخش در مسیحیت را - که حدوداً بنیانگذاری آن در ۱۳۳۹ هـ.ش (۱۹۶۰ م.) بود - در تعامل با سیر اصلاح دینی در محافل مذهبی و حوزه‌های علمیه ایران بررسی شود.  
در این راستا در شماره‌های قبل نشریه چشم‌انداز ایران (۲۴، ۲۵ و ۲۶) مجموعه‌ای سه قسمتی با عناوین "آمریکای لاتین و مسیحیت انقلابی، چهره در حال تحول الهیات رهایی‌بخش"، "الهیات رهایی‌بخش سیاه، قدرت و تجربه رهایی‌بخش سیاه" و "الهیات رهایی‌بخش، چالش‌ها بر سر الهیات فمینیستی"، انتشار یافت. از آنجا که آن مقالات آشنایی جامعی با موضوع الهیات رهایی‌بخش به وجود آورد، این نوشتار به‌عنوان مکمل مباحث گذشته، از نظر خوانندگان نشریه می‌گذرد.

### پیشگامان الهیات رهایی‌بخش

ریشه‌های تاریخی الهیات رهایی‌بخش را باید در سنت دینی عیسویان و مبلغان دینی آغاز عصر استعمار در امریکای لاتین جست‌وجو نمود؛ آنها مردان کلیسا بودند که به نقش کلیسا و نحوه حضور آن در امریکای لاتین اعتراض داشتند و نحوه رفتار با مردمان بومی، سیاهان و توده‌های فقیر روستایی و شهری را زیر سوال می‌بردند. اسامی مردانی چون بارتولومئودولاس کازاس (Bartholomio de las Casas)، آنتونیو دومونتسینوس (Antonio de Montesinos)، آنتونیو ویره‌را (Antonio Vieira)، برادر کانه‌کا (Brother Caneca) و دیگران نماینده تمامی شخصیت‌های مذهبی از این دست است که با

اندیشه خود به قرون مختلف تاریخ کوتاه ما برکت بخشیده‌اند. آنها سرچشمه همان درک اجتماعی و دینی هستند که امروزه در حال تجلی است.

### توسعه اجتماعی و سیاسی

دولت‌های پوپولیست دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ - خصوصاً حکومت پرون (Peron) در آرژانتین، وارگاس (Vargas) در برزیل و کوردیناس (Cordenas) در مکزیک - الهام‌بخش آگاهی ملی و توسعه صنعتی قابل ملاحظه در راستای جایگزینی واردات توسط تولیدات داخلی بودند. این تحولات به سود طبقات متوسط و پرولتاریای شهرنشین بود، ولی بخش عظیمی از رعایا و دهقان‌های روستائین را بیش از پیش به حاشیه جامعه راند و حضور آنها در شهرها به رشد بیشتر مناطق زاغه‌نشین کمک کرد. توسعه، در مسیر سرمایه‌داری وابسته پیش رفت و سرمایه‌داری این کشورها را تابع سرمایه‌داری ملل ثروتمند نمود و بدین ترتیب موجب محرومیت بیشتر این کشورها شد. این فرایند موجب شکل‌گیری جنبش‌های قوی مردمی گردید که به دنبال تغییرات عمیق در ساختار اجتماعی - اقتصادی کشورهای خود بودند. این جنبش‌ها به نوبه خود به ظهور دیکتاتورهای نظامی انجامید که در مورد حفظ یا تقویت منافع سرمایه‌داران بودند و برای تأمین "امنیت ملی" در سطح گسترده به سرکوبگری سیاسی و اعمال کنترل پلیسی بر اعتراضات مردمی روی آوردند. در این عرصه، انقلاب سوسیالیستی کوبا به عنوان یک راه‌حل استثنایی و متفاوت برای از میان بردن علت اصلی توسعه‌نیافتگی - یعنی وابستگی - عرضه شد. شورش‌های مسلحانه برای براندازی قدرت‌های حاکم و ایجاد رژیم‌های برخوردار از روحیه سوسیالیستی در بسیاری از کشورها رواج یافت. تحرک زیادی در میان توده‌های مردم برای ایجاد تغییرات به وجود آمد که فضا را برای انقلاب آماده می‌کرد.

### توسعه دینی

از دهه ۱۹۶۰ امواج عظیم اصلاحات در میان کلیساها پدید آمد. کلیساها تصمیم گرفته بودند که مسئولیت اجتماعی خود را جدی بگیرند؛ در این میان، افراد رده پایین کلیسا خود را وقف خدمت‌رسانی به فقرا نمودند و اسقف‌ها و کشیش‌های سرشناس نیز تلاش برای پیشرفت و توسعه ملی را تشویق می‌نمودند. چندین سازمان کلیسایی در جهت تبلیغ شرایط بهتر زندگی برای مردم تلاش می‌کردند که از جمله آنها می‌توان به جنبش‌هایی چون: دانشجویان مسیحی جوان، کارگران مسیحی جوان، کشاورزان مسیحی جوان و جنبش آموزش‌های اولیه، گروه‌هایی که برنامه‌های آموزشی رادیویی تدوین می‌نمودند و دیگر انجمن‌های کلیسایی اشاره نمود.

فعالیت‌های این گروه‌های مسیحی که عمدتاً از طبقات متوسط اجتماع بودند از لحاظ تئوری دینی با نظریه‌های ذیل توجیه می‌شد. الهیات اروپایی در زمینه واقعیت‌های دنیوی، اومانیزم جامع ژاک مارتین (Jacques Maritain)، پرسنالیزم اجتماعی مونی (Mounier)، تکامل‌گرایی پیشروی تیلارد دوشاردن (Teilhard de Chardin)، تأملات هانری دولوباک (Henri de Lubac) در خصوص ابعاد اجتماعی

باورهای جزمی، الهیات غیرروحانی ایو کینار (Yves Cognar) و آثار ام.دی. شنو (M.D.Chenu) در مرحله بعد، "شورای دوم واتیکان" بهترین توجیه ممکن را برای فعالیت‌های انجام گرفته تحت لوای الهیات پیشرفت، سکولاریزاسیون معتبر و پیشرفت انسانی عرضه نمود.

پایان دهه ۱۹۶۰ که با بحران پوپولیسیم و مدل‌های توسعه‌گرای مربوط به آن همزمان بود، زمان مناسبی برای ظهور جریان قدرتمند تفکر جامعه‌شناختی به‌شمار می‌آمد که از علل واقعی توسعه‌نیافتگی پرده برمی‌داشت. توسعه و عدم توسعه دو روی یک سکه هستند. تمام ملت‌های جهان غرب درگیر فرایند گسترده توسعه بوده‌اند؛ با این حال، فرایند مزبور توأم با وابستگی و نابرابری بود به نحوی که منافع آن به‌سمت کشورهای قبلاً توسعه‌یافته "مرکز" سرازیر می‌شد و زیان‌های آن نصیب کشورهای "حاشیه" می‌گردید که از لحاظ تاریخی عقب‌مانده و توسعه‌نیافته محسوب می‌شدند. فقر کشورهای جهان سوم بهایی بود که می‌بایست پرداخت می‌شد تا جهان اول بتواند از فراوانی بیش از حد نعمت و رفاه بهره‌مند شود.

در محافل کلیسایی - که دیگر به تعقیب تحولات اجتماعی و مطالعه مشکلات جامعه عادت کرده بودند - این تفسیر به‌عنوان یک انگیزه به محافل مسیحی حیات تازه و روح نقادانه‌ای بخشید. رابطه وابستگی میان حاشیه و مرکز می‌بایست جای خود را به فرایند اصلاح و رهایی می‌داد. بدین ترتیب مبانی "الهیات توسعه" تضعیف گردید و مبانی نظری "الهیات رهایی‌بخش" جای آن را گرفت. این مبانی هنگامی شکل گرفت که جنبش‌های مردمی و گروه‌های مسیحی در نبرد برای رهایی اجتماعی و سیاسی با هدف نهایی دست یافتن به رهایی کامل و همه‌جانبه، با یکدیگر متحد شدند. این همان زمانی بود که شرایط عینی برای ظهور الهیات رهایی‌بخش اصیل مهیا شد.

## تحول الهیات

نخستین اندیشه‌ها در الهیات که به‌سوی الهیات رهایی‌بخش رهنمون شد، ریشه در دیالوگ میان کلیسا و جامعه بحران‌زده داشت، یعنی همان دیالوگ میان ایمان مسیحی و شوق ایجاد تغییر و رهاشدن در مردم. شورای دوم واتیکان در عرصه الهیات، فضایی را پدید آورد که مشخصه آن آزادی فراوان و خلاقیت بود. این فضا به دانشمندان الهیات امریکای لاتین جرأت بخشید تا به مشکلات کلیسا که کشور آنها را تحت تأثیر قرار می‌داد فکر کنند. این فرایند هم در میان متفکران کاتولیک و هم در میان پروتستان‌ها به جریان افتاد و گروه موسوم به "کلیسا و جامعه در امریکای لاتین" (ISAL یا Church and Society in Latin America) رهبری جریان را به دست گرفت. دانشمندان الهیات کاتولیک همچون گوستاوو گوتیه‌رز (Gustavo Gutierrez)، سگان‌دو گالیله‌آ (Segundo Galilea)، خوان لویز سگان‌دو (Juan Luis Segundo)، لوسیو گرا (Lucio Gera) و دیگران به‌طور مرتب با متفکران الهیات پروتستان مانند امیلیو کاسترو (Emilio Castro)، خولیو دوسانتا آنا (Julio de Santa Ana)، روبم

آلوز (Rubem Alvez) و خوزه میگوئز بونینو (Jose Miguez Bonino) دیدار و گفت‌وگو می‌کردند، که حاصل این گفت‌وگوها، مطالعه متمرکز و فشرده رابطه میان ایمان و فقر، انجیل و عدالت اجتماعی و امثال آن بود. در برزیل، بین سال‌های ۱۹۵۹ و ۱۹۶۴، چپ کاتولیک مجموعه‌ای از متون پایه را در زمینه ضرورت وجود آرمان مسیحی برای تاریخ در ارتباط با حرکت‌های مردمی و براساس روشی که ظهور الهیات رهایی‌بخش را نوید می‌داد، تدوین کرد؛ این متون از دخالت افراد در جهان حمایت می‌کرد و برای حمایت از این ایده به مطالعات علوم اجتماعی و آزاد متکی بود و با اصول جهان‌شمول مسیحیت، اندیشه‌های خود را زینت می‌بخشید.

در گردهمایی دانشمندان الهیات امریکای لاتین که در سال ۱۹۶۴ در ریودوژانیرو برگزار شد، گوستاوو گوتیهرز الهیات را به‌عنوان تأمل نقادانه روش‌های جاری توصیف نمود. این خط فکری در گردهمایی‌های هاوانا، بوگوتا و کوئرتاواکا در ژوئن و ژوئیه ۱۹۶۵ بیشتر تکامل پیدا کرد. چندین گردهمایی دیگر نیز برای تدارک مقدمات کنفرانس‌های سال ۱۹۶۸ برگزار شد. این گردهمایی‌ها در واقع آزمایشگاهی بود برای تدوین یک الهیات براساس دغدغه‌های کلیسا و عملکرد همراه با تعهد مسیحیت. سخنرانی‌های گوستاوو گوتیهرز در مونترال به سال ۱۹۶۷ و در شیمبوت (Chimbote) پرو در زمینه فقر جهان سوم و چالش‌های آن در مسیر ایجاد یک استراتژی دینی رهایی‌بخش، عامل شتاب‌دهنده قدرتمندی برای ایجاد الهیات رهایی‌بخش شمرده می‌شد. اصول بنیادین این الهیات رهایی‌بخش برای نخستین بار در کنگره الهیات کارتینی (Cartigny) سوئیس ۱۹۶۹ با عنوان "به‌سوی یک الهیات رهایی‌بخش" ترسیم شد.

نخستین کنگره‌های کاتولیک که به موضوع الهیات رهایی‌بخش اختصاص داشت عبارت بودند از کنگره‌های بوگوتا در مارس ۱۹۷۰ و ژوئیه ۱۹۷۱. ازسوی دیگر، پروتستان‌ها نیز گردهمایی‌های مشابهی در همان سال‌ها در بوئنوس آیرس به سرپرستی سازمان (ISAL) ترتیب دادند. سرانجام در دسامبر ۱۹۷۱، گوستاوو گوتیهرز کتاب مهم خود با عنوان "الهیات رهایی‌بخش" را منتشر ساخت. بدین ترتیب، درها به روی بنیان نهادن نظریه‌ای در الهیات توسط کشورهای حاشیه گشوده شد که به دغدغه‌های این کشورها می‌پرداخت و چالش عظیمی در برابر مأموریت کلیسا برای توسعه دین مسیح به‌شمار می‌رفت.

### **تدوین الهیات رهایی‌بخش**

به‌منظور روشن شدن مبحث و درک بهتر پیشرفت‌های به‌دست آمده در این زمینه، تدوین الهیات رهایی‌بخش را می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد:

### **مرحله بنیان‌گذاری**

مبانی الهیات رهایی‌بخش توسط کسانی پایه‌ریزی شد که خطوط کلی این خط‌مشی را در الهیات ترسیم کردند. افزون بر نوشته‌های بسیار مهم گوستاوو گوتیهرز، می‌توان به آثار برجسته خوان لوئیز

سگاندو، هوگو آسمن (Hugo Assman) و لوسیو گرا اشاره نمود. دیگر کسانی که در این زمینه باید از آنان نام برده شود عبارتند از: اسقف (بعدها کاردینال) ادواردو پیرونو (Eduardo Pironio) دبیر سازمان CELAM؛ سگاندو گالیه آ و ریموندو کارامورا (Raimondo Caramura) که مشاور اصلی کنفرانس اسقف‌های برزیل در رابطه با الهیات بود. علاوه بر آن، فعالیت‌های زیادی به صورت برگزاری دوره و گردهمایی در این مدت صورت پذیرفت.

از طرف پروتستان‌ها، علاوه بر امیلیو کاسترو و خولیو دوسانتا آنا، برجسته‌ترین کمک‌ها توسط روبم آلوز و خوزه میگوئز بونینو انجام شد. افراد غیرروحانی همچون هکتور بورات (Hector Borrat)، متول فر (Methol Ferre) و لوئیز آلبرتو گومز دوسوزا (Luiz Alberto Gumez de Souza) نیز کارهای ارزشمندی را برای ایجاد ارتباط میان الهیات و علوم اجتماعی انجام دادند. روحانیونی همچون فرانسوا هوتارت (Francois Houtart)، کشیش بلژیکی و جی آروبو (G.Arroyo)، کشیش شیلیایی نیز در همین راه فعالیت کردند.

### دوره تکامل

ویژگی دوره اول عبارت بود از ارائه الهیات رهایی‌بخش به عنوان یک "الهیات بنیادی" یعنی گشایش افق‌ها و دیدگاه‌های تازه نسبت به کل الهیات. در مرحله دوم، تلاش به عمل آمد تا با تدوین محتوای نظری رویکرد رهایی‌بخش، اقدامات دوره اول تکمیل شود. به سه زمینه - که مهم‌ترین نیازهای حیاتی کلیسا به شمار می‌رفتند - توجه بیشتری شد: معنویت، مسیح‌شناسی و شناخت کلیسا. مطالب زیادی در این دوره در کشورهای مختلف امریکای لاتین به چاپ رسید. نویسندگانی مهم این دوره عبارت بودند از:

در آرژانتین: انریک داسل (Enrique Dussel)، خوان کارلوس اسکارمون (Juan Carlos Scarmone)، سورینو کرواتو (Severino Croatto) و آلدو بلانتیگ (Aldo Blontig)؛

در برزیل: خولیو باتیستا لیبلینیو (Julio Batista Liblinio)، فری بتیو (Frei Betio)، کارلوس منتن (Carlos Maintain)، خوزه کمبلین (Jose Comblin)، ادواردو هورناترت (Eduardo Hurnaert)، خوزه اسکار بوزو (Jose Oscar Beozzo)، گیلبرتو گورگولیو (Gilberto Gorgolho)، کارلوس پالاسیو (Carlos Palacio)، لئوناردو بوف (Leonardo Boff)؛

در شیلی: رونالدو موروز (Ronaldo Muroz)، سرجیو تورس (Sergio Torres) و پابلوریکارد (Pablo Richard)؛

در مکزیک: رائول ویدالس (Raol Vidales)، لوئیس دل واله (Luis del Valle)، آرنالدو زنتنو (Arnaldo Zenteno)، کامیلو ماسیسه (Camilo Moccise) و جسوس گارسیا (Jesus Garcia)؛



در امریکای مرکزی: ایگناسیو الاکورتا (Ignacio Ellacurta)، خوان سوبرینو (Jon Sobrino)، خوان پیکو (Juan H. Pico) و اوریل مولینا (Uriel Molina)؛

در ونزوئلا: پدرو تریگو (Pedro Trigo) و اوتو مادورو (Otto Maduro)؛

در کلمبیا: لوئیس پاتیو (Luis Patillo) و سیسیلیو دی لورا (Cecilio de Lora).

## دوره تثبیت

در عین حال که فرایند تأمل در الهیات به خوبی پیش می‌رفت نیاز به یک فرایند دوگانه تثبیت احساس می‌شد تا جایگاه الهیات رهایی‌بخش کاملاً مستحکم گردد. از یک سو این درک وجود داشت که جریان به وجود آمده در الهیات باید مبنای معرفت‌شناختی (Epistemological) قابل اتکایی پیدا کند: چگونه می‌توان در عین

بیان منسجم موضوعات ناشی از تجربه اصیل معنوی، بر دوگانگی‌ها و ابهامات زبان فائق آمد، به گونه‌ای که مرحله مشاهده تحلیلی را در بر بگیرد، به سوی مرحله قضاوت خداشناسانه پیش برود و بالاخره به مرحله عمل توسط اصحاب کلیسا برسد؟ یک الهیات رهایی‌بخش خوب مبتنی است بر هنر پیوند دادن نظریه‌ها به عملکردهای صریح و شفاف؛ بدین ترتیب، نظریه رهایی، همکاران خوبی پیدا کرد که نه فقط به خاطر این نظریه بلکه به خاطر کمک به فرایند کلی دانش الهیات به آن کمک می‌نمودند. از سوی دیگر، فرایند تثبیت از طریق اختلاط عامدانه متخصصان الهیات و دیگر متفکران در محافل مردمی و فرایندهای رهایی‌بخش، به گونه‌ای موثر حاصل گردید. هر روز تعداد بیشتری از دانشمندان الهیات به عوامل الهام‌بخش حیات کلیسا و جامعه مبدل می‌شدند. مشاهده شرکت آنها در مباحثات معرفت‌شناختی کنگره‌های سطح بالای علمی امری عادی بود. آنها پس از شرکت در این بحث‌ها به پایگاه‌های خود در میان مردم بازمی‌گشتند تا به مسائل زندگی روزمره، سیاست اتحادیه‌های کارگری و سازمان‌های اجتماعی مشغول شوند.

در اینجا هم به عنوان نمونه می‌توان به این نام‌ها اشاره کرد: آنتونیو آ. داسیلوا (Antonio A. da Silve)، روگریو دی آلمیدا کونیا (Rogerio de Almeida Cunha)، کلودوویس بوف (Clodovis Boff)، هوگو دانس (Hugo d'Ans)، فرانسیسکو تابوردا (Francisco Taborada)، مارسلودی باروس (Marcelo de Barros) و ایسولوپز (Eliseu Lopes) همگی از برزیل؛ الساتامز (Elsa Tamez) و ویکتوریا آرایا (Victorio Araya) از کاستاریکا؛ دی ایرارا زوال (D. Irarrazaval)، کارمن لیما (Carmen Lima)، ریونالدو آمس (Ronaldo Ames)، آر. آنتونسیچ (R. Antoncich) و هوگو اچه‌گاری (Hugo Echegaray) فقید از پرو؛ ویکتوریا کودینا (Victor Codina) از بولیوی، ویرجیلیو الیزوندو (Virgilio Elizondo) از تگزاس؛ جی. ال. کاراویا (J.L. Caravia) از اکوادور و پی. ال. لورنک (P.L. Lorenec) از هائیتی.

## دوره رسمیت یافتن

هر نگرش اصیل خداشناسانه با گذر زمان و عبور از منطق درونی خود، به سمت یافتن یک بیان رسمی گرایش پیدا می‌کند. الهیات آزادبخش همواره در تلاش آن بود که تمام محتوای اساسی الهیات سنتی را مورد بازنگری قرار دهد تا ابعاد اجتماعی و رهایی‌بخش پنهان در آن را آشکار و آزاد نماید. البته منظور آن نیست که تمام اسرار الهیات در همین یک بعد خلاصه و محدود شود، بلکه از این طریق، آن جنبه‌های الهیات که حامل حقایق بزرگ‌تری هستند و ارتباط ویژه با زمینه‌های ظلم و رهایی از آن دارند، بیشتر برجسته می‌شود.

این فرایند رسمیت بخشیدن به الهیات رهایی‌بخش، در عین حال با نیازهای کلیسا نیز مطابقت می‌کند. در چند سال گذشته، کلیسا شاهد گسترش فراوان میزان درگیری خود در امور مربوط به محرومان و ستمدیدگان بوده و با نیازهای بسیاری از کارگران کشاورزی سروکار داشته است. جنبش‌های زیادی با همین عنوان به وجود آمده که عمده نام و وظایف آنها در قالب الهیات رهایی‌بخش می‌گنجد. این جنبش‌ها نیز به نوبه خود، چالش‌های تازه‌ای را فراروی الهیات رهایی‌بخش قرار داده‌اند. در برزیل به‌تنهایی، جنبش‌ها یا مراکز متعددی برای اتحاد میان سیاهان، حقوق بشر، دفاع از زاغه‌نشینان، زنان حاشیه‌نشین، استراتژی کشاورزی روستایی و امثال آن به وجود آمده است که همه آنها به نوعی با فقیرترین اعضای جامعه که به دنبال رهایی هستند سروکار دارند. برای غلبه بر این نیاز عظیم کشاورزان و ایجاد مبانی خداشناسانه برای آموزش کارگران مزارع، گروهی متشکل از دست‌کم یکصد متخصص الهیات کاتولیک (برخوردار از ارتباطات گسترده و تعدادی دوستان و همکاران پروتستان) در حال تهیه مجموعه‌ای پنجاه و پنج جلدی با عنوان "الهیات و رهایی" بوده‌اند که انتشار نسخه‌های اسپانیایی و پرتغالی آن از اواخر ۱۹۸۵ آغاز شد و ترجمه آن به زبان‌های دیگر نیز جزو برنامه می‌باشد. هدف از این مجموعه، مطالعه تمام موضوعات اصلی الهیات از دیدگاه الهیات رهایی‌بخش می‌باشد. تعداد افراد دست‌اندرکار این پروژه بیش از آن است که بتوان در اینجا ذکر نمود. این افراد شامل تمام کسانی هستند که در شرح مراحل قبلی به نام آنها اشاره شد و البته تعدادی همکار جدید نیز به آنها افزوده شده است.

## حمایت و مخالفت

الهیات رهایی‌بخش با انگیزه درونی خود که به وسیله آن کاربرد ایمان مسیحی را در امور معنوی فقرا تدوین کرد، در همه جا گسترش یافت. گردهمایی‌ها، کنگره‌ها، مجله‌های تخصصی الهیات و پشتیبانی اسقف‌های بزرگ - همچون کامارا (Camara)، ساموئل روئیز، سرجیو مندز آرسیو (Sergio Mandez Arceo) و کاردینال پائولو اواریستو آرنز (Paulo Evaristo Arns) و دی. آ. لورشایدر (D.A. Lorscheider) به افزایش اعتبار و محتوای آن کمک کرده است.

برخی وقایع و تحولات در مسیر گسترش این هیات و پذیرش آن از سوی متخصصان هیات در سراسر جهان بسیار مهم و موثر بوده است:

● کنگره ال اسکوریال (El Escorial) اسپانیا، در ژوئیه ۱۹۷۲ در خصوص موضوع "ایمان مسیحی و تحولات اجتماعی در امریکای لاتین."

● اولین کنگره متخصصان هیات امریکای لاتین در مکزیکو سیتی به تاریخ اوت ۱۹۷۵.

● اولین تماس‌های رسمی میان طرفداران هیات رهایی‌بخش و پیروان جنبش رهایی‌یافته‌ها ایالات متحده و دیگر جنبش‌های رهایی‌بخش اعم از جنبش‌های فمینیستی، سرخپوستان و امثال آن.

● پیدایش انجمن مسیحی متخصصان هیات جهان سوم (EATWOT) در سال ۱۹۷۶ و کنگره‌های برگزار شده توسط آن در دارالسلام به سال ۱۹۷۶، آکرا به سال ۱۹۷۷ و ناپووا (Wennappuwa) در سریلانکا به سال ۱۹۷۹، سیتو پائولو به سال ۱۹۸۰، ژنو به سال ۱۹۸۳، اوکستپک (Oaxtepec) مکزیک به سال ۱۹۸۶. در تمام این گردهمایی‌ها قطعنامه پایانی ویژه‌ای صادر شد که البته همگی در چارچوب هیات رهایی‌بخش قرار داشت.

● سرانجام، مجله تخصصی بین‌المللی هیات با عنوان (Concilium) (که به هفت زبان منتشر می‌شود) یکی از شماره‌های خود را در ژوئن ۱۹۷۴ به طور کامل به موضوع هیات رهایی‌بخش اختصاص داد که البته تمام مقالات آن نوشته کارشناسان هیات رهایی‌بخش امریکای لاتین بود.

تعدادی از مجلات تخصصی مهم در امریکای لاتین به محل معمول انتشار مقالات و مباحث مربوط به هیات رهایی‌بخش بدل گردیده است؛ اینها عبارتند از:

در مکزیک: Christus Servir و Contacto.

در ونزوئلا: SIC.

در شیلی: Pastoral Popular.

در برزیل: Revista Eclesiastica Brasileira (REB) و perspectiva Teologica و puebla Grande Sinal.

در السالوادور: Estudios Centroamericanos (ECA) و Revista Lationamericane de Teologia.

در پاناما: Dialogico Social.

بیشتر کشورهای امریکای لاتین، دارای مراکز مخصوص مطالعات خدانشناسی و دینی هستند که مهم‌ترین آنها به شرح زیر است:

- CEAS (Centro de Estudios, Salvador)
- CEP (Centro de Estudios y Publicaciones, Lima)
- ITER (Instituto de Teologia do Recife)
- DEI (Departamento Ecumenico de Investigaciones, San Jose, Costa Rica)
- CAV (Centre Antonio Valdivieso, Managua)

این مراکز نقش مهمی را در راستای آموزش الهیات رهایی‌بخش به علاقه‌مندان ایفا نموده‌اند.

در عین حال که تمامی این تحولات به‌وقوع می‌پیوست، مخالفت‌ها و مقاومت‌هایی نیز ابراز می‌شد که خاستگاه آن عمدتاً دو گروه بودند: کسانی که نگران بودند ایمان، بیش از حد جنبه سیاسی به خود بگیرد و کسانی که با استفاده از هرگونه مفاهیم مارکسیستی برای تحلیل ساختارهای اجتماعی مخالفت داشتند. در کنار آنها، بسیاری دیگر نیز بودند که آمادگی پذیرش تغییرات عمیق در ساختار جامعه سرمایه‌داری را به‌گونه‌ای که در الهیات رهایی‌بخش به آن تأکید می‌شد نداشتند. این واکنش‌های منفی روی سه چهره سرشناس متمرکز شد که عبارت بودند از: آلفونسو لویز تروخیلو (Alfonso Lopez Trujillo) دبیر و بعدها رئیس CELAM، راجر و کمانس (Roger Vekemans) عضو CEDIAL و مجله Tierra Nueva و بوناونتورا کوپنبرگ (Bonaventura Kloppenburg) مدیر سابق موسسه کلیسای مدلین که بعدها دستیار اسقف سالوادور برزیل شد و نویسنده کتاب "نجات در دین مسیحیت و پیشرفت زمانی انسان." (۱۹۷۹)

### شورای عالی کلیسا

به‌عنوان یک قاعده کلی، شورای عالی بر شکل‌گیری هرگونه الهیات جدید با دقت کامل نظارت می‌نماید، اما کمتر در آن دخالت می‌کند و البته دخالت آن هم با هوشیاری کامل و احتیاط فراوان همراه است. در سال ۱۹۷۱، سند نهایی دومین گردهمایی عادی اسقف‌ها با عنوان "عدالت در جهان" نشانه‌هایی از الهیات رهایی‌بخش را به همراه داشت. در سال ۱۹۷۴، بازتاب این الهیات در سومین گردهمایی با موضوع "عیسویت دنیای مدرن"، قدرت بیشتری پیدا کرد. بعدها، پل ششم، پانزده پاراگراف از رساله خود را با عنوان Evangelii Nuntiandi را به بیان رابطه میان عیسویت و رهایی اختصاص داد. این مبحث، موضوع اصلی سند را تشکیل می‌دهد و بدون آن که بخواهیم موضع پاپ را خلاصه نماییم، فقط می‌توانیم بگوییم که سند یادشده یکی از عمیق‌ترین و متعادل‌ترین روایت‌های خداشناسانه از اشتیاق تهیدستان و ستم‌دیدگان به رهایی است که تاکنون به رشته تحریر درآمده است. شورای عالی کلیسا همچنین با تلاش‌های دبیرخانه "گردهمایی نظریه ایمان" به تاریخ ۶ اوت ۱۹۸۴، سندی را با عنوان "مقدمه‌ای بر برخی ابعاد الهیات رهایی‌بخش" تدوین نموده که در همان سال و در سوم سپتامبر منتشر شد. نکات مهم مربوط به این سند عبارتند از اعلام مشروعیت بیان و اهداف الهیات رهایی‌بخش و هشدار به مسیحیان نسبت به قبول خالی از انتقاد مارکسیسم به‌عنوان اصل غالب در این تلاش خداشناختی. این موضوع از سال ۱۹۷۴ در رم مطالعه شد و در تعداد زیادی از جلسات کمیسیون بین‌المللی الهیات، موضوع اصلی بحث بوده، هرچند که آن کمیسیون نتایج مباحثات خود را تا سال ۱۹۷۷ منتشر نساخت و در آن زمان سند موسوم به "اعلامیه توسعه انسانی و نجات در دین مسیحیت" را منتشر کرد که تنها بخشی از انتظارات موجود از چنین نهاد وزینی را برآورده می‌سازد.

شورای عالی کلیسای امریکای لاتین، نظرات خود را عمدتاً از طریق اسناد دو کنفرانس بیان نموده است: دومین کنفرانس عمومی کلیسای امریکای لاتین در مدلین کلمبیا به سال ۱۹۸۴ از گوش دادن کلیسا به صدای محرومان و ایفای نقش مترجم دردهای آنان سخن گفت. این نخستین شکوفایی موضوع الهیات رهایی‌بخش در اسناد کلیسا بود که البته تنها پس از کنفرانس مدلین به‌طور منظم مورد بررسی و تدوین قرار گرفت. سومین کنفرانس عمومی که به سال ۱۹۷۹ در پوئبلای مکزیک برگزار شد، مستقیماً در سند نهایی خود به موضوع "رهایی" اشاره می‌کند. در این سند، توجه به بعد رهایی از وظایف جدایی‌ناپذیر و ضروری کلیسا قلمداد شده است. بخش قابل توجهی از این سند به عیسویت، رهایی و ارتقای انسانی اختصاص یافته و یک فصل کامل آن مربوط به "برقراری مزایای ترجیحی برای فقرا" است که از مباحث اصلی الهیات رهایی‌بخش به‌شمار می‌رود.

حال و هوای کلی اعلامیه‌های شورای عالی کلیسا - اعم از آن که از جانب شخص پاپ صادر شده باشد یا شورای اسقف‌ها - به‌گونه‌ای است که جنبه‌های مثبت الهیات رهایی‌بخش را مورد تأیید قرار می‌دهد، به‌ویژه تا جایی که به تهیدستان و نیاز آنها به رهایی مربوط می‌شود و آن را بخشی از میراث جهانی مسیحیت برای تاریخ به‌شمار می‌آورد. انتقادهای به عمل آمده از برخی گرایش‌های موجود در الهیات رهایی‌بخش که باید به آن توجه نمود، هسته نیرومند و سالم این خط‌مشی و تفکر مسیحی را انکار نمی‌کند که تاکنون تلاش چشمگیری برای رساندن پیام حضرت مسیح - که درود خدا بر او باد - به دنیای امروز انجام داده است.

سوئتر:

دولت‌های پوپولیست دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰ - خصوصاً حکومت پرون (Peron) در آرژانتین، وارگاس (Vargas) در برزیل و کوردیناس (Cordenas) در مکزیک - الهام‌بخش آگاهی ملی و توسعه صنعتی قابل ملاحظه در راستای جایگزینی واردات توسط تولیدات داخلی بودند

نخستین اندیشه‌ها در الهیات که به‌سوی الهیات رهایی‌بخش رهنمون شد، ریشه در دیالوگ میان کلیسا و جامعه بحران‌زده داشت، یعنی همان دیالوگ میان ایمان مسیحی و شوق ایجاد تغییر و رهاشدن در مردم

الهیات رهایی‌بخش را می‌توان به چهار دوره تقسیم کرد:  
مرحله بنیان‌گذاری، دوره تکامل، دوره تثبیت و دوره رسمیت‌یافتن

هر نگرش اصیل خداشناسانه با گذر زمان و عبور از منطق درونی خود، به سمت یافتن یک بیان رسمی گرایش پیدا می‌کند. الهیات آزادبخش همواره در تلاش آن بود که تمام محتوای اساسی الهیات سنتی را مورد بازنگری قرار دهد تا ابعاد اجتماعی و رهایی‌بخش پنهان در آن را آشکار و آزاد نماید

مخالفت‌ها و مقاومت‌هایی نیز ابراز می‌شد که خاستگاه آن عمدتاً دو گروه بودند: کسانی که نگران بودند ایمان، بیش از حد جنبه سیاسی به خود بگیرد و کسانی که با استفاده از هرگونه مفاهیم مارکسیستی برای تحلیل ساختارهای اجتماعی مخالفت داشتند

## نفت و دولت نفتی ایران

### گروه نفت

نشریه چشم‌انداز ایران با خط‌مشی سیاسی - راهبردی با عنایت به این که موضوع راهبرد در ایران بدون توجه عمیق به مسئله نفت قابل بررسی نیست از آغاز انتشار با ارائه مقاله‌ها، مصاحبه‌ها و ترجمه مطالب سودمند به سهم خود تلاش نموده است تا مهم‌ترین مولفه‌های راهبردی نفت را مطرح نماید. که به اختصار عبارتند از:

### الف - "پایان‌پذیری" و "حیاتی" بودن نفت

نفت منبعی حیاتی و پایان‌پذیر است. ویژگی حیاتی بودن نفت به مفهوم نقش آن در تمدن و زندگی بشر و وابستگی شدید تولید جهانی به این ماده اولیه و بی‌بدیل بودن آن در شرایط موجود - سطح تکنولوژی و قیمت‌های جاری حامل‌های انرژی - می‌باشد.

گرچه پیشرفت‌های تکنولوژیک و پیدایش روش‌های نوین در برخی عرصه‌ها باعث حصول دانش فنی بازدارنده (Backstop Technology) گردیده است و از این نظر شدت وابستگی کاهش یافته، اما به‌طور عام و بخصوص در بخش حمل‌ونقل، این وابستگی همچنان تداوم دارد. تجدیدنپذیری سوخت‌های فسیلی نیز بدین معناست که استفاده از ذخایر موجود در نهایت به اتمام آنها خواهد انجامید. دو ویژگی یادشده، نفت را به کالایی استراتژیک - سیاسی - اقتصادی تبدیل نموده که سالیان متمادی نقش آفرینی درجه اول را در اقتصاد جهانی به‌عهده داشته است.

### ب - نفت ثروت است و نه درآمد

نفت ثروتی ملی و متعلق به تمام نسل‌هاست که در بهره‌برداری از آن، حکومت نه تنها باید منافع ملی موجود را در نظر بگیرد، بلکه بایستی پاسخگوی نسل‌های آینده نیز باشد. از این رو حاصل فروش نفت را نباید درآمد تلقی کرد بلکه باید آن را در حسابداری ملی به‌عنوان تبدیل سرمایه منعکس نمود. ضمن این که در این تبدیل باید سهم "بین‌نسلی" از سهم "نسل کنونی" نیز تفکیک شود.

این نوع نگرش کل حسابداری ملی موجود را تحت تأثیر قرار داده و به شفافیت آن و ارزیابی درست از تولید ملی و درآمد حاصله خواهد انجامید.

علاوه بر این، نظر به این که نفت ثروت است لذا توجه به تولید صیانتی، از اهم واجبات در اقتصاد نفت می‌باشد.

### ج - "اقتصاد صنعت نفت" به جای "اقتصاد تجارت نفت"

سومین مولفه توجه و تأکید بر تغییر اقتصاد تجارت نفت به اقتصاد صنعت نفت می‌باشد، امری که در فرایند ملی کردن صنعت نفت تداوم کامل نیافته است. وجود ذخایر عظیم نفت و گاز، قدمت صنعت

نفت ایران، سرمایه‌های انسانی و همجواری با کشورهای نفت‌خیز بستر مناسبی برای شکل‌گیری اقتصاد بر محور صنعت نفت را فراهم آورده است.

چنانچه ساخت و تولید قطعات مورد نیاز در این صنعت و ارائه خدمات فنی - مهندسی شامل طراحی و پیمانکاری در صنایع بالادستی و پایین‌دستی، رشد مراکز آموزش عالی و هسته‌های تحقیق و توسعه بر مبنای این صنعت شکل می‌گرفت، طبیعتاً امروزه بخش عظیمی از درآمدهای کشور از طریق اقتصاد صنعت نفت به دست می‌آید و این می‌توانست یکی از مزیت‌های نسبی ما باشد. اما متأسفانه با گذشت بیش از پنجاه سال از ملی‌شدن صنعت نفت، آن‌چنان که شایسته است در این راستا گام‌های جدی برداشته نشده است.

#### **د - تئوری ارزش ذاتی نفت**

دستیابی به تئوری ارزش ذاتی نفت به‌عنوان یک امر درازمدت آموزشی - اجرایی باید مدنظر قرار گیرد. تاکنون تئوری‌های موجود تعیین قیمت مانند عرضه - تقاضا، ارزش اضافی و... جوابگوی نوسانات چشمگیر قیمت نفت نبوده است و به همین دلیل برنامه‌ریزی کشورهای نفت‌خیز در حال توسعه را مخدوش نموده است. لذا دستیابی به تئوری ارزش ذاتی نفت در یک سیر درازمدت (۱) می‌تواند ضمن آن‌که در جهت پایدارسازی تولید و مصرف نفت موثر واقع شود، درمقابله با نوسانات قیمت و دفاع تئوریک از قیمت‌های واقعی در صحنه مذاکرات بین مصرف‌کنندگان - تولیدکنندگان و همچنین ظهور انرژی‌های جایگزین مانند انرژی خورشیدی، آبی، اتمی و همچنین مقابله با تخریب محیط‌زیست عمل نماید.

غیر از عرصه‌های یادشده، دستیابی به تئوری جامع قیمت نفت می‌تواند در استقرار نظام عادلانه توزیع درآمد نفت در جهان کمک نماید. امروزه صرفاً ۱۶٪ از کل درآمد حاصل از یک بشکه نفت به کشورهای صادرکننده تعلق می‌گیرد و ۸۴٪ بقیه نصیب کشورهای مصرف‌کننده اروپایی و امریکایی می‌گردد، درحالی‌که صادرکنندگان نفت علاوه بر این که ثروت خود را صادر می‌کنند، هزینه‌های امنیتی و حفاظتی آن را نیز از محل همین سهم ناچیز خود تأمین می‌نمایند، در صورتی‌که مصرف‌کنندگان بدون تحمل چنین هزینه‌هایی و براساس اعمال مالیات بر مصرف هیدروکربن بخش عمده‌ای از درآمد را کسب می‌نمایند. تئوری جامع قیمت نفت روشن می‌نماید که مصرف‌کنندگان نمی‌توانند با توجه به قیمت واقعی، چنین مالیات سنگینی را اخذ نمایند و در آن صورت به‌طور طبیعی نسبت درآمد حاصل از یک بشکه به نفع تولیدکنندگان افزایش خواهد یافت.

#### **ه - هیئت‌مدیره همه‌جانبه برخاسته از صنعت نفت**

از نکات دیگر که مجله چشم‌انداز ایران پیگیر آن بوده است، این‌که در میان مدت اعضای هیئت‌مدیره صنعت نفت مرکب از کسانی باشند که به‌قدر کافی از چهار دانش:



۱) مهندسی مخزن ۲) اقتصاد بویژه اقتصاد نفت ۳) حقوقی - قراردادی ۴) سیاسی - استراتژیک بهره‌مند باشند تا این که اقتصاد صنعت نفت ما تابع نوسان‌های سیاسی روز نگردد.

نشریه چشم‌انداز ایران با توجه به مولفه‌های راهبردی یادشده بر آن است تا از دیدگاه اساتید و فرهیختگان علم اقتصاد ایران و جهان استفاده نماید. در این راستا دیدگاه آقای دکتر مسعود درخشان<sup>(۲)</sup> که دارای نکات مهمی در زمینه "نفت و دولت نفتی ایران" است، روح‌یابی شده و تقدیم خوانندگان نشریه می‌گردد. باشد که خوانندگان با مراجعه به متن اصلی آن، بهره کامل‌تری ببرند.

نفت و دولت متکی بر درآمدهای نفتی دو محور اصلی اقتصاد ایران است. از سال ۱۹۷۳ (۱۳۵۲) که قیمت نفت به شدت افزایش یافت، وابستگی اقتصاد ایران به درآمدهای نفتی نیز تشدید شده است و این وضعیت تا سال‌های آینده همچنان ادامه خواهد داشت.

دولت نیز به لحاظ تاریخی - فرهنگی سال‌هاست که در اقتصاد نقش مهمی داشته و از آنجایی که فرض بر این است که دولت به نمایندگی از ملت مالک درآمد نفت است، بنابراین رانت نفت نصیب دولت می‌گردد و از جهت این که نهاد دولت از دیدگاه نظری فاقد منافع شخصی است، پس جامعه پذیرفته که مسئولیت تخصیص بهینه درآمدهای نفتی با دولت باشد. از این رو در بررسی‌های اقتصادی، قطعاً باید "تأثیر نفت در ساختار دولت" مورد توجه ویژه قرار گرفت و "چگونگی مداخله دولت در اقتصاد به واسطه تملک رانت نفتی" مورد ارزیابی قرار گیرد. در این رابطه توجه به نکات زیر از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است:

۱- در کشور ما دخالت دولت در اقتصاد چیزی نیست که بتوان گفت مطلوب است یا مطلوب نیست. زیرا دولت مالک دلارهای نفتی است. مادامی که نفت در اختیار دولت است نمی‌توان از عدم مداخله دولت صحبت کرد و در آینده قابل پیش‌بینی نیز نمی‌توان وضعیتی را تصور کرد که دولت مالک درآمدهای نفتی نباشد. از این رو پرسش اصلی این است که دولت چگونه باید دخالت کند؟ به عبارت دیگر الگوهای صحیح دخالت دولت و حدود مرزهای این دخالت چیست؟

۲- دولت به نمایندگی از ملت مالک درآمدهای نفتی است، با این همه دولت‌ها معمولاً قادر نیستند درآمد نفتی را به نحو بهینه تخصیص دهند زیرا که دولت‌ها بویژه در کشورهای در حال توسعه از گروه‌های نامتجانس تشکیل شده‌اند و چه بسا منافع این گروه‌ها متضاد و متعارض باشد و مهم‌تر از همه آن که دولت‌ها معمولاً به افق بلندمدتی که ماورای دوران زمامداری آنهاست چندان توجهی نمی‌کنند. بنابراین در فرایند برنامه‌ریزی برای تخصیص درآمدهای نفتی ممکن است منافع ملی به درستی رعایت نشود.

۳- قیمت نفت در بازارهای جهانی در حال تغییر است و البته نوسان قیمت ربطی به سیاست‌های نفتی ما ندارد و نه تنها دولت ما بلکه هیچ‌یک از کشورهای در حال توسعه نفتی نمی‌توانند قیمت را در بازار

جهانی تثبیت کنند. تغییرپذیری قیمت نفت مربوط به تحولات ساختاری است که در بازار جهانی نفت روی داده است که آن هم عمدتاً ناشی از حذف نظام پولی "برتن وودز" و شناور شدن نرخ ارز در دهه ۱۹۷۰ است، از این رو درآمدهای دولت که عمدتاً ناشی از نفت است بی ثبات می‌باشد و هیچ دولتی قادر به حذف این بی‌ثباتی نیست. تنها کاری که می‌توان انجام داد این است که این بی‌ثباتی به نحو شایسته‌ای مدیریت شود.

۴- ساختار اقتصاد ما چنان است که بین بخش نفت و دیگر بخش‌های تولیدی ارتباط چندانی نیست، اما از دیدگاه مالی رابطه بین درآمدهای نفتی و دیگر بخش‌های اقتصادی بسیار قوی است و همین پدیده باعث ایجاد عدم تعادل‌هایی در اقتصاد ما شده است که همچنان ادامه خواهد داشت.

۵- در چند سال اخیر بخش نفت و گاز بیشترین سرمایه خارجی را جذب کرده است. نتایج این سرمایه‌گذاری‌ها نهایتاً افزایش درآمدهای ارزی بوده است. اما نباید فراموش کرد که درآمد ارزی هیچ‌گاه توسعه اقتصادی را به دنبال نخواهد داشت. به بیان دیگر، توسعه اقتصادی را نمی‌توان با دلارهای نفتی از بازارهای جهانی خرید.

پس از انقلاب اسلامی، درآمد ارزی حاصل از صدور نفت شاید حدود ۴۰۰ میلیارد دلار باشد در حالی که هم‌اکنون وابستگی اقتصاد ما به درآمدهای نفتی بیش از حد گذشته است و درصد بیکاری نیز به مرز خطرناکی رسیده و عدم تعادل‌های اقتصادی و اجتماعی نیز شدیدتر شده است. بنابراین سرمایه‌گذاری خارجی در بخش نفت و گاز اساساً نویدبخش توسعه اقتصادی برای کشور نبوده، زیرا دلارهای نفتی معمولاً برای رفع آثار منفی عدم تعادل‌های ساختاری اختصاص می‌یابد که ثمره‌ای جز تقویت ریشه‌های عدم تعادل ندارد.

۶- استراتژی توسعه ما بر مبنای جایگزینی واردات بوده است یعنی دقیقاً سیاستی که "ریسک" ندارد. در این استراتژی فقط به اندازه نیاز داخلی تولید می‌کنیم و قصد رقابت هم با کسی نداریم، از سوی دیگر چون درآمدهای نفتی دست دولت است بنابراین تخصیص منابع با اوست؛ از این رو چندان نگران کارایی نبوده‌ایم و به هر حال درآمدهای نفتی همیشه کاستی‌ها را پوشش داده است، در حالی که محور توسعه در کشورهایی از نوع کشورهای آسیای جنوب شرقی و چند کشور دیگر رقابت‌پذیری و توسعه صادرات - خطرپذیری - بوده است.

اساساً دولت‌های متکی بر درآمدهای نفتی خطرگریزند و بخش خصوصی در این کشورها که باید خطرپذیر باشد چنین خصوصیتی است، زیرا رشد فعالیت‌های بخش خصوصی در بسیاری از بخش‌ها، معمولاً به علت نزدیکی به دولت نفتی و بهره‌مندی از رانت‌های اقتصادی امکان‌پذیر است.

۷- چون نفت تمام‌شدنی است پس باید به فکر نسل‌های آینده بود. از این‌رو یکی از وظایف دولت آن است که ذخایر نفتی را به سرمایه‌هایی تبدیل کند که ایجاد کنند، درآمدهای مستمر برای نسل‌های بعد باشد.

۸- از پیش از انقلاب مطالعات نفت منحصر به مهندسی نفت بوده و مباحثی چون استراتژی‌های تولید، صدور و بازاریابی و قیمت‌گذاری و تجزیه و تحلیل بازار جهانی نفت و مطالعه جایگاه کشور در تحولات این بازار و بررسی منافع ملی در سیاست‌گذاری‌های نفتی در مباحث کلاسیک دانشگاهی قرار نداشته است. این سنت تاریخی هنوز هم تا حد زیادی به قوت خود باقی است.

با توجه به نکات یادشده، این سوال مطرح می‌شود که آیا چون نفت داریم پس باید برای همیشه توسعه‌نیافته باشیم؟ اگر نهادهای دموکراسی به معنای واقعی آن یعنی نظارت نهادهای مستقل ملی بر عملکرد دولت تقویت نشود، البته پاسخ به این سوال مثبت است، ضمن این‌که توجه به دو نکته لازم است:

اول آن‌که کشورهایی که توسعه اقتصادی خود را بر درآمدهای ارزی حاصل از صدور منابع زیرزمینی متکی کرده‌اند توفیق چندانی نداشته‌اند.

دوم آن‌که توسعه اقتصادی در برخی از کشورها همراه با حکومت‌های دموکراتیک نبوده است، بلکه رهبر یا گروه رهبری به لحاظ تاریخی نقش بسیار مهمی در فراهم‌نمودن زمینه‌های توسعه اقتصادی و هدایت و نظارت بر فرایند توسعه ایفا کرده‌اند. چین مثال خوبی در این زمینه است. نمی‌توان نقش برجسته‌ای را که برخی از رهبران در فرایند توسعه اقتصادی داشته‌اند فراموش کرد، اما باید توجه داشت که توسعه اقتصادی در این کشورها موقعی استمرار خواهد داشت که رهبران آنها بتوانند نهادهای مستقل ملی را ناظر بر عملکرد دولت قرار دهند و فرهنگ اعتماد به نفس را در بخش خصوصی شکوفا کنند و به‌جای آن‌که سرمایه‌گذاران و فعالان اقتصادی در بخش خصوصی در هر امری هرچند کوچک نیازمند تأیید و امضای مقامات دولتی باشند، دولت‌ها باید نیازمند تأیید و امضای نهادهای تخصصی و ملی باشند که البته در کشورهای نفتی تحقق این هدف بسیار دشوار است، زیرا که دولت‌ها با داشتن میلیاردها دلار درآمد نفتی چنان مغرورند که خود را بی‌نیاز از نظارت نهادهای ملی و تخصصی می‌دانند.

درنهایت در پاسخ به این پرسش که "برای بهبود وضعیت اقتصادی کشور چه باید کرد؟" می‌توان گفت از آنجایی که تأثیر درآمد نفت بر اقتصاد کشور تابعی از اهداف و ساختار و کارایی بخش دولتی است، نخست باید به "اصلاح بخش دولتی" و "افزایش کارایی" آن پرداخت، زیرا که درآمدهای نفتی از طریق دستگاه‌های دولتی به اقتصاد ملی تزریق می‌گردد.

در تدوین راهکاری لازم برای اصلاح ساختار دولت، توجه به موارد زیر ضروری است:

**الف -** باید مرزهای بخش دولتی و بخش خصوصی را به روشنی ترسیم کنیم و حدود "دخالته یا عدم دخالت دولت" را به درستی نشان دهیم و معلوم کنیم که بخش خصوصی فقط در دامان دولتی توسعه گرا، قانونمند و مقتدر می تواند رشد کند و این در حالی است که اقتدار دولت ناشی از تخصص محوری و عقلانیت در عملکرد نظام است و اگر چنین باشد دولت از حمایت های ملت به معنای واقعی کلمه در طولانی مدت برخوردار خواهد بود.

**ب -** عملکرد دولت همواره الگوی موثری در شکل دادن به رفتار بخش خصوصی است. برای این که بخش خصوصی قانون پذیر شود و به قانون احترام بگذارد، دولت باید الگوی کاملی از قانونمندی و رعایت ضوابط و قوانین باشد. اگر می خواهیم بخش خصوصی منافع ملی را نیز مدنظر قرار دهد، دولت باید الگوی کاملی از احترام به حقوق افراد و رعایت حقوق مالکیت و لحاظ کردن منافع ملی در کلیه تصمیمات و سیاستگذاری ها باشد.

**ج -** شفاف سازی عملکرد دولت باید در صدر برنامه های تجدید ساختار قرار گیرد و در مفهوم "محرمانه بودن" بسیاری از اطلاعات تجدیدنظر شود، زیرا آگاهی جامعه بویژه اندیشمندان و کارشناسان از عملکرد دولت، شرط لازم برای تحقق دموکراسی است.

#### پی نوشت:

۱- Long Term Strategy یا به طور اختصار: L.T.S.

۲- نگاهی به مسائل اقتصاد ایران و راهکارهای آن (مجموعه سخنرانی ها) مجلس شورای اسلامی مرکز پژوهش ها، شماره انتشار ۱۶، سال ۱۳۸۳، ص ۲۳۲-۱۸۳.

#### سوتیتر:

در چند سال اخیر بخش نفت و گاز بیشترین سرمایه خارجی را جذب کرده است. نتایج این سرمایه گذاری ها نهایتاً افزایش درآمدهای ارزی بوده است

بخش خصوصی فقط در دامان دولتی توسعه گرا، قانونمند و مقتدر می تواند رشد کند و این در حالی است که اقتدار دولت ناشی از تخصص محوری و عقلانیت در عملکرد نظام است

## پایان سرمایه‌داری عقلایی

نویسنده: جان بلمی فاستر

منبع: مانثلی ریویو، مارس ۲۰۰۵

برگردان: اردشیر عمانی

اشاره: نویسنده مقاله سعی کرده تغییر سمت سرمایه‌داری جهانی از ماهیت عقلانی به غیرعقلانی را نشان دهد. این روند را جورج سوروس نیز در کتاب "روای برتری امریکایی" به نام تلفیقی از بنیادگرایی بازار و بنیادگرایی مذهبی توصیف می‌کند. وی تصریح می‌کند که این روند غیرعقلایی و ویرانگر که نمونه آن در عراق مشاهده شد، لکه ننگی به دامان سرمایه‌داری امریکاست. همزمان با این روند جهانی سرمایه‌داری، ما شاهد مابه‌ازای آن در کشور خودمان نیز هستیم. مجموعه‌ای از درآمد ترانزیت و قاچاق مواد مخدر، بنادر نامریی و قاچاق کالا، سرمایه‌های بسیار سیال سرگردان ولی منظورمند، گروه‌های پورسانت‌بگیر نفت و کالا و شرکت‌های تشکیل شده پیرامون نهادهای امنیتی و اطلاعاتی، یک نوع سرمایه‌داری افراطی مبتنی بر نازکی کار و ضخامت پول ایجاد کرده‌اند که اصولاً هیچ نوع قانون‌گرایی را بر نمی‌تابند. امیدواریم طراحان راهبردی و استراتژیک به این پدیده شوم توجه خاصی مبذول دارند.

نویسنده مقاله در پایان، راه برون‌رفت از این سرمایه‌داری افراطی را نوعی عدالت‌طلبی می‌داند که چند عنصر در آن ملحوظ شده است: انقلابی، دموکراتیک، تساوی‌طلب، حافظ محیط‌زیست و نیازمند به همکاری و بسیج توده‌های مردم.

"سرمایه‌داری عقلایی" اسطوره مسلط قرن بیستم بود. دو اقتصاددانی که بیش از دیگران در اشاعه این نظر همت گماردند، جان مینارد کینز (John Maynard Keynes) و جوزف شومپتر (Joseph Schumpeter) بودند. هر دو پاسخگوی بحران تاریخی بزرگ سرمایه‌داری شدند که در جنگ جهانی اول، بحران عمیق ۱۹۲۹ و جنگ جهانی دوم تبلور یافت. در پس بزرگترین حوادث وحشتناکی که جهان تا آن زمان به خود ندیده بود، همراه با خیزش بدلی در وجود نظام چالشگر اتحاد شوروی، در دوره بعد از جنگ جهانی دوم سرمایه‌داری نیازمند تجدید ساختار ایدئولوژیک و مادی بود. از لحاظ ضرورت‌های ایدئولوژیک، دو اقتصاددانی که این کار را به بهترین وجهی محقق ساختند، کینز و شومپتر بودند. نه به این علت ساده که آنان مظهر ایدئولوژیک اقتصاد بورژوایی بودند، بلکه به این سبب که آنان رهبری علم اقتصاد بورژوایی را نمایندگی می‌کردند. آنچه که آنان برای آغاز تحلیلشان تنظیم کردند، شروط لازم برای یک سرمایه‌داری عقلایی بود و حداقل به این امید که نظام سرمایه‌داری، به کسب این ملزومات موفق شود.

اجازه دهید که در ابتدا با کینز آغاز کنیم. کینز مقیم کمبریج در لندن، مظهر سرمایه‌داری عقلایی بود. وی نه فقط به تضادهای نظام می‌اندیشید، بلکه باور داشت که آن تضادها، تن به مدیریت عقلایی خواهند داد. این فکر هم در رابطه با مناسبات بین کشورهای سرمایه‌داری و هم در رابطه با تنظیم تضادهای داخلی روند انباشت سرمایه، مصداق می‌یافت. وی در کتاب "عواقب اقتصادی صلح" خود در ۱۹۱۹، قرارداد صلح ورسای را به خاطر تحمیل غارتگرانه جبران خسارت جنگی آن بر آلمان

شکست خورده مورد انتقاد قرار داد و القا نمود که این امر ممکن است که جنگ جهانی دیگری را به دنبال بیاورد. در واکنش به بحران بزرگ ۱۹۲۹، کینز شاهکار خود، " **تئوری عام اشتغال، بهره و پول** " را در ۱۹۳۶ نوشت که بدان وسیله بطلان قانون سی (Say's Law) عرضه تقاضای خود را به وجود می آورد) را به اثبات رساند. برای اولین بار در تاریخ ادبیات اقتصادی، دستگاه رسمی ملاحظاتی جدی به ماهیت بحران ساختاری اقتصاد سرمایه داری و وظایف دولت نسبت به آن، معطوف نمود. برای مینارد کینز کلید کار در این بود که دخالت دولت را برای تضمین وجود تقاضای موثر کافی جهت ایجاد اشتغال کامل، جلب نماید. هم چنانکه پل سویزی (Paul Sweezy) ده سال پیش در دانشگاه استانبول اشاره کرد،<sup>(۱)</sup> کینز نیز باور داشت که پیدایش سلطه سرمایه مالی، همچون در دهه ۱۹۲۰، نقطه پایانی عقلایی بودن سرمایه داری است که موسسات مولد را، به گفته وی به "حبابی در گردانه گمانه زنی" تبدیل می کند. لذا وی خواستار "مرگ درمائی سرمایه داران مالی\*" شد. در واکنش نسبت به اثرات ناشی از عالمگیری تجارت دوران خود، وی از تعدیل تجارت آزاد و درجه ای از خودکفایی ملی دفاع نمود. او یکی از معماران اصلی نظام "برتون وودز" (Bretton Woods) بود که برای تثبیت تجارت جهانی و مالی از راه ایجاد "توافقنامه کلی پیرامون تعرفه گمرکی و تجارت"، "صندوق بین المللی پول" و "بانک جهانی" طراحی شد. کینزینیسم، در کل به مثابه جلوه های عقلایی سرمایه داری، رویش به سوی سوسیال دموکراسی و دولت رفاه بود. چنان به نظر می رسید که این دیدگاه حاکی از رفرمی باشد که ریشه در مصالحه سیاسی بین سرمایه و کار داشت.

در سرآغاز بحران عمیق ۱۹۳۰، کینز مقاله ای تحت عنوان "امکانات اقتصادی برای نوه های ما" به رشته تحریر در آورد که در آنجا اعلام نمود که معضل اقتصادی به معنای رفع حوائج اولیه همه افراد در جوامع ثروتمند، احتمالاً در یک صد سال آینده حل خواهد شد. آنگاه که کار هفته به سه ساعت در روز، یعنی جمعاً به پانزده ساعت در هفته تقلیل پیدا کند، سوال این خواهد بود که با وقت آزاد چه کار خواهیم کرد. در آن مقطع، وی ادعا نمود که در صورت امکان معیار اخلاقی جدیدی به وجود خواهد آمد که احتمالاً جامعه را "از تونل نیازمندی های اقتصادی به روشنایی روز" انتقال خواهد داد. لکن، تا فرا رسیدن آن زمان دنیا باید به معیار اخلاقی از خود بیگانگی تن دهد که در آن "خوب بد است و بد خوب است"، یعنی معیاری که بر بنیان حرص و ولع و استثمار، همگام با انباشت سرمایه، استوار می باشد. جوزف شومپتر، مقیم هاروارد در ایالات متحده فرد محافظه کارتری از کینز و مخالف کینز و کینزینیسم بود. وی ایده پیشگامان کارآفرینی عقلایی (Rational Entrepren) را به مثابه جوهر سرمایه داری رونق میداد، با این تاکید که رشد بیشتر تک انحصاری ها و انحصارات چند شرکتی (Oligopolies)، با وجود اجتناب ناپذیریشان، می تواند سرمایه داری را به سرنوشت نابودی بکشاند وی با استفاده از تئوری دوره گردش طولانی (Long Cycle) - دوره گردش پنجاه ساله کندراتیف (Kondratiet) - برای توجیه رکود

طویل‌المدت بحران بزرگ ۱۹۲۹، سعی در ارائه دلایلی علیه نظریات بحران ساختاری اقتصاد سرمایه داری نمود. برای شومپیتر هیچ چیزی بیش از استدلال‌های الوین هانسن (Alvin Hansen)، رهبر پیروان آمریکایی مکتب کینز، مبنی بر این که سرمایه‌داری به علل اقتصادی افول می‌کند، قابل اعتراض نبود. شومپیتر بر این باور بود که معضلات سرمایه‌داری مربوط به مقولات جامعه‌شناختی است: همانا، آزاد کردن شرایط خارجی لازم برای رشد آزادانه فعالیت‌های سرمایه‌گذارانه است. در فصلی به نام "دیوارها فرو می‌ریزند" در اثر معروفش به نام "سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی" (۱۹۴۲)، شومپیتر می‌نویسد که "مالکیت بی‌محتوا، بی‌عمل و غایب‌زده" دست‌به‌دست "مکانیزه شدن پیشرفت" در تحت نظام سرمایه‌متراکم جان را از قالب فعالیت کارآفرینانه گرفته، نقش حیاتی آن را تضعیف و بر سر خود نظام سرمایه‌داری نیز همان می‌آورد.

شومپیتر همچنین استدلال می‌نمود که سرمایه‌داری به مثابه یک نظام اقتصادی عقلایی با امپریالیسم در تضاد است - امپریالیسمی که در عصر کنونی، همچون گذشته، از بطن رشد و تکامل ماشین‌جنگی و بر حسب عوامل اقتصادی، از طریق پیدایش شرکت‌های انحصاری، به وجود آمده است. نظرش در کتاب "جامعه‌شناختی نظام‌های امپریالیستی" این بود که "سرمایه‌داری بنا به طبیعتش ضد امپریالیستی است... و ما نمی‌توانیم به سادگی گرایش‌های امپریالیستی را از آن استخراج کنیم، که گویا به طور واقع در ذات آن نهفته‌اند؛ در حالی که ما باید آنان را وضوحاً جزو عناصر بیگانه به حساب آوریم که از خارج و تحت حمایت عوامل غیرسرمایه‌داری به درون زندگی مدرن و دنیای سرمایه‌داری آورده شده‌اند."

هیچ‌یک، نه کینز و نه شومپیتر آنقدر ساده‌لوح نبودند که فکر کنند سرمایه‌داری بدون قید و بند می‌تواند به سادگی طبق منطق خودش شکوفا شود - نظری که با افسانه بازار خودگردان مانوس است - و در عصر معاصر، در بطن ایدئولوژی مسلط، جای افسانه سرمایه‌داری عقلایی را گرفته است، و به نام فردریک هایک (Friedrich Hayek) و نئولیبرالیسم مانوس است. بنا به سخنان شومپیتر "هیچ نظام اجتماعی، اگر وانهاده شود که طبق منطق خودش عمل کند، هرگز نمی‌تواند به حیات خود ادامه دهد. لازم است که به شرایط کنونی بنگریم. هیچ کارگاه، رشته صنعتی یا کشوری نمی‌تواند تحت مقرراتی ادامه حیات دهد که اگر اجازه داده می‌شد، تداوم حیات می‌داد" (۲) این در مورد سرمایه‌داری در کل نیز صادق است. اگر سرمایه‌داری را به حال خود بگذارند، این نظام با چنان تمامیتی منطق اقتصادی را بر آنچه وجود دارد، تحمیل خواهد کرد که عناصر اجتماعی - فرهنگی‌ای را که ضامن بقای وجودش هستند، از بین می‌برد. بنا بر استنتاجات منفی شومپیتر، سرمایه‌داری بدین منوال به سر نوشت خود پایان خواهد داد، زیرا هر تلاشی برای تنظیم آن و نجاتش از خود، به همان سرنوشت و نه تدریجی‌تر، دچارش خواهد کرد. وی به این نتیجه‌گیری می‌رسد که سرمایه‌داری تداوم نخواهد داشت، اما با این وجود، شومپیتر، نه کمتر از کینز، شماری از شرایط هستی آنچه را که سرمایه‌داری عقلایی تصور می‌رفت، به نحو برجسته‌ای بیان نمود.

به طور مسلم اسطوره جدید سرمایه‌داری عقلایی، به همین سادگی، از مغزهای دو اقتصاددان ترشح نکرده بود. این پدیده روح یک دوره سرمایه‌داری احیاء شده در تحت رهبری ایالات متحده را منعکس می‌ساخت که با نصف تولید جهانی، ۶۰ درصد تولیدات مصنوعی جهان، پولی که معادل طلا انگار می‌شد و با در انحصار داشتن سلاح‌های اتمی، از جنگ جهانی دوم به واقع بدون ضربه بیرون آمده بود. ایالات متحده، به‌طور اولی قدرتمندترین نیروی اقتصادی، سیاسی و نظامی در بعد از جنگ جهانی دوم، چنین به نظر می‌رسید که مظهر عقلایی بودن سرمایه‌داری جدید است. بنای نظام برتون و وودز در خدمت تجارت و امور مالی بین‌المللی و محل سازمان ملل جدید در نیویورک، سرمایه‌داری با ثبات دیگری را نوید می‌داد. رهیافت نسبتاً آرامی با آلمان و ژاپن تحت اشغال و اجرای طرح مارشال (Marshall) جهت کمک به کشورهای اروپای غربی در نو سازی اقتصادهایشان، چنین نمود می‌کردند که انگشت اشاره به سوی قدرت جدید خیراندیش است. ایالات متحده، اتحادیه آتلانتیک و فراتر از آن اتحادیه سه گانه ایالات متحده، اروپای غربی و ژاپن را بنا نهاد. در اروپای غربی سوسیال دموکراسی ظاهراً به راحتی و با همکاری ناشی از تقویت متقابل سرمایه، شکوفا شد. رشد دولت رفاه مظهر سرمایه‌داری سازمان یافته جدید گردید.

اقتصادهای اروپا و ژاپن سریعاً تجدید ساختار شدند. رشد شتابان اقتصادی، عصر طلایی جدیدی را نوید می‌داد که خاطره بهترین دوره جوانی سرمایه‌داری را برمی‌انگیخت. در مقابل جنبش‌های ضد استعماری و انقلابات جهان سوم، نظام استعماری عقب‌نشینی کرد. ایالات متحده که خود را قدرت ضد استعماری قلمداد می‌نمود، در رأس اشاعه‌دهندگان ایدئولوژی رشد جدید برای صدور به سرزمین‌های پیرامونی قرار گرفت.

در خود ایالات متحده مقررات ضد تراستی (Anti Trust) برای تضمین ادامه رقابت در بازار تصویب شد. تدقیق توازن بین هزینه و درآمد مالی کشور، به‌مثابه ابزار اداره اقتصاد جلوه می‌کرد. کمی بیش از دوده از جنگ جهانی دوم نگذشته بود که اقتصاددانان پیشقراول آمریکایی، همچون پل سامئلسون (Paul Samuelson)، گیرنده اولین جایزه نوبل در اقتصاد، پایان همیشگی چرخش نوسانی تجاری و تولیدی را اعلام کردند. صاحب‌نظران آمریکایی واژه "پاکس آمریکانا" (Pax Americana) را برای توضیح عصر جدید هژمونی به اصطلاح بی‌خطر آمریکا اهداء کردند. گهگاهی نیز واژه "قرن آمریکا" (America Century) را به کار می‌بردند. دانشمندان علوم اجتماعی در سراسر غرب نظام سرمایه‌داری کارا و عقلایی را جشن می‌گرفتند.

تمام اینها در محیط جنگ سرد، از جمله دو جنگ گرم در آسیا\*\*، صورت می‌گرفت. در ایالات متحده محاکمه و پیگرد فعالان سیاسی و اجتماعی با ساحره ضد کمونیستی معروف به مکار تیسسم، برای درهم شکستن ستون فقرات ائتلاف جدید (New Deal) بین کارگران، حامیان حقوق مدنی و



کشاورزان خرده‌پا به‌راه انداخته شد. در "مقاله‌ای برای دوران ما" (۱۹۵۱)، استوارت هیوز (H. Stewart Hughes)، تاریخدان فرهنگی و منتقد، ایالات متحده را "بیزانس جدید" خطاب کرد و آن را به "روم جدید" ترجیح داد. وی سعی کرد که تأکید را بر محافظه‌کاری و طبیعت مذهبی - اخلاقی امپراتورنش بگذارد و بر این نظر تکیه کند که امریکا آخرین پایگاه تمدن رو به‌زوال است. در طول این دوره واشنگتن در سراسر جهان دخالت نظامی کرد و برای برپانگه‌داشتن رژیم‌های دیکتاتوری، که آنان را مدافعین "جهان آزاد" می‌نامید، میلیون‌ها انسان را به خاک و خون کشاند. اما تمام اینها در حیطه ایدئولوژی مسلط، به مثابه دفاع ضروری از تمدن سرمایه‌داری عقلایی جدید و نه مهر تأیید مجدد بر امپراتوری سرمایه‌داری کهن توجیه می‌شد.

طبعاً تمام اقتصاددانان تسلیم ایده سرمایه‌داری عقلایی جدید نشدند. انتقاد بویژه به سنت مارکسیستی از توان نیرومندی برخوردار بود. یکی از این نظرات مخالف از زمینه‌ای برخاست که آن را تئوری سرمایه انحصاری نامیده‌اند. این تئوری با پل باران (Paul Baran)، پل سوئیزی و مجله مانثلی ریویو (Monthly Review) در ایالات متحده مأنوس بود، گرچه از نقد اقتصادی‌ای سرچشمه می‌گرفت به همت مایکل کالکی (Michael Kalecki) و جوزف اشتایندل (Josef Steindl) پرورانده شده بود. در اوج عصرطلائی سرمایه‌داری بعد از جنگ جهانی دوم، کتاب سرمایه‌داری انحصاری پل باران و پل سوئیزی منتشر شد که می‌گفت بیش از آن که وضعیت کنونی بازتاب سرمایه‌داری عقلایی و منظم‌تر باشد، رونق اقتصادی سال‌های بعد از جنگ محصول گذرای عوامل خاص تولیدی است که ریشه‌های آنان را باید در محیط تاریخی وسیع‌تری جست‌وجو نمود. روند عادی سرمایه‌داری در مرحله انحصاری‌اش نوعی از رکود اقتصادی است که ناشی از عدم توانایی نظام، در جذب سرمایه اضافی بالفعل و بالقوه‌ای است که در دسترس دارد. با فرض وجود رکود در سرمایه‌داری انحصاری، آنچه که نیاز به توضیح داشت نه رکود بلکه بیشتر عوامل رونق بودند. لذا آنان بر نیروهای مقابله‌گر با رکود تکیه کردند که اقتصاد سرمایه‌داری را قائم نگه‌داشته بودند. برخی از این عوامل کاملاً گذرا و موقتی بودند، از جمله:

۱- انباشت پول نقد در دست مصرف‌کنندگان ایالات متحده در دوره جنگ جهانی دوم، که بلافاصله بعد از جنگ منجر به اوج‌گیری افزایش مخارج مصرفی گردید.

۲- دومین موج بزرگ اتومبیل‌سازی در ایالات متحده که با رشد خانه‌سازی در حواشی شهرها و ساختن شبکه شاهراه‌های بین ایالات همگام شد و صنایع فولاد، شیشه و لاستیک را تقویت کردند.

۳- تجدید بنای اقتصادهای اروپا و ژاپن در بعد از جنگ.

۴- ثبات ناشی از فقدان به چالش کشیدن هژمونی ایالات متحده بر اقتصاد جهانی، که با سلطه مطلق دلار

عرض اندام می‌کرد.

اما، مضاف بر این عوامل موقتی‌تر، تغییرات ساختاری درازمدت‌تری در عملکرد سرمایه‌داری و بویژه در سرمایه‌داری ایالات متحده، در حال وقوع بود و این تغییرات عبارت بودند از:

۵- پیدایش مخارج نظامی هنگفت و مستمری در ایالات متحده، که ابتدا با شرایط مربوط به رقابت تسلیحاتی جنگ سرد توجیه می‌گشت، لکن اساساً با بقای نظام امپریالیستی گره خورده بود.

۶- ظهور شیوه‌های جدید "فروشنده‌گی" - یا اقتصادی که در جست‌وجوی مصرف کلان بوده و از راه بازاریابی و اشاعه شبکه اعتبارات مصرفی یا بدهکار کردن توده‌های مردم، به حیات خود تداوم می‌بخشد.

۷- پیدایش روینای مالی کیفیتاً جدید که تا حدی مستقل از پایگاه‌های تولیدی اقتصاد سرمایه‌داری عمل کرده و منجر به انفجار سرمایه مالی می‌گردد.

برای پل باران و پل سویزی این نظام انباشت، در قیاس با سرمایه‌داری عقلایی جدید، "نظام نامعقولی" بود، عنوانی که آنان برای آخرین فصل کتاب "سرمایه انحصاری" شان انتخاب کردند. در تحت نظام سرمایه‌داری انحصاری تعداد بسیار معدودی از مختصات سرمایه‌داری عقلایی، آن‌طور که به تصور کینز و شومپتر می‌آمد، از اعتبار برخوردار بودند. سرمایه‌داری، کمتر تحت تأثیر خصوصیات امپریالیستی نبود، بلکه برعکس میلیتاریسم و امپریالیسم، در بافت فعالیت‌های روزانه‌اش شکل گرفته و بیش از هر زمان دیگری، با عملکرد اقتصادی‌اش آمیزش یافته بودند. هژمونی ایالات متحده فقط از طریق جنگ‌افروزی در آسیا و نقاط دیگر جهان حفظ شده است. ارتقا و ترویج تقاضای موثر (Effective Demand) از طریق افزایش هزینه‌های غیرنظامی دولت و تدقیق توازن اقلام هزینه‌ای و مالی - همانا ستون فقرات سیاست اقتصادی کینزی - برای مقابله با معضل رکود در سرمایه‌داری کفایت ندارد. دولت رفاه که مورد ستایش پیروان کینز و سوسیال دموکرات‌ها قرار داشت، در رشد یافته‌ترین و باثبات‌ترین کشور سرمایه‌داری - ایالات متحده - به علت موانع حاصل از منافع طبقاتی، رونق چندانی نیافت. آنچه که به‌عنوان موفقیت‌ها در رشد اقتصادی و ثبات نظاره می‌شد، خود محصول شرایط تاریخی غیرمنتظره و مشوق‌های مصنوعی اقتصادی بودند. به‌جای اساساً تکیه بر سرمایه‌گذاری مولد، نظام برای رشدش به بازاریابی و بسط سرمایه‌های مالی وابسته شد. فرد مبتکر و کارآفرین شومپتر دیگر در مرکز این نظام قرار نداشت، بلکه جایش را شرکت‌های سهامی غول‌آسا و انحصاری گرفته بودند. این ردوبدل محدود (Quid Pro Quo) - نظام ایده‌آلیزه شده مبادله برابر - در تحت قیمت‌گذاری‌های انحصاری و تبانی در میزان تولید، تقریباً به‌طور کامل در هم شکسته شد. در شرایط حتی افول تقاضا، به‌جای کاهش قیمت‌ها، با بستن کارخانجات و به‌بطالت سپردن ماشین‌آلات، نرخ سود را در سطوح بالایی حفظ می‌کردند. طبیعتاً این وضعیت، منجر به تداوم سطوح رفیع ظرفیت اضافی می‌گردید. به‌جای تقلیل ساعات کار و افزایش اوقات فراغت - چیزی که کینز پیش‌بینی می‌کرد - استثمار مزدی شدت بیشتری یافت. در این حین اوقات فراغت نیز شکل استثمار نوع دیگری به خود گرفت - "سرگرمی‌های قابل جذب غیرفعالانه" -

طرحی برای تأیید ذهنی نظامی که با وجود داشتن ظرفیت تولیدی سرشار، تغییر و تحول موجودیت انسان را نمی‌تواند بپذیرد.

در مرکز تحلیل باران و سوزی، این نقطه نظر قرار داشت که نظام سرمایه‌داری انحصاری، با وجود به‌کاربردن تمام وسایل غیرمعقول برای نجاتش، نمی‌تواند عاری از بحران به حیات خود ادامه دهد. نیروهای رکود، مداوم خطر تحمیل خود را بروز می‌دادند. در اوایل دهه ۱۹۷۰، چندسال بعد از طبع کتابشان، ایالات متحده بار دیگر گرفتار بحران اقتصادی شدیدی شد. این بازگشت بحران اقتصادی در اثر همزمانی با بحران انرژی ناشی از واکنش اوپک (Opec) نسبت به جنگ یام کیپور (Yom Kippur) و به علت تضعیف هم‌مونی ایالات متحده ناشی از رشد رقابت خارجی، پیچیده‌تر شد. کل نظام اقتصادی جهان با مرکزیتش در ایالات متحده بی‌ثباتی خود را به ظهور رساند.

بحران اوایل دهه ۱۹۷۰، با شکست ایالات متحده در ویتنام نیز بغرنج‌تر شد. با هدایت سیلابی از دلار به خارج از کشور و گسترش عظیم بازار پولی دلارهای اروپایی، جنگ به فقدان توازن مالی بسیار خطرناکی مساعدت می‌رساند. حاصل این فرایند به ختم رابطه دلار از طلا در سال ۱۹۷۱ انجامید که نیکسون انجام داد. در این اثنا، شکست در ویتنام محدودیت‌هایی بر توان ایالات متحده در ادامه استفاده از ماشین جنگی برای کاهش مشکلات اقتصادی‌اش از طریق برتری جویی در خارج از کشور، تحمیل نمود.

در آغاز بحران اقتصادی، پل سوزی همراه با هاری مگداف (Harry Magdoff)، سردبیر کمک کارش در مجله مانتلی ریویو و مولف کتاب "عصر امپریالیسم"، نه فقط بر عواملی که قبلاً در کتاب سرمایه انحصاری آمده بود، تأکید کردند، بلکه فراتر از آن مصرانه و موکداً گفتند که رکود، وضعیت عادی سرمایه‌داری انحصاری است و لذا به جای توضیح خود رکود، آنچه که نیاز به تشریح داشت زمینه‌های رشد سریعی بود که دیگر وجود نداشتند. این واقعیت که علیرغم استفاده از وسایل عریض و طویل برای حفظ تداوم رشد اقتصاد، رکود بار دیگر پدیدار گشته بود، خود عمق تمام‌عیار تضاد را بیان می‌نمود. بدینسان، در چارچوب شرایط موجود، بحران برگشت‌ناپذیر است.

اکنون تقریباً چهاردهه پس از نشر سرمایه انحصاری، شکی نیست که این ارزیابی در اساس صحت داشت. نرخ رشد به‌ازای فرد در میزان تولید جهانی (تولید ناخالص داخلی جهان) مسلماً در دهه ۱۹۷۰ کندتر از دهه ۱۹۶۰ بود. اما مسئله بدانجا ختم نشد: این نرخ در دهه ۱۹۸۰ آهسته‌تر از دهه ۱۹۷۰ و در دهه ۱۹۹۰ آهسته‌تر از دهه ۱۹۸۰ و تا به این موقع در دهه ۲۰۰۰ کندتر از نرخ رشد در دهه ۱۹۹۰ بوده است. (۳) در این ارتباط، تجربه اقتصاد ایالات متحده در اقتصاد دیگر کشورهای ثروتمند شباهت بی‌نظیری به اقتصاد جهانی، با دهه‌ها رکود عمق‌یابنده، دارد.

واکنش کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری نسبت به بازگشت رکود مجدد، تقریباً سریع و در همه‌جا همگون بود و با فرارسیدن سال‌های پایانی دهه ۱۹۷۰ این واکنش هم در سطح ملی و هم بین‌المللی شکل معینی به‌خود گرفته بود. اگر سرمایه‌داری عقلایی (در نوع کینزی آن) چیزی بیش از یک سراب ایدئولوژیک بود، می‌بایست در واکنش نسبت به بحران به‌طور مسلم تلاشی برای اتخاذ برنامه‌های کینزی و سوسیال دموکراتیک تمام‌عیارتری صورت می‌گرفت. این اقدام لابد شکل نوعی از تقسیم ثروت و درآمد از بالا به پایین، نوعی تقویت دولت رفاه، حمایت از اشتغال کامل و امنیت اقتصادی در کل را به خود می‌گرفت، حداقل چیزی مانند آنچه که "برنامه جهانی مارشال" برای کمک به دنیای سوم تجسم خاطر یافته بود. این واقعیت به‌خودی خود واضح است که هیچ‌یک از این راه‌حل‌ها به تجربه گرفته نشدند و هنگامی که سرمایه فشار را بر سطح میزان خود احساس نمود، کینزیسم پروقار در اسرع وقت بدون هیچ‌گونه مبارزه صحنه را ترک گفت.

همچنان که جويس کولکو (Joyce Kolko) در کتاب "تجدید ساختار اقتصاد جهانی" اش در ۱۹۸۹ نوشت: "سرمایه به‌وسیله رشد و پیوند خوردگی، تجدید ساختار می‌کند، نه از راه استراتژی" آنچه که سریعاً ظاهر شد یک گفتمان "جنبی" (Supply - Side) بود که تلاش سرمایه را، برای پالایش منطق انباشت و برای رهاکردن نظام تلاش‌هایی که قصد تحدید و کنترل نظام را داشتند، نشان می‌داد. بدینسان، دهه‌های ۱۹۷۰ و ۱۹۸۰ شاهد پیدایش شماری از واژه‌هایی شدند که اکنون دیگر آشنای عام و خاص هستند، از آن جمله: **تجدیدساختار، رفع مقررات، انعطاف‌ناپذیری‌ها، خصوصی‌سازی، نظام بازار آزاد، عالمگیری و (از یک موضع انتقادی تر) نئولیبرالیسم.** در این مسیر هدف عمده تنزل اجباری مزدها، انحلال اتحادیه‌های کارگری، حذف کمک‌های دولتی به کارگران و یارانه برای مصرف‌کنندگان، کنارزدن موانع در مقابل تحرک سرمایه، تجدید توزیع ثروت از طبقات پایین به بالا و اقدامات مشابه آنها در سراسر جهان بوده است. در عرصه‌های مهمی همچون اشتغال، سلامتی، آموزش، بازنشستگی، فراهم‌بودن مواد غذایی، محیط‌زیست و... اصول سرمایه‌داری افسارگسیخته حاکم شد. پیش‌فرض عقلایی بودن سرمایه‌داری که با متفکرینی چون کینز و شومپتر و قبل از آنان با ماکس وبر (Max Weber) جامعه‌شناس، کسی که سرمایه‌داری را با "تعدیل عقلایی انگیزه‌های غیرعقلانی" تعریف کرد، مانوس بود، یک‌باره به‌صورت فقط یک خاطره یا صحبتی مربوط به اعصار کهن جلوه می‌نمود. (۴)

علیرغم افول مداوم اقتصادهای سرمایه‌داری، با گذشت هر دهه، پرستش بازار نه کمتر بلکه بیشتر هم میشد. با وجود آن که در مقایسه با دستاوردش در دوره بلافاصله بعد از جنگ جهانی دوم، اکنون سرمایه‌داری از نرخ رشد آهسته‌تری برخوردار بود، با وجود آن که سازمان طبقاتی در سطوح پایین‌تر جامعه از هر زمان دیگری در گذشته شکننده‌تر بودند، با این حال نظام به شکل استثمارگری بلاواسطه‌تری

عمل می‌کرد. گرچه کار زیادی برای بهبود زندگی ملت‌ها نکرد، اما توانست به ثروت طبقات فوقانی بيفزاید. طبق آن، عقاید حاکم یعنی ایدئولوژی طبقه حاکم، تغییر یافتند. با باور تجدید حیات خود تنظیمی نظام، فریدریک هایک از کینز هم ارشدتر جلوه می‌کرد.

سرمایه‌داری عریان نه فقط نوظهور شد، بلکه همچنین، در پس سقوط بلوک شوروی، امپریالیسم عنان گسیخته دفعتاً نمایان گردید و با استفاده از خلأیی که نابودی اتحاد شوروی به وجود آورده بود، ایالات متحده سعی در استقرار و حتی بسط هژمونی جهانی خود نمود. اگر برای شومپتر، امپریالیسم بیشتر یک محصول فرعی ماشین جنگی و انحصارطلبی و نه از خصوصیات ماهوی سرمایه‌داری بود، واقعیت امروز این تشخیص را نامربوط (و یا باطل) می‌شمارد. قدرتمندترین کشور نظام سرمایه‌داری جهانی، کشوری که ادعای نمایندگی منطق آن را دارد، همانا ایالات متحده، آشکارا استراتژی حفظ هژمونی اقتصادی و سیاسی‌اش را از طریق استفاده از وسایل نظامی اعمال می‌کند و حتی تا بدان‌جا پیش رفته که این شیوه را طی انتشار سند "استراتژی امنیت ملی ایالات متحده" در ۲۰۰۲ به جهانیان اعلام کرد. همزمان با آن، واشنگتن طلب‌های هجوم به عراق را به صدا درآورد - کشوری که به احتمال قوی دارای بزرگ‌ترین مخازن استخراج نشده نفت در جهان است. لذا، یقیناً بزرگ‌ترین ظرفیت بسط تولید نفت را دارد - و این مشی به بهانه دفاع در برابر سلاح‌های ناموجود کشتار جمعی توجیه گردید. چند ماه پس از آن تهاجم آغاز گردید و در پی آن، اشغال عراق و ادامه جنگ، طولانی شد. در این مورد کاربرد قدرت، همچنین، عامل توجیه آن شد. حالا دیگر باید به ستایش امپراتوری بیردازیم. حملات تروریستی ۲۰۰۱ بخش بزرگی از جهان را به لانه‌های بربرهای وحشی تبدیل کرده بود که می‌بایستی به زیر سلطه ایالات متحده در "ائتلاف" با کشورهای کوچک‌تری درآید که حاضر به اطاعت از آن بودند.

مادامی که سرمایه، به دنبال راه خروجی، برای اضافه سرمایه خود شد، رکود جهانی، از لحاظ اقتصادی، منشأ بروز اقتصاد قمارخانه‌ای در جهان گردید. به جای اجرای نظریه کینز مبنی بر "مرگ‌درمانی سرمایه‌داران مالی"، نظام مصادف با افول نسبی تولید در کشورهای پیشرفته سرمایه‌داری بود که در آنان خود نظام، تابع روند قدرت‌گیری سرمایه مالی شده بود. با وجود آن که این پدیده یک معلول و نه علت رکود بود، ولی تحول واقعی‌ای را در شکل سلطه سرمایه مالی و سرمایه‌داری بی‌ثبات و غیرقابل کنترل، سبب گردیده است. همچنان که سویزی در مقاله "تفوق سرمایه مالی" اشاره کرد، "هیچ‌کسی"، حتی کینز، "خواب این را هم نمی‌توانست ببیند که روزی سرمایه گمانه‌زن (Speculative Capital)، پدیده‌ای به قدمت خود سرمایه‌داری، چنان رشد کند که، گذشته از اقتصاد بین‌المللی، بر اقتصاد ملی مسلط شود. اما چنین شده است." یکی از عواقب این پدیده به نظر پل سویزی، انتقال قدرت از اتاق هیئت‌مدیره شرکت‌های سهامی غول‌آسا به بازارهای سرمایه مالی است (گستره‌ای که شرکت‌های

سهامی خود بازیگران اصلی آن هستند)، دولت‌ها نیز خود را به‌طور روزافزون اسیر بازارهای سرمایه مالی می‌بینند. بدین سان "دست نامرئی آدام اسمیت"، به‌قول سویزی "به شکل جدیدی و با بازوان قوی‌تری بازگشته است". اما نتیجه نه ایجاد یک سرمایه‌داری عقلانی‌تر، بلکه غیرمعقول‌تر، بوده است. در عصر ما دست نامرئی همان بازوان سرمایه مالی است که به‌مثابه رویش طبیعی سرمایه‌داری انحصاری جهانی به گرد کره زمین دوران می‌زند.

این دهه‌های رکود اقتصادی و انفجار سرمایه مالی، همان دهه‌هایی نیز بوده‌اند که سرمایه بیش از پیش در عرصه جهانی انگل‌وار گشته است. نظام انباشت در تحت سرمایه‌داری انحصاری جهانی شده است. روندهای بیولوژیک اصلی کره زمین را در سیر اشاعه فضولات ناشی از اصراف متظاهرانه و به‌علاوه، فقر روزافزون، به مخاطره‌افکننده است. نه فقط افزایش درجه حرارت در جهان از دهه ۱۹۸۰ به‌مثابه بزرگ‌ترین خطری که اتمسفر را، آنچنان که آن را می‌شناسیم، تهدید می‌کند، بلکه اوضاع محیط‌زیست سریعاً وخیم‌تر هم شده است. این چشم‌انداز که درجه حرارت متوسط جهان مقدار بسیار کمی افزایش یابد - درجه حرارتی که جامعه بتواند خود را با آن وفق دهد - اکنون دیگر غیرمحمول می‌باشد. افزایش متوسط درجه حرارت جهان به میزان ۲ درجه سانتیگراد (۳/۶ درجه فارنهایت) بالاتر از حرارت عصر ماقبل صنعت - مقدار افزایشی که گمان می‌رفت سطح گرمای فاجعه‌آفرین را از سطح گرمای فاجعه‌ناآفرین جدا می‌ساخت - به‌زودی غیرقابل توقف خواهد شد. مضافاً، اضطراب روزافزونی بین دانشمندان، پیرامون افزایش گرمای جهان شیوع یافته است که ناشی از تأثیرات شناخته‌شده بر کاهش ظرفیت جذب کربن اقیانوس‌ها و جنگل‌ها است که به‌نوبه خود جزء عواقب احتمالی افزایش حرارت در جهان می‌باشد. در انтарکتیکا (Antarctica) یخچال‌های طبیعی در حال آب‌شدن و سکوه‌های یخی رو به نازک‌شدن‌اند، علایمی که به بالارفتن سطوح آب دریا‌های جهان نشانه گرفته است. در حال حاضر کل نظام زیست در کره زمین رو به افول دارد. انواع موجودات با چنان سطحی از نابودی مصادف گشته‌اند که در ۶۵ میلیون سال گذشته سابقه نداشته است. کمبود جهانی آب شیرین عنقریب پدیدار می‌شود. درجه مسمومیت زمین رو به افزایش است. اکنون که دیگر اداره عقلایی محیط‌زیست در تحت نظام سرمایه‌داری رویایی بیش نیست، تمام این صدمات و باز هم افزون بر آن را باید انتظار داشت. علاوه بر آن، به‌جای هرگونه کوشش بلاواسطه‌ای برای توقیف این روند، به ما می‌گویند که در عصر جهانی شدن لیبرالی، هر تلاشی بی‌نتیجه است. برای اثبات آن به امتناع ایالات متحده در امضای پروتوکول کیوتو (Kyoto Protocol) رجوع نمایید. درعوض از ما خواسته‌اند که برای حفظ محیط‌زیست به سحر و جادوی بازار اتکا کنیم. این در وضعی است که می‌دانیم چیزی در ذات جامعه سرمایه‌داری، که منطقی جز انباشت نمی‌شناسد، نیست که بتواند امکان چنان نتایجی را، بارور کند.

تمام این حوادث ناقض انتظارات کینز هستند که: در یکصدسال آینده مسائل اقتصادی (و مشکلات مادی در مجموع) رفع خواهند گشت. از یک سو، معضل اقتصادی - وجود گرسنگی و نابرابری - استمرار یافته و از بسیاری از جهات به دست خود سرمایه‌داری وخیم‌تر گشته است. از سوی دیگر، این ادعای مورد حمایت کینز که "بد خوب است" به وخامت شرایط هستی منجر گردیده است. همچنان که جارد دیاموند (Jared Diamond) در کتاب جدیدش به نام فروپاشی (Collapse) می‌نویسد، اکنون دیگر تصور سقوط محیط‌زیست جامعه سرمایه‌داری جهانی، از جهاتی شبیه سقوط محیط‌زیست تمدن‌های اعصار کهن، امر منطقی به نظر می‌رسد.

به‌طور خلاصه، در جهانی که همه چیز به بازار، یعنی به انباشت سرمایه، برمی‌گردد، مسائل اساسی شکاف و به خطر اندازی جامعه انسانی و کره زمین یقیناً وخیم‌تر خواهد شد.

اهمیت سیاسی این پیشگفتار، زمانی آشکار خواهد شد که بر این امر واقف شویم که سیاست دوره بعد از جنگ نیروهای چپ در غرب، بر پایه سرمایه‌داری عقلایی مفروض بود. این موضوع هم در مورد سوسیال دموکراسی و هم در مورد چیزی که به نام کمونیسم اروپایی (Euro-communism) معروف بود، صدق می‌کرد. آنچه که پیشنهاد می‌شد، اصلاحات عمیقی در چارچوب سرمایه‌داری جدید، باثبات، تحت تنظیم، به اتفاق آرا و عقلایی بود. همچنان که لوسین گولدمن (Lucien Goldman) رهبر روشنفکر مارکسیستی اروپایی بیان داشت "منظورمان از سرمایه‌داری تنظیم یافته این دوران معاصر است که از طریق ایجاد مکانیزم‌های تنظیم‌کننده ناشی از دخالت‌های دولت، امکان رشد اقتصادی مستمر و کاهش، اما نه حذف، بحران‌های درون‌ساز اجتماعی و اقتصادی به‌وجود آمده است."

لکن، همچنان که دیده‌ایم، ارزیابی زیربنای مادی چنین تفکری سراپا باطل بود. اگر کینز و شومپتر تضادهای خطرناک نظام را با پوششی از امید برای سرمایه‌داری عقلایی عرضه کردند، آنچه که در نهایت امر فائق شد، تضادهای خطرناک بودند. سرمایه‌داری در مرحله انحصاری‌اش، بار دیگر در رویارویی با رکود، به طبیعت اصلی‌اش رجعت کرد: همانا، تعقیب بی‌رحمانه انباشت سرمایه به هر قیمتی. با کنارزدن هر قول هدفمندی برای بهبود وضعیت اکثریت وسیع مردم، به‌سادگی به زبان قدرت متوسل شد: همانا که "راه دیگری وجود ندارد."

نتیجه این تغییر فاحش، رکود شتابان سوسیال دموکراسی به‌مثابه یک جنبش سیاسی بود. در ۱۹۸۱ فرانسوا میتران به‌عنوان اولین رئیس‌جمهور سوسیالیست فرانسه انتخاب شد. اما استراتژی سوسیال دموکراتیک، ملی کردن و تقویت تقاضا در رویارویی با سرمایه او از پا ساقط شد. در طول فقط چندسال با وجود میتران در قدرت، فرانسه باز به سوی نئولیبرالیسم چرخشی زد. شکست میتران وسیعاً به‌عنوان شکست سوسیالیسم قلمداد گردید، درحالی که این شکست نشانه وجود موانعی بود که در آن زمان در برابر سیاست سوسیال دموکراسی قرار داشت. زمانی که رونق اقتصادی دوره بعد از جنگ

جهانی دوم، فروکش کرد و سرمایه‌داری به حالت اولیه خود برگشته بود. بدون بسیج یک جنبش توده‌ای متکی بر توان مردم، سیاست چپ برای اجرای اصلاحات عقلایی به منطق سرمایه‌داری عقلایی اتکا داشت. در حالی که امکان اصلاحات جدی قابل قبول نظام تا سر حد صفر از بین رفته بود.

سقوط بلوک شوروی وضعیت را وخیم‌تر کرد. بدین معنا که دیگر به ظاهر هیچ مانعی در بسط سرمایه‌داری به سراسر جهان وجود نداشت و لذا دلیلی در بین نبود که نظام بیش از آن خود را در پوست گوسفند مستتر کند. در آغاز دهه ۱۹۹۰، جهان شاهد چرخش باز هم سریع‌تری به سوی سرمایه‌داری عریان و بی‌رحم از لحاظ رفتار آن نسبت به کارگران و هم در رابطه با سلطه‌اش بر کشورهای واقع در مادون نردبان جهان سرمایه‌داری، بود. در آستانه پیروزی سرمایه‌داری در جنگ سرد، هم مبارزه طبقاتی از بالا و هم فشار امپریالیسم بر کشورهای تحت سلطه‌اش شدت یافت.

البته هنوز همه چیز از دست نرفته است. اروپا هنوز به بقایای دولت رفاه و سوسیال دموکراسی دو دستی چسبیده است. اما، این دستاوردهای تاریخی طبقه کارگر در برابر یورش نئولیبرالی سریع‌رنگ می‌بازند. ضمن این که اتحادیه اروپا توسعه پیدا می‌کند، کشورهایی که بدان می‌پیوندند، یا امید ورود به آن را دارند، مانند ترکیه هنوز فکر می‌کنند به نظام سرمایه‌داری عقلایی‌تر، تحت کنترل سوسیال دموکراسی پیوند می‌خورند. در حالی که اتحادیه اروپا خودش در جهت مخالف به سوی یک سرمایه‌داری عنان‌گسیخته در حرکت است. ریختن طرح یک استراتژی مبتنی بر پیوستن به سوسیال دموکراسی اروپا، مانند پذیرش اعتقاد نامه‌ای است که بندهای مطلوبش حذف گشته و یا دل‌بستن به امیدهایی است که بیش از این، حتی برای یک لحظه، امکان عملی شدن را ندارند. نتیجه این گرایش مسلماً یأس و سرخوردگی خواهد بود. تداوم رکود، راه وسط (مانند راه سوم بریتانیا) را، جز به عنوان راهی در خدمت نئولیبرالیسم، امکان‌ناپذیر ساخته است. سوسیال دموکراسی، به مثابه یک سیاست عقلایی، در خدمت سرمایه‌داری عقلایی، به سیاست عنان‌گسیخته‌ای در خدمت یک نظام سرمایه‌داری عنان‌گسیخته، مبدل شده است.

نتیجه‌گیری آشکار این است که فضایی برای یک سیاست عقلایی چپ منطبق بر منطق سرمایه وجود ندارد. تمام ادعاهای خلاف این خیال‌های باطل به اثبات رسیده‌اند. معهذا، این نیز صحت دارد که سرمایه ناتوان از پذیرش چیزی است که بتوان آن را یک سیاست عقلایی جناح راست نامید. با برگشت رکود و اوج‌گیری تجدیدساختاری جهانی به رسم نئولیبرالی، سیستم عقیدتی محافظه‌کارانه از راه حذف تمام موانع بر سر انباشت سرمایه در تمام حوزه‌ها، به وسیله‌ای برای اداره "سرمایه‌داری بازار آزاد" تبدیل گردیده است. حاصل این روند، کالایی‌شدن تمام جوانب زندگی اجتماعی و فرهنگی، ایجاد بحران‌های عمیق در خانواده، در اجتماعات و جامعه شده است. افزون بر آن، نظام بدون هیچ‌گونه راه چاره‌ای به رکود خود ادامه داده، خواهان کاهش روزافزون هزینه‌های خدمات اجتماعی و



قربانی کردن انسانی است. همچنان که شومپیتر با تأکید اشاره کرد، هیچ نظام اقتصادی، به خصوص سرمایه‌داری، نمی‌تواند بدون محدودیت به پیروی از منطق خود رها شود و در عین حال بقای حیات داشته باشد. در نهایت امر، نظام به دست خود از بین خواهد رفت. در عصر قطبی شدن روزافزون طبقات، انحصاری شدن سرمایه و بازار، گمانه‌زنی در بازار بورس، نظامی‌گری و امپریالیسم، ایده "سرمایه‌داری بازار آزاد" یک توهم خطرناک است. سیاست جناح‌های راست، عاری از هر پایه مادی و عقلایی، بیش از پیش به فرهنگ درنده‌خویی بربریت عریان، تبدیل شده، که در پیدایش مجدد تفکرات نژادپرستانه آشکار، جنگ، امپریالیسم، زن‌ستیزی و بنیادگرایی مذهبی تبیین یافته است. چنین جامعه‌ای سرانجام، با افتادن در دام رکود و رها بودن در تعقیب منطق رو به زوالش، خود آنچه را که بدان‌ها دسترسی دارد، نه از راه فروپاشی اقتصادی، بلکه به وسیله تشدید بربریت در مقیاس جهانی، نابود خواهد کرد.

این وضعیت ما را به حقیقت بنیادی‌ای برگشت می‌دهد که مسئله، خود سرمایه‌داری است. با تمام سختی در تصویر آن در حال حاضر، تنها راه سوسیالیسم است: سوسیالیسمی که جنبش سوسیالیستی همواره خواهان آن بوده است: انقلابی، دموکراتیک، تساویگر، حافظ محیط‌زیست و نیازمند به همکاری و بسیج توده‌های مردم. مسائل و مشکلات بر سر ایجاد چنین جامعه‌ای عظیم‌اند. اما "عظمت مشکلات" همچنان که دانیل سینگر (Daniel Singer) گفت "برابر با غیرممکن بودن آن نیست." (۶) اگر ما خواهان جهانی باثبات، منصف، تساوی‌گرا و با دوام باشیم که در آن "تکامل آزاد هر فرد شرط تکامل آزاد همگان باشد." راه دیگری جز راهپیمایی طولانی به سوی سوسیالیسمی نداریم که تحت تأثیر جنبش سوسیالیسم در حال رشد، به جلو رانده شود. هم‌اکنون نشانه‌های طلوع یک عصر جدید نمایان گشته است - طیفی که دامنه آن از جنبش ضدجهانی‌سازی سرمایه‌داری گرفته تا جوانان شجاع انقلابی در تپه‌های نپال (Nepal)، گسترش دارد. این گمان جدید، انقلابی است که ما باید خود را وابسته و وقف کرده و بدان مساعدت برسانیم.

## پانوشت‌ها:

\* این اصطلاح را برای بیمارانی به کار می‌برند که بیماری لاعلاج دارند و برای راحتی آنها مرگ تجویز می‌شود.

\*\* منظور جنگ‌های کره و ویتنام می‌باشد.

۱- رجوع شود به مقاله "تفوق سرمایه مالی" مانتلی ریویو، ژوئن ۱۹۹۴.

۲- جوزف شومپیتر، اقتصاد و جامعه‌شناسی سرمایه‌داری (نیوجرسی: چاپخانه دانشگاه پرینستون، ۱۹۹۱)، صفحات ۱۹۴، ۳۰۱؛ سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی (نیویورک: هارپر و برادران، ۱۹۵۰)،

صفحات ۱۴۲-۱۳۱. بحث شومپتر درباره انحصارات در کتاب سرمایه‌داری، سوسیالیسم و دموکراسی اغلب به صورت یک دفاع ساده و سراسر از تمرکز اقتصادی سوءتعبیر شده است. طبق عادتش، شومپتر تا حد زیادی از پایه اقتصادی شرکت‌های غول‌آسا دفاع کرد، اما در عین حال، آنان را مسئول تضعیف پایه‌های اجتماعی جامعه سرمایه‌داری می‌دید.

۳- رجوع شود به "رکود در اشتغال"، ماتتلی ریویو، آوریل ۲۰۰۴.

۴- اصول اخلاقی پروتستان و روح سرمایه‌داری (نیویورک، چارلز اسکریبنرز سان (Charles Scribner's Sons)، ۱۹۵۸، ص ۱۷)

۵- در مقاله ایستوان ناروس نقل شده است، قدرت ایدئولوژی (نیویورک، چاپخانه دانشگاه نیویورک، ۱۹۸۹، صفحه ۶۳.

۶- آیا سوسیالیسم محکوم به شکست است؟ (نیویورک، چاپخانه دانشگاه آکسفورد، ۱۹۸۸، ص ۲۷۷)

### سوتیتر:

کینز مقیم کمبریج در لندن، مظهر سرمایه‌داری عقلایی بود. وی نه فقط به تضادهای نظام می‌اندیشید، بلکه باور داشت که آن تضادها، تن به مدیریت عقلایی خواهند داد

اسطوره جدید سرمایه‌داری عقلایی، به همین سادگی، از مغزهای دو اقتصاددان ترشح نکرده بود. این پدیده روح یک دوره سرمایه‌داری احیاء شده در تحت رهبری ایالات متحده را منعکس می‌ساخت

دولت رفاه که مورد ستایش پیروان کینز و سوسیال دموکرات‌ها قرار داشت، در رشد یافته‌ترین و باثبات‌ترین کشور سرمایه‌داری - ایالات متحده - به علت موانع حاصل از منافع طبقاتی، رونق چندانی نیافت

در مرکز تحلیل باران و سویزی، این نقطه نظر قرار داشت که نظام سرمایه‌داری انحصاری، با وجود به کار بردن تمام وسایل غیرمعقول برای نجاتش، نمی‌تواند عاری از بحران به حیات خود ادامه دهد

روندهای بیولوژیک اصلی کره زمین را در سیر اشاعه فضولات ناشی از اصراف متظاهرانه و به علاوه، فقر روزافزون، به مخاطره افکنده است

اگر کینز و شومپیتر تضادهای خطرناک نظام را با پوششی از امید برای سرمایه‌داری عقلایی عرضه کردند، آنچه که در نهایت امر فائق شد، تضادهای خطرناک بودند. سرمایه‌داری در مرحله انحصاری‌اش، بار دیگر در رویارویی با رکود، به طبیعت اصلی‌اش رجعت کرد

### سی خرداد ۶۰؛ فاجعه‌ای قابل پیشگیری

گفت‌وگو با دکتر ابراهیم یزدی

■ یکی از دلایل مهمی که نشریه چشم انداز ایران به ریشه‌یابی فاجعه سی خرداد ۶۰ پرداخته است، این است که این فاجعه شفافیت استراتژیک ایران را مخدوش کرد؛ عده‌ای از روشنفکران می‌گویند دهه ۶۰، دوره سرکوب از طرف نظام است و در مقابل عده‌ای آن را دهه چپ‌روی، مبارزه مسلحانه و در پی آن، حاکم‌شدن سرکوب بر کل انقلاب می‌دانند. در سیر این ارزیابی‌ها هم، هرکسی از یک مبدأ مختصاتی شروع می‌کند؛ یکی می‌گوید اشکال از ایدئولوژی مجاهدین است که خود را پیش‌تاز می‌دانستند و دیگران را قبول نداشتند. آن یکی به ملاقات امام در نجف با تراب حق‌شناس و حسین روحانی - دو تن از اعضای سازمان در آن مقطع - اشاره می‌کند و می‌گوید که امام پس از شنیدن حرف‌های آنها نسبت به ایدئولوژی مجاهدین حساس شد. دیگری می‌گوید مسائل از ضربه سال ۵۴ شروع شد. دیگری مسائل و اختلافات بعد از پیروزی انقلاب را مبنا می‌گیرد و...

بی‌تردید شما یکی از صاحب‌نظرانی هستید که بر مسائل تمام این سال‌ها اشراف داشته و از دور یا نزدیک در جریان همه آنها قرار داشته‌اید و طبعاً اطلاعات و ارزیابی‌های شما کمک قابل توجهی در ریشه‌یابی این فاجعه خواهد کرد. از سال ۵۱ - و به دنبال علنی‌شدن سازمان مجاهدین خلق - "پیام مجاهد" را در خارج از کشور منتشر می‌کردید که شاید بتوان گفت در آن زمان این تنها نشریه‌ای بود که تمام اطلاعات مربوط به مجاهدین خلق - و حتی چریک‌های فدایی خلق و دیگر گروه‌های مبارز - را منتشر می‌کرد، به گونه‌ای که می‌توان از آن به‌عنوان "آرشیوی ملی" از وقایع سال‌های ۵۱ تا ۵۷ یاد کرد. با شروع تحولات سال ۵۷ و سفر امام به پاریس شما یکی از نزدیک‌ترین و آگاه‌ترین افراد به ایشان و آنچه که در آنجا می‌گذشت بوده‌اید و حتماً در جریان گله‌های مجاهدین از "مذاکرات گوادلپ" و مذاکرات جناب‌عالی با زیم‌من امریکایی هستید. گفته می‌شود که ایرانی‌ها در این مذاکرات قول دادند که با جریان‌های چپ - مذهبی یا غیرمذهبی - و یا به تعبیری مکاتب انحرافی برخورد کرده و حذفشان کنند و چنین تصویری هم از شما که در آن مذاکرات حضور داشته‌اید در اذهان باقی مانده است. بعد از حضور امام در ایران نیز، شما در کنار ایشان و در جریان همه جزئیات و اخبار - و یا دست کم بخش اعظم آن - بوده‌اید. آقای موسوی تبریزی در مصاحبه‌اش گفت "اجماع نانوشته‌ای بود که پست‌های کلیدی به دست مجاهدین نیفتد"، ایشان ادعا می‌کند که

رهبران نهضت آزادی هم در این اجماع دخیل بودند. با این مقدمه از هر نقطه‌ای که لازم می‌دانید بحث خود را شروع کنید و در نهایت به این پرسش هم بپردازید که آیا می‌شد از این واقعه پیشگیری کرد یا نه؟

□ بسم الله الرحمن الرحيم - نشریه چشم‌انداز ایران به حق جای خودش را به‌عنوان نشریه‌ای که در سطح استراتژی - راهبردی کار می‌کند، باز کرده است. بر این باورم که در میان مطبوعات کنونی جای چنین نشریه و چنین تحقیقاتی خالی است و ما نسبت به مسائل گذشته همچنان با حب و بغض‌ها نگاه می‌کنیم و کمتر آمادگی ذهنی داریم که به عمق مسائل برویم و فارغ از تعصبات و گرایش‌های حال و گذشته‌مان، مسائل را از زوایای مختلف مورد بررسی قرار بدهیم. خوشبختانه چشم‌انداز ایران این وظیفه مهم را انجام می‌دهد.

قطعاً واقعه بزرگی مثل خرداد سال ۶۰ نمی‌تواند از یک بعد مورد بررسی قرار بگیرد. هنگامی این تحقیق و پژوهش مفید و موثر است که از زوایا و ابعاد مختلف بررسی شود و هیچ‌یک از کسانی که در این زمینه اظهار نظر می‌کنند، نمی‌توانند بگویند آنچه را که دیده‌اند و شنیده‌اند همه قضایاست. زیرا هر کدام از ما از یک زاویه با مطلب سروکار داشته‌ایم و طبیعی است که هر کدام از همان زاویه به بررسی آن بپردازیم. درحالی که قطعاً مسائل، ابعاد گوناگون دارند و مفید هم این است که همه گفته بشود و روزی که همه ابعاد گفته شد، تاریخ‌پژوهان بنشینند اینها را با هم مقایسه کنند و به تجزیه و تحلیل و نقد تاریخی آنها بپردازند.

من هم مثل شما معتقد هستم که واقعه سی‌خرداد ۶۰ بر مسیر تحولات جمهوری اسلامی ایران بعد از آن اثر گذاشت. ما می‌دانیم که در هر دو طرف کسانی بوده‌اند که دارای دیدگاه‌های انحصارگرایانه بوده‌اند و دنبال فرصت بوده‌اند که آن دیدگاه‌ها را بر مجموعه تحولات تحمیل کنند. اما من معتقدم که نه فقط سازمان در آن تاریخ، بلکه بسیاری از روشنفکران ما در دو سال اول انقلاب غفلت کرده‌اند، مقصرند و نتوانسته‌اند شرایط آن زمان را خوب درک بکنند، بنابراین عمق تحولاتی را که در جامعه ما اتفاق افتاده بود ندیدند. اگر به فضای دو سال اول انقلاب برگردید، می‌بینید که روحانیون، سنت‌گرایان و محافظه‌کاران، روزنامه و رسانه قابل توجهی در اختیار نداشتند، همه اینها در دست روشنفکران بود. همچنین می‌بینیم که این روشنفکران بودند که تظاهرات سیاسی راه انداختند. بنابراین لازم است اگر فرصتی شد - همراه این بحثی که شما شروع کرده‌اید - به نقد عملکرد روشنفکران اول انقلاب پرداخته شود. ما خیلی راحت می‌توانیم، به حق از روحانیون انتقاد کنیم؛ بله، رفتارهای غیرقابل قبولی داشتند. اما نمی‌توانیم در این پیشامدها و حوادث نقش روشنفکران را نادیده بگیریم. آنها هم نقش بسیار موثری در پیدایش این حوادث داشتند.

بگذریم، همان‌طور که اشاره کردید برخی ریشه واقعه خرداد ۱۳۶۰ را در ایدئولوژی سازمان می‌دانند. بی‌تردید ایدئولوژی سازمان در اتخاذ مواضعش اثرگذار بوده است، اما من می‌خواهم چیز دیگری را

بگویم و آن نقد تشکیلاتی است. به نظر من یکی از مشکلات و مصائبی که گریبان‌گیر سازمان مجاهدین خلق شد این بود که نگاه کلاسیک یک حزب آهنین - نگاه لنینستی - بر سازمان غلبه پیدا کرد، به این معنا که اگر کسی با شما مخالفت کرد تا مرز نابودی او می‌توانید پیش بروید. در واقع سازمان جای خدا، جای ملت و همه چیز را گرفت. من این را یک ایراد بسیار کلیدی و اساسی می‌دانم. نه فقط در سازمان مجاهدین خلق، در هر سازمانی که بخواهد با آن دیدگاه سازماندهی بکند، این اتفاق می‌افتد، بویژه در کشوری مثل ایران که - وارث یک فرهنگ استبدادی ۲۵۰۰ ساله هستیم - همکاری‌های جمعی به سرعت ما را به دو گروه سلطه‌گر و سلطه‌پذیر تبدیل می‌کند. این داستانی است که کمابیش در بسیاری از احزاب رخ داده است، چه در حزب توده در اوایل سال‌های تشکیل و چه بعد از آن در احزاب دیگر. این چیزی است که مثل خوره سازمان‌های سیاسی ما را می‌خورد. به محض این که در چنین وضعیتی قرار می‌گیریم افراد به دو گروه سلطه‌گر و سلطه‌پذیر تقسیم می‌شوند؛ در واکنش به این وضعیت برخی از اعضا و فعالان یا بی‌سروصدا و آرام خودشان را کنار می‌کشند و کار جمعی ضربه می‌خورد. یا این که می‌ایستند و مقاومت می‌کنند که نتیجه‌اش درگیری و انشعاب و قتل و... است. من میل دارم در اینجا شما را به مأخذی ارجاع بدهم که مرحوم جلال آل‌احمد قصه همکاری و جدایی خودش را با حزب توده در گفت‌وگویی با دانشجویان شرح می‌دهد و می‌گوید بعد از جدا شدن از حزب توده نیروی سوم که درست شد، من دیدم که اینجا هم همان حرف‌هاست و دیگر ره‌ایش کردم.

■ اما براساس اطلاعات موجود، از زمان تأسیس سازمان - سال ۱۳۴۴ - تا سال ۱۳۵۱ که بنیانگذاران اعدام شدند، نمی‌توان نمونه‌ای از برخورد استبدادی در سازمان یافت. حتی گفته می‌شود پس از ضربه سال ۵۰ و دستگیری بسیاری از کادرهای سازمان حتی مرحوم حنیف‌نژاد به دیکتاتوری متهم شد، ولی در یک برخورد دموکراتیک با توضیحاتی که علی باکری داد همه قانع شدند.

□ منظور من، از مقطع سال ۵۱ به بعد است که بنیانگذاران اولیه، مرحوم حنیف‌نژاد و دیگر دوستان عزیز رفتند و نیروهای تازه‌ای رهبری سازمان را به دست گرفتند. اینها به نظر من آن رگه‌ها و رسوبات فرهنگ استبدادی را داشتند. بعد از انقلاب هم ما همین نگاه را در سازمان می‌بینیم. امروز هم در سازمان همین اندیشه سیاسی حاکم است، حتی تا جایی پیش می‌رود که سازمان در عراق زندانی و اسیر می‌کند و مخالفان را به زندان می‌اندازد و شکنجه می‌دهد. همه اینها مسائلی است که از نگاه ویژه‌ای که یک سازمان سیاسی دارد سرچشمه می‌گیرد و من اسمش را می‌گذارم "نگاه کلاسیک (ارتدوکس)" یا آن چیزی که لنین درباره حزب طراز نوین طبقه کارگر معتقد است؛ یعنی جانشین کردن حزب به جای طبقه کارگر و از نظر ما جانشین کردن حزب به جای هر نوع ملت یا مملکت یا به تعبیری خدا.

در ریشه‌یابی، از این فرصت استفاده می‌کنم و روابطی را که با سازمان داشتم بیان می‌کنم و به تدریج جلو می‌آیم. من این را به چند مرحله تقسیم می‌کنم:

من در شهریور سال ۱۳۳۹ از ایران رفتم و تصمیم داشتم که پس از یک سال به ایران برگردم، اما وارد عرصه‌ای از فعالیت‌هایی که قبل از آن، در اواخر سال ۱۳۳۸، در نهضت مقاومت ملی شروع کرده بودم - شدم. در نتیجه این سفر ۱۸ سال طول کشید. به دلیل استمرار این فعالیت‌ها در خارج از کشور و امکان دسترسی به خیلی از منابع و کتاب‌ها، بویژه ما به این نکته پرداختیم که ما تافته جدابافته‌ای از دیگر ملت‌ها نیستیم و اگر آنها با شرایط مشابه ما توانستند انقلاب‌های خود را پیروز کنند، باید از تجارب آنها بهره جست. این همزمان بود با پیروزی مردم الجزایر و کوبا که نوعی از رمانتیسم انقلابی را در جوان‌های آن روز از جمله ما به وجود آورده بود و ما دنبال این بودیم که "ره چنان رو که رهروان رفتند". بعد از قیام ۱۵ خرداد این مسئله داغ‌تر شد و ما به فکر افتادیم که با دست خالی که نمی‌شود با یک ارتش سر تا پا مجهز جنگید و رفتیم دنبال چه باید کرد. برای یافتن پاسخ، مطالعات زیادی کردیم. با مرحوم مصطفی چمران، دونفری، تقریباً کتابی نبود که راجع به انقلابات دنیا نوشته شده باشد و ما نخوانده باشیم؛ از لورنس عربستان تا قبرس و اسقف ماکاریوس، چین مائوتسه تونگ، جنگ فرسایشی ویتنام، ژنرال جیاب و ارتش مردمی - جنگ مردمی، و یونان ژنرال گریوس، و... همه را مطالعه کردیم. به این نتیجه رسیدیم که باید چند کار انجام شود. اولین چیزی که به نظر ما رسید این بود که یک سازمان سیاسی که بخواهد در ایران کار کند لاجرم با پلیس امنیتی سروکار دارد. پلیس امنیتی در آن تاریخ، ساواک بود. ما در پی مطالعات متوجه شدیم این ساواک دیگر شهربانی کل کشور نیست. تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ این شهربانی بود که با فعالان سیاسی برخورد می‌کرد. شهربانی وقت سازمان‌یافته و آموزش‌دیده برای شرایط روز و مقابله موثر با مبارزات جدی نبود. اما وقتی ساواک تأسیس شد، به ساواک آموزش‌ها و تجهیزات جدیدی دادند - تا بتواند به طور موثر مبارزات سیاسی را خنثی سازد. احساس کردیم که قبل از هر چیز باید بتوانیم علم سازماندهی مخفی و فن مبارزه با پلیس را یاد بگیریم. در همان مطالعات مختصرمان به یک سلسله نواقصی که در کل جنبش وجود داشت پی بردیم. ضروری دیدیم که برویم در جایی و آموزش ببینیم؛ آموزش مبارزات مخفی. سال ۱۳۳۲، در زمان مرحوم مصدق، ایران مرکز توجهات جهانی و امید ملت‌های جهان سوم شده بود و سفرهای زیادی به ایران می‌شد، از جمله سه نفر از دانشجویان شمال آفریقا، از تونس و الجزایر و مراکش به ایران آمدند. از طرف انجمن اسلامی دانشجویان دانشگاه تهران من مهماندار آنها بودم. همزمان از دانشجویان مسلمانی که در دانشگاه تهران بودند، از پاکستان و اردن و عراق، دعوت کردیم و سعی کردیم تشکیل یک انجمن اسلامی دانشجویان بین‌المللی را پایه‌ریزی کنیم. در طی جلساتی که با این سه نفر داشتیم من از آنها، به خصوص از دانشجوی الجزایری می‌پرسیدم که شما چگونه در برابر ارتش فرانسه مقاومت می‌کنید؟ چه نوع سازماندهی دارید؟ و... او هم تجربه مبارزات ملت خود و شیوه‌های مقاومت در مقابل پلیس و نیروهای امنیتی و نحوه ایستادگی در زیر شکنجه و... را به ما منتقل می‌کرد. اینها برای

من جالب بود. در مبارزات بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در نهضت مقاومت ملی، من هنگامی که عضو کمیته انتشارات و ضمناً مسئول امور فنی چاپ هم بودم از رهنمودهای آنها در الجزایر سود بردم. سال‌ها بعد، به خصوص بعد از خرداد ۴۲، آن تجربه و دانش را بسیار ابتدایی دیدم و احساس کردم که باید فکر جدی شود. تصمیم گرفتیم که در خارج چنین دانشی را بیاموزیم، جمع‌آوری کنیم و به داخل کشور منتقل کنیم. بعد از تماس‌هایی با رهبران الجزایر و مصر و اقدامات اولیه سرانجام به مصر رفتیم و سازمان مخصوص اتحاد و عمل (سماع) را، به عنوان یک واحد نظامی - سیاسی تاسیس کردیم. در مصر در کلاس‌های ۴-۵ نفره، در چندین دوره، آموزش‌های لازم و دقیق را فراگرفتیم. افرادی هم از ایران برای حضور در این کلاس‌ها معرفی می‌شدند. همه این آموزش‌ها به صورت جزوه‌های آموزشی درآمد. ۵-۶ دوره که گذشت شورای رهبری سازمان، تصمیم گرفت که دیگر کسی را برای آموزش به مصر نیاوریم و آنچه را که از مصری‌ها آموخته‌ایم خودمان تنظیم و تألیف کنیم. مرحوم چمران مسئولیت تهیه جزوه انفجارات را قبول کرد. شاید یکی از بهترین جزوه‌ها درباره کاربرد مواد منفجره، متعلق به مرحوم چمران باشد. من هم کتابچه‌ای از مجموعه آموزش‌ها راجع به فن مبارزه با پلیس و سازماندهی مخفی جمع‌آوری کردم. این کاری بود که ما در فاز اول انجام دادیم. دومین کاری که ما کردیم، تدوین بحث شورش‌گری و ضدشورش‌گری بود. آقای میثمی در کتاب خاطراتشان نوشته‌اند که این را مصری‌ها به ما دادند. نه، اینها را مصری‌ها به ما ندادند، این محصول کار خود ما بود. از مجموع کتاب‌هایی که خوانده بودیم، من مجموعه‌ای را استخراج کردم با عنوان "شورش‌گری و ضد شورش‌گری". البته حقیقت این است که کتابی با این عنوان وجود داشت و من در ابتدا به ترجمه آن پرداختم. علاقه ما هم به این کتاب بیشتر به این دلیل بود که در مقدمه کتاب می‌گوید ایران، ویتنام بعدی است. اما وقتی مقداری از آن را ترجمه کردم، دیدم ترجمه آن به تنهایی به درد ما نمی‌خورد و باید این را به قالب زبان و تجارب خودمان در ایران بنویسم. لذا اگرچه از ترجمه شروع شد، ولی به یک تألیف منجر شد. این کتاب را توسط آقای چنگیز حاج‌باشی که یکی از جوانانی بود که به مصر آمد و دوره دید، به ایران فرستادیم. این زمانی بود که آقای رضا رئیس‌طوسی هم که این دوره‌ها را دیده بود به ایران برگشته بود. آقای رئیس‌طوسی از تهران به ما معرفی شده بود. ما وقتی این کار را همان‌طور که گفتم در مصر شروع کردیم، با آقای سید احمد صدر حاج‌سیدجوادی در ایران تماس گرفتیم و ایشان را در جریان برنامه‌ها قرار دادیم. و ایشان قبول کرد که از میان جوان‌هایی که در ایران هستند افراد واجد شرایط را معرفی کند تا ما ترتیب انتقال آنها را به مصر و شرکت در دوره‌های آموزشی را بدهیم. رضا رئیس‌طوسی به آلمان آمد و با حفظ اصول امنیتی او را به مصر منتقل کردیم. در آنجا دوره‌ها را دید و به آلمان برگشت و پس از مدتی به ایران آمد و اولین خانه امن در ایران -

براساس همان آموزش‌ها - راه‌اندازی شد. این همزمان بود با وقتی که ما مطلع شدیم که دوستان مجاهد ما هم دارند کارهایی می‌کنند.

### ■ چه سالی بود؟

□ فکر می‌کنم سال ۱۳۴۶ بود.

### ■ شما چگونه مطلع شدید که بنیانگذاران سازمان دارند کار می‌کنند؟

□ از طریق دوستان خودمان در ایران، همان‌طور که گفتم آقای صدر با ما در ارتباط بودند. مهندس بازرگان در زندان بود، ولی قبل از این که به زندان بیفتد من طی نامه‌ای به ایشان اطلاع دادم که ما چنین برنامه‌هایی داریم. مهندس هم در جواب به من نامه‌ای نوشت که این نامه در کتاب مرحوم نجاتی آمده است، مهندس می‌گوید که اگر تو فکر می‌کنی آن آدم‌هایی که در کوبا بودند و آن فضا در ایران هم باشد، حالا زود است.

### ■ به‌ظاهر آقای صدر در سال ۱۳۴۷ از تأسیس رسمی سازمان مطلع شده بود.

□ هنوز سازمان به شکل رسمی درنیامده بود که ما از طریق آقای صدر متوجه شدیم عده‌ای در داخل به‌دنبال چنین سازماندهی مخفی برای مبارزه هستند. لذا دیدیم که اولین و مهم‌ترین کاری که ما می‌توانیم بکنیم این است که تجربیات و جزوات آموزشی را به ایران منتقل کنیم. در آخرین نشست با همه افرادی که برای آموزش به خارج آمده بودند، تصمیم گرفته شد که همه به ایران برگردند، منهای سه نفر: چمران، صادق قطب‌زاده و من. بازگشت ما به ایران خطرناک بود، زیرا همه افراد را می‌شناختیم و همه اطلاعات هم در اختیار ما بود. اسامی حقیقی افراد را هم به مصری‌ها نداده بودیم و همگی با اسم مستعار به مصر آمده بودند. چندین بار هم مصری‌ها سر این قضیه با ما کلنجار رفتند ولی ما اسامی واقعی افراد را ندادیم. پس از گذراندن دوره‌های آموزشی مطالعات دیگری هم پیرامون این موضوع داشتیم که در ایران چه الگویی از مبارزات مسلحانه می‌تواند کارساز باشد؟ در آن زمان، سه تئوری بزرگ در دنیا مطرح بود: یکی **خیزش لنینی** که مربوط به نظریه لنین پیرامون انقلاب است، نظریه دوم **جنگ "درازمدت فرسایشی"** است که نظریه مائوتسه‌تونگ هست و انقلابات چین و ویتنام بر این اساس است، نظریه سوم مربوط به انقلاب کوبا است که به **"تئوری کانونی"** معروف است.

### ■ ممکن است راجع به این تئوری‌ها توضیحی بدهید؟

□ لنین کار حزب طبقه کارگر (بلشویک) را اولاً سازماندهی نیروهای انقلابی و رخنه و نفوذ در نیروهای نظامی و سویت‌ها (شوراهای کارگری و غیرکارگری) می‌دانست. ثانیا - هنگامی که وضعیت سیاسی به آنجا می‌رسد که حاکمان قادر به حکومت نباشند و مردم زیر بار حاکمان نروند، در چنین شرایطی حزب طبقه کارگر، که در نهادهای نظامی و شورای مردمی رخنه کرده است با یک «خیزش» قدرت را در دست می‌گیرد. به این مناسبت نظریه لنین درباره انقلاب به «خیزش لنینی» معروف شده است.



اما مائوتسه تونگ براساس وضعیت خاص چین، "جنگ درازمدت فرسایشی" را مطرح کرد. جنگ فرسایشی درازمدت نیروی ضد انقلاب را به تدریج فرسوده می‌سازد. عملیات شورشگری برای شورشگر ارزان و برای ضد شورشگر گران و پرهزینه خواهد بود. در ابتدای آغاز عملیات، تعادل و تناسبی میان نیروهای شورشگر، که بسیار ضعیف هستند، با ضد شورشگر، دولت و حکومت، وجود ندارد. اما جنگ فرسایشی درازمدت به تدریج موازنه را به نفع شورشگر تغییر می‌دهد تا به نقطه‌ای می‌رسد که توان شورشگر بر ضد شورشگر می‌چربد. در کتاب شورشگری و ضد شورشگری تمام این نکات شرح داده شده است. اما وقتی کاسترو به ارتفاعات کوه‌های سیراماسترو رفت و انقلاب کوبا را آغاز کرد، نه از الگوی چین تبعیت کرد و نه از ایده لنین. آنچه در کوبا انجام شد، بعدها توسط یک تحلیل‌گر چپ به نام کلی سیلوا تحت عنوان «تئوری کانونی» شناخته شد. در این تئوری، شورشگران به ارتفاعات، در جایی که دور از دسترس نیروهای ضد شورشگر باشند، پناه می‌برند. حضور یک گروه کوچک در ارتفاعات، نظیر یک «غده» در بدن شخص که تمامی فعل و انفعالات زیستی را تحت الشعاع خود قرار می‌دهد، تاثیرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی در کل جامعه دارد و تدریجاً نیروی بالقوه مردم را به نیروی توانای بالفعل تبدیل می‌نماید. اما ما پس از بررسی و مطالعه همه این الگوها به این نتیجه رسیدیم که در ایران با توجه به شورش‌های مردمی در تاریخ کشورمان بایستی با برهم‌زدن روابط شهر، نظام را ساقط کرد. تا آنجا که به یاد دارم این تحلیل‌ها را ما برای دوستان داخل در ایران فرستادیم. شاید هنوز هم یک نسخه از آن را داشته باشیم. تا اینجا من فاز نخست رابطه‌مان با دوستان مجاهد را به اختصار توضیح دادم. این بحث‌ها مربوط به زمانی است که ما هنوز در خاورمیانه مستقر بودیم.

از اینجا به بعد وارد فاز دوم رابطه با این دوستان می‌شویم؛ بعد از دوره اول که ما در مصر تعلیمات را دیدیم، مرحوم چمران در قاهره ماند تا کلاس‌های بعدی را اداره کند و در واقع رابط ما با مصری‌ها باشد. من در بیروت مستقر شدم و آقای مهندس توسلی به بغداد رفت. در اواخر سال ۱۳۴۶ اوضاع خاورمیانه به شدت متلاطم شد. در عراق عبدالاسلام عارف رئیس جمهور متحد ناصر در یک سانحه هوایی کشته شد و فضای بسیار ناامنی برای فعالیت‌ها به وجود آمد. در لبنان، با بروز اختلاف و قطع روابط ایران و لبنان، سفر ایرانیان به لبنان ممنوع شد و ایرانیان مقیم لبنان تحت فشار قرار گرفتند. روابط ما با دولت مصر بر سر سیاست آنها درباره خلیج فارس و خوزستان و برخی دیگر از مسایل، تیره و سپس قطع گردید. بنابراین شورای مرکزی سازمان تصمیم گرفت که **اولاً** از منطقه خارج شویم. همه اعضای دوره دیده به ایران برگردند - منهای سه نفر - که پیش از این اشاره کردم. مرحوم چمران به امریکا برگشت، من نیز بعد از مدتی به امریکا برگشتم، مهندس توسلی از عراق به آلمان رفت، مدتی آنجا بود و بعد به ایران برگشت. بعد از این که ما از منطقه خارج شدیم، ارتباط خودمان را با آقای

موسی صدر در جنوب لبنان حفظ کردیم و گاهی که من به خاورمیانه سفر می‌کردم همدیگر را می‌دیدیم. آقای موسی صدر با من - که در امریکا بودم - تماس گرفت که یک مدرسه فنی در جنوب لبنان تأسیس کرده‌اند و یک نفر برای اداره آن لازم دارند. همزمان هم من و هم مهندس بازرگان در ایران، دکتر چمران را پیشنهاد کردیم. ما از این کار امام موسی صدر استقبال کردیم زیرا برای ما چنین امکانی پیدا شد؛ به جای این که در قاهره پایگاه داشته باشیم حالا می‌توانستیم در لبنان داشته باشیم. به این ترتیب دکتر چمران به لبنان برگشت، از این زمان به بعد، روابط ما با سازمان وارد فاز دوم شد. و این در حالی بود که اطلاع پیدا کرده بودیم که دوستان مجاهد دارند در ایران فعالیت می‌کنند، اما ارتباطات ما قطع بود. می‌دانستیم که دوستان مشغول فعالیت‌هایی هستند و ما ترجیح می‌دادیم که ارتباطی نگیریم تا وقتی که اولین موج دستگیری‌ها شروع شد. وقتی که دستگیری‌های اول از بچه‌های سازمان صورت گرفت، چمران در بیروت بود و کامل‌ترین اطلاعات را برای ما فرستاد از جمله اسامی کامل بازداشت‌شدگان. روابط ما با سازمان در فاز دوم این‌طور بود که تراب حق‌شناس و حسین روحانی که در بغداد بودند با دکتر چمران - که در بیروت بود - تماس می‌گیرند و درخواست کمک می‌کنند. در ماجرای هواپیماربابی، آقای موسی صدر واقعاً به آنها کمک کرد. از این به بعد دیگر ارتباطات ما مستقیم و بیشتر با این دونفر بود. حسین بیشتر در بغداد مستقر بود ولی حق‌شناس بین بغداد و بیروت در رفت‌وآمد بود و با چمران در ارتباط بود. اینها اصرار داشتند که چمران عضو سازمان شود، اما چمران منتقد شیوه تشکیلاتی آنها بود و نپذیرفت. این مربوط به سال ۵۰ به بعد و پس از دستگیری‌های اولیه بود.

■ تاریخچه سازمان می‌گوید که بیشتر تلاش فلسطینی‌ها بود که پس از ماجرای هواپیماربابی، بچه‌ها را از زندان بغداد نجات داد و از همان جا هم به پایگاه فلسطینی‌ها در لبنان رفتند.

□ در هر صورت سر ماجرابی که من جزییاتش را درست نمی‌دانم، مشکلی در بیروت برای اینها به وجود آمد که چمران از طریق آقاموسی برایشان حل می‌کند و ظاهراً قبلاً آقا موسی خودش هم ارتباطی با مسعود رجوی در سوریه داشته است. می‌خواهم این را بگویم که از آن تاریخ به بعد ارتباط مستقیم میان ما برقرار شد. هر سال من دوبار به خاورمیانه می‌رفتم، در یک مرکز پزشکی در امریکا کار می‌کردم ولی مرخصی می‌گرفتم و به بیروت می‌رفتم و آنها از بغداد می‌آمدند و ما همدیگر را می‌دیدیم. در این سفرها به خاورمیانه و نجف هم می‌رفتم و آقای خمینی را می‌دیدم. در این دوره چندین مسئله بین ما به وجود آمد یکی مربوط به نحوه همکاری بود. **نهضت آزادی ایران در خارج از کشور** در سال ۱۳۴۱ تأسیس شد اما ما ضرورتی ندیدیم که فعالیت نهضت را در خارج از کشور علنی کنیم. هنگامی که **جبهه ملی سوم** براساس نامه دکتر مصدق به باقر کاظمی با دعوت نمایندگان احزاب ملی شامل حزب ایران، حزب ملت ایران، حزب مردم ایران، جامعه سوسیالیست‌ها (نیروی سوم) و نهضت آزادی ایران تشکیل شد و در خارج از کشور نیز همان موقع نمایندگان احزاب ملی بیانیه

مشترکی به نام جبهه سوم منتشر کردند - در این زمان ما در قاهره بودیم اما مهندس ابوالفضل بازرگان، دکتر توسلی و دکتر فریدون سبحانی به عنوان اعضای هیئت اجراییه نهضت کار می کردند، یکی دو بیانیه به نام نهضت دادند. اما به نام نهضت آزادی - آن هم به صورت علنی - چندان فعالیت نداشتیم.

### ■ همزمان با این پروسه‌ای که فرمودید، عضو نهضت آزادی هم بودید؟

□ از اردیبهشت سال ۱۳۴۱، درست یک سال بعد از تشکیل نهضت آزادی در ایران ۵ نفر: مرحوم شریعتی، قطب‌زاده، چمران، من و پرویز امین شاخه نهضت آزادی ایران را در خارج از کشور تأسیس کردیم.

### ■ با توجه به خط‌مشی نهضت آزادی مبنی بر مبارزات قانونی و علنی چگونه پروسه آموزش مبارزات مخفی و مسلحانه را دنبال می کردید؟

□ ما در خارج از کشور، گروه ۵ نفری تصمیم گرفتیم که تشکیلات نظامی مستقل از نهضت به وجود آوریم. هیات اجرایی نهضت آزادی خارج از کشور در جریان قرار داشت. ولی همه اعضای نهضت خبر نداشتند، رهبران نهضت در داخل هم خبردار شده بودند، مرحوم طالقانی، مهندس بازرگان و آقای صدر هم در جریان قرار گرفته بودند. از سویی شرایط خارج از کشور اقتضا نمی کرد که نهضت را به صورت گسترده فعال کنیم، ما نهضت را به عنوان ستون فقرات فعالیت‌های خارج از کشور تشکیل داده بودیم. در کنارش انجمن‌های اسلامی دانشجویان را تشکیل داده بودیم که بتوانیم در سطح وسیع‌تری جوان‌های مسلمان را سازماندهی بکنیم. آن طرف هم شاخه نظامی را درست کرده بودیم که افرادی از درون مجموعه انتخاب می شدند و آنهایی که علاقه‌مند بودند وارد این فاز می شدند، ولی همه نهضتی‌ها خبر نداشتند.

به دنبال دستگیری‌های سال ۱۳۵۰ بود که ما ناگهان احساس کردیم نیاز است جریانی در خارج از کشور هویت فکری، سیاسی و ایدئولوژیک مجاهدین را نمایندگی و معرفی کند. ما همزمان با اعدام اولین گروه از مجاهدین در سال ۵۱ "پیام مجاهد" را منتشر کردیم. یکی از نخستین مطالبی که چاپ کردیم اعلامیه علمای فارس بود که مرحوم محلاتی هم امضا کرده بود. در این اعلامیه اعتراض کرده بودند که چرا این جوان‌ها را اعدام کردید و در واقع آنها را تأیید کرده بودند. اما جمله‌ای هم در آن اعلامیه آمده بود که بعضی از سازمان‌ها در خارج از کشور آن را حذف کردند. مضمون آن جمله این بود که اگر هم در بعضی از کارهایشان ایراد باشد، نباید اعدام می شدند. ما دیدیم که حق نداریم اعلامیه علمای فارس را سانسور کنیم و متن کامل را چاپ کردیم.

### ■ گویا آن نشریه اول به نام "مجاهد" بود و بعد به "پیام مجاهد" تغییر نام یافت.

□ خیر، از ابتدا پیام مجاهد بود، منتها وقتی که منتشر شد دوستانی که با مجاهدین همکاری می کردند به ما ایراد گرفتند که شما نباید پیام مجاهد را منتشر کنید و به نوعی آن را مخالف سیاست‌های مجاهدین می دانستند گفتند این نام تداعی می کند که نشریه از طرف سازمان منتشر می گردد. ما از یک سو این

حرف را قبول داشتیم ولی از سویی می گفتیم باید یک گروه سیاسی که خود تعهد اسلامی داشته باشد از آرمان‌های سازمان همان‌طور که هست دفاع بکند. ما می دیدیم که سازمان‌های چپ در یک قالب دیگری از سازمان مجاهدین خلق دفاع می کردند. ما این را به مصلحت کل جنبش اسلامی نمی دانستیم. این اختلاف بالا گرفت. دوستانی که با مجاهدین همکاری می کردند به مرحوم طالقانی و مهندس بازرگان و... مراجعه کردند و آنها هم از ما توضیح خواستند. من نامه مفصلی به ایران نوشتم و توضیح دادم که منطق ما چیست، چرا باید پیام مجاهد منتشر بشود و چرا باید مسلمان‌ها وظیفه معرفی سازمان و دفاع از آن را به عهده بگیرند. دست آخر آقای طالقانی و مهندس بازرگان با قبول منطق و استدلال ما به من اطلاع دادند که بنویسید "ارگان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور". از آن تاریخ به بعد ما طبق نظر دوستان داخل، پیام مجاهد را به‌عنوان "ارگان نهضت آزادی ایران در خارج از کشور" منتشر کردیم. سیاست ما این بود که تمام فعالیت‌های داخل کشور را منعکس کنیم، هم فعالیت‌های چریک‌های فدایی خلق و هم مجاهدین خلق را. اما به دلیل تعهدمان نسبت به مجاهدین وزن این بخش سنگین‌تر بود. به‌علاوه ما می دیدیم که گروه‌های دیگری فعالیت فدایی‌ها را خیلی کامل‌تر منتشر می کنند. در ارتباط ما با سازمان مجاهدین این اولین اختلافی بود که پیش آمد که با نظر بزرگان - که اشاره کردم - حل شد. دومین اختلافی که بین ما به‌وجود آمد بر سر جزوه "شناخت" بود. در یکی از سفرهایم به بیروت، آقای حق شناس جزوه شناخت را به من داد. آن متنی که به من داده شد دستنویس اولیه‌ای بود که زیرنویس‌های بسیار زیادی از قرآن و احادیث داشت و نشان می داد که خیلی عمیق کار شده بود. در همان مقدمه‌ای داشت که در آن با صراحت و شفافیت با مارکسیسم مرزبندی شده بود. روزهایی که در بیروت بودم جزوه را با چمران خواندیم. نقدی به آن داشتم که در حضور حق شناس مطرح کردم. به ایشان گفتم شما الگوی ماتریالیزم دیالکتیک را پهن کرده‌اید، پارچه بسیار زیبایی هم دارید، پارچه را روی این الگو انداخته و بریده‌اید. همه اخبار و احادیثی که نقل می کنید درست است، اما این اخبار و احادیث را شما مثل آن پارچه زیبا انداخته‌اید روی الگوی ماتریالیزم تاریخی و آن را بریده‌اید و به همین دلیل لباسی دوخته شده که به تن شما یا خیلی گشاد است یا خیلی تنگ. وقتی من نقد را بیان کردم، حق شناس از من خواست که آن را بنویسم تا برای مرکزیت سازمان بفرستد. اصرار داشتند که ما آن را تکثیر کنیم. ما این کار را نکردیم و گفتیم کاری را انجام می دهیم که به آن اعتقاد داشته باشیم. من بعد از برگشتنم به امریکا حدود ۸۰ صفحه نظراتم را نوشتم. من منتظر جواب آنها بودم که دیدم جزوه شناخت را به جبهه ملی خاورمیانه داده‌اند و آنها هم به ضمیمه نشریه باختر امروز چاپ کرده‌اند. جبهه ملی خاورمیانه با جبهه ملی که در امریکا تشکیل شده بود تفاوت‌هایی داشت. بخش خاورمیانه را بیشتر هواداران چریک‌های فدایی خلق اداره می کردند. نکته قابل توجه این بود که

باختر امروز این جزوه را بدون زیرنویس‌ها - که آیات قرآن و احادیث بود - چاپ کرده بودند. مقدمه‌ای را هم که در آن مرزبندی‌های خیلی واضح با مارکسیزم شده بود حذف کرده بودند.

با وجود این ارتباط ما با سازمان ادامه پیدا کرد. کمک‌های مالی جمع‌آوری می‌شد و از طریق دکتر چمران برای آنها فرستاده می‌شد. نشریات و بیانیه‌های سازمان، مجله جنگل به طور وسیعی تکثیر و توزیع می‌شدند. علاوه بر این افرادی هم داوطلب بودند که به سازمان پیوندند. ما از میان کسانی که در انجمن بودند به سازمان معرفی می‌کردیم، از جمله مرتضی خاموشی که آن موقع از بچه‌های انجمن اسلامی در کالیفرنیا و خیلی با احساس بود. با ما تماس گرفت و من هم با مصطفی [چمران] هماهنگ کردم. مرتضی کارش را در امریکا رها کرد و به بیروت رفت و از آنجا به سازمان پیوست. البته جزو کسانی بود که بعدها تغییر عقیده داد. سیستمی هم طراحی کرده بودیم که امنیت این بچه‌ها حفظ بشود و با خانواده‌هایشان مکاتبه کنند. یکی دیگر از بچه‌هایی که به سازمان معرفی شد، حمید عطار از بچه‌های شیراز بود. حمید عطار با اینها در بغداد بود و بعد هم در دمشق رابط سازمان با فلسطینی‌ها بود. او درحالی که در میان فلسطینی‌ها بسیار نفوذ پیدا کرده بود، به دلیل اخلاق و باور اسلامی محکمی که داشت سر قضیه تغییر ایدئولوژی با سازمان درگیر شد. فوق‌العاده او را اذیت کردند و تحت فشار قرار دادند تا جایی که ناراحتی روحی پیدا کرد و با مشکلات بی‌شمار توانست از دست اینها بیرون بیاید. تمام اسنادش را از او گرفته بودند، حتی شناسنامه و پاسپورتش را به او پس نمی‌دادند. بنابراین وقتی خواست از سازمان جدا شود، هیچ چیز نداشت و دستش به جایی بند نبود. در هر صورت علیرغم این که نسبت به رفتارهایشان اعتراض داشتیم، این ارتباطات و کمک‌ها را هم داشتیم، ولی هنوز تغییر ایدئولوژی اعلام نشده بود. سازمان آقای رضا رئیس‌طوسی را در انگلیس به‌عنوان رابط ما معرفی کرد. از این رو روابط ما هم از طریق بیروت بود و هم از طریق انگلیس. پیش از اعلام تغییر ایدئولوژی از طریق ارتباطات، آرام آرام متوجه شدیم که سازمان دچار دگردیسی فکری شده است و دیر یا زود اعلام خواهد کرد. ما برای این که شوک حاصل از این تغییر را در بین جوان‌ها بگیریم، در همان محدوده خودمان با اعضای انجمن‌های اسلامی دانشجویان جلساتی گذاشتیم و توجیهشان کردیم. به همین دلیل به دنبال این تغییر هیچ اختلافی بین دوستانی که در امریکا بودند به وجود نیامد و از میان ما کسی نبود که بگوید چون سازمان مارکسیست شده، من هم مارکسیزم را می‌پذیرم. البته درگیر این سؤال دانشجویان بودیم که چرا جزوه شناخت را منتشر نمی‌کنید و در این مورد به ما ایراد می‌گرفتند اما در بقیه موارد نه. به خاطر دارم، هنگامی که جریان مهندس میثمی و دکتر سیمین صالحی در انفجار آن خانه امن رخ داد، نوار خیلی قشنگی تهیه شده بود که این ماجرا را در آنجا شرح داده بودند. نوار به دست ما رسید و آن را در نشست بزرگ انجمن اسلامی دانشجویان امریکا

گذاشتیم که با استقبال فراوانی روبه‌رو شد و همچنین پوستر مهدی رضایی که بین جوان‌ها بازتاب خیلی گسترده‌ای داشت.

به هر حال، ما از پیش می‌دانستیم که این تغییرات در شرف رخ‌دادن است. موقعی که بیانیه تغییر مواضع منتشر شد، از این تاریخ روابط ما با سازمان دیگر به کلی متوقف شد و فاز دوم ارتباط ما با سازمان تمام شد. پیش از آن هم گروه مارکسیست شده سازمان به دلیل عدم موافقت آقای رضا رئیس‌طوسی با تغییر مواضع، به ما ابلاغ کردند که ایشان دیگر رابط آنها نیست، البته تغییر مواضع چون هنوز اعلام نشده بود ما هم به روی خود نیاوردیم که می‌دانیم در درونشان چه می‌گذرد. فقط توضیحاتی خواستیم و آنها توضیحات بی‌اساسی به ما دادند. وقتی آیه قرآن را از آرم سازمان حذف کردند، قضیه دیگر روشن بود.

در فاز جدید، به ناچار می‌بایستی به تأثیرات منفی این تغییر، در کل جنبش می‌پرداختیم. بنابراین به نقد و تحلیل این حادثه پرداختیم که شما را به سرمقاله‌های پیام مجاهد ارجاع می‌دهم. با مطالعاتی که من داشته‌ام ریشه این را در دو نقطه می‌بینم: نخست در برخی از اندیشه‌هایی که از ابتدا در سازمان بود و بعد روند سیاسی - تشکیلاتی آن، دوم در فرار زندان ساری. من فرار تقی شهرام و دو نفر همراهش از زندان ساری را بسیار مشکوک و بحث‌انگیز می‌دانم؛ در فروردین یا اردیبهشت سال ۱۳۵۲ این فرار صورت گرفت. از آن تاریخ به بعد در درون سازمان آرام‌آرام تغییراتی شروع می‌شود. آن موقع این نظریه را مطرح کردم و هنوز هم معتقدم که ساواک به دلیل بازجویی‌هایی که از افراد مختلف کرده و خانه‌های امنی که کشف کرده بود، مجموعه اطلاعاتش از درون سازمان بیشتر از رهبری خود سازمان بود. بنابراین ساواک از نظر خودش، صحیح‌ترین راه را برای مقابله با مجاهدین انتخاب کرد و به جای این که بیاید همه را دستگیر کند، چنین برنامه‌ای را در داخل سازمان پیاده کرد. تأثیری که اعلام تغییر ایدئولوژی در داخل سازمان و بر کل جنبش اسلامی در ایران و روابط گروه‌ها برجای گذاشت، ساواک خوابش را هم نمی‌دید. به نظر من این از هر راه‌حل دیگری برای ساواک مفیدتر بود. من از این خیلی ساده رد نمی‌شوم؛ این حادثه در تحلیل تاریخی مهم است، برای این که ما گاهی به برنامه‌های کلانی که ممکن است دشمن داشته باشد بی‌توجهی می‌کنیم. در تحلیل‌ها و مقالات پیام مجاهد نشان دادیم که ریشه تغییر ایدئولوژی در آنجاست.

### ■ به یقین رسیدید که ریشه در فرار زندان ساری بوده است؟

□ به یقین نرسیدیم، ولی براساس مجموعه شواهد و اطلاعاتی که تا آن زمان داشتیم و با دقت اتفاقات را پیگیری می‌کردیم به این رسیدیم. در سیر این تحولات و تغییرات تنها اتفاق درخور توجه "فرار از زندان ساری" است.

■ در کتاب خاطرات آقای میثمی آمده است که در سال ۱۳۵۱ در زندان قصر بهمن بازرگانی به مسعود رجوی، محمد حیاتی، موسی خیابانی و کاظم شفیعیها اعلام می‌کند که مارکسیست شده است.

اما آنها می‌گویند این را فعلاً اعلام نکن و حتی به او می‌گویند که پیشنهاد هم بایستد. البته آنها با نیت حفظ و انسجام سازمان این کار را می‌کنند اما به هر صورت مرکزیت قبول می‌کند که یک نفر مارکسیست عضو مرکزیت باشد، نماز هم بخواند. طبیعی است که بهمن آنجا تقویت می‌شود و کادرهای زیر دستش را آموزش می‌دهد و یکی از همفکران بهمن، خود تقی شهرام بود. می‌خواهم بگویم پیش از فرار زندان ساری، این اندیشه در زندان هم در حال گسترش بود. خوب، وقتی که شهرام از زندان فرار می‌کند مشروعیتی هم در مرکزیت برای خودش قائل است و از اینجاست که می‌داند چه بکند و شروع به آن حرکت می‌کند. با این روند، فرار زندان ساری نمی‌تواند طراحی ساواک و ریشه‌ماجرای تغییر ایدئولوژی باشد.

□ در آن مقاله تحقیقی من به این مطلب پرداخته‌ام؛ من می‌گویم تغییر ایدئولوژیک اعضا یا کادرهای یک سازمان امری است عادی و ایرادی ندارد. در تمام سازمان‌های دنیا و در تمام مذاهب تغییر فکر و اندیشه امر رایجی است. اما این که کسانی تغییر عقیده بدهند و بگویند مارکسیست شده‌اند و بعد بیایند سازمانی را که وارث یک هویت ویژه دینی است به زور تغییر بدهند، این غیرعادی است. من مطمئن هستم بهمن بازرگانی هرگز نمی‌آمد بگوید من باید سازمان را مارکسیست شود و اعضای سازمان یا بایستی تغییر دین بدهند یا آنها را بکشیم!

■ اما طبق همان سند پیشین که عرض کردم، بهمن در زندان مشهد رسماً موضع بیرون - یعنی موضع تغییر ایدئولوژی - را تأیید کرد.

□ خیلی‌ها موضع سازمان را در تغییر ایدئولوژی تأیید کردند، اما این غیرعادی بودن تغییر در مرکزیت را توجیه نمی‌کند. در آن تحلیل ما آورده‌ایم که اگر اینها صمیمانه و صادقانه مارکسیست شده باشند، اولین کاری که باید می‌کردند این بود که موضع خود را اعلام کنند.

■ صمیمیت و صداقت مسئله‌ای غیر از نقش ساواک است. شما می‌گویید که ساواک آن فرار را طراحی کرده بود، اما طبق شواهدی دیگر این حرکت - تغییر ایدئولوژی - از زندان شروع شد و به بیرون هم تعمیم پیدا کرد.

□ این قابل بحث است. وقتی می‌گویم "طرح"، معنی‌اش این نیست که ساواک گفت آقای شهرام تو بیا برو بیرون این کارها را بکن! من می‌خواهم بگویم ساواک مطلع بوده که بهمن بازرگانی تغییر فکر داده، مطلع بوده که شهرام تغییر فکر داده و نقشه‌ای را طراحی می‌کند که نهایت سوءاستفاده را در جهت اهداف خود از آن بکند و فضا را برای فرار به گونه‌ای فراهم می‌کند، بدون این که شهرام بداند. به عبارت دیگر راه را برایش باز می‌گذارند و می‌دانند که وقتی بیرون بیاید - با توجه به اطلاعاتی که از سازمان داشتند - شهرام چه جایگاهی در سازمان پیدا می‌کند و چه حوادثی اتفاق می‌افتد. درواقع ساواک این راه را هموار و تسهیل می‌کند.

■ پس از فرار شهرام، ساواک به شدت به دنبال دستگیری‌اش بود.

□ این هیچ منافاتی با بحث من ندارد. اگر در جایی از ساواک چنین نقشه‌ای مطرح باشد، لزومی ندارد که این را به همه واحدها ابلاغ بکنند. طبیعی است که باید بگذارند هر یک از واحدها کار خودشان را

انجام بدهند. بحث من بر سر این است که اطلاعات ساواک از درون سازمان، به مراتب بیشتر از خود بچه‌های سازمان بود.

■ اما تا پیش از سال ۵۴ که صمدیه لباف و سعید شاهسوندی و وحید افراخته و... دستگیر شدند، مأموران ساواک هیچ اطلاعی از تضادهای درون سازمان نداشتند و پس از این دستگیری‌هاست که می‌فهمند یک تسویه درونی در سازمان اتفاق افتاده است و رقص و پایکوبی می‌کنند.

□ رقص و پایکوبی ساواکی‌ها دلیل بر این نیست که نسبت به این مسائل اشراف نداشتند، آنها از این که برنامه‌هایشان به ثمر رسیده بود، رقص و پایکوبی می‌کردند.

■ ساواک از این که فهمید در سازمان تر شاه یعنی "مارکسیست اسلامی" به وقوع پیوسته خوشحال شد. □ اسناد و مدارک ساواک نشان می‌دهد که مجموعه اطلاعات ساواک، از هر کدام از بچه‌های سازمان بیشتر بوده است.

■ اطلاعاتش از تک‌تک افراد بیشتر بود، ولی واقعاً از درون سازمان خبر نداشت.

□ من با شک و تردید به این سخن می‌نگرم و نمی‌توانم این را بپذیرم. وقتی می‌گویم ساواکی‌ها از همه این مسائل خبر داشتند، معنایش این نیست که اگر خبر دارند این را بروز بدهند و سازمان هم پی ببرد. معنایش این است که آن چیزی که اتفاق افتاد، بهترین گزینه‌ای بود که ساواک برای مقابله با پدیده سازمان مجاهدین خلق اولیه داشته است؛ هم به جهت اثراتش در آن مقطع از تاریخ و هم اثرات گسترده‌اش در وقایع آینده. البته این را هم بگویم که آقای رئیس طوسی آن موقع با این تحلیل ما - که در پیام مجاهد چاپ شد - موافق نبود. در همان زمان آقای رئیس طوسی به اتفاق دوستان دیگر، بیانیه‌ای با امضای کادرهای سازمان مجاهدین خلق در اعتراض به تغییر ایدئولوژی نوشتند که پیام مجاهد آن را چاپ کرد.

این فاز ارتباط ما با سازمان مجاهدین تمام شد و ما دیگر با سازمان ارتباط نداشتیم، بلکه با پیامدهای چنین پدیده‌ای سروکار داشتیم. یکی از پیامدهای رویدادهای درون سازمان مجاهدین خلق شکل‌گیری گروه‌های کوچک برای انجام عملیات مسلحانه و سیاسی بود. به دلیل این که "سازمان مادر" - سازمان مجاهدین خلق - دچار تغییرات اساسی شده بود، این گروه‌ها به‌طور خودجوش تشکیل شدند.

به نظر من یکی از دلایل شکست ساواک در انقلاب اسلامی این بود که سازمان واحد ارتدوکس که در تمام انقلابات دنیا وجود داشته است در انقلاب ایران نبود. هیچ سازمان واحدی انقلاب اسلامی ایران را رهبری نکرده است. در یک مقطع زمانی سازمان مجاهدین خلق در وضعیتی قرار داشت که می‌توانست چنین نقشی را ایفا کند، اما شکست خورد. در شرایطی که پلیس سیاسی (ساواک) قدرت فراوانی دارد، شکل‌گیری یک سازمان سیاسی - نظامی فراگیر، اگر غیرممکن نباشد بسیار مشکل است. در چنین شرایطی آسیب‌پذیری سازمان مخفی، هم از درون سازمان و هم از بیرون سازمان بسیار بالاست، در چنین شرایطی به جای وجود یک سازمان فراگیر به سبک کلاسیک یا ارتدوکس، تعدد



واحدهای کوچک و به اصطلاح سازماندهی پراکنده به مراتب موثرتر است. در ایران بعد از اعلام تغییر مواضع ایدئولوژیک سازمان در شهریور ۱۳۵۴، گروه‌های کوچک، مستقل و بی‌اطلاع از هم به وجود آمدند. سازماندهی پراکنده ضمن آن که مزایای خود را در مقابله با پلیس سیاسی دارد، مشکلات خاص خود را هم دارد، از جمله تحرک بسیار پایین و پراکندگی یا حتی عملیات متضاد. اما از این دوره به بعد، آرام آرام و به تدریج آقای خمینی به عنوان رهبر کل جنبش ضد استبداد شناخته شدند. سازمان‌ها و گروه‌های کوچک نقش عوامل یا بازوهای اجرایی سیاست‌های کلان را برعهده گرفتند و به این ترتیب هماهنگی‌های لازم میان این نیروها به وجود آمد. تغییر مواضع سازمان مجاهدین خلق، بهر حال تأثیراتی بر جای گذاشت که ما ناچار به برخورد با آنها بودیم.

در شرایطی قرار گرفته بودیم که باید در محدوده فعالیت خودمان در خارج از کشور با عوارض این حادثه برخورد می‌کردیم. این حادثه روابط کلاسیک و طولانی‌مدت میان ملیون و مسلمان‌ها با مارکسیست‌های ایران را که در این دوره از مبارزه به هم نزدیک شده بودند و در چارچوب‌های معین با هم همکاری می‌کردند، را به کلی بر هم زد. علاوه بر این روابط روشنفکران دینی را که در آن تاریخ در قالب فعالیت‌های مجاهدین خلق شکل گرفته بود با مسلمان‌های سنت‌گرا و روحانیان، به شدت برهم زد. اطلاعات دیگری هم به دست ما رسید که درگیری‌های داخل زندان میان این گروه‌ها، تشدید شده است که ساواک نیز بر آن دامن می‌زد. یک نمونه از همکاری میان مسلمانان و مارکسیست‌های انقلابی پیش از این حادثه پیغام مرحوم طالقانی - توسط آقای داوود بانکی که به امریکا آید - بود که با چریک‌های فدایی درگیر نشوید، از فداکاری‌های آن هم نیز تجلیل کنید. این پیام خیلی شفاف و روشن بود و ما هم همین کار را می‌کردیم. اگرچه ماهنامه پیام مجاهد ارگان نهضت آزادی ایران بود ولی گاهی بیانیه‌های چریک‌های فدایی را هم اگر به موقع به دستمان می‌رسید چاپ می‌کردیم که حتی مورد اعتراض برخی دوستان مسلمان قرار می‌گرفتیم، ولی فکر می‌کردیم در آن تاریخ این کار درست بوده است. اما بعد از حوادث درون سازمان مجاهدین این روابط به هم خورد.

■ **نظر امام و آقایان مطهری و بهشتی درباره مجاهدین چه بود؟ در متن انقلاب و در حاشیه نسبت به اینها چه دیدگاه‌هایی وجود داشت؟**

□ نظر آقای خمینی نسبت به مجاهدین در دو بعد منفی بود. در بعد اول، مجاهدین خلق اولیه، به هر حال از تبار روشنفکران دینی بودند. آقای خمینی هم، نظیر بسیاری از روحانیان، نظر چندان مثبتی نسبت به روشنفکران دینی نداشتند. به فعالیت‌ها و نتایج زحمات پدران روشنفکری دینی ایران، نظیر بازرگان، احترام می‌گذاشتند، اما به دستاوردهای فرهنگی روحانیان، به خصوص، آنها که به مکتب ایشان نزدیک بودند، اعتقاد بیشتری داشتند. در مورد شریعتی هم، تحت تأثیر آرای مخالف برخی از روحانیان قرار داشتند. اما مجاهدین خلق علاوه بر این که از تبار روشنفکران دینی بودند، در تدوین

ایدئولوژی خود، نوآوری‌هایی داشتند که نه تنها آقای خمینی بلکه روحانیان دیگر، یا حتی متفکر و نواندیش غیرروحانی، نظیر مهندس بازرگان نیز با آنها مشکل داشت.

از بعد دیگر آقای خمینی، با مبارزه مسلحانه سازمان مجاهدین خلق نیز مخالف بود، یعنی آقای خمینی اصولاً با مبارزه مسلحانه مخالف بود. بارها من در نجف با ایشان در این مورد صحبت داشتم. به عنوان نمونه بعد از مراسم تدفین شریعتی در تیر ماه ۱۳۵۶ از دمشق به بیروت و بعد به نجف پیش آقای خمینی رفتم، قرار شده بود ایشان اعلامیه‌ای درباره شریعتی بدهد اما ایشان امتناع می‌کرد. سر این موضوع با هم کشمکش داشتیم و بالاخره متنی را نوشتند. اما من گفتم اگر این متن را ننویسید بهتر است و بعد قهر کردم و از خانه بیرون آمدم. آقای دعایی دنبال من آمد و متن جدیدی را آورد. من این متن را هم قبول نداشتم، ولی به‌رحال تلطیفی در آن دیده می‌شد. در همان دیدار مسئله جنگ مسلحانه و درگیری نهایی با ارتش را مطرح کردم. آقای خمینی مخالف بود و علتش این بود که می‌گفت اگر ما درگیری مسلحانه را تأیید کنیم و شیوه مبارزه مسلحانه پا بگیرد، سازمان‌هایی که هستند متشکل‌اند و کنترل را در دست می‌گیرند و میدان‌دار خواهند شد. منطق ایشان هم درست بود.

#### ■ اگر اصل قضیه درست بود، چه اشکالی داشت که قدرت را هم به دست می‌گرفتند؟

□ من نظر آقای خمینی را بیان کردم. اما خود من با آن موافقم. سازمان‌های سیاسی - نظامی، ممکن بود در درگیری با ارتش موفق می‌شدند. اما شیوه عمل و رویه فکری آنها به گونه‌ای بود که اگر به قدرت می‌رسیدند، استبداد نوع دیگری بر جامعه تحمیل می‌شد.

■ شنیده شده که ایشان به حسین روحانی و حق‌شناس گفته بودند با این کار - مبارزات مسلحانه - هلاک می‌شوید و خودتان ضربه می‌خورید.

□ بله، این حرف را هم می‌زدند که "ما توانش را نداریم". اما آنچه به من گفتند این بود. در همین دیدار، من با آقای خمینی مطرح کردم که "بالاخره ما باید چگونه با ارتش برخورد کنیم؟ در این مبارزه ما نهایتاً با ارتش درگیر می‌شویم. می‌دانیم که شاه خودش قدرتی ندارد، بلکه قدرت او از ارتش است. شما هم که با نبرد مسلحانه مخالف‌اید. پس چه باید کرد؟"

در آنجا بود که من طرح خلع سلاح ارتش از درون را پیشنهاد کردم. گفتم شما که با نبرد مسلحانه مخالف هستید از این به بعد بیاید جنگ سیاسی - روانی علیه ارتش راه بیندازید. یعنی ارتش را از درون خلع سلاح کنید. اگر دقت کنید از خرداد ۵۶ به بعد آقای خمینی در بیانیه‌های خود به ارتش تک می‌زند و به مردم می‌گوید که به سربازها بگویید زیر بار فرماندهان نروند و فرار کنند. به نظر من این سیاست موثرتر از جنگ مسلحانه جواب داد.

روحانیانی که در پاریس به دیدن آقای خمینی می‌آمدند عموماً در برابر مجاهدین موضع داشتند. به ویژه مجاهدینی که در آن زمان نامشان مطرح بود، مجاهدین درون زندان نبودند، بیشتر گروهی بودند که خارج از زندان بودند و تغییر ایدئولوژی داده بودند اما باز هم به نام مجاهدین فعالیت می‌کردند.

## ■ بر خورد امام با مجاهدینی که به ملاقات ایشان می آمدند چگونه بود؟

□ من به یاد ندارم که از مجاهدین شناخته شده کسی در پاریس به دیدن ایشان آمده باشد. اما علاقمندان یا وابستگان سازمانی آنها با آن نوع مبارزه موافق نبودند. به یاد دارم در یکی از بحث‌هایی که با آقای رضا رئیس طوسی داشتم، تحلیل ایشان این بود که آزادی‌هایی که از طرف رژیم داده می‌شود ساخته و پرداخته امریکاست و نباید فریب آن را خورد. در واقع نوعی اختلاف نظر با آقای خمینی وجود داشت. اما به خاطر نمی‌آورم که مجاهدین - بچه‌های زندان - با ایشان ملاقاتی داشته باشند.

## ■ گفته می‌شود ملاقات‌هایی در پاریس انجام شده است.

□ تنها به یاد دارم حاج خلیل رضایی پدر رضایی‌ها برای دیدن آقای خمینی به پاریس آمد، ایشان فوق‌العاده از حاج خلیل رضایی و فرزندان شهیدش تجلیل کرد. اما وقتی می‌خواستیم به ایران بیاییم، پیشنهاد شد که آقای خمینی از فرودگاه به بهشت‌زهرا برود. این پیشنهاد را مرحوم احمد شهباس از دوستان قدیمی ما که سر کنسول ایران در مونیخ بود، داد. ایشان از مونیخ به من زنگ زد و این ایده را مطرح کرد و گفت "در همه‌جای دنیا رسم است که وقتی انقلابی پیروز می‌شود، سردار فاتح، می‌رود سر قبر سرباز گمنام و دسته‌گلی می‌گذارد. پیشنهاد کرد که آقای خمینی هم سر راه برود دانشگاه و از آنجا به بهشت‌زهرا برود." آقای خمینی از این پیشنهاد استقبال کرد، منتها ما نتوانستیم به دانشگاه برویم، چون شلوغ بود و یکسره به بهشت‌زهرا رفتیم. بحث شد که در بهشت‌زهرا از طرف هر یک از خانواده‌های شهدای گروه‌های مختلف یک نفر سخن بگوید؛ یک مادر شهید، یک پدر شهید و یک برادر شهید. در پاریس ما گفتیم که حاج خلیل رضایی به نام پدر سه شهید صحبت کند. حاج مهدی عراقی هم موافق بود. اما برخی از آقایانی که در پاریس بودند و کسانی هم که در تهران بودند، به شدت موضع گرفتند و مخالفت کردند. موجی علیه مجاهدین، به وجود آوردند.

## ■ آقایان چه کسانی بودند؟

□ رفیق‌دوست‌ها، بادامچیان، عسکراولادی، موتلفه‌ای‌ها و... گفتیم یک مادر شهید - اگر اشتباه نکنم مادر کبیری - و یک فرزند شهید هم صحبت کند. ما گفتیم از طرف همه گروه‌ها بیایند صحبت کنند، چه ایرادی دارد؟ ولی به هیچ وجه راضی نشدند و برنامه را به هم زدند. اختلافات عمیقی که بین روشنفکران دینی و مجاهدین با سنت‌گرایان و روحانیان در زندان به وجود آمده بود در مراسم استقبال خودش را نشان داد. طبیعی بود بعد از این که آقای خمینی به ایران آمد این نگاه منفی همچنان باقی بماند.

■ در عکس‌هایی هم که در بهشت‌زهرا گرفته شده بود حاج صادق، پدر شهید ناصر صادق، حاج خلیل رضایی و چند نفر دیگر در کنار امام نشسته بودند ولی بعدها اینها را از تصویر حذف کردند و آن صحنه را منهای تصاویر اینها نشان می‌دادند.

□بله، در فرودگاه مهرآباد همه بودند، اما تصاویر بسیاری را از جمله خود مرا حذف کردند! بعد از پیروزی انقلاب رسوبات و درگیری‌هایی که در درون زندان‌ها از شهریور ۵۴ به بعد شکل گرفته بود آرام آرام بروز خارجی پیدا کرد. همان‌طور که می‌دانید، قرار بود آقای خمینی پس از ورود به ایران در مدرسه رفاه مستقر بشود، اما آقایان و روحانیان - به تعبیر شیخ صادق خلخالی، آن شب کودتا کردند - آقای خمینی را از مدرسه رفاه به مدرسه علوی بردند و از آن تاریخ تمام ملاقات‌های رهبر انقلاب را کنترل می‌کردند. از جمله نمی‌گذاشتند مجاهدین با آقای خمینی دیدار کنند. اگر بخواهیم واقع‌بینانه برخورد کنیم، باید بگوییم اشتباه بزرگی که صورت گرفت این بود که نگذاشتند آقای خمینی مجاهدین را بپذیرند. من چندین بار با آقای خمینی صحبت کردم که "شما از موضع بالا بگذارید اینها بیایند و از موضع بالا با اینها سخن بگویید، از موضع لطف و بزرگواری با اینها سخن بگویید، قطعاً شما می‌توانید". اما آنچنان جو از دو طرف مسموم بود که آقای خمینی حاضر نشد. آقای میثمی می‌خواست آقای خمینی را ببیند، اجازه نمی‌دادند. مسئول اصلی ملاقات‌ها مرحوم ربانی شیرازی بود. کسانی که در مدرسه علوی امور روزانه دفتر را اداره می‌کردند نمی‌گذاشتند، یکی هم مرحوم محلاتی بود. آقای میثمی به من گفت که نمی‌گذارند من با امام ملاقات کنم، گفتم بی‌خود نمی‌گذارند. رفتم از آقای خمینی برای ایشان برای ساعت ۷ بعد از ظهر وقت گرفتم. ساعت ۷ که آقای میثمی برای ملاقات آمد، یک دفعه در مدرسه علوی غوغا برپا شد. سیدحسین خمینی آمد گفت که پدر بزرگ نیست. من هم عصبانی شدم و گفتم تو خودت را وارد این بازی‌ها نکن، برو به آقا بگو کسی که گفته بودید ساعت ۷ بیاید، آمده است. من که کمی تند صحبت کردم، سیدحسین خودش را جمع کرد و رفت به آقا گفت. و رفتیم در اطاق ملاقات‌ها و آقای خمینی هم آمدند. آقای خمینی نسبت به مهندس میثمی خیلی لطف کردند و من احساس کردم این ابراز لطف واقعاً صمیمانه است. مهندس هم چیزهایی را که قبلاً تنظیم و یادداشت کرده بودند برای آقا شرح دادند، از جمله بحث "حرکت جوهری" ملاصدرا را. آقای خمینی هم که خودش به فلسفه علاقه‌مند بود، با دقت به این بحث‌ها گوش می‌داد و برایش خیلی جالب بود. این دیدار یک ساعتی طول کشید، درحالی که آقای خمینی در این گونه موارد خیلی زود خسته می‌شد و اخلاقتش این گونه بود که اگر کسی زیاد با او حرف می‌زد، می‌گفت من دیگر خسته شدم و بلند می‌شد و می‌رفت. در آخر هم برای ایشان دعای خیر کرد.

■ آیا امام می‌دانست که آقای میثمی قبلاً از اعضای سازمان مجاهدین خلق بوده است؟

□بله، من گفته بودم.

■ چرا آن جریان که می‌دانست آقای میثمی بر مواضع مذهبی مانده و با جریان مسعود رجوی اختلاف نظر دارد، مخالف دیدار ایشان با آقای خمینی بود؟

□ اینها بحثشان این نبود که آقای میثمی مسلمان است یا نه و اصلاً در این وادی نبودند و به اصطلاح مسئله شرعی نداشتند. آنها، همانطور که گفتم روشنفکران دینی را اصلاً قبول نداشتند تا چه برسد به مجاهدین خلق. هنگامی که مهندس بازرگان قرار شد به پاریس بیاید، مرحوم اشراقی، داماد بزرگ آقای خمینی مطرح کرد که برخی از روحانیان با آمدن بازرگان مخالفند و علت مخالفت آنان را کتاب راه طی شده بازرگان می دانست. کتابی که حداقل ۳۰ سال قبل از انقلاب نوشته شده بود و در همان زمان با اعتراض برخی از روحانیان روبرو شد. حوادث بعد از انقلاب نشان داد که موضع منفی جناحی از روحانیان، تنها منحصر به مجاهدین نبود بلکه اصولاً با روشنفکران دینی سرناسازگاری و نامهربانی داشتند. فردای آن روز وقتی به دیدن آقای خمینی رفتم بلند شد تا به اندرون برود، به من گفت با هم برویم. به اندرون که رسیدیم به من گفتند که چرا اینها نسبت به آمدن آن آقا [میثمی] آنقدر واکنش نشان دادند؟ گفتم چه می گویند؟ گفت می گویند "ایشان کمونیست و لامذهب است و..." من هم جوش آوردم و گفتم: "حاج آقا به اینها بگویید بیایند با من حرف بزنند! اینها از دست بریده آقای میثمی، از چشم‌ها و گوش‌ها که از دست داده است باید خجالت بکشند، اینها را در راه هوی و هوس خود از دست نداده، در راه دین و وطن و آرمانش از دست داده است، کدام‌یک از این آقایان این آمادگی را داشته‌اند و این کارها را کرده‌اند؟ اینها بودند که راه را هموار کردند و..." خلاصه هر چه باید بگویم، گفتم.

### ■ واکنش حاج احمد آقا خمینی در این مورد چه بود؟

□ بعد از این صحبت من با آقای خمینی، سیداحمد هم در جریان قرار گرفت و اعتراض روحانیان مقیم مدرسه علوی را به من انتقال داد و نسبت به حساسیت آنها آگاه ساخت و نوعی توصیه و خیرخواهی که مواظب آنها باشم. به آقای خمینی گفتم: "شما در پاریس با گبر و یهودی ملاقات می کردید، این که دست داده، چشم داده و..." بعد از این حرف‌های من، ایشان گفتند: "نمی‌دانی من گرفتار چه کسانی هستم." من آنجا گفتم "آقا! من نگرانم که شما را به زمین بزنند. اجازه ندهید اینها شما را به زمین بزنند."

به‌هرحال با آزادی بچه‌ها از زندان و سپس پیروزی انقلاب فاز تازه‌ای شروع می‌شود. مسعود رجوی، موسی خیابانی و همفکرانشان به یک انسجام تشکیلاتی می‌رسند و راه خودشان و نامشان را از جریان مارکسیست شده جدا می‌کنند، جنبش مجاهدین با آزادی اینها از زندان شکل می‌گیرد و بسیاری از کادرهای قدیمی هم به این جنبش می‌پیوندند، اما از آن به بعد دچار مشکلات جدی می‌شود.

■ پیش از آن که وارد بحث‌های داخلی پس از پیروزی انقلاب بشوید، مقداری هم روی مذاکرات پاریس تأمل کنید. گویا در آن مذاکرات توافق می‌شود نیروهایی که مکاتب انحرافی دارند - یا به تعبیر دیگر نیروهای چپ اعم از مذهبی یا غیرمذهبی که می‌تواند مجاهدین خلق، چریک‌های فدایی خلق و یا دیگر نیروهای با تفکرات چپ باشد - حذف شوند. شما که در جریان این مذاکرات

بوده‌اید، چه توضیحی در این زمینه دارید؟ آیا این نمی‌تواند عاملی برای بی‌اعتمادی مجاهدین و دیگر نیروهای چپ بوده باشد؟ از طرفی آقای موسوی تبریزی در گفت‌وگوی خود با نشریه تأکید کرد که یک اجماع نانوشته‌ای بود - نهضت آزادی هم با آن موافق بود - که به مجاهدین پست‌های کلیدی ندهند. در این مورد نظر شما چیست؟

□ ما دو مطلب را باید از هم جدا کنیم تا به خوبی روشن شود که مواضع بر چه اساسی بوده است. یک محور این است که مواضع سیاسی - ایدئولوژیک سازمان یا جنبش مجاهدین که در آستانه پیروزی انقلاب دوباره شکل گرفت، تا چه اندازه در میان سنت‌گرایان موفتلفه و روحانیون مورد قبول و پذیرش بود؛ آقای خمینی شخصاً مخالف تفکرات این تشکل بودند و آن را کاملاً التقاطی می‌دانستند. در این طرف هم ما دوستانی داشتیم مثل مرحوم مهندس بازرگان که در برابر پاره‌ای از مواضع مجاهدین موضع داشتند. مرحوم مطهری نه تنها در برابر مجاهدین، بلکه نسبت به افکار مرحوم شریعتی هم موضع خیلی تندی داشت. خود من هم همان‌طور که گفتم با خواندن جزوه "شناخت" نقدهایی به آن داشتم. محور دوم این است که اگر یک گروه سیاسی نظریاتی متفاوت با بقیه دارد، آیا حق حیات دارد یا ندارد؟ ما از حق مدنی همه گروه‌ها دفاع می‌کردیم، نه فقط از مجاهدین. آقای خمینی در نخستین مصاحبه‌اش در نجف به لوسین ژرژ، خبرنگار لوموند، می‌گوید: "در حکومت مورد نظر ما کمونیست‌ها هم حق فعالیت دارند". این یک مطلب خیلی کلیدی است و ما بر این محور حرکت می‌کردیم. وقتی ما می‌گوییم احزاب چپ هم که از نظر ایدئولوژیک با ما افتراق کاملاً مشخص دارند، به جهت مدنی حق حیات دارند، به طریق اولی مجاهدین خلق هم در آن تاریخ از این حق برخوردار بودند.

■ در همان مصاحبه امام گفته بود که ما با کمونیست‌ها همکاری تاکتیکی و استراتژیک نخواهیم داشت. این چیزی که شما می‌گویید حق حیات مدنی است.

□ بله، این‌ها دو مقوله جداگانه هستند؛ وقتی ما می‌گوییم سازمان مجاهدین خلق از حقوق مدنی برخوردار است، معنایش این نیست که برویم با آنها همکاری کنیم. در واقع آقای خمینی در پاریس ضمن اعلام حق فعالیت سیاسی برای گروه‌های چپ و مارکسیست، صریحاً بیان می‌کند که با آنها همکاری تاکتیکی و استراتژیک نخواهیم داشت. قبول حقوق مدنی یک جریان دگراندیش با همکاری با آنها فرق دارد. این سیاست راهبردی ما در تمام سال‌ها بوده است. چنانچه وقتی آقای فرج سرکوهی بازداشت شد، نهضت آزادی ایران بیانیه‌ای داد و از حق مدنی او دفاع کرد. ولی این به معنای موافقت ما با افکار سیاسی و فلسفی او نبود.

■ چه سختی بین دفاع از حقوق مدنی یک جریان یا فرد با یک اجماع نانوشته که پست‌های کلیدی به آن ندهند، وجود دارد؟ آیا حق حاکمیت یک حق مدنی نیست؟

□ نخست آن که نهضت آزادی در آن اجماع نبود. یعنی با نظر محافظه‌کاران، روحانیان و ... موافق نبود. دوم آن که اجماع آنان فقط شامل مجاهدین نمی‌شد. سوم آن که جریان راست افراطی نه فقط راضی به دادن هیچ نوع پستی - نه تنها پست کلیدی - به مجاهدین نبود که حتی کسانی مثل علی‌اصغر

حاج سیدجوادی را هم تحمل نمی کردند. در شورای انقلاب دو یا سه بار مهندس بازرگان مطرح کرد که آقای علی اصغر حاج سیدجوادی وزیر فرهنگ و هنر باشد، ولی این آقایان مخالفت کردند و زیر بار نرفتند. حتی زمانی که در پاریس موضوع نخست وزیر مهندس بازرگان مطرح شد، بعضی از همین آقایان که به پاریس آمده بودند می گفتند که مهندس بازرگان کی است که کتاب راه طی شده را نوشته است؛ یعنی تا این اندازه متحجر و بسته می اندیشیدند که چون مهندس بازرگان - با همه خدمات اجتماعی، سیاسی، اسلامی اش - چهل سال پیش یک کتاب نوشته به نام راه طی شده و آقایان با آن مخالف بودند، حالا آن را مطرح می کردند که بازرگان نباید نخست وزیر باشد. می خواهم بگویم تنگ نظری ها تا این اندازه و در سطح بسیار نازلی بود. بعد از انقلاب هم بحث این نبود که باید به مجاهدین خلق پست های کلیدی داد، بلکه بحث بر سر این بود که اینها هم حق حیات دارند. مهندس بازرگان می گفت اگر مسعود رجوی رأی بیاورد که به مجلس بیاید، رأی مردم را نسبت به او بپذیریم، برای این که او قشر یا جریان خاصی را نمایندگی می کند. بهر حال در این مورد دو دیدگاه متفاوت وجود داشت؛ آن دیدگاهی که عمدتاً در میان روحانیون بود و حتی خود آقای خمینی هم نسبت به گروه های چپ موضع داشت و آن وسعت نظری که در پاریس وجود داشت، آرام آرام به بسته شدن و تنگ نظری گرایید که نه تنها به مجاهدین خلق پست های کلیدی ندهند، که هیچ پستی ندهند، که حتی در مورد افرادی مثل علی اصغر حاج سیدجوادی یا مرحوم علی اردلان هم اعتراض داشتند. حتی با مرحوم اسدالله مبشری که شرح نهج البلاغه و صحیفه سجادیه را نوشته هم مخالفت می کردند. در پاسخ به سوال شما می خواهم بگویم که ما این دو را از هم جدا می کنیم، اختلاف نظر وجود داشته و دارد، اما ما این را دلیل کافی و قانع کننده برای حذف هیچ نیرویی نمی دانیم.

### ■ حذف نیرو از حاکمیت یا از جامعه مدنی؟

□ محروم کردن از حق فعالیت سیاسی و مدنی.

■ به رغم آن اجماع، اگر این حق فعالیت به جایی می رسید که کاندیدای آنها از طرق دموکراتیک رأی بیاورد و وارد حاکمیت شود کارشکنی نمی شد؟

□ نه تنها مخالف بودند که دولت موقت به اینها پستی بدهد، حتی حقوق مدنی اینها را هم انکار می کردند یعنی مانع می شدند که از طریق یک فرایند دموکراتیک وارد حاکمیت شوند. چنانچه در کردستان، وقتی در انتخابات دور اول مجلس سه نفر انتخاب شدند، آقای مهدوی کنی که آن موقع وزیر کشور بود از صدور اعتبارنامه برای اینها خودداری کرد. خود من شخصاً با آقای مهدوی کنی صحبت کردم و گفتم "این کار را نکنید، اینها در یک فرایند قانونی انتخاب شده اند. وقتی وارد مجلس می شوند طبق قانون اساسی مجبورند به این قانون سوگند یاد کنند، وقتی سوگند یاد کنند در برابر اکثریت قاطعی که در مجلس است چه می توانند بکنند. آیا اگر به مجلس بروند بهتر است یا بروند و

تفنگ بردارند؟" در مورد مجاهدین هم همین طور بود؛ اگر مسعود رجوی در یک فرایند قانونی دموکراتیک انتخاب می شد، ما باید تن می دادیم. اگر می آمد در مجلس، چه کار می توانست بکند؟ من فکر می کنم این مانع شدن ها تا حدودی باید به دلیل بی اعتمادی به خودشان بود، به نوعی احساس حقارت در مقابل آنها. به هر حال ما چنین اعتقادی نداشتیم که اگر آنها به مجلس - به مجلسی که ۲۷۰ نفر هستند و اکثریت قاطع را دارند راه پیدا کند - چهار نفر مثل او ممکن است روند کار مجلس را تغییر دهند. ما می دانستیم که اگر اینها به مجلس می آمدند، کار به درگیری ها و خشونت ها و همچنین آن مسائل کردستان نمی رسید و اختلافات به طور مسالمت آمیز قابل حل بود. این تعارضی بود که این طرف شروع کرده بود، منتها آن طرف هم لجبازی می کرد و ما ناظر بسیاری از این صحنه ها بودیم. یک شب جلسه ای داشتیم منزل آقای صدر حاج سیدجوادی - تا آنجا که به خاطر دارم مرحوم طالقانی، مهندس بازرگان و دکتر سبحانی هم بودند و کسان دیگری هم حضور داشتند - مجاهدین با پیگیری های تلفنی فهمیدند که آقای طالقانی آنجاست. مسعود رجوی با دونفر دیگر از مجاهدین - فکر می کنم موسی خیابانی هم بود - به آنجا آمدند. بحث بر سر ساختمان بنیاد پهلوی بود که مجاهدین در اول انقلاب گرفته بودند. دولت رجایی می گفت باید این ساختمان را تحویل بدهید و سازمان نمی خواست تحویل بدهد و نیروهایشان در ساختمان سنگر گرفته بودند. از طرف دیگر بچه های حزب الله هم بسیج شده و ساختمان را محاصره کرده بودند و کار داشت بالا می گرفت. اینها آمده بودند که آقای طالقانی وساطت کند و مسئله را حل کند. آن شب طالقانی به شدت با اینها برخورد کرد و گفت انقلاب تمام شده است، شما باید نظم را رعایت کنید و ساختمان را تحویل دولت بدهید. اگر می خواهید فعالیت کنید بروید جای دیگری برای خودتان ستاد درست کنید، اما حق ندارید در ساختمان دولتی سنگر بگیرید. مجاهدین این کارها را می کردند، آن طرف هم ما ناظر بودیم که هر کجا مجاهدین جلساتی می گذاشتند، آقایان بچه ها را به نام حزب الله تحریک می کردند و جلسات اینها را به هم می زدند و زدو خورد به راه می انداختند. هر دو طرف نسبت به هم موضع خصمانه و حذفی داشتند. مقاله مهندس بازرگان با عنوان "فرزندان مجاهد و مکتبی ام" ناظر به همین بود که شما در این تخاصمی که با هم دارید، مملکت را بر باد می دهید. ایشان هر دو طرف را مورد خطاب قرار داده بود و هر دو را مقصر دانسته بود؛ این طرف لجبازی می کرد، آن طرف هم راه حل های مسالمت آمیز را می بست، هم در مورد کردستان و هم در مورد مجاهدین.

مسعود رجوی و موسی خیابانی چند جلسه در منزل پدرم، در خیابان عین الدوله به دیدار من آمدند. این دیدارها به واسطه محمد صدیقی - خواهرزاده ام - که به مرکزیت سازمان نزدیک بود و در دوران شاه هم زندان رفته بود هماهنگ می شد. استنباط من در مجموع این بود که اینها دچار نوعی تخیلات انقلابی بودند، موزیانه سعی می کردند به زعم خودشان مرا تحریک کنند. به من می گفتند که "تو



موقعیت خوبی داری، چرا از این موقعیت خودت استفاده نمی‌کنی؟ اگر جلو بیفتی همه نیروها پشت سرت می‌آیند و... " اما من هم بالاخره بعد از چهل سال گدایی می‌دانستم که شب جمعه کی است! و چه نیتی پشت سر این حرف‌ها نهفته است. به آنها می‌گفتم شما تحلیل استراتژیک خود را بگویید تا بینم شما وضعیت جامعه و انقلاب و آرایش نیروها را چگونه می‌بینید و حرکت جامعه را به کدام سمت و سویی می‌دانید؟ آنها پاسخ‌های قانع کننده‌ای نداشتند. در خلال بحث‌های شان این نکته مشهود بود که اذعان دارند که انقلاب محصول همکاری دو جریان اصلی اسلامی است، یعنی روشنفکران دینی و روحانیان. آنها انقلاب را حق خود و هر دو جریان را غاصب می‌دانستند. روشنفکران دینی و بازرگان را لیبرال و روحانیان را مرتجع می‌دانستند. در تحلیل‌های خود بر این باور بودند که اولویت در خلق ید از روحانیان یا ارتجاع است و اگر موفق شوند، لیبرال‌ها را می‌توانند به راحتی جارو کنند. با توجه به سوابق سعی می‌کردند مرا از بازرگان جدا کنند و به خود جذب نمایند. پس از این که درگیری میان آنها با روحانیان حاکم و حزب جمهوری اسلامی خیلی بالا گرفت، قبل از وقایع خرداد، باز هم پیش من آمدند و گفتند "ما تجربه انقلاب را تکرار می‌کنیم". من هم به صراحت به آنها گفتم که "شما اشتباه می‌کنید".

#### ■ آن موقع شما وزیر خارجه بودید؟

□ نه، نماینده مجلس بودم. با صراحت به آنها گفتم که تحلیل‌های شما اشتباه است. گفتند: "نه، در دوران انقلاب خیابان‌ها در کنترل ما بود. حالا هم همان کار را می‌کنیم". گفتم: "آن موقع بدنه جامعه هر حرکتی را علیه نظام تأیید می‌کرد، اما امروز بدنه جامعه با شما نیست، شما یک گروه کوچک و اقلیتی هستید و اگر بخواهید این کارها را بکنید با شما برخورد می‌کنند و شما تاب مقاومت درمقابل آنها را ندارید بنابراین به شدت آسیب خواهید دید و متلاشی خواهید شد". در آن ملاقات کم‌وبیش این را مطرح کردند که قاطع می‌ایستیم. آنها به میلشایی که درست کرده بودند خیلی بها می‌دادند و فکر می‌کردند می‌توانند مقاومت کنند. اما من تحلیلشان را نادرست می‌دانستم و مخالف بودم و به مسعود رجوی، موسی خیابانی و محمد صدیقی که آمدند پیش من گفتم که تحلیلشان غلط است. الان بعد از سال‌ها معلوم شده است که آنها در استراتژی خود به شدت به راه خطا رفتند.

■ تحلیلی وجود دارد که یکی از مواردی که زمینه‌ساز خرداد ۶۰ شد، دستگیری محمدرضا سعادت‌نی بود. آقای امیرانتظام در خاطراتش نوشته که مرد ۵۰ ساله‌ای از اداره هفتم و هشتم ساواک آمده بود پیش او و گفته بود که قرار است ملاقاتی بین نفر دوم سفارت شوروی با یک شخص صورت بگیرد، ما می‌خواهیم این فرد را دستگیر کنیم و اجازه‌اش را از مهندس بازرگان گرفته‌ایم و اسم آن فرد هم عبدالعلی است. گفته می‌شود آموزش بچه‌های اداره هفتم و هشتم - پس از انقلاب - با شما بوده است، آن موقع که در دفتر کوه‌نور مستقر بودید. آیا این امکان وجود داشت که اقدامی بکنید تا این مسئله به‌طور مسالمت‌آمیز حل و فصل بشود و منجر به ادامه بازداشت سعادت‌نی و سپس اعدام او نگردد؟

□ همه آنچه گفته شده است درست. من این را توضیح می‌دهم؛ این که در دفتر کوه نور با بچه‌های اداره هفتم و هشتم جلساتی داشتیم، واقعیت ندارد. بلکه من جلساتی با بچه‌های سپاه داشتم. می‌دانید سپاه را خود من تشکیل دادم. ما دیدیم جوان‌هایی که در دوران انقلاب داوطلبانه اسلحه به دست گرفته بودند، اگر به حال خودشان رها می‌شدند، معضلات و مشکلات و آسیب‌هایی به دنبال داشت. کلاتری‌ها هم سقوط کرده بودند و ما نیرویی برای حفظ امنیت نداشتیم، لذا طرح کلی تشکیل یک نیروی مسلح مردمی از جوانان داوطلب که به دولت داده بودم تصویب شد. به عنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب مسئول و مامور تشکیل آن شدم. با همکاری مهندس توسلی آیین‌نامه و اساسنامه‌ای نوشتیم که براساس آن، جوانان مسلح در انقلاب زیر پوشش سپاه پاسداران متشکل شدند. این آیین‌نامه تصویب شد. به موجب این آیین‌نامه شورای فرماندهی مرکب از نمایندگان دولت، دادستان کل، وزارت کشور، ستاد کل ارتش و رهبر انقلاب تشکیل شد. زیر نظر این شورا، یک ستاد اجرایی به وجود آمد. در این ستاد یک واحد یا شاخه تحقیق هم درست شد تا هر کس می‌خواهد وارد سپاه بشود و ناشناخته است، در موردش تحقیق شود تا بعدها با مشکلی روبه‌رو نشویم. اعضای آن شاخه بچه‌های فوق‌العاده خوبی بودند که متأسفانه بعضی‌هایشان در کردستان و یا در جبهه شهید شدند و بعضی دیگر هنوز زنده هستند. در آن جلسات بحث شد که در کردستان ایادی اسرائیل تحریکاتی می‌کنند، به جای این که به دنبال نخود سیاه باشند، بروند و این توطئه‌ها را کشف کنند.

توضیح دیگر این که با مطالعاتی که روی اسناد ساواک شده بود - در دوران معاونت نخست‌وزیری ام - متوجه شدم که از یک زمانی شاه به ساواک دستور داده بود که مزاحم موساد و فعالیت‌های آن در ایران نشود، اما کلیه فعالیت‌هایش را زیر نظر بگیرد. به این ترتیب ساواک کامل‌ترین اطلاعات درباره فعالیت‌های موساد در ایران را داشت. اما پس از این که من از معاونت نخست‌وزیری به وزارت خارجه رفتم، شورای انقلاب در مصوبه‌ای مجموعه تأسیسات ساواک را از دولت گرفت و در اختیار شورای انقلاب قرار داد. در شورای انقلاب هم یکی از آقایان روحانی که وابسته به یکی از گروه‌های قدیمی و سنتی بود مسئول آن شد. ایشان به هیچ وجه اجازه نمی‌داد حتی بچه‌های سپاه به اسناد آن دسترسی پیدا کنند. بچه‌های سپاه - هسته اولیه تحقیقات و اطلاعات - اصرار داشتند تا اطلاعات مربوط به فعالیت‌های موساد در ایران را استخراج کنند. بالاخره فهمیدند که شورای مرکزی موساد در ایران چه کسانی هستند و ارگان‌های اجرایی‌اش چه کسانی بوده‌اند و چگونه کار می‌کرده‌اند. اما وقتی سراغشان رفتند دیدند همگی منهای یک نفر از ایران خارج شده‌اند. اما در دورانی که معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب بودم از طریق فعال کردن کامپیوترهای ساواک و استخراج اطلاعات درباره ساختار تشکیلاتی - اداری ساواک متوجه شدیم که ساواک ۱۲ اداره دارد. اداره سوم آن پلیس سیاسی و مسئول امنیت داخلی بود که همه جنایات معروف ساواک توسط این اداره انجام می‌شده است. در روزهای انقلاب

گروه‌های مختلف به مرکز ساواک در سلطنت آباد حمله کردند. هدف حمله هر یک از این گروه‌ها، اسناد اداره سوم بود. حتی برخی از فعالان سیاسی که مامور ساواک بودند، در این حملات نقش داشتند تا اسناد وابستگی خود را از بین ببرند. اما اداره دوم و هشتم ساواک مسئول عملیات ضدجاسوسی در ایران و جاسوسی برون مرزی بود. ما می‌خواستیم اطلاعات بیشتری در زمینه فعالیت این دو اداره داشته باشیم. یکی از مدیرکل‌های ساواک را که آن موقع هنوز ایران را ترک نکرده بود، به وسیله‌ای پیدا کردیم. از او خواستیم و همراه ما آمد و رفتیم ادارات مختلف ساواک را بازدید کردیم. ساواک تأسیسات بسیار گسترده‌ای داشت. برای این که از فعالیت این ادارات سر در بیاوریم لازم بود چندین تیم آنجا مستقر می‌شد و پرونده‌ها را مطالعه می‌کرد تا واقعا بفهمیم چه خبر بوده است. اما وقتی آن آقا همراه ما آمد، چیزهای فوق‌العاده جالبی به ما نشان داد. نشان داد که اداره دوم و هشتم چقدر موثر کار می‌کرده؛ برای نمونه، گزارش‌های ارتش عراق پیش از آن که به دست حسن البکر - رئیس جمهوری عراق - برسد به تهران می‌رسید، یعنی این شبکه تا این حد در میان ارتش عراق نفوذ داشت! در همین جا این آقا مذاکرات محرمانه بین جورج حبش با قذافی را به ما نشان داد، متن مذاکرات در پرونده‌ها بود. وقتی گزارش خود را به مهندس بازرگان دادم، به این نتیجه رسیدیم که این اداره دوم و هشتم را باید نگاه‌داریم و امنیت کشور را نمی‌توان بدون اطلاعات حفظ کرد. از سوی دیگر ما تحت فشار بسیار شدیدی بودیم، بویژه از جانب حزب توده که "اسامی تمام کارمندان ساواک را منتشر کنید." ما هم نمی‌خواستیم این کار را بکنیم. توده‌ای‌ها می‌خواستند بدانند از اعضای خودشان چه کسانی با ساواک کار می‌کنند. همچنین می‌خواستند بدانند اداره دوم و هشتم چه کسانی هستند، چون برای شوروی‌ها مهم بود که بدانند چه کسانی در اداره دوم و هشتم کار می‌کنند. وقتی با نخست‌وزیر این مسائل را مطرح کردیم، این نظر به وجود آمد که نباید بگذاریم تیم‌های تعقیب و مراقبت اداره دوم از بین بروند. بلکه باید اولویت‌هایشان را تغییر بدهیم. اولویت زمان شاه این بود که کاری به کار امریکا، انگلیس و اسرائیل نداشتند و بیشتر روی شوروی و کشورهای بلوک شرق عمل می‌کردند. قرار شد اولویت عوض شود. امریکا و اسرائیل و انگلیس و شوروی برای ما فرقی ندارد؛ یعنی همان تیم‌ها با همان امکانات به کار گرفته شوند. اطلاعاتی از جلسات مشترک بعضی از فعالان سیاسی یا مطبوعاتی با امریکایی‌ها به دست آمد. الان اسم هیچ‌کدام را نمی‌خواهم ببرم، برای این که بعضی‌هایشان فوت کرده‌اند، شاید راضی نباشند. ما نسبت به این نوع تجمعات هم حساس بودیم و هم بدبین. حتی من به‌عنوان معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب نامه‌ای به آقای هادوی که آن موقع دادستان بود نوشتم و اطلاعاتی را که رسیده بود برای ایشان فرستادم و این که این افراد را برای بازجویی احضار کنید. آن تیم‌های تعقیب و مراقبت عمل می‌کردند و گزارش‌ها را به مرحوم چمران می‌دادند. زیرا در آن مقطع من دیگر معاون نخست‌وزیر نبودم و به وزارت خارجه رفته بودم. مرحوم چمران بعد از این که من به

وزارت امور خارجه رفتم، معاون نخست‌وزیر در امور انقلاب شد. این تیم‌ها به مرحوم چمران گزارش دادند که سرکنسول شوروی با فردی در فلان‌جا قرار دارند، چه کنیم؟ چمران با من هم مشورت کرد. مهندس بازرگان با مهندس صباغیان که آن‌موقع وزیر کشور بود مشورت کرد و قرار شد اینها را تحت نظر داشته باشند و اگر لازم شد، سر قرار بازداشتشان کنند. هیچ‌کس نمی‌دانست که این ملاقات با سعادتی به نمایندگی از طرف مجاهدین خلق است. دولت دستور داد که تعقیب و مراقبت و در صورت لزوم بازداشت صورت بگیرد. همان‌طور که زمانی که من معاون نخست‌وزیر بودم - و پیش از این اشاره کردم - آن‌نامه را به آقای هادوی نوشتم که افرادی دارند با سفارت امریکا ملاقات‌هایی در منازل خود انجام می‌دهند، ببینید موضوع چیست؟ اینجا هم شوروی‌ها بودند، در این امور ما هیچ فرقی بین انگلیس و امریکا و شوروی قائل نبودیم. این تیم‌ها سر قرار حاضر شدند و سرکنسول را تحت مراقبت به سفارت شوروی رساندند - چون مصونیت دیپلماتیک داشت - ولی آن‌آقا را دستگیر کردند که پس از دستگیری معلوم شد ایشان آقای سعادتی است که در این ملاقات می‌خواست پرونده مقربی را به شوروی‌ها بدهد. در همان بحران روزهای انقلاب و در آن یک هفته‌ای که اوضاع بسیار بحرانی بود، ساختمان ساواک چندین دست گشته بود. نیروهای مسلحی حمله کرده بودند و عمدتاً هم اداره سوم را به هم ریخته بودند. به‌طوری که من تیمی را مأمور کردم همه درها را ببندند و نرده‌ها را جوش دهند تا اسناد و مدارک محفوظ بماند. من به پنج نفر، از جمله مهندس عبدالعلی بازرگان، مرحوم مجید حداد عادل و هادی نژادحسینیان حکم دادم که نظارت کنند تا هیچ چیزی را نبرند. در این دست به دست گشتن‌ها یک‌دفعه مجاهدین آنجا را گرفتند و هر چه خواستند بردند. یک‌دفعه هم چریک‌های فدایی ریختند و هر چه خواستند بردند. یک‌دفعه هم خود ساواکی‌ها ریختند و چیزهایی که خواستند بردند. در آن دوره از جمله چیزهایی که از آنجا برده شده بود یکی هم پرونده مقربی بود که روس‌ها علاقه‌مند بودند که بدانند سرلشکر مقربی که برای آنها جاسوسی می‌کرده است چگونه لو رفته بود. این‌گونه اسناد معمولاً مربوط به رکن ۲ ارتش بود که پرونده‌های واقعاً کاملی درباره تمام افسران ارتش داشتند و حتی جزئی‌ترین مسائلشان؛ از انحراف جنسی گرفته تا عرق خوری، زنباره‌گی، یا نمازخوان و متدین و... همه اینها در پرونده افسران ارتش آمده بود. این پرونده‌ها دارای کامل‌ترین اطلاعات بود که اگر می‌خواستیم فرمانده انتخاب کنیم می‌توانست مورد استفاده قرار بگیرد. به همین دلیل مرحوم مهندس بازرگان در شورای انقلاب مطرح کرد که آقای خامنه‌ای به اتفاق تیمی در وزارت دفاع مستقر شوند و پرونده افسران ارتش را مطالعه کنند و اسامی افسران واجد شرایط را به نخست‌وزیر پیشنهاد بدهند که براساس آن حکم رئیس ستاد و یا هر یک از نیروها صادر گردد.

■ بعد از این که فهمیدید فرد دستگیر شده سعادتی است، آیا امکانش نبود که قضیه با مدارا حل شود و به متن جامعه و انقلاب کشیده نشود؟

□ امکان نداشت. مرحوم طالقانی هم خیلی تلاش کرد که قضیه از شدت و حدت بیفتد و درگیری نشود. اما با توجه به آن چیزی که پیش از این گفتم، گروه‌هایی بودند که نسبت به مجاهدین حساسیت فوق‌العاده‌ای پیدا کرده بودند و این قضیه را بهانه‌ای قرار دادند و آن را به صورت چماقی درآوردند. با همه اینها مرحوم طالقانی، مرحوم مهندس بازرگان، من و بقیه دوستان تلاش می‌کردیم این درگیری‌ها صورت نگیرد، بلکه حتی الامکان زمینه‌هایش هم از بین برود. اما سنت‌گرایان و روحانیان دست بالا را داشتند و در شورای انقلاب هم اکثریت را به دست گرفته بودند. آرام آرام دفتر آقای خمینی را هم به‌طور کامل در اختیار گرفته بودند. ارتباطات ویژه‌ای که شخص خود من با آقای خمینی در پاریس و بعد از آن داشتم قطع کردند. همه اینها دست به دست هم داد تا ما نتوانیم تأثیر لازم را بگذاریم.

■ **سوال این است که وقتی دولت نفوذ کلام داشت و می‌توانست مجوز دستگیری صادر کند، آیا این توان را نداشت که قضیه را طوری بین مرحوم امام و اینها حل و فصل کند؟**

□ آن اوایل که شورای انقلاب حکم قوه‌مقتنه موقت را داشت، آقایان مصوبه‌ای را در شورا گذراندند که کل تأسیسات ساواک از نخست‌وزیری برود زیر نظر شورای انقلاب و مسئولیت آن را هم دادند به آقای خامنه‌ای. بنابراین ما آن اشرافی که باید داشته باشیم، نداشتیم. قرار هم نبود که با آنها مقابله کنیم و بگوییم به شما تحویل نمی‌دهیم. در قضیه سپاه نیز همینطور عمل شد. سپاه را دولت (من به عنوان معاون نخست وزیر در امور انقلاب) تشکیل داد اما چندین بار مرحوم بهشتی و آقایان هاشمی رفسنجانی و موسوی اردبیلی در جلسات شورای انقلاب، خصوصاً با من صحبت کردند که فلان فرد را بگذارید فرمانده سپاه. من گفتم به آن فرد اعتماد لازم را ندارم، او قادر به مدیریت و فرماندهی نیست و سپاه را به هم می‌ریزد. آنها هر کاری کردند که سپاه را زیر نفوذ خودشان ببرند نپذیرفتم. در نتیجه مصوبه‌ای در شورای انقلاب تصویب کردند که سپاه زیر نظر شورای انقلاب برود. این در حالی بود که شورای انقلاب حق دخالت در امور اجرایی و وظایف دولت را نداشت. این در مقطعی بود که روحانیونی که در شورای انقلاب بودند حزب جمهوری اسلامی را به‌عنوان بازوی سیاسی خودشان سازمان داده بودند. سپاه را هم که ما سازمان داده بودیم، به‌عنوان بازوی نظامی در اختیار گرفتند. آن زمان، ابوشریف را که از گروه‌های فعال قبل از انقلاب بود، در یکی از ارگان‌ها مستقر کردند تا یک سپاه دیگری - موازی سپاه پاسداران دولت - بسازد، اما موفق نشد.

■ **شما ابوشریف را نصب کرده بودید؟**

□ خیر، سپاه یک فرمانده نداشت. بلکه یک شورای فرماندهی درست کرده بودیم که شامل نمایندگان وزارت کشور، دادستان کل، ستاد مشترک ارتش و دولت و رهبری بود. نماینده دادستان کل به این دلیل که اگر ضرورت داشت یک خانه‌ای بازرسی بشود، حکم بدهد و کار خلاف قانون انجام نشود، نماینده ستاد مشترک برای سازماندهی آموزش بچه‌ها، خود من هم به‌عنوان نماینده دولت بودم. وزارت کشور هم یک نماینده معرفی کرده بود. هر کدام از اینها به یک دلیل در آن مجموعه آمده بودند تا

همانگ عمل کنیم. به پیشنهاد من آقای خمینی به مرحوم لاهوتی به عنوان نماینده خودشان در این شورا حکم داد. اما آقایان به شدت با مرحوم لاهوتی مخالف بودند. احکام اولین بنیانگذاران سپاه در شهرستانها را هم خود من دادم. همین که واحدهای اولیه سپاه سازمان یافت، سعدآباد به عنوان مکان آموزش کادرها در نظر گرفته شد. افرادی مثل محسن سازگارا، حسین مظفری، رضا طباطبایی، کاظمی - که فرد بسیار خوب و سالمی بود و بعدها شهید شد - برای سازماندهی و صدور کارت عضویت و شناسایی و... در سعدآباد مستقر بودند.

فروردین ۱۳۵۸ شورای انقلاب با یک مصوبه خلاف اساسنامه خود، سپاه را از دولت گرفت. آن موقع متأسفانه آقایان روشنفکرانی هم که در شورای انقلاب بودند در مخالفت با دولت موقت به این مصوبه رأی دادند. فکر می کردند اگر سپاه را از دولت بگیرند، فلان آقا را فرمانده آن می کنند. وقتی ساختمان و تأسیسات ساواک را زیر نظر شورای انقلاب بردند یک نفر از اعضای حزب مسئول آن شد. سپاه را هم که از اختیار دولت خارج کردند، به همان سرنوشت دچار شد. به هر حال اینها زیر ساختهای قدرت خود را از جنبه های سیاسی و نظامی تکمیل کردند.

در نهایت در پاسخ به پرسش شما باید بگویم ما نمی توانستیم کار موثری انجام بدهیم. تنها در این حد بود که آقای طالقانی به دلیل موقعیت خودش سخنانی گفت که تاثیری هم نداشت. ما دیگر نفوذی نداشتیم و نمی توانستیم کاری بکنیم. به همین دلیل برای اولین بار در خرداد ۱۳۵۸ تصمیم گرفتیم که دسته جمعی استعفا بدهیم. مرحوم مهندس بازرگان نامه ای به آقای خمینی نوشت و همه ما آن را امضا کردیم. مهندس در آن نامه نوشته بود که نمی شود مملکت را این گونه اداره کرد. قرار بود آقایان قوه مقننه باشند ولی در همه کارهای اجرایی دخالت می کنند، یک شهر و ۲۰ کلانتر شده است.

### ■ دولت موقت پیش امام نفوذ کلام نداشت؟

□ دولت موقت در ابتدا این نفوذ را داشت، اما اینها آرام آرام پاهای ما را قطع کردند. خلخال خودشان می گوید شب اول کودتا شد. به این معنا که در برنامه کمیته استقبال پیش بینی شده بود که آقای خمینی در مدرسه رفاه مستقر بشود و مدیریت کارهای اداری و دفتری اش را کمیته استقبال اداره کند اما همان شب اول برنامه را به هم زدند و آن روز که آقای خمینی به ایران وارد شد، ایشان را به مدرسه علوی بردند و روحانیون کنترل آنجا را در دست گرفتند؛ آقای ربانی شیرازی و دیگران. چند روز بعد آقای خامنه ای آمد پیش من و گفت که آقای منتظری رفته پیش آقای خمینی و گفته است که این چه وضع مدیریت است؟ آقای خمینی هم گفته خودتان جمع شوید و اداره کنید. آنها هم جمع شدند یک هیئت یازده نفری از روحانیون؛ آقایان ربانی شیرازی، خامنه ای، هاشمی، بهشتی و... که در همان مدرسه بودند نشستند و کارها را تقسیم کرده اند. سپس آقای خامنه ای به من گفت: "من مسئول روابط خارجی شده ام، شما بیا با ما کار کن". من هم گفتم: "در این هیئت یازده نفره شما یک نفر هم غیرروحانی نباید

باشد؟ آقای خمینی گفت بنشینید و برنامه‌ریزی کنید ولی آیا آقای خمینی گفت هیچ غیرروحانی را به این هیئت راه ندهید؟! "به ایشان گفتم: "اگر آقای خمینی از من بخواهد می‌آیم ولی اگر شما بخواهید باید مراقب کنید که چرا این کارها را انجام می‌دهید؟" بعد مدیریت دفتر آقای خمینی را به طور کامل در دست گرفتند.

نمونه دیگری را بگویم؛ من در جریان اعدام چهارنفر اول از سران رژیم - در بهمن ماه ۱۳۵۷ - نبودم. منزل پدرم بودم که ساعت ۹ تا ۹/۳۰ شب سیدحسین آمد و گفت آقا با شما کار دارد. رفتم مدرسه علوی، دیدم ۱۵-۱۰ نفر آقایان نشسته‌اند. به آقای خمینی خبر داده بودند که آقای خلخال‌چشم ۲۴ نفر را بسته و آنها را به پشت‌بام مدرسه رفاه برده تا تیرباران کند، بدون این که آقای خمینی اطلاع داشته باشد. خبر که به ایشان می‌رسد، دستور توقیف می‌دهد و سپس سیدحسین را می‌فرستد دنبال من. آقای خلخال‌چشم را هم به آن جلسه خواسته بودند. خلخال‌چشم روی حاشیه روزنامه اطلاعات - که دستش بود - اسامی آن افراد را نوشته بود. آقای خمینی نظر مرا پرسید. من گفتم: "با اعدام اینها بدون محاکمه مخالف هستم". دلایلم را هم گفتم که نصیری رئیس ساواک بوده، مقصر است و باید مجازات شود، اما نصیری حامل اطلاعات بسیار فراوانی است. او از جمله افسران معدودی بوده که در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دخالت و نقش داشته است، این آدم باید بیاید راجع به این دوران توضیح بدهد. علاوه بر این نباید همین طوری نصیری را کشت؛ در ورزشگاه آزادی جلسه محاکمه‌ای می‌گذاریم و از طریق روزنامه از همه شاکیان دعوت می‌کنیم تا در آن دادگاه حاضر شوند و در واقع یک دادگاه بین‌المللی تشکیل می‌دهیم، تمام خبرنگاران داخلی و خارجی هم حاضر می‌شوند و نصیری در آن دادگاه می‌تواند از خودش دفاع کند. یا فرض کنید رحیمی فرماندار نظامی تهران بوده و دستور قتل‌ها و کشتارهای زیادی را داده است و باید مجازات شود. من صحبت‌م با آقای خمینی این بود که اینها باید محاکمه بشوند، وگرنه بعدها می‌گویند رژیم اسلامی اینها را بدون محاکمه کشت. در مورد هویدا گفتم این شخص ۱۴ سال نخست‌وزیر شاه بوده و می‌دانیم که اختلافات زیادی هم با شاه و دربار داشت، او اطلاعات فراوانی دارد، یک وقت ما می‌گوییم شاه فاسد بوده، اما وقتی هویدا بگوید شاه فاسد بوده این خیلی فرق می‌کند. می‌دانید که به دستور تیمسار رحیمی، فرماندار نظامی تهران، هویدا بازداشت شده بود. یعنی وقتی انقلاب پیروز شد، هویدا در بازداشت بود. پیش از آن بسیاری از دوستان هویدا به او گفته بودند اوضاع وخیم است، از کشور خارج شود. اما او حاضر نشده بود ایران را ترک کند. وقتی او را به مدرسه رفاه آوردند به من گفت می‌خواهد حرف بزند و خیلی حرف‌ها دارد که باید بزند و من به آقای خمینی بگویم اینها را بدون محاکمه اعدام نکنند. به‌رغم مخالفت من، آقای خمینی خودش بنا به دلایلی دستور اعدام را صادر کرد.

منظور من این بود که این ارتباطات ویژه بین من و آقای خمینی وجود داشت و ایشان این اعتماد را به من داشت که در مورد مسائل کلان ملی با من مشورت می‌کرد. اما آرام‌آرام کسانی که به مصلحت نمی‌دیدند آقای خمینی غیر از نظرات آنها نظرات دیگری را هم بشنود، پای ما را قطع کردند. اگر آن رابطه را از بین نمی‌بردند این امکان وجود داشت که در بعضی از تصمیمات کلیدی - که تاریخ نشان داد به نفع کشور ما نبود، از جمله ادامه جنگ بعد از فتح خرمشهر، آقای خمینی تصمیم دیگری بگیرد. این را با یقین می‌گوییم؛ در مورد جنگ در سال ۱۳۶۴، که من آخرین دیدارم را با آقای خمینی داشتم، ایشان نظریات مرا پذیرفت اما آن وقتی بود که دیگر در اطراف بصره و بغداد می‌جنگیدند. نمونه دیگری برایتان بگویم؛ من به‌عنوان وزیر امور خارجه می‌خواستم بروم آقای خمینی را ببینم، خوب طبیعی بود که آن قدر وقت نداشتم که یک ساعت معطل شوم تا آقا را ببینم. چندین بار به آقای خمینی گفته بودم که من با شما کار دارم، کارهای مملکتی است و باید به شما گزارش بدهم و نظر شما را بگیرم، اینجا مرا معطل می‌کنند. ایشان بارها احمد آقا و آقای صناعی را صدا کرد و گفت: "فلانی (یعنی من) وقتی با من کار دارد معطلش نکنید، حتی اگر من اندرون هم بودم، به من اطلاع بدهید". اما باز هم ساعت‌ها مرا معطل می‌کردند. اینها می‌دانستند که نظر آقای خمینی نسبت به من و نظرات من چیست، لذا مایل نبودند که من نظرات و دیدگاه‌های خود را به ایشان منتقل کنم. حتی گزارش‌های نادرست به آقای خمینی می‌دادند، به طوری که من در چندین مورد با آقای خمینی مجبور به احتجاج شدم و گفتم این گزارش‌هایی که به شما داده‌اند صحت ندارد، چه کسی این حرف‌ها را به شما می‌زند؟ سال ۱۳۵۸ یک‌بار آقای خمینی از این سخن مهندس بازرگان که گفته بود آقای خمینی را محاصره و دوره کرده‌اند ناراحت بود. به من گفت: "این حرف‌ها چیست؟ چه کسی می‌گوید مرا محاصره کرده‌اند؟" همین‌طور که روی مبل کنار هم نشسته بودیم، نامه‌هایی را که کنار دستش بود نشان داد و گفت: "می‌بینید چقدر نامه، همه اینها را برای من می‌آورند". من هم گفتم: "آقا! اینها نامه‌هایی است که شما باید ببینید آنهایی که نباید ببینید نمی‌آورند به شما بدهند". گفت: "از کجا این را می‌گویی؟" گفتم: "یک مثل برای شما می‌زنم؛ آقای محمد جواد حجتی کرمانی از علاقه‌مندان و مریدان شما هست یا نیست؟ چندماه است او را ندیده‌اید؟ بعد گفتم آقای حجتی کرمانی می‌گوید من می‌روم دفتر آقا یک ساعت، دو ساعت، سه ساعت می‌نشینم، به من اجازه نمی‌دهند آقا را ببینم، من هم دیگر نمی‌روم، مگر این که آقای خمینی دلش تنگ بشود، بخواهد مرا ببیند و به من بگوید بیا، آنگاه من می‌روم. ببینید! نه تنها نامه‌ها را به شما نمی‌دهند، آن کسانی را هم که آنها دوست ندارند بیایند شما را ببینند، نمی‌گذارند". پس از شنیدن این حرف‌ها، همان‌جا در حضور من آقای خمینی با خط خودش دستورالعملی در ۵۶ سطر برای دفترش نوشت که "تمام نامه‌ها را برای من بیاورید، هر کس می‌خواهد



مرا ببیند به او وقت بدهید." اما من می دانستم که کسی به این نامه ترتیب اثر نمی دهد، چنانچه ندادند و نگذاشتند.

■ گفتید در خرداد ۱۳۵۸ مهندس بازرگان نامه ای برای امام نوشت و همه اعضای دولت موقت آن را امضا کردند. ایشان چه پاسخی به نامه مهندس بازرگان داد؟

□ آقای خمینی همه ما را خواست و حمایت کرد و دلگرمی داد و از مهندس بازرگان خواست تا بماند. یک بار من رفته بودم به کوبا. وقتی برگشتم، دیدم روزنامه ها نوشته اند که آقای خمینی گفته "من فلانی [دکتر یزدی] را ۲۰ سال است می شناسم این حرف ها چیست می زنند".

■ با این تحلیل از فضای آن زمان، آیا سی خرداد ۶۰ را قابل پیش بینی و یا پیشگیری می دانید یا خیر؟

□ من معتقدم آنچه در خرداد سال ۶۰ اتفاق افتاد، هم قابل پیش بینی بود و هم قابل پیشگیری. به عنوان نمونه اگر آقای خمینی، علیرغم اشاره ها و توصیه های اطرافیان، درخواست ملاقات مسعود رجوی و سایر رهبران سازمان را می پذیرفتند و از موضع بالا و به عنوان یک پدر، پدری که می خواهد با یک فرزندی که از نظر او ناخلف درآمده سخن بگوید، موثر واقع می شد.

■ دو-سه بار ملاقات کرده بودند و در روزنامه ها هم منعکس شد.

□ من به یاد ندارم. حتی اگر هم بوده کافی نبوده است. همان طور که گفتم در مورد کردها آن اشتباه اتفاق افتاد و در مورد رجوی و مجاهدین خلق هم این اشتباه. شما ببینید چه واکنشی علیه مهندس بازرگان راه انداختند که چرا فقط گفته بگذارید "رجوی هم کاندیدا بشود، اگر مردم رأی دادند بپذیریم اگر هم رأی ندادند دیگر ادعایی ندارد".

سوتیتر:

قطعاً واقعه بزرگی مثل خرداد سال ۶۰ نمی تواند از یک بعد مورد بررسی قرار بگیرد. هنگامی این تحقیق و پژوهش مفید و موثر است که از زوایا و ابعاد مختلف بررسی شود و هیچ یک از کسانی که در این زمینه اظهار نظر می کنند، نمی توانند بگویند آنچه را که دیده اند و شنیده اند همه قضایاست

یکی از مشکلات و مصائبی که گریبان گیر سازمان مجاهدین خلق شد این بود که نگاه کلاسیک یک حزب آهنین - نگاه لنینیستی - بر سازمان غلبه پیدا کرد، به این معنا که اگر کسی با شما مخالفت کرد تا مرز نابودی او می توانید پیش بروید. در واقع سازمان جای خدا، جای ملت و همه چیز را گرفت

من هم مثل شما معتقد هستم که واقعه سی خرداد ۶۰ بر مسیر تحولات جمهوری اسلامی ایران بعد از آن اثر گذاشت. ما می‌دانیم که در هر دو طرف کسانی بوده‌اند که دارای دیدگاه‌های انحصارگرایانه بوده‌اند و دنبال فرصت بوده‌اند که آن دیدگاه‌ها را بر مجموعه تحولات تحمیل کنند

روابط ما با سازمان در فاز دوم این‌طور بود که تراب حق‌شناس و حسین روحانی که در بغداد بودند با دکترچمران - که در بیروت بود - تماس می‌گیرند و درخواست کمک می‌کنند

به دنبال دستگیری‌های سال ۱۳۵۰ بود که ما ناگهان احساس کردیم نیاز است جریانی در خارج از کشور هویت فکری، سیاسی و ایدئولوژیک مجاهدین را نمایندگی و معرفی کند

موقعی که بیانیه تغییر مواضع منتشر شد، از این تاریخ روابط ما با سازمان دیگر به کلی متوقف شد و فاز دوم ارتباط ما با سازمان تمام شد در فاز جدید، به‌ناچار می‌بایستی به تأثیرات منفی این تغییر، در کل جنبش می‌پرداختیم

با مطالعاتی که من داشته‌ام ریشه این را در دو نقطه می‌بینم: نخست در برخی از اندیشه‌هایی که از ابتدا در سازمان بود و بعد روند سیاسی - تشکیلاتی آن، دوم در فرار زندان ساری. من فرار تقی شهرام و دو نفر همراهش از زندان ساری را بسیار مشکوک و بحث‌انگیز می‌دانم

تأثیری که اعلام تغییر ایدئولوژی در داخل سازمان و بر کل جنبش اسلامی در ایران و روابط گروه‌ها برجای گذاشت، ساواک خوابش را هم نمی‌دید. به نظر من این از هر راه‌حل دیگری برای ساواک مفیدتر بود

به نظر من یکی از دلایل شکست ساواک در انقلاب اسلامی این بود که سازمان واحد ارتدوکس که در تمام انقلابات دنیا وجود داشته است در انقلاب ایران نبود. هیچ سازمان واحدی انقلاب اسلامی ایران را رهبری نکرده است

بعد از پیروزی انقلاب رسوبات و درگیری‌هایی که در درون زندان‌ها از شهریور ۵۴ به بعد شکل گرفته بود آرام آرام بروز خارجی پیدا کرد. اشتباه بزرگی که صورت گرفت این بود که نگذاشتند آقای خمینی مجاهدین را بپذیرند

نظر آقای خمینی نسبت به مجاهدین در دو بعد منفی بود. در بعد اول، مجاهدین خلق اولیه، به هر حال از تبار روشنفکران دینی بودند. آقای خمینی هم، نظیر بسیاری از روحانیان، نظر چندان مثبتی نسبت به روشنفکران دینی نداشتند

مجاهدین خلق علاوه بر این که از تبار روشنفکران دینی بودند، در تدوین ایدئولوژی خود، نوآوری‌هایی داشتند که نه تنها آقای خمینی بلکه روحانیان دیگر، یا حتی متفکر و نواندیش غیرروحانی، نظیر مهندس بازرگان نیز با آنها مشکل داشت

هنگامی که مهندس بازرگان قرار شد به پاریس بیاید، مرحوم اشراقی، داماد بزرگ آقای خمینی مطرح کرد که برخی از روحانیان با آمدن بازرگان مخالفند و علت مخالفت آنان را کتاب راه طی شده بازرگان می‌دانست. کتابی که حداقل ۳۰ سال قبل از انقلاب نوشته شده بود و در همان زمان با اعتراض برخی از روحانیان روبرو شد

نه تنها مخالف بودند که دولت موقت به اینها پستی بدهد، حتی حقوق مدنی اینها را هم انکار می‌کردند یعنی مانع می‌شدند که از طریق یک فرایند دموکراتیک وارد حاکمیت شوند

در خلال بحث‌های‌شان این نکته مشهود بود که اذعان دارند که انقلاب محصول همکاری دو جریان اصلی اسلامی است، یعنی روشنفکران دینی و روحانیان. آنها انقلاب را حق خود و هر دو جریان را غاصب می‌دانستند

ارتباطات ویژه بین من و آقای خمینی وجود داشت و ایشان این اعتماد را به من داشت که در مورد مسائل کلان ملی با من مشورت می‌کرد. اما آرام آرام کسانی که به

مصلحت نمی‌دیدند آقای خمینی غیر از نظرات آنها نظرات دیگری را هم بشنود، پای ما را قطع کردند

من معتقدم آنچه در خرداد سال ۶۰ اتفاق افتاد، هم قابل پیش‌بینی بود و هم قابل پیش‌گیری. به‌عنوان نمونه اگر آقای خمینی، علیرغم اشاره‌ها و توصیه‌های اطرافیان، درخواست ملاقات مسعود رجوی و سایر رهبران سازمان را می‌پذیرفتند و از موضع بالا و به‌عنوان یک پدر، پدری که می‌خواهد با یک فرزندی که از نظر او ناخلف درآمده سخن بگوید، موثر واقع می‌شد

### جنبش مخملی ایران

به پاس حماسه دوم خرداد ۱۳۷۶

### دکتر نظام‌الدین قهاری

در دو دهه آخر قرن بیستم و سال‌های نخست هزاره سوم میلادی حوادث و تحولاتی در کشورهای مختلف جهان به‌وقوع پیوست که با وجود اختلاف در کاربردها و کارکردها "استراتژی و تاکتیک" عموماً اهدافی در جهت احقاق حقوق پایمال شده شهروندان و نیل به مردم‌سالاری را تعقیب می‌کردند. این تحولات که با مبارزات وسیع مردم همراه بود، جملگی به "انقلاب‌های مخملی" موسوم گردیدند. مردم متبوع این کشورها با بهره‌گیری از تجارب گرانقدر سال‌های طولانی مبارزات پیگیر برای دستیابی به آزادی، دموکراسی و عدالت که همواره با انقلاب‌های خونین، کودتا و ضدکودتا و جابجایی و تغییرات خواسته و ناخواسته دولت‌ها همراه بود به نتیجه ارزشمندی دست یافتند که عمده انقلاب‌های سرخ به اهداف از پیش وعده داده شده یا در تخیل و آرمان‌ها تصور یافته، دست نیافتند. بلکه شرایط زیستی که پس از فروپاشی رژیم قبلی به‌وجود آمد بسیار شاق بود و نظام جدیدی که به‌وجود آمد نیاز به نهادسازی‌های جدید و جوان داشت و سال‌ها باید به تجربه‌اندوزی و برنامه‌ریزی‌های پیچیده و مدون اقدام کرد تا به بخشی از اهداف از پیش تعیین‌شده رسید. از این رو وصول به آرزوهای انقلابیون و تحول‌طلبان بسیار بعید به نظر می‌رسید. بنابراین باید به روش‌های دیگری

روی آورد که عمدتاً مسالمت‌جویانه بود و حداقل تخریب و جابجایی مسئولان را به همراه داشت ولی امکان داشت به حداکثر خواسته‌های ملموس و قابل اجرا دست یافت. چنین کوشندگی‌ها در بین ملت‌های تحول‌خواه و اصلاح‌طلب مقبولیت یافت و به انقلاب‌های سپید یا مخملی موسوم گردید. آنچه تا به حال به اثبات رسیده، مشخص شده که چنین تحولات یا انقلاب‌ها به مراتب بنیانی‌تر و کارسازتر بوده خواسته‌ها و تمایلات جامع یا اکثریت قریب به اتفاق شهروندان جوامع مذکور را بیشتر برآورد ساخته است.

\*\*\*

جنبش‌ها و انقلاب‌های مخملی در کشورهای مختلف صرف‌نظر از عنوان مشترک، تفاوت‌هایی با هم داشتند که بیشتر در رابطه با شرایط اجتماعی - فرهنگی و سیاسی و خواسته‌های برحق، ملموس و قابل وصول شهروندان آن جوامع بود. ولی نقاط مشترک و متشابهی هم داشته‌اند که مهمترین آنها به قرار زیر است.

- به‌وجود آمدن ذهنیت جمعی در اکثریت شهروندان بر ضرورت ایجاد و تحول و اصلاح در خط‌مشی‌های مدیریت سیاسی و اقتصادی کشور.

- جنبش‌ها در جهت احقاق حقوق شهروندان و گسترش مردم‌سالاری سیر می‌کرد، لذا تمایلات دموکراسی‌خواهی و عدالت‌جویی در آنها بیشتر مشاهده می‌گردید.

- عدم رضایت عامه از عملکرد حاکمان و مسئولان طراز اول، به‌دلیل عدم موفقیت در انجام وعده‌های از پیش داده شده و اثبات عدم حسن‌نیت مسئولان با نادیده گرفتن قوانین موجود و حقوق مردم.

بنابراین گرایش گسترده مردم به تحول و جنبش اصلاحی در جوامعی به‌وقوع پیوست که رژیم‌های آنها از دموکراسی و آزادی و عدالت فاصله داشتند.

- به‌وجود آمدن انگیزه عام همکاری جمعی و مستمر برای دستیابی به اهداف مذکور که به صورت حضور اجماع میلیونی شهروندان در صحنه آزاد خیابان‌ها و میدانی و پایداری و پافشاری بدون وقفه در کسب خواسته‌ها مصداق پیدا کرد.

- گزینش راه‌های قانونی برای کسب مطالبات، مانند شرکت عمومی در انتخابات و رأی به برنامه‌های از پیش تدوین‌یافته. حضور در فضاها، آزاد و میدانی، تشکیل نهادهای مدنی، شامل انجمن‌های محلی - صنفی، آموزشی و فرهنگی، NGOها و نهادهای شورایی، سندیکاها، اتحادیه‌ها و احزاب.

- عرضه مطالبات مدنی و قانونی در حد معقول و قابل تحقق که مورد قبول و پسند عام بوده و همکاری دسته‌جمعی را ممکن سازد.

- اجتناب از هرگونه خشونت، تخریب و زیاده‌روی، نفی شعارهای مهیج غیرقابل اجرا و غیرواقعی، اتکا به گفت‌وگو و بحث و عطف و محبت با رقیبان سیاسی و مخالفان.

- حفظ نهادها و کیان‌ها و دستگاه‌ها، سیستم‌های موجود که متعلق به عموم بوده و همواره نیاز وافر به آنها وجود دارد. اهداف اصلاح‌طلبانه جنبش‌های مخملی با هرگونه تخریب و نابودی ظرف و مظروف متعلق به جامعه منافات داشت.

- حضور رهبران هوشیار و آگاه که خود در صحنه جنبش‌های مردمی حضور داشته، مردم هم متقابلاً به آنها اعتماد داشته و آنها نهضت‌های اصلاح‌طلبانه را هدایت و رهبری نموده و درنهایت به پیروزی رسانده‌اند.

انقلاب‌ها و جنبش‌های مخملی در هر جامعه کشوری از فرهنگ و عادات سنت‌های عمیق، ملی، مذهبی و تاریخی ملت‌های خود نشأت وافر گرفته‌اند و تفاوت‌های آشکار آنها از همین زاویه قابل تشخیص است. به‌عنوان مثال در لهستان که تمایلات مذهبی کاتولیک اولویت داشت؛ مبارزات بر نیاز و تمایلات مذهبی مردم استوار بود. در رومانی نفی دیکتاتوری، در یوگسلاوی تمایلات ملی و استعفای رئیس‌جمهوری که سبب چند پارچه‌شدن کشور شده بود. در اوکراین حقیقت و راستگویی مسئولان و رهبران ملاک پذیرش آنها از سوی ملت بود.

\*\*\*

اما در مورد میهن‌خودمان، اگر حماسه پرشور مردمی دوم‌خرداد ۷۶ را "جنبش مخملی ایران" بنامیم سخن به گزاف نگفته‌ایم و راه خطا نرفته‌ایم. مردم ایران با تجارب تاریخی بیش از یک‌صدسال انقلاب‌های ضداستعماری و خودکامگی و جنبش‌های ضداستبدادی و پیش‌کسوتی در فرایند دستیابی به جامعه مدنی در خاورمیانه و ملل مسلمان، این‌بار نیز به صورت یکپارچه در جنبش اصلاح‌طلبی و آزادیخواهی شرکت کرد و سیمای ارزنده و تاریخ‌سازی به مردم جهان نشان داد.

سیمایی متأثر از سیرت فرهنگ و اخلاق منزه سیاسی که به صورت آرامش و کوشش بدون خشونت جلوه نمود. در روز دوم‌خرداد ۷۶ اکثریت انبوه و قریب به اتفاق از واجدین شرایط به امید گشایش فضای سیاسی و فرهنگی و تعمیم عدالت و جامعه مدنی برای انتخاب رئیس‌جمهور جدید که جلوه‌های نوینی در کلام و رفتارش هویدا بود، به مراکز اخذ رأی مراجعه و با نهایت آزادی و آرامش و انتخاب و تمایل شخصی رأی خود را به صندوق‌ها ریختند. مردم ایران آقای خاتمی را شخص فرهیخته‌ای می‌دانستند که سابقه نسبتاً روشنی در مدیریت کلان‌امور فرهنگی و هنری کشور داشت. سخنان ایشان نشانه‌هایی از تحول در تفکر منجمد و سنگواره قرون تهجرخیز و عقب‌ماندگی گذشته داشت. وعده اصلاحات فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، بسط جامعه مدنی، تساهل و تسامح در رفتار مدیریت‌های طراز اول نظام، مردم‌سالاری، آزادی اندیشه و مقولات دیگر که بوی دموکراسی می‌داد در برنامه‌های ایشان مشخص بود که به مذاق تفکر سیاسی ایرانیان بسیار خوشایند می‌آمد. لذا شاهد بودیم که مردم منجی طلب ایران با اکثریت غیرقابل پیش‌بینی و بی‌سابقه‌ای به آقای خاتمی رأی دادند، به امید آن که آرمان‌ها

و خواسته‌های برنیامده و سرکوب شده انقلاب ۲۲ بهمن همچون کلامشان در عمل هم به اجرا گذارده شود.

جنبش مخملی ایران که دوم خرداد ۷۶ سرآغازش بود تا چند سال بعد ادامه یافت و در انتخابات دوره هشتم مجلس و دوره هشتم ریاست جمهوری و دور اول شوراها کاملاً زنده و بانشاط خودنمایی کرد. اما به دلایل مختلف در سال‌های بعد در نشیب قرار گرفت و در انتخابات دوره هفتم مجلس آن شور و فتور گذشته را نداشت. علل این فروکاستن به جای خود قابل بررسی است. مسلماً کسانی که سبب این کاهش تجلی سالم قدرت ملت ایران گردیدند در مقابل تاریخ مسئول و پاسخگو خواهند بود.

در هر حال در همان سال‌های محدود این جنبش تاریخی تأثیر عمیقی در فرهنگ سیاسی و آگاهی‌های اجتماعی و پیشرفت و توسعه معنوی و مادی مردم ایران گذاشت. از جمله ادبیات سیاسی جدیدی به ارمغان آورد که در نشریات مکتوب و کلمات منصوب و رسانه‌های جمعی کاملاً مشهود است. موج‌های جنبش تحریک‌های اصلاح‌گرانه‌ای را هم به دنبال داشت و پیشرفت‌های چشمگیری در راستای تفهیم عمومی ذهنیت مردم‌سالاری و دموکراسی کسب کرد. در صحنه عمل هم انتخابات شوراها که بخشی از خواسته‌ها و اهداف انقلابی مردم بود و نمادی از سپردن کار مردم به دست مردم است، بعد از ۲۲ سال که از انقلاب می‌گذشت به اجرا درآمد.

روزنامه‌ها و نشریات متعددی که برای روشن کردن اندیشه و افکار مردم ضروری و مفید بودند به زیور نشر آراسته گردیدند. نویسندگان، مترجمان و تحلیل‌گران و مفسرین زیادی به خصوص در قشر جوان پا به عرصه حضور گذاشتند. جریانان خشونت‌باری که حذف فیزیکی مخالفان و دگراندیشان را هدف خود قرار داده بود منزوی و متوقف گردید. ارگان و سازمانی که مأموران آن به اقداماتی خلاف شئون انسانی و اسلامی دست می‌زدند و به آبرو و حیثیت جمهوری اسلامی لطمه وارد می‌کردند تصفیه و پاکسازی شد. در زمینه کارهای عمرانی اقدامات چشمگیر زیربنایی ارزشمندی صورت گرفت که نتایج موثر و مفید آن در سال‌های آینده بروز خواهد کرد. از جمله این اقدامات باید گسترش و توسعه راه‌های ارتباط کشور (ریلی و جاده‌ای)، ساختمان سدهای متعدد بزرگ و کوچک برای کنترل و جمع‌آوری آب‌ها و سیلاب‌های سرگردان که سبب تخریب یا هدررفتن می‌گردید، افزایش تولید انرژی برق و برق‌رسانی به کلیه نقاط کشور، توسعه شبکه گاز در شهرهای دور و نزدیک، توسعه استخراج و تصفیه گاز و نفت و پیشرفت صنایع پتروشیمی، افزایش صادرات غیرنفتی، وصول به مرحله خودکفایی در تولید گندم و ده‌ها مورد دیگر از این قبیل اقدامات را می‌توان نام برد.

البته کلیه اقدامات اصلاحی انجام‌شده با روحیه و آرزوهای شتاب‌زده و نیازها و انتظارات انبوه مردم هماهنگ و هم‌راستا نبود. خواسته‌های شهروندان به خصوص توسعه سیاسی بسیار فراتر از امکانات و اختیارات محدودشده رئیس‌جمهور در قانون اساسی و نمایندگان اصلاح‌گر مجلس شورا سیر می‌کرد؛

که اولی هر ۹ روز با یک توطئه روبه‌رو می‌گردید و مجبور بود با آرامش و متانت و صبوری آنها را از سر به در کند و دومی‌ها هم با سد غیرقابل نفوذ تصمیمات شورای نگهبان و حکم حکومتی سروکار داشتند که مانعی در سر راه تصمیمات اصلاح‌گرانه آنها محسوب می‌شد.

آقای خاتمی رئیس‌جمهور آرامش و امنیت را بزرگ‌ترین نعمت برای جامعه و مهم‌ترین وظیفه خود محسوب می‌داشت و سعی وافر در حفظ آن به کار می‌برد. بودند جریاناتی که آمادگی داشتند برای افزودن به اقتدار سیاسی و انحصارات اقتصادی خود، به بهانه جزیبی امنیت کشور را برهم زنند تا از آب گل‌آلوده ماهی بگیرند و حداقل شرایط باز فکری، فرهنگی و سیاسی جامعه را هر چه بیشتر تنگ‌تر و ناامن‌تر سازند. رئیس‌جمهور سعی فراوان به کار برد که بهانه به دست جریانات خردستیز و آشوبگر ندهد.

کسانی که به آقای خاتمی به بهانه عملکردهای آرام و بدون واکنش ماجراجویز او اتهام تعلق می‌زنند و از او به دلیل مقابله با حملات و اعلان جنگی که به دولت داده می‌شد انتقاد می‌کنند باید یک بار دیگر قانون اساسی جمهوری اسلامی را مطالعه کنند و به اختیارات محدود رئیس‌جمهور و بی‌ثباتی و تزلزل مقام و آسیب‌پذیری موقعیت او در مقابل رهبری و دیگر نهادهای انتصابی و نیمه‌انتصابی توجه بیشتر مبذول دارند. ضمناً میزان سرمایه‌گذاری معنوی، اخلاقی و فرهنگی ملت را در وصول به جامعه مدنی در نظر آورند.

بنابراین کارنامه دوران رئیس‌جمهوری خاتمی تا حدود زیادی مثبت و سپید می‌باشد. هر چند باید اذعان کرد اصلاح‌گران می‌توانستند کارکرد بسیار درخشان‌تر و شفاف‌تری به ملت ایران ارائه نمایند. شاید بیشترین ضعف رهبران جنبش اصلاحی ایران در بخش آموزش سیاسی - عملی و اجتماعی عمومی و سازماندهی خیل عظیم مردمی بود که به صحنه سیاست و کوشندگی گام گذاشته بودند.

آموزش می‌توانست شامل تمامی مطالبی باشد که در آغاز جنبش اصلاحات و در نطق‌های انتخاباتی رئیس‌جمهور و کاندیداهای نمایندگی مجلس مطرح گردیده بود. این مطالب که به دو بخش نظری و عملی قابل تقسیم بود هر کدام سرفصلی می‌گردید و به‌طور مبسوط و مخلوط برای علاقه‌مندان به جنبش اصلاحی بخصوص جوانان که برای نخستین بار در انتخابات شرکت کردند و گام‌های نخست تجربه سیاسی را می‌پیمودند آموزش داده شود. برخی از این فصول عبارتند از: قانون‌گرایی، حقوق انسانی، مدنی و حقوق بشر، مردم‌سالاری، تساهل و تسامح، محدوده انتظارات و اختیارات و وظایف قانونی فرد و مسئولان، حد آزادی و آرمان‌های اجتماعی و مشکلات بر سر راه وصول به این اهداف. معرفی استبداد تاریخی و اخلاقی - تاریخ استبداد و راه‌های فردی، اجتماعی، فرهنگی برای مقابله با آن، آموزش و تمرین تحمل سختی‌ها، گفتمان، تفکر سازنده، دموکراسی و موانع آن. خرافات و تفکیک



آن از باورها و عقاید و ایمان اصیل مذهبی، تجربه‌اندوزی و علم‌آموزی، آموزش و تمرین تعقل و اراده جمعی تدریس شکیبایی و آموزش و تمرین روند آرام پیشرفت اصلاحات.

تشکیل انجمن‌ها و محفل‌ها و NGOهای فرهنگی، ورزشی، تعاونی، همیاری با مقامات اجرایی محلی، امدادی، زیست‌محیطی در مجموع نهادهای مدنی به‌منظور تمرین کارهای مفید دسته‌جمعی و خلاصه بسط و تمرین فرهنگ شورایی و موضوعات دیگر هم‌ردیف با این مطالب می‌باشد که هر کدام زیر شاخه‌های متعددی برای بحث و فحص و تمرین و ممارست دارند.

موضوع مهم دیگر سازماندهی و متشکل نگه‌داشتن مردمی است که با علاقه و تصمیم و اندیشه آزاد در رأی‌ریزی روز دوم خرداد ۱۳۷۶ و در مراحل بعدی که ذکر آن رفت شرکت کردند. دفاتر انتخاباتی ریاست جمهوری و نمایندگی مجلس می‌توانست تبدیل به کلاس‌های آموزش پیش‌گفته گردیده و هسته‌های اولیه تشکیلات اجتماعی و سیاسی را در شهرها و مناطق دور و نزدیک به پایتخت و مراکز استان‌ها محسوب گردد. در صورت انجام این دو موضوع یادشده پشتوانه جنبش مخملی ایران که به دوران اصلاحات موسوم گردیده همواره نیرومند و آموزش‌یافته و فعال باقی می‌ماند و هیچ‌گاه ضعف و فتور و انفعالی در آن راه نمی‌یافت و هیچ‌کس جرأت نمی‌کرد رئیس‌جمهور منتخب و نمایندگان اصلاح‌طلب را با موانع و توطئه روبه‌رو سازد. البته اصلاح قوانین نهادهای مدنی از اولویت برخوردار بود.

به‌هر حال جنبش مخملی ایران تأثیر عمیق تاریخی خود را گذاشته است و چیزی نیست که از خاطره‌ها و آرمان‌های ملی پاک گردد و رو به اضمحلال گذارد و همواره ملت ایران در فرصت‌های مناسب خواسته‌های برحق خود را که در مقوله مردم‌سالاری و دموکراسی و عدالت محدود و منظور گردیده ابراز کرده و راهکارهایی برای نیل به آن پیدا خواهد کرد.

فرازونشیب این جنبش مخملی از خرداد ۷۶ تا پایان دوره دوم ریاست‌جمهوری آقای خاتمی تجارب گرانبهایی به ارمغان آورد که در فرازهای دیگر مطمئناً به کار خواهد آمد. از جمله این تجارب که به راهبردهای آینده افزوده خواهد گردید، نیاز به اصلاح و تغییرات عمده ساختاری در قانون اساسی است که اختیارات رئیس‌جمهور منتخب مردم را از هاله ابهام و محدودیت خارج سازد و مقاماتی که مسئولیت‌های اجرایی خرد و کلان را به‌عهده دارند و یا به تعیین خط‌مشی‌های سیاسی داخل و خارج مملکت می‌پردازند در برابر قانون و مردم پاسخگو باشند و اقداماتشان قابل نقد و ارزیابی در رسانه‌ها و مجامع قانونی باشد. ضابطه و رابطه مشخص و مبسوطی بین دموکراسی، مردم‌سالاری، حقوق بشر و ایدئولوژی حاکم بر نظام و قوانین جمهوری اسلامی تدوین و ارائه گردد. قوانینی تدوین یابد که از اقتدارگرایی سیاسی و انحصارگری اقتصادی که برتری قدرت و انکثار ثروت در اقلیتی به‌وجود می‌آورد و فقر و محرومیت اجتماعی و سیاسی اکثریت را به همراه دارد جلوگیری شود. به لحاظ عملی

هم مردم ایران پیش از هر اقدام اجتماعی و برپایی تحرک و جنبشی در تشکیل نهادهای مدنی پیش گفته شده و تقویت نهادهای شورایی اقدام نمایند.

سوتیتر:

انقلاب‌ها و جنبش‌های مخملی در هر جامعه کشوری از فرهنگ و عادات سنت‌های عمیق، ملی، مذهبی و تاریخی ملت‌های خود نشأت وافر گرفته‌اند و تفاوت‌های آشکار آنها از همین زاویه قابل تشخیص است

اگر حماسه پرشور مردمی دوم‌خرداد ۷۶ را "جنبش مخملی ایران" بنامیم سخن به گزاف نگفته‌ایم و راه خطا نرفته‌ایم. مردم ایران با تجارب تاریخی بیش از یک‌صدسال انقلاب‌های ضداستعماری و خودکامگی و جنبش‌های ضداستبدادی و پیش‌کسوتی در فرایند دستیابی به جامعه مدنی در خاورمیانه و ملل مسلمان، این‌بار نیز به صورت یکپارچه در جنبش اصلاح‌طلبی و آزادخواهی شرکت کرد

## جنبش اجتماعی در ایران

گفت‌وگو با دکتر پرویز پیران

سعید مدنی

تحلیل تحولات اجتماعی جامعه ایران و چشم‌انداز تغییرات اجتماعی در آن بدون ارزیابی صحیح و واقعی از ماهیت جنبش‌های اجتماعی و ویژگی‌های آن ممکن نیست.

دکتر پرویز پیران که هم‌اکنون کتاب وی درباره "جنبش اجتماعی" آخرین مراحل بازبینی و چاپ را می‌گذراند و به‌زودی در دسترس علاقه‌مندان قرار خواهد گرفت، مدت‌هاست دغدغه تحلیل جنبش و تحولات اجتماعی جامعه ایران را دارد. در این گفت‌وگو تلاش شده تا ابعاد جنبش‌های اجتماعی روشن و مورد بحث قرار گیرد. از دکتر پیران که دعوت برای این گفت‌وگو را پذیرفتند، سپاسگزاریم.

■ بسیاری با تأکید بر حجم نارضایتی عمومی که در کوچه و خیابان اظهار می‌شود، معتقدند در حال حاضر جنبش اجتماعی قوی اما سرخورده‌ای در ایران وجود دارد که در صورت ایجاد زمینه‌های لازم می‌تواند تغییرات مهمی را در جهت دمکراتیزه کردن جامعه ایران به‌وجود آورد، گروهی نیز

این ارزیابی را خوش‌بینانه تلقی می‌کنند و بر این باورند که در حال حاضر چشم‌انداز روشنی از تغییر به کمک یک جنبش اجتماعی فعال وجود ندارد، در واقع اساساً بر سر مفهوم "جنبش اجتماعی" نیز توافق مشخصی وجود ندارد، شما وضعیت را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

□ خارج از همه بحث‌ها و شرایط حاکم بر جامعه، ما به‌عنوان کسانی که دغدغه شناخت مسائل جامعه را داریم، با مسئولیت‌های زمین مانده‌ای روبه‌رو هستیم و متأسفانه این مسئولیت‌های بر زمین مانده تا حدودی با بی‌توجهی هم همراه است. وقتی یک انسجام فکری در جامعه وجود ندارد و مطالعات و تحقیقات کسانی که دغدغه کار علمی را دارند به هم پیوند نمی‌خورد و مثل صنعت رابطه قبل و بعد وجود ندارد و انباشتی صورت نمی‌گیرد، در کنار شرایطی نقد آگاهانه و علمی هم نه‌نهادینه است و نه رواج دارد. خطری که وجود دارد این است که دوغ و دوشاب با هم قاطی می‌شود. امتزاج این سره و ناسره طیفی را دربرمی‌گیرد. کسانی که با سرقت کار دیگران آثاری را آماده می‌کنند، میدان‌دار می‌شوند و تازه در بین کسانی که شرافتمندانه کار می‌کنند، عناصر اخلاقی منفی به چشم می‌خورد. برای نمونه دیده می‌شود کسانی مثل ما که کار تحقیقاتی می‌کنیم، وقتی به موضوعی می‌پردازیم، یکی از ویژگی‌های روشنفکر جهان‌سومی این است که کار دیگرانی که در آن زمینه انجام شده - اگر نخواهیم از آن برداشت نادرست بکنیم - نادیده می‌گیریم و به سکوت برگزار می‌کنیم. یکی از نتایج منفی این جریان این است که روی مباحث و موضوعات گفت‌وگو، چالش و دیالوگی شکل نمی‌گیرد و هرکس در انزوای خودش یک پروژه تحقیقاتی را به پیش می‌برد و تصور می‌کند که اگر به کار دیگران رجوع کند یا کار دیگران را به حساب بیاورد، این شیوه سطح کارش را پایین می‌آورد، حال این که شما می‌دانید اگر برای مجامع و نشریات معتبر دنیا یک کار تحقیقاتی بی‌نظیر انجام دهید، اما نگاهی به پیشینه پژوهش نکنید، تحت هیچ شرایطی چاپ نمی‌شود. ارزنده‌ترین مسئله این است که ما در هر کار تحقیقاتی، داشته‌های خودمان در زمینه آن بحث را مطرح کنیم و بعد بررسی کنیم که چگونه دیگران به موضوع نگریسته‌اند و چگونه باید با کار دیگران برخورد کرد. آیا موضوع را به پیش ببریم؟ آیا تعدیل‌اش کنیم؟ آیا نقد و اصلاحش کنیم؟ زیبایی کار تحقیقاتی این است. وقتی این کار شکل نمی‌گیرد، طیفی از شارلاتانیسم تا سکوت و بی‌توجهی به کار دیگران و جزیره‌های پراکنده‌ای که افراد در زمینه کار تحقیقاتی شکل می‌دهند شکل می‌گیرد. در چنین حال و هوا و محیطی بدیهی است که توده مردم یا علاقه‌مندان به مباحث تحقیقاتی دچار سردرگمی می‌شوند. جالب توجه این است که این سردرگمی از سطح مفهومی و تعریف شروع می‌شود و هرکس سعی می‌کند تعریف خودش را بگوید و تعریف دیگران را کنار بگذارد.

نکته بعدی - که البته دوسویه است - این است که این زمینه باعث می‌شود دستگاه‌های اجرایی و دستگاه‌های برنامه‌ریز و سیاست‌ساز نتوانند از دستاوردهای تحقیقات علمی استفاده لازم را ببرند. متأسفانه خود آنها هم به این جزیره‌سازی‌ها مبادرت می‌کنند. ضمن این که علی‌الاصول دستگاه‌های

اجرائی سیاست‌ساز با مسائل علمی و استفاده کار علمی در تصمیم‌سازی‌ها و اقداماتی که می‌کنند، بیگانه هم هستند. سنت تحقیقاتی و سنت نقد نهادینه نیست و این به اتلاف منابع و تصمیمات نادرست می‌انجامد. اگر گفت‌وگو باب شود، در مراحل بعدی به نهادسازی منجر می‌شود و این نهادسازی، سازمان‌های خاص خودش را به دنیا می‌آورد و ما وارد یک جریان پالایش یافته سالم و علمی می‌شویم. آن موقع است که وقتی پژوهش پالایش یافته علمی و سالم به جامعه عرضه شد، جامعه وارد کنش و واکنش می‌شود و هر چیزی به تدریج جای خودش را پیدا می‌کند و یک جریان عمومی، پایدار، برهم انباشته همراه با نقد، اصلاح، تعدیل و پیش‌بردن و تصحیح کردن و ارتقاداتن شکل می‌گیرد. این آن مسئولیت مهمی است که همه ما داریم و همان‌طور که گفتم به دلیل روان‌شناسی اجتماعی جامعه ایران و خطر کردن‌هایی که هست، این مسئولیت بر زمین مانده است. بدیهی است که در بحث جنبش‌های اجتماعی این مشکل تشدید هم می‌شود، زیرا بحث درباره جنبش اجتماعی بار سیاسی دارد و یا پیدا کرده و متأسفانه در جامعه سیاست‌زده‌ای که از یک‌سو سیاست به اشکال مختلف ناسالمش در جریان است و از یک‌سو مردم از بحث سیاست هم زده شده‌اند، دریافت واقعیت دشوار می‌شود. اینجاست که به قول مولوی "هرکسی از ظن خود شد یار من" و هرکس براساس میزان اطلاع و دانشی که دارد، خودش را مجتهد می‌داند و به خودش حق می‌دهد که وارد بحث جنبش‌های اجتماعی بشود. با این توصیف شاید آن نکته‌ای که شما گفتید که هرکس یک نگاهی به جنبش اجتماعی دارد برخی به زودباوری و خوش‌خیالی می‌افتند و بعضی به برداشت‌های دیگر، اینجا دلیلش روشن می‌شود. اما این که مردم فکر می‌کنند اعتراض فی‌نفسه جنبش اجتماعی است، شاید از این واقعیت سرچشمه می‌گیرد که بحث اعتراض در تعریف جنبش اجتماعی جایگاه ویژه‌ای دارد. تعریفی که از جنبش اجتماعی می‌شود این است که - در واقع این تعریف مرز جنبش اجتماعی با دیگر حرکت‌های دسته‌جمعی است - جنبش اجتماعی جریان آگاهانه‌ای است که برای ایجاد تغییری مطلوب یا جلوگیری از تغییری نامطلوب یا جلوگیری از شرایط نامطلوب به راه می‌افتد. بدیهی است که در همه اشکال جنبش اجتماعی بنا به این تعریف، میزانی از نفی شرایط موجود و میزانی از اعتراض نهفته است.

### ■ چرا به این حرکت، جنبش سیاسی نمی‌گوییم و آن را جنبش اجتماعی می‌نامیم؟

□ مفاهیمی مثل جنبش اجتماعی، جنبش سیاسی، جنبش فکری، جنبش فرهنگی یا جنبش مذهبی همپوشانی دارند. اما یکی از دلایل این تقسیم‌بندی‌ها تسهیل مطالعه و بررسی است. چون آن میزان همپوشانی گاهی در زمینه‌هایی آن‌قدر زیاد می‌شود که این جداسازی‌ها جنبه قراردادی پیدا می‌کند و عناصر کلیدی که از ماهیت نوع جنبش سرچشمه گرفته مبنای تعریف قرار می‌گیرد. اینجاست که جنبش سیاسی به تغییرات و تحولات ساختار سیاسی و قدرت ناظر می‌شود. جنبش اجتماعی هم ناظر می‌شود به حرکات سازمان‌یافته و آگاهانه مردم در جهت زمینه‌هایی که مستقیماً سیاسی نیستند، ولی

اجتماعی‌اند. برای نمونه از مهم‌ترین جنبش‌های اجتماعی، مبارزات اجتماعات اسکان غیررسمی برای دسترسی به خدمات عمومی و شهری و حفظ سرپناه است. طبعاً شما متوجه می‌شوید که گرچه در این نوع جنبش، بحث قدرت و بحث سیاست به معانی مختلف‌اش دخالت دارند، ولی جنبش هدفی برای تغییر نظام سیاسی یا تعدیل نظام سیاسی یا تصحیح نظام سیاسی یا ایجاد دگرگونی در نظام سیاسی و حفظ موجودیتش را در بدایت امر دنبال نمی‌کند. گرچه این امکان دارد که در جریان زنده زندگی جنبش اجتماعی از بحث و مسئله اجتماعی فراتر رود و نظام سیاسی را هدف گیرد.

■ در برخی از تحلیل‌ها بر ناکامی و شکست جنبش اصلاحی تأکید می‌شود و یکی از دلایل عمده ناکامی آن را پیوند نخوردن با یک جنبش اجتماعی می‌دانند. به نظر شما اینجا مفهوم جنبش اجتماعی با جنبش سیاسی ادغام نشده، یک نوع اختلاف این وسط صورت نگرفته است؟ آیا باید منتظر باشیم تا جنبش اصلاح طلبی با جنبش یا جنبش‌های اجتماعی پیوند بخورد؟

□ به نظر من اشتباهی که اینجا پیش آمده در تعریف جنبش اصلاحی است. جنبش اصلاحی مدت‌ها قبل از دوم خرداد شکل گرفت و من بارها در نوشته‌های خودم اشاره کرده‌ام که علایم تشخیص‌شناسانه آن در انتخابات پنجم مجلس شورای اسلامی به خوبی ملاحظه می‌شد. من در نوشته‌ای بیان کرده‌ام که درحقیقت آخرین گلوله جنگ، جنبش اصلاحی را در جامعه ایران مطرح می‌کند. دلیلش هم این است که وقتی جنگ در جامعه‌ای در جریان است، مردم آگاهانه و به دلیل اهمیتی که حفظ میهن برای آنها دارد، از طرح خواسته‌های خودشان خودداری می‌کنند و علیرغم همه مشکلاتی که دارند، مطالبات‌شان را پس از جنگ طرح می‌کنند. اما این به معنای آن نیست که جامعه تحولات خودش را متوقف می‌کند یا به تأخیر می‌اندازد. همزمان تحولات جامعه به پیش می‌رود. اتفاقاً جنبش‌هایی که در جریان تحولات شکل می‌گیرند اما تقاضاهایشان عرضه و مطرح نمی‌شود، قدرت‌شان تشدید می‌شود. یعنی از نظر علمی با یک ضریب فزاینده رشد جنبش‌های اجتماعی روبه‌رو هستیم زیرا تقاضا مطرح نمی‌شود. این تقاضاها مثل بخاری است که در یک دیگ انباشت می‌شود و با طرح آن بخشی از پتانسیل موجود آزاد می‌شود. بخشی نیز به کانال‌های متفاوتی راه پیدا می‌کنند. وقتی مطالبات مطرح نمی‌شوند، جنبش و ایده تغییر اجتماعی به صورت پنهان تشدید می‌شود. چیزی که اینجا توجه نمی‌شود این است که در جریان جنگ و با ارزیابی پیامدهای انقلاب اسلامی در ایران و تحولات اجتماعی بنیادینی که پیش آمد، یک فرایند تغییر فاز به تدریج شکل گرفت یعنی ما از جنبش تمام خلقی یا پوپولیستی وارد جنبش‌های اجتماعی شدیم. گرچه متأسفانه به دلیل این که این پدیده مورد تحلیل قرار نگرفت و واکنش‌های درستی هم در برابر آن ابراز نشد، نتوانست مسیر و جایگاه خودش را پیدا کند و صدمه سنگینی به جامعه ایران زد. من فقط بحث سیاسی را نمی‌گویم، بحث کل جنبش اجتماعی و جنبش اصلاحی را در نظر دارم. آنچه علایم تشخیص‌شناسانه نشان می‌دهد این است که این جنبش اصلاحی مجموعه‌ای از جنبش‌های اجتماعی - سیاسی را یکجا با هم آمیخته و این چیزی است

که به آن توجه نشده است. در هر حال ما نمی‌توانیم براساس شرایطی که می‌بینیم حکم به شکست یا پیروزی یک جنبش بدهیم. شکست و پیروزی یک جنبش یک امر نسبی است و به متغیرهای متعدد و تحلیل آن متغیرها وابسته است. اما چیزی که هست شما می‌بینید که جنبش آزادی‌خواهی، جنبش دموکراسی‌خواهی، مردم‌سالاری، جنبش عدالت‌خواهی، جنبش رهایی‌بخش ملی، پایان‌بخشیدن به نفوذ خارجی، همه شعارهایی هستند که در زمان‌های بسیار دورتر مطرح شده‌اند. اما جالب این است که این نوع خواسته‌ها بیشتر به شکل جنبش سیاسی ظاهر و در بستر جامعه جوان ایران و به موازات جنبش جوانان، جنبش‌های سبک زندگی، جنبش زنان، جنبش‌های زیست‌محیطی، جنبش‌های شهری در جهت دستیابی به مصرف جمعی، دستیابی به سرپناه، دستیابی به شغل، جنبش‌های بین‌المللی و مهاجرت جنبش‌های شهروندی، مطرح می‌شوند. پس ما در جنبش اصلاحی ترکیب جنبش‌های اجتماعی، فرهنگی، سبک زندگی و جنبش سیاسی را با هم داریم. اتفاقاً جالب است که این جنبش آگاهانه خودش را درون نظام سیاسی تعریف می‌کند و ساختارشکنانه نیست و خشونت پرهیز است و اینها نکات ارزنده‌ای است که ما بهای لازم را به آنها نداده‌ایم و ارزش آن را درک نکرده‌ایم گرچه دائماً از وجود آنها سخن می‌گوییم. ترکیب اینها با هم جنبش اصلاحی را پیش می‌برد. اما اگر بخواهیم بحث شکست را مطرح کنیم، باید بر برخوردهای نادرستی که با این جنبش شد و متأسفانه جامعه قطبی شد، تأکید کنیم. دو قطبی شدن جامعه از هر دو سو غلط بود اما مهم‌تر از همه این نبود که همزمان برای پیوند جنبش اجتماعی و جنبش سیاسی برنامه‌ریزی نشد، آنچه مهم است این است که جنبش‌های اجتماعی، همین‌طور جنبش‌های سیاسی، جنبش‌های فکری، جنبش‌های مذهبی به تدریج باید نهادینه و سازمان‌یافته بشوند. اما این اتفاق نیفتاد. هیچ‌وقت جنبش اجتماعی با شدت اولیه و در یک جریان سیال بدون بنیان‌های سازمانی، نهادی برای مدت طولانی ادامه پیدا نکرده است. نکته مهم این است که سازمان‌هایی که باید در جریان جنبش اجتماعی خلق شوند با سازمان‌های رسمی بوروکراتیک ماهیتاً متفاوت هستند و مدار رهبری، سلسله‌مراتب و تقسیم کار متفاوتی دارند. در کنار این تأخیر در سازمان‌سازی، در کنار برخوردهای نادرست و قطبی‌شدن، در کنار درک‌نشدن اهمیت این جریان برای آینده ایران، باید به روان‌شناسی جمعی ایران و تأثیر این روان‌شناسی روی کسانی که قدرت را به دست گرفتند و وارد قالب حاکم و محکومی تاریخی ایرانی شدند و از موضع بالا به جامعه نگاه کردند و ارتباط خودشان را با جامعه بریدند، آن هم در جنبش اصلاحی و سردمداران آن اشاره کرد. وقتی به مجموعه اینها نگاه می‌کنیم، آن وقت سهم متغیرهای مختلف را در بحث شکست درک می‌کنیم؛ البته باز هم تأکید می‌کنم اگر بپذیریم که این جنبش شکست خورده و یا به نتیجه نرسیده است. یکی از دردناک‌ترین دستاوردهای تحقیق درباره جنبش‌های اجتماعی آن است که برخی معتقدند استفاده از کلمه جنبش‌های اجتماعی برای بسیاری از تحولات جوامعی که در آنها حق شهروندی وجود ندارد و

افراد صاحب حقوق متولد نمی‌شوند، درست نیست، بدین سبب، اصطلاح جنبش‌های اجتماعی را در مورد این جوامع به کار نمی‌برند. اما اگر ما این تعریف خاص برای جنبش را که آن را محدود به شرایط ساختاری ویژه‌ای می‌کنند کنار بگذاریم، به بحث دردناکی در جامعه ایران می‌رسیم که به قرن‌ها پیش بازمی‌گردد. آن این که مردم فداکارانه وارد میدان می‌شوند، جانفشانی می‌کنند، اما متأسفانه در بزنگاه پیروزی، الگوهای سنتی بازتولید می‌شود و این چرخه معیوب یکی از بارزترین ویژگی‌های تاریخ ایران از گذشته‌های بسیار دور است. بررسی دلایل وجودی این چرخه در جنبش‌های اجتماعی ایران و این که چرا این اتفاق می‌افتد، بحثی مستقل و جدی است. ولی نکته اساسی که باید به آن اشاره کرد این است که معمولاً وقتی به مطالعه جنبش‌های اجتماعی در گستره تاریخ ایران نگاه می‌کنیم، می‌بینیم جنبش‌های اجتماعی معمولاً با نفی پدیده‌ها یا نفی شرایط خاصی شکل می‌گیرند و این نفی و رد به قدری در این جامعه با احساسات همراه است که مرزبندی‌های متعددی که گروه‌های اجتماعی را از هم تفکیک می‌کند، نادیده می‌گیرد و جامعه را به وحدتی بسیار پررنگ و احساساتی می‌کشاند. وحدتی هم که از این احساسات و نفی و رد غلیظ و تندروانه شکل گرفته، هرگز پس از گذر از آن مرحله مقطعی خودش پایدار نمی‌ماند و تجزیه و فروپاشی آن شروع می‌شود.

پس باید علاوه بر این شرایط، نقش عوامل و دلایل خارجی را هم در نظر بگیریم. قدرت‌های جهانی هرگز الگوهای جنبش‌های اجتماعی بومی را بر نمی‌تابند. مخصوصاً در جایی مثل ایران که از نظر ژئوپولیتیکی اهمیت ویژه‌ای دارد.

■ پیش از این که وارد این بحث بشویم، باز هم می‌خواهیم درباره ماهیت جنبش‌های اجتماعی بحث بیشتری کنیم. از دید رادیکال این‌طور مطرح می‌شود که تغییر بنیادین برای اصلاح وضعیت موجود مستلزم یک جنبش سیاسی است. برخی بر این باورند که تأکید بر جنبش اجتماعی در مقابل جنبش سیاسی، نوعی تعدیل مواضع یا برخورد محافظه‌کارانه در مقابل برخورد رادیکال است. در مقابل، برخی با اشاره به همین پیشینه تاریخی ایران که شما به آن اشاره کردید، بر فرازوفروند جنبش‌های سیاسی تأکید می‌کنند و ایجاد و تقویت جنبش‌های اجتماعی را به معنی حرکت جامعه به سوی تغییرات بنیادی‌تر از تغییرات سیاسی تلقی می‌کنند، نظر شما چیست؟

□ به نظرم همه این واژه‌ها جایگاه و تعریف درست خودش را در ایران ندارد. اصطلاحات رادیکال و محافظه‌کار، متأسفانه شبیه‌سازی‌هایی است که بومی نشده است. ما از دو نگاه تاریخی رنج می‌بریم که یکی از این نگاه‌ها غلظت بیشتری دارد و آن بخشی است که از طریق چپ ارتدوکس در منابع و متون آمده و بر نگاه اراده‌گرایانه به تحولات سیاسی و اجتماعی مبتنی است. متأسفانه این نگاه اراده‌گرایانه در بطن جریان‌های تاریخی ایران - باز هم به دلیل روان‌شناسی اجتماعی ایران - وجود دارد. این همان رستم‌خواهی است، بدین معنا که قهرمان توانمندی باید بیاید و همه این مشکلات را در چشم به هم زدنی درست کند. این نوعی برداشت مکانیکی از آزادی عمل است و گویی ما هر کاری را در جامعه بخواهیم می‌توانیم انجام بدهیم. در کنار این نگاه اراده‌گرایانه، رویکرد دیگری هست که البته به غلظت

نگاه اراده‌گرایانه در جنبش‌های اجتماعی نیست و آن در زمانی تقویت می‌شود که جامعه شرایط عادی و راکد سیاسی و اجتماعی دارد. زمانی که جامعه متلاطم است و حرکت می‌کند، نگاه اراده‌گرایانه تقویت می‌شود و غلبه پیدا می‌کند. اما در شرایطی که جامعه در حالت نیمه‌متعادلی حرکت می‌کند، نگاه قدرگرایانه و جبرگرایانه حاکم می‌شود که گویی یک‌سری جبرهای تاریخی فراتر از کنش‌گران موجود هستند که سرنوشت وقایع اجتماعی و تاریخی را تعیین می‌کنند. درحالی که دیالکتیک اراده آزاد کنش‌گران و شناخت جبرهای موجود است که جمع بست عمل جمعی و کنش اجتماعی را با توجه به مقتضیات زمانی تعریف می‌کند. من مدت‌هاست تحت‌تأثیر بحث‌هایی که امروزه در دنیا مطرح است، علوم اجتماعی را به علوم اجتماعی "با ربط" و "بی‌ربط" تقسیم می‌کنم. از ویژگی‌های "علوم اجتماعی با ربط" نقد مطلع، افسانه و اسطوره‌زدایی و مطالعه خالی از حب و بغض است، ولی وقتی به نتیجه رسید، با تعهد و طرح ضرورت‌های تغییر به‌دست آمده از تحقیق روبه‌روست. برعکس "علوم اجتماعی بی‌ربط" بر علم به‌طور عام مستقل از ارزش تأکید می‌کند و پشت آن برای توجیه بی‌عملی و بی‌تعهدی نسبت به جامعه مخفی می‌شود. در صورتی که حتی به بیان ماکس وبر این مطالعه خالی از ارزش تا زمانی است که شما در مرحله تحقیقات و شناسایی هستید. وقتی که به نتیجه‌گیری رسیدید، گرچه همه نتیجه‌ها نسبی و ناتمام‌اند، ولی تعهد و مسئولیت محقق با نتیجه‌گیری علمی و بی‌طرفانه آغاز می‌شود و محقق به کنش‌گر عرصه فعال زندگی و جامعه خودش تبدیل می‌شود. نکته‌ای که اینجا هست این است که متأسفانه ما نتوانستیم بنیان‌های علوم اجتماعی، فرهنگی و علمی و روشنگرانه لازم را برای درک آن دیالکتیکی که بین کنش‌گری و مقتضیات و شرایط، محدودیت‌ها و الزامات تاریخی و ساختاری جامعه است به‌دست بیاوریم. از این‌رو حاضر نیستیم تحلیل واقعی از شرایط زمان، مکان و لحظات مفروض ارائه بدهیم.

■ آقای دکتر! نقش نیروهای اجتماعی اعم از نیروهای سیاسی و غیرسیاسی مثل جریان‌ات و تشکل‌های صنفی در ایجاد و بروز جنبش‌های اجتماعی چیست؟ امروزه دو رویکرد متفاوت نسبت به جنبش‌های اجتماعی وجود دارد؛ یک رویکرد کاملاً اراده‌گرایانه است و مدعی است که حل مسائل ایران از طریق تلاش برای ایجاد جنبش و جنبش‌های اجتماعی امکان‌پذیر است، بنابراین نسخه‌ای که برای ایران می‌پیچد تلاش برای شکل‌گیری جنبش اجتماعی است. درمقابل این رویکرد دیدگاه دیگری همه‌چیز را موکول می‌کند به این که در آینده احتمالاً جنبش یا جنبش‌های اجتماعی رخ بدهند و آن موقع نیروهای نخبه اجتماعی یا روشنفکران وارد صحنه اجتماعی بشوند. به نوعی همه‌چیز را موکول می‌کند به آن که در آینده اتفاقی خواهد افتاد. شما این رابطه را چگونه توضیح می‌دهید؟ □ این نکته‌ای که گفتید، در بطنش همان ضعفی که من گفتم نهفته است. یعنی این نوع نگاه دوقطبی که در بحث‌های اجتماعی بی‌معناست. یکی از مهم‌ترین تعاریف آزادی، شناخت جبرهای حاکم است. این‌طور نیست که ما از یک‌طرف بگوییم اراده‌گرایانه یک جنبش اجتماعی را شکل بدهیم و وقتی شکل گرفت، خود به‌خود مسائل حل خواهد شد. یا بگوییم جنبش اجتماعی شکل نمی‌گیرد، بلکه ما



بیبیم نهادها و سازمان‌ها را ایجاد کنیم که این نهادها و سازمان‌ها در قوام تاریخی خودشان به انواع جنبش‌های اجتماعی منجر بشوند. اساساً این نگاه مکانیکی با پدیده‌های اجتماعی و پدیده‌ای به نام جامعه همخوانی ندارد. جامعه ترکیب و دیالکتیک اینها را در هر زمان مطرح می‌کند. یعنی همان عنصری که نقش محقق، متفکر و روشنفکر را باید تعریف کند. این که در هر زمان و مکان مفروض چه ترکیبی از این دو حالت، دو وجه یا دو قطب در جامعه در جریان است اهمیتی اساسی دارد. نکته خنده‌دار و مضحک اینجاست که اساساً در بسیاری از نحله‌های فکری، سازمان‌سازی متأخر بر جنبش اجتماعی است. از سوی دیگر نحله‌های دیگری معتقد هستند که جنبش‌های اجتماعی سیال و بی‌شکل پس از شکل‌گیری، به سازمان تبدیل می‌شوند. منتها هر دوی این نگاه‌ها در ایران بد فهمیده شده است. در واقع داستان مرغ و تخم‌مرغ است که تکرار می‌شود و جنگی است بین کسانی که در تاریکی فیل را لمس می‌کردند. چه نوع سازمان‌هایی در هر مرحله تاریخی باید به وجود بیاید؟ چه نوع سازمان‌هایی از جنبش‌های اجتماعی پدید می‌آیند و از آن متأثر هستند؟ چه نوع نهادها و سازمان‌هایی در زمان عدم آمادگی جامعه برای جنبش‌های اجتماعی باید شکل بگیرند؟ وقتی ما کلمه نهاد و سازمان را به کار می‌بریم، در دوره‌های تاریخی مختلف ماهیت و نوع و شکل اینها متفاوت هستند. این عدم تفاوت‌گذاری و عدم درک طیف‌های مختلفی که در این بحث وجود دارد، منجر به برداشت مکانیکی این یا آن رویکرد جدای از هم و جدال بین این دو دیدگاه می‌شود. ریشه این مسئله همان ضعف‌های اساسی تاریخی است که البته روان‌شناسی اجتماعی مردم ایران هم به آن افزوده شده است. مجموعه اینها شرایطی می‌شود که ما در آن به سر می‌بریم. من فکر نمی‌کنم که جامعه آماده یک جنبش اجتماعی فوری عظیم است. از آن طرف به هیچ‌وجه اعتقاد ندارم که جامعه منفعل شده و زمام امور اجتماعی را رها کرده است. من فکر می‌کنم در شرایط کنونی ما، جامعه در شرایطی است که در مطالعات جنبش‌های اجتماعی به آن تردید (Ambivalence) می‌گویند. یعنی دوران تردید و گمانه‌زنی، تخمین که شرایطی دو حالتی پدید می‌آورد. چون شما نشانه‌هایی را می‌بینید که گواهی می‌دهند که جامعه زنده است و منفعل نشده است. از آن طرف علایمی را می‌بینید که جامعه خسته است و از سوی دیگر نکته اساسی این است که چارچوب‌های غالب مانع و مقابل جنبش‌های اجتماعی است. جامعه از مطالبات و نوع نگاه گروه‌های هدایت‌کننده درون‌سیستمی جنبش‌ها فراتر رفته و دیگر به آنها واکنش نشان نمی‌دهد و چون واکنش نشان نمی‌دهد، وازدگی و انفعال از آن تلقی می‌شود. از آن طرف جرقه‌هایی اینجا و آنجا زده می‌شود که مبتنی بر زنده‌بودن جنبش اجتماعی است. به نظر من هیچ‌کدام از اینها کل ماجرا نیست، بلکه جامعه در یک حالت انتظار به سر می‌برد. این انتظار تا زمانی که چارچوب‌های فکری و محرک‌های اجتماعی مناسبی برایش تعریف نشده ادامه پیدا می‌کند. خطرش این است که وقتی این به درازا بکشد، به انفعال و شورش‌های سفید یعنی بالارفتن جرم و جنایت و

اعتیاد و... می‌انجامد. بدین معنا که جامعه آنومیک می‌شود، گرچه آنومی هم وجه سازنده و هم وجه ویران‌کننده دارد. آنومی در شرایطی می‌تواند به تغییرات اجتماعی مثبت منجر شود ولی جامعه نمی‌تواند این انتظارش طولانی باشد و خطر این است که از این انتظار به سمت انفعال برود. علایم آن انفعال را هم که نرخ جرم و اشکال جدید جرم هست، در جامعه می‌بینید. اما هنوز این گرایش، یک گرایش غالب و قطعی نیست، بلکه جامعه در حالت انتظار است و متأسفانه اینجا است که اگر سیاست‌سازان و برنامه‌ریزان غفلت بکنند، ممکن است شرایطی ایجاد شود که جامعه زیان‌های جدی ببیند و می‌تواند آثار تخریبی روی جامعه جوان و نسل جوان داشته باشد.

■ چه چیزی تعیین‌کننده این است که این حالت تعلیق به یک جنبش سیاسی بینجامد یا یک جنبش اجتماعی؟ یعنی چه عاملی باعث می‌شد که پتانسیل بالقوه در درون جامعه ایران، به سمت یک جنبش سیاسی یا یک جنبش اجتماعی سوق یابد؟

□ در اینجا باید به دو پیش‌فرض توجه کنیم؛ یکی درک و شعور نیروهای صاحب قدرت در جامعه و دوم شکل‌گیری پرسش‌آغازین. نظریه آغازین هدایت‌کننده مناسب و محرک مناسب است. درست است که جامعه در یک اجماع سازمانی دور هم جمع نمی‌شوند تا تصمیم بگیرند اما در عین حال جامعه برای خودش دائم در حال مطالعه هزینه و فایده است. از یک سو نیروهایی که قدرت را در دست دارند، اگر متوجه نباشند که جنبش‌های اجتماعی می‌توانند در مواقعی برای آینده و سرنوشت یک جامعه و فرزندان خود آنها مفید باشند و لذا میزانی از اعتراض را نپذیرند و بر نظریه همه‌چیز پافشاری کنند، در تحلیل هزینه و سود، جامعه متوجه می‌شود هزینه‌اش به طرز بسیار فزاینده‌ای بالاست. اگر این هزینه بالا برود و از آن طرف خواسته‌های جامعه پاسخ داده بشود، جامعه گرچه در عمل از مرحله تاریخی خودش عقب می‌ماند و دچار پس‌افتادگی می‌شود، اما این شرایط را می‌پذیرد. به دلیل این که سود به دست آمده با پاسخ دادن به تقاضاهای مادی، اشتغال، ازدواج و... تأمین می‌شود و جامعه با یک پس‌افتادگی از نظر تحول تاریخی به یک تعادلی می‌رسد. نکته اینجاست که راه افتادن این جنبش زمانی است که پرسش‌آغازین مناسبی داشته باشد. متأسفانه ما جریان جنبش اصلاحی و جنبش بعد از جنگ را تحلیل نکرده‌ایم. اگر توجه کنید می‌بینید که جنبش اصلاحی، جنبش ساختارشکن نبود. جنبش اصلاحی پیشگامی را به کسانی محول کرد که در وابستگی و تعهدشان نسبت به نظام سیاسی تردیدی نبود. کسانی بودند که زخم جنگ را بر پیکر داشتند و به سادگی نمی‌شد هیچ مارک و انگلی به آنان زد. نیروها و فرزندان وابسته به حکومت بودند که به دلایل تاریخی و بالارفتن سطح سواد و دانششان و به دلیل رویارویی با جریان زنده زندگی متحول شدند. پس، از یک سو ساختارشکن نبودند، از یک سو به اصطلاحی که متأسفانه این روزها به نادرستی به کار می‌رود "خودی" هستند. از سوی دیگر تقاضاهای جنبش‌های مختلف مثل جنبش سبک زندگی و... تقاضاهای بسیار رادیکالی نبود که از توان سیستم خارج باشد. مجموعه اینها که جمع شد گفتمان ویژه‌ای را هم با خودش آورد که نظریه‌ای

را هم مطرح کرد. پرسش آغازین تاریخی خودش را هم معرفی کرد. محرک‌هایش را هم از طریق صندوق رأی تعریف کرد. تجربه قبلی‌اش هم بحث انتخابات مجلس پنجم بود؛ به گونه‌ای که جامعه فراگرفت باید این جریان صندوق رأی را به حد بسیار وسیعی به نمایش بگذارد تا هیچ شبهه‌ای در آن راه نیابد. اینها در کنار هم، جنبش اصلاحی را شکل داد. منتها همان مکانیزم‌ها، همان محرک‌ها و همان نظریه هدایت‌کننده یا پیشروی جامعه چارچوب مفهومی دیگری برای جنبش آینده و ادامه آن را الزامی می‌سازد یعنی در برخورد با موانع و کارشکنی‌های آگاهانه و برپایه روان‌شناسی جمعی چارچوب مفهومی و نگاه و نظریه‌ای جدید و نوشونده الزامی می‌گردد این قانونمندی جامعه است. چنانچه این نوشدن رخ ندهد جامعه به نظریه هدایت‌کننده قبلی واکنش نشان نمی‌دهد که به اشتباه انفعال تعبیر می‌شود. پس از درک شرایط هزینه و سود برای جامعه، صاحبان قدرت نباید جنبش اجتماعی را به خطر مرگ و زندگی تبدیل کنند. زیرا وقتی جامعه در مقابل انتخاب مرگ و زندگی قرار گیرد، اکثریت جامعه خاموش می‌شود، در نتیجه به تدریج مشروعیت و سرمایه اجتماعی رو به کاهش می‌رود و جامعه به شرایطی وارد می‌شود که گاهی تصور می‌شود به کلی کر شده و به راه خودش می‌رود. اینجاست که ما به خطا فکر می‌کنیم که با حداقل‌هایی می‌شود این جامعه را اداره کرد، ولی این آتش زیر خاکستری است که با قدرت تخریبی چند برابر شعله‌ور می‌شود. در آن شرایط وقتی نه سازمانی هست، نه نظریه هدایت‌کننده‌ای و نه قالب‌های مفهومی تعریف‌شده‌ای و نه شرایط آماده‌ای، جامعه قطبی می‌شود و این به زیان جامعه خواهد بود.

■ این پروسه‌ای که شما توضیح دادید می‌شود گفت فرایند تبدیل جنبش اجتماعی به جنبش سیاسی

است؟

□ بله. این همراهی جنبش‌ها خیلی به نفع جامعه است، ولی وقتی راه گسترش و ادامه حیات آنها سد می‌شود، ممکن است جامعه به این نتیجه برسد که جنبش‌های اجتماعی تنها از طریق یک جنبش سیاسی می‌توانند به موفقیت دست یابند. ممکن هم هست که جامعه در این تحلیل‌ها اشتباه کند و درست درک نکند. منتها به خاطر سد شدن شرایط به این جمع‌بندی برسد و گاهی هم ممکن است جنبش‌های تخریبی را خارج از قواعد سیاسی راه‌حل خودش بداند که آن وقت از مرحله جنبش خارج می‌شود و به اشکال مختلفی که ساختارشکن هم هست برمی‌گردد.

■ در مواقعی این استنباط وجود دارد که می‌شود جنبش اجتماعی و همین‌طور جنبش سیاسی را با برخی اصلاحات اجتماعی که خیلی در سمت و سوی دموکراتیزه کردن روابط نیست، یعنی مستقل از ساخت سیاسی است، تعدیل و کنترل کرد. تصور این است که با این کار می‌شود نتایج و حاصل یک

جنبش اجتماعی و در پی آن یک جنبش سیاسی را کنترل کرد. شما فکر می‌کنید این استنباط درست است؟

□ این نکته باز هم با شروطش درست است. به‌هر حال جامعه عرصه بده بستان است. هر نوع تسهیلاتی، می‌تواند گروه‌هایی را از عرصه جریان جنبش اجتماعی خارج کند. شما می‌دانید که همه جوامع علیرغم تنوع سعی می‌کنند با اعمال زور و سرکوب خودشان را پایدار کنند. حالا سرکوب و زور آشکار یا نهفته و روشهای تغییر شکل داده و نوین. جوامع دموکراتیک بیشتر از جذب استفاده می‌کنند ولی به‌شدت و ضعف در همه جوامع و در همه دوره‌ها ترکیبی از این را می‌بینیم و در جوامع غربی سرکوب و زور شکل‌های اقتصادی و پنهانی به خودش می‌گیرد. همیشه در چنین جریان بده بستانی یک پیش‌فرض مهم وجود دارد و آن این است که نظام و سیستم موجود چقدر سرمایه اجتماعی می‌خواهد و چقدر این بده بستان‌ها با تقاضاها هماهنگ است. اگر تقاضاها پاسخ داده نشود و به‌شدت و به حداکثر غلظت و حداکثر تقاضا برسد، تسهیلات ساده و ابتدایی پاسخی را در جامعه دریافت نمی‌کند و گاهی ضدخودش به‌عنوان تشدیدکننده تقاضا عمل می‌کند. اما اگر سرمایه اجتماعی باشد، میزان مشروعیت، سیستم و درجاتی از این مشروعیت می‌تواند این بده بستان‌ها را تقویت کند. اینها چیزی نیست که به صورت فرمول ریاضی بیان شود و نیازمند مطالعه دائمی است. باید از خودمان پرسیم که جوامع پیشرفته چرا این قدر برای تحقیقات واقعی علمی هزینه می‌کنند؟ در جوامعی که هر دینار آنها ده‌ها بار حساب و کتاب می‌شود. جوامعی که بیشترین صرفه‌جویی را می‌کنند. برای نمونه، تا چند وقت پیش در دولت امریکا بودجه‌هایی به دانشجویان پژوهشگر می‌دادند. سپس مطرح شد که این شیوه معمولاً نتیجه آنچنانی ندارد و هزینه بازگشت مناسبی ندارد، بهتر است که این را یا کاهش دهیم یا حذف کنیم و به جای آن این هزینه را برای چند تحقیق بنیادین حساب شده صرف کنیم. جالب این است که این بحث هم از طرف رسانه‌های عمومی و هم از طرف نمایندگان و سیاست‌سازان و تصمیم‌گیرندگان رد شد. گفتند این پول برای دست‌گرمی است. در واقع پول هدر نمی‌رود، این پول محقق را آماده می‌کند، محقق تولید می‌کند. موافقت نکردند که این صرفه‌جویی بشود، در صورتی که کسانی که نظر داشتند این عوض شود و صرفه‌جویی بشود، مطالعات گسترده‌ای کرده بودند که نشان بدهند این هدر رفتن پول است. ولی آنها گفتند فلسفه این هزینه کردن، تمرین است برای تولید محقق در جامعه. متأسفانه در ایران ازسویی شارلاتان‌بازی و از سوی دیگر روابط، عرصه تحقیقات علمی را آلوده کرده است. تصمیم‌گیرندگان دستگاه‌های دولتی هم اصلاً به تحقیق بها نمی‌دهند. بارها دیده شده که بودجه‌اش را می‌گیرند و تحقیق راه می‌افتد، قبل از این که نتایج آن مشخص بشود، تصمیم می‌گیرند و گاهی تحمیل می‌کنند که محقق باید این تصمیمات و این نتایج را بگیرد. در چنین شرایطی طبیعی است از شناخت دائمی شرایطی که جامعه در آن وجود دارد دور می‌شویم. کار تحقیقاتی، میزان‌الحراره شناخت پدیده‌های مختلف اجتماعی است. اگر این میزان‌الحراره درست نباشد یا صوری

و قلبی باشد یا ما عمد داشته باشیم آن چیزی را که نشان می‌دهد نخوانیم، طبعاً بیماری جامعه را به موقع تشخیص نمی‌دهیم، آنگاه جامعه هزینه‌های سنگین تری را خواهد پرداخت.

■ چه چیزی تعیین‌کننده این است که یک جنبش اجتماعی آن مسیر حلزونی خودش را طی کند و بعد از یک دور زدن و فراز و فرودش دور بعدی که آن جامعه دوباره وارد یک جنبش اجتماعی می‌شود، آن جنبش ارتقاء یافته باشد؟ اساساً جنبش اجتماعی بعد از فرود به نوعی احساس ناکامی و انفعال در جامعه می‌انجامد، چه چیزی گام بعدی را مشخص می‌کند؟

□ اینجا باز هم باید به چند نکته مختلف اشاره کنیم. یکی بحث ساختار فرصت‌های سیاسی است. ایرادی که در جامعه ما هست و باید با آن برخورد کنیم این است که جنبش‌های اجتماعی ما دچار انقطاع هستند. گویی پدیده‌های مجزا، مقطعی و موردی هستند، نه یک جریان پیوسته‌ای که با جریان تاریخی جامعه حرکت می‌کند. وقتی شما جنبش‌ها را در مقاطع تاریخی مختلف کنار هم می‌گذارید، درس‌آموزی‌شان از همدیگر به شدت کاهش می‌یابد و همه‌چیز از ابتدا شروع می‌شود. مدیریت و تصمیم‌گیری ما هم همین‌طور است. همه مدیرانی که سر کار می‌آیند، همه‌چیز را از نو شروع می‌کنند و بر هر آنچه دیگران کرده‌اند خط بطلان می‌کشند. در جنبش اجتماعی هم همین‌طور است، یعنی انباشت تجربه صورت نمی‌گیرد. جنبش اجتماعی باید از جریان‌ات پیش از خودش درس‌آموزی کند. یعنی کنش‌گران سیاسی و محققان غیرسیاسی در کنار هم و دستگاه‌های مطالعاتی و تحقیقاتی دائماً این بازخوردها را به یکدیگر دهند تا جنبش اجتماعی‌ای که سرکوب شده در مقطعی که دو مرتبه زنده می‌شود، در مرحله بالاتر، پالایش‌یافته‌تر و ارتقا یافته‌تری شکل بگیرد و از اشتباهات، خطاها و شرایط قبلی خودش درس بگیرد. در کنار این موضوع همان‌طور که اشاره کردم این بستگی به فرصت‌های سیاسی دارد. متأسفانه در جوامعی که با جنبش‌های اجتماعی حتی غیرساختار شکن به شدت برخورد می‌شود و اجازه شکل‌گرفتن یک جریان اجتماعی را نمی‌دهند، جنبش‌های اجتماعی، به اصطلاح جوانمرگ می‌شوند و نمی‌توانند به دوران بلوغ و پختگی خودشان برسند. وقتی گذشته ایران را بررسی می‌کنیم، کنش‌گران سیاسی هم کمتر به سنین بالا می‌رسند. این باعث می‌شود که در هر مرحله هزینه‌ای که پرداخت می‌شود آنچنان بالا باشد که یک دوران انفعالی را شکل بدهد و در این دوران انفعال، کنش‌گران اصلی از میان می‌روند، تحلیل می‌روند یا در جامعه هضم می‌شوند یا چرخه زندگی‌شان را طی می‌کنند و از دنیا می‌روند و از آن طرف هم باز به دلیل محدودیت ساختار فرصت‌های سیاسی این جریان‌ات ثبت نمی‌شود و عمدتاً سینه به سینه باقی می‌ماند و بسیاری با خودشان تجارب آن را به گور می‌برند. اگر دقت کنید، می‌بینید که این بحث بارها در تاریخ ایران تکرار شده که با مرگ یک شخصیت سیاسی یا مبارزاتی همیشه دنیایی از تجربه با این شخص به گور رفته است، چون سنت ثبت کردن و نقد کردن، وجود ندارد. نبودن سنت ثبت و نقد، برمی‌گردد به ویژگی ساختاری فرصت‌های سیاسی. نهاد قدرت رسمی چقدر اعتراض را می‌پذیرد و چقدر اعتراض را برای بقای

خودش مفید می‌بیند و چه روزنه‌هایی را برای جامعه باز می‌کند؟ مجموعه اینها از آن طرف به اضافه موانع و مشکلاتی که از نظر تحقیقاتی و نقد وجود دارد به اضافه ویژگی‌های روان‌شناسی جامعه ایران که همیشه باید تکرار کنیم و یک روز با خودمان کنار بیاییم تا این بیماری‌ها به نسل بعدی نرسد، مجموعه اینها این ابتری و مقطعی بودن را تشدید می‌کند.

■ اگر فراز جنبش اصلاحی را خرداد ۷۶ بگیریم، به نظر می‌رسد که در دور دوم انتخابات شوراها این جنبش به فرودش رسید. به نظر شما اگر چنین استنباطی درست باشد، بنابراین باید انتظار داشت که چرخه بعدی جنبش اجتماعی در مدار بالاتر و کیفی‌تری قرار گیرد؟

□ نه، ما چنین بحث ریاضی‌گونه‌ای نداریم. متأسفانه هیچ‌کس به فکر مطالعه مسائل اجتماعی نیست، حتی آنهایی هم که سرنوشتشان به این مسائل بسته است. در انتخابات دوره هشتم ریاست جمهوری در طی پژوهشی از مراکز رأی‌گیری، مطرح کردم که مردها به میدان آمدند. عنوان مقاله‌ای که چاپ شد این بود که "مردها به میدان آمدند" وقتی شما به محل‌های رأی‌گیری می‌رفتید تا ساعت سه بعدازظهر مشارکت به شدت کم بود. جامعه دچار تردیدها، خستگی‌ها و ناراحتی‌های خودش بود. جامعه از جریان اصلاحات گله‌مند بود. اما این عقب‌نشینی کم‌کم این احساس را در جامعه ایجاد کرد که نکند ما داریم اشتباه می‌کنیم. نکند ما داریم یک جریان اجتماعی را که خودمان ایجاد کرده‌ایم نابود می‌کنیم و یک‌دفعه بر این تهدیدها غلبه شد و تا ساعات دیروقت صف‌های طولانی شکل گرفت و در زمانی که بسته شد حتی برخی از مردم نتوانستند رأی بدهند و در نهایت باز هم ۲۲ میلیون نفر به آقای خاتمی رأی دادند. جریانی که مردها به میدان آمدند بدیهی بود که در انتخابات شورا مردم شرکت نمی‌کنند. اگرچه اینجا مردم واقعاً اشتباه کردند. از ویژگی‌های روان‌شناختی جمعی جامعه ماست که با حدت و شدت می‌آییم و همیشه این تب تند ما زود عرق می‌کند. من فکر می‌کنم فرود از آن مقطع شروع شد. حرکت جنبش اجتماعی بعدی به دلیل این که من معتقد به انفعال نیستم، مستلزم محرک مناسب است. هرگاه بستر این محرک مناسب آماده بشود، جنبش اجتماعی با قدرت بسیار بیشتری در ایران پا می‌گیرد، اما این محرک مناسب را چه گروهی، چه کسانی، در چه زمانی و با چه ویژگی‌هایی باید به جنبش تعدیل‌شده وارد کنند، تعیین‌کننده است؛ از این رو می‌تواند امکان این حرکت، هر لحظه باشد تا آینده بسیار دور. وقتی شما اعتقاد دارید که جامعه وارد تردید شده، این نشان می‌دهد که جامعه پتانسیل بالقوه‌ای که داشته و تجربه‌اش را فراموش نکرده، اما دیگر با محرک‌ها و شعارهایی که داده می‌شود و با تقاضاهایی که مطرح می‌شود به حرکت نمی‌آید. جامعه از اینها رد شده و فراتر رفته است. اگر شما حرکات جنبش دانشجویی را نگاه کنید همین وضعیت در آنجا نیز حاکم است. در اینجا من از فرصت استفاده می‌کنم و هشدار می‌دهم که جنبش دانشجویی در مرحله بسیار خطیری قرار گرفته است. متأسفانه کسانی که دانشگاه‌ها را هدایت می‌کنند، درک درستی از شرایطی که دانشگاه و جنبش دانشجویی در آن قرار گرفته ندارند. ما باید از هر چپ‌روی کودکانه‌ای پرهیزیم. البته پرهیز از

چپ‌روی کودکانه به معنای فرصت‌طلبی نیست. شرایط و مقتضیات جامعه را بشناسیم و به آینده ایران فکر کنیم. ما در شرایط جهانی و داخلی بسیار خطیری قرار گرفته‌ایم و هرگونه تندروی یا کندروی می‌تواند هزینه‌های بسیار سنگینی برای کشور ما داشته باشد. در شرایطی قرار گرفته‌ایم که در محیط پیرامون مان و در جهان، دوستان کمی داریم و در حال تکرار اشتباهات اساسی تاریخی هستیم. این است که احتیاج داریم به تدریج با هم زندگی کردن را فرا بگیریم و از جامعه احساساتی به جامعه عقلانی حرکت کنیم. نیازمند تفاهم، همبستگی و همزیستی هستیم. اما همبستگی، همزیستی، تفاهم و وحدت جریانی است که بر پایه بده بستان‌های واقعی شکل می‌گیرد نه براساس تحمیل خواسته‌های یک طرف.

■ برخی با اشاره به تحولاتی که مخصوصاً در جمهوری‌های شوروی سابق اتفاق افتاده و انقلاب‌های نارنجی و مخملین در آنجا چنین استنباط می‌کنند که جنبش اجتماعی آینده ایران هم از چنین الگویی پیروی می‌کند. نظر شما چیست؟

□ اینجا نمی‌شود از یک نکته غفلت کرد و آن این است که شرایط یک قطبی شده جهانی برخی علایمی را بروز می‌دهد و فرصت‌هایی را ایجاد می‌کند که حرکت‌ها و شرایط اجتماعی را به یک دستی سوق می‌دهد. ولی من شرایط اجتماعی جامعه ایران را به چند دلیل اساسی در این مقطع یا حداقل در کوتاه‌مدت از جنس آنها نمی‌دانم. مگر این که محرک‌های بیرونی در شکل‌دهی به این جریان دخالت داشته باشند. به نظر من شرایط ایران با اوکراین قابل مقایسه نیست. شرایط ایران با قرقیزستان هم قابل مقایسه نیست. ضمن این که باز هم تأکید می‌کنم به دلیل شرایط یک قطبی شدن جوامع، ما به سمت الگوهای همگون جهانی می‌رویم و این هم یکی از نکاتی است که همه ما باید روی آن کار کنیم. ولی این سوال را هم باید مطرح کنیم که آیا در یک نگاه بلندمدت اتفاقات اوکراین به نفع کشور اوکراین تمام می‌شود یا منافعش به کسان دیگری تعلق می‌گیرد که در مهندسی این جریان نقش اساسی ای داشتند؟ ضمن این که بهتر است دچار نظریه تئوری توطئه نشویم. همیشه جای یک درصدی از احتمال را هم باید باز گذاشت. اما شرایط جامعه ایران، ویژگی ژئوپولیتیک سرزمین ایران که من در چارچوب بحث نظریه سیاست و راهبرد سیاست سرزمینی یا نظریه ژئواستراتژیک و ژئوپولیتیک ایران اشاره کردم که هم تحلیل تاریخی و هم تحلیل امروزی جامعه ماست، ما را در یک شرایط و موقعیت حساسی و مکان حساسی قرار می‌دهد که طمع قدرت‌های منطقه‌ای و بین‌المللی نسبت به ما بسیار بالاست و از طرفی با ظرافت‌های بیشتری با ما برخورد می‌کنند.

■ بنابراین، آیا فرایند جهانی‌شدن روی شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی در ایران تأثیرگذار هست؟

□ صددرصد. جهانی‌سازی یا جهانی‌شدن پیامدهای بسیار مهمی دارد، حتی اگر شما روی آرایش فضایی که تحت تأثیر جهانی‌شدن هست فکر کنید می‌بینید چه اتفاقی می‌افتد. چه بخواهیم و چه

نخواهیم، عناصر جهانی شدن یا جهانی سازی بر شرایط اجتماعی ما تأثیر می گذارند. وجود ارتباطات، وجود تلفن همراه یا شبکه های ماهواره ای یا دسترسی به کانال های تلویزیونی یا اینترنت که هر روز دارد با سرعت زیاد متحول می شود، اینها شرایطی را برای ما فراهم می کنند که می تواند به جنبش های اجتماعی مصنوعی بینجامد. این چیزی است که جامعه ایران باید نسبت به آن هوشیار باشد. مخصوصاً به دلیل اهمیت و استراتژیک بودن جامعه ایران این خطر بسیار جدی است. اینجاست که باز هم ساختار فرصت های سیاسی متصلب می تواند برای کشور بسیار خطرناک باشد. بهاندادن به جریان شکل گیری سازمان های غیردولتی راستین می تواند برای جامعه ایران هزینه سنگینی داشته باشد. تصدی گری دولت می تواند هزینه های سنگینی داشته باشد. از آن طرف خصوصی سازی به معنای غارت منابع ملی هم می تواند هزینه سنگینی داشته باشد. جهانی سازی نشان می دهد که ما نیازمند درک شرایط و مقتضیات و تفاهم براساس بده بستان هستیم، نه هیچ یا همه چیز. چنین چیزی در جامعه کنونی امکان پذیر نیست. من باید به نکته ای اشاره کنم که جهانی سازی و جهانی شدن به دلیل شرایط استراتژیک ما و ویژگی های جامعه ما امکانات بسیار عظیمی را در اختیار ما قرار می دهد. بهره برداری از این امکانات عظیم نیازمند تجدیدنظر در بسیاری نگرش های ما در عرصه های مختلف از جمله عرصه های سیاسی است. در عرصه سیاسی برداشت های جزئی مطلق وجود ندارد. سیاستمداران بزرگ تصمیمات سرنوشت ساز را در لحظات تاریخی می گیرند. گاهی ممکن است خودشان را برای این تصمیمی که می گیرند فدا کنند. ما شرایط بسیار خطیری داریم. شرایط و موقعیت ما به گونه ای است که می توانیم بهره برداری سنگینی از آن بکنیم، اما این بهره برداری نیازمند بازنگری در روش ها و نگرش هاست. باید به سمت الگوهای پایدار یا درک مقتضیات جهانی و تصمیم های سرنوشت ساز برویم.

■ من برمی گردم به سوال اولی که بحث را شروع کردیم. مجموعه مطالعات و ارزیابی ها نشان دهنده نوعی نارضایتی عمومی در جامعه است. در واقع نا کارآمدی دستگاه های موجود هم این را به شکل های مختلفی تشدید می کند. از مسئله ساده میوه شب عید گرفته تا تک تک مسائل جاری و روزمره. آیا این نارضایتی که در کوچه و خیابان و به صورت علنی هم توسط افراد ابراز می شود، می تواند حاکی از وجود یا شکل گیری یک جنبش اجتماعی باشد؟

□ براساس پیش فرض هایی که قبلاً در بحث حاضر بنا کردم، جواب این سوال شما را دادم. جامعه در حالت صبر و انتظار قرار دارد. بی توجهی به شرایط حاکم هزینه سنگینی را بر جامعه ما تحمیل می کند. باید قدر جنبش های اجتماعی را دانست و از سد کردن آن پرهیز نمود. در حالت دوگانگی است، پس انفعالی در کار نیست. در چنین حالتی به دلیل نارضایتی و فشارهای ساختاری که به جامعه می آید و جامعه قادر به حل مشکلات روزمره مردم نمی شود، واکنش های تخریبی فردی و واکنش های تخریبی جمعی شکل می گیرد. ملاحظه کنید در مدت عید نوروز ۱۴۱ نفر - اگر درست بگویم - در تهران اقدام به خودکشی کردند. اینها به ما نشان می دهد که جامعه یک پدیده یکدستی نیست. درست است که



جامعه یک جریان غالب دارد، ولی من معتقدم جریان غالب در جامعه ما در حال حاضر دچار دوگانگی، تردید یا (Ambivalence) است که در آن پتانسیل جنبش اجتماعی براساس تجربه گذشته‌اش وجود دارد، اما جریان غالبش شورش سفید، اعتیاد، دعوای وحشتناک خیابانی و تغییر الگوی قتل است و مسئله بسیار مشهود تخریب روابط اجتماعی و بین فردی است. تخریب رابطه راننده و مسافر، فروپاشی روابط مالک و مستأجر، خریدار و فروشنده، کارفرما و کارگر است. اینها علایم نارضایتی رو به رشد است، نشانه عدم پاسخگویی به نیازها و مطالبات مردم است. ولی در عین حال آن جریان غالب، دوگانگی و حالتی از صبر و انتظار است با پتانسیل بسیار بالای جنبش اجتماعی که در انتظار چارچوب مفهومی، چارچوب نظریه‌آغازین و در انتظار محرک به موقع است. مقدمه اینها نیز نقد گذشته است که جز توجیه، تاکنون انجام نشده است. همان‌گونه که در بالا نیز اشاره شد جنبش عدالت‌خواهی و تبعیض‌زدایی نیز به حد ضروری مورد تأکید قرار نگرفته است، گرچه آمادگی فعال‌شدن بالایی را دارد. خدا کند که محرک‌های مجازی چارچوب‌های مفهومی مهندسی شده، جایگزین مسئله اصلی نشوند. کسانی که واقعه مصیبت‌بار بم را از نزدیک مشاهده کردند، می‌توانند گواهی دهند که جامعه منفعل نیست. کمک مردمی به بم بسیار متشکل بود با کمک‌رسانی در مصائب جمعی قبلی تفاوتی اساسی داشت که نشان از وجود جنبش‌های اجتماعی قدرتمند است. مسابقات فوتبال و حرکات بعد از پیروزی با همه کاستی‌ها و به بیراهه رفتن‌ها گویای زنده‌بودن جنبش‌های اجتماعی از جمله جنبش جوانان و سبک زندگی است. گرچه به دلیل برخوردهای نامناسب به بیراهه می‌رود و طرح مطالبات کم‌ارزشی (در مقام مقایسه با مطالبات واقعی جنبش سبک زندگی) عمومی می‌شود. اینها علائم تشخیص‌شناسانه مهمی است.

#### سوتیتر:

وقتی پژوهش پالایش یافته علمی و سالم به جامعه عرضه شد، جامعه وارد کنش و واکنش می‌شود و هر چیزی به تدریج جای خودش را پیدا می‌کند و یک جریان عمومی، پایدار، برهم انباشته همراه با نقد، اصلاح، تعدیل و پیش‌بردن و تصحیح کردن و ارتقاداتن شکل می‌گیرد

جنبش اصلاحی مدت‌ها قبل از دوم خرداد شکل گرفت و من بارها در نوشته‌های خودم اشاره کرده‌ام که علایم تشخیص‌شناسانه آن در انتخابات پنجم مجلس شورای اسلامی به خوبی ملاحظه می‌شد

جنبش‌هایی که در جریان تحولات شکل می‌گیرند اما تقاضاهایشان عرضه و مطرح نمی‌شود، قدرت‌شان تشدید می‌شود. یعنی از نظر علمی با یک ضریب فزاینده رشد جنبش‌های اجتماعی روبه‌رو هستیم زیرا تقاضا مطرح نمی‌شود. این تقاضاها مثل بخاری است که در یک دیگ انباشت می‌شود و با طرح آن بخشی از پتانسیل موجود آزاد می‌شود

اگر ما این تعریف خاص برای جنبش را که آن را محدود به شرایط ساختاری ویژه‌ای می‌کنند کنار بگذاریم، به بحث دردناکی در جامعه ایران می‌رسیم که به قرن‌ها پیش بازمی‌گردد. آن این که مردم فداکارانه وارد میدان می‌شوند، جانفشانی می‌کنند، اما متأسفانه در بزنگاه پیروزی، الگوهای سنتی بازتولید می‌شود

یکی از مهم‌ترین تعاریف آزادی، شناخت جبرهای حاکم است. این طور نیست که ما از یک طرف بگوییم اراده‌گرایانه یک جنبش اجتماعی را شکل بدهیم و وقتی شکل گرفت، خود به خود مسائل حل خواهد شد

من فکر نمی‌کنم که جامعه آماده یک جنبش اجتماعی فوری عظیم است. از آن طرف به هیچ وجه اعتقاد ندارم که جامعه منفعل شده و زمام امور اجتماعی را رها کرده است. من فکر می‌کنم در شرایط کنونی ما، جامعه در شرایطی است که در مطالعات جنبش‌های اجتماعی به آن تردید (Ambivalence) می‌گویند

جنبش اصلاحی، جنبش ساختارشکن نبود. جنبش اصلاحی پیشگامی را به کسانی محول کرد که در وابستگی و تعهدشان نسبت به نظام سیاسی تردیدی نبود. کسانی بودند که زخم جنگ را بر پیکر داشتند و به سادگی نمی‌شد هیچ مارک و انگلی به آنان زد

آیا در یک نگاه بلندمدت اتفاقات اوکراین به نفع کشور اوکراین تمام می‌شود یا منافعش به کسان دیگری تعلق می‌گیرد که در مهندسی این جریان نقش اساسی‌ای داشتند؟ ضمن این که بهتر است دچار نظریه تئوری توطنه نشویم

## آزادسازی کشت شقایق

### خودکفایی دارویی یا فراوانی تریاک؟

میزگرد انجمن سلامت اجتماعی ایران - پروین بختیارنژاد

اشاره: در ماه‌های گذشته شاهد خبری مبنی بر آزادسازی کشت نوعی از شقایق که از آن می‌توان مرفین برای تولید دارو استخراج کرد، بودیم. مجوز این آزادسازی توسط مجمع تشخیص مصلحت نظام داده شده است.

در پی این خبر نظرات موافق و مخالف زیادی شکل گرفت. موافقان این طرح معتقدند با کشت این شقایق و با مدیریت و نظارت دقیق می‌توان به خودکفایی دارویی در تولید داروهای مسکن دست یافت و حتی اقدام به صادرات مرفین کرد و مخالفان این طرح، این آزادسازی را به منزله آزادسازی کشت خشخاش، فراوانی تریاک و دیگر مشتقات افیونی در جامعه می‌دانند. انجمن سلامت اجتماعی ایران، میزگردی با حضور متخصصان موافق و مخالف این طرح در دانشگاه علوم بهزیستی برگزار کرد که با هم آن را می‌خوانیم و به قضاوت می‌نشینیم.

دکتر فرید فدایی: اگر بخواهیم در بحث مواد مخدر از پیشینه آن سخن را آغاز کنیم، باید بگوییم که در ایران پیش از اسلام چیزی راجع به اعتیاد به تریاک دیده و شنیده نشده است. البته تیره‌ای از آریایی‌ها از حشیش برای برخی از مراسم‌شان از جمله مراسم سوگواری استفاده می‌کرده‌اند. رواج مصرف تریاک مربوط به زمان مغولان می‌شود که البته تحت تأثیر یک مسئله تاریخی و سیاسی نیز بوده است. درحقیقت واکنش در برابر مشکلات و شوربختی ملتی بود که انسجامش را از دست داده، تمرکز ملی نداشت و آینده‌ای در برابر خودش نمی‌دید. به‌رحال همه این سرخوردگی‌ها به نخستین حکومت فراگیر ملی پس از اسلام در ایران یعنی حکومت صفویه به ارث رسیده است و جالب است بدانید که شاه اسماعیل صفوی با آگاهی کامل به رسالتی که در مورد همه مردم ایران داشت در مراسم آغاز حکومتش خود را نواده شاهان باستانی ایران و منسوب به شاهان اساطیری دانست و گذشته از این که او دارای یک سلسله مراتب مذهبی و روحانی هم بود، این دو را با هم جمع کرد. در زمان صفویه مسئله اجتماعی اعتیاد مورد توجه قرار می‌گیرد و نخستین فرمان هم مربوط به شاه طهماسب می‌شود که دستور داد تریاک موجود در دربار را با شبهه حرمت معدوم کنند و از درباریان هم هرکس که مصرف تریاک داشت، ترک کند و گرنه معزول می‌شود. این مربوط می‌شود به ۴۸۵ سال پیش، نخستین حکم مکتوب دولتی. این مبارزه شدید در عرض چندسال به تدریج تبدیل به مسامحه شد، به نحوی که در زمان شاه‌عباس دوم شربت کوکنار<sup>(۱)</sup> و دیگر ترکیبات مربوط به تریاک در کوکنارخانه‌های<sup>(۲)</sup> اصفهان و دیگر نقاط ایران به فروش می‌رسید. در آن زمان پزشکان و شاعران عنایت خاصی به مصرف تریاک نشان دادند. می‌رسیم به مسئله ایرانیان افغانی که همیشه با مسئله تریاک و حشیش و رواجش در خاک ایران ارتباط داشته است. به‌دنبال شکست شاه‌سلطان حسین، از یاغی افغان - محمود افغان - که البته ایرانی بوده است، از بین یاغیان و گردن‌کشان فراوان در ایران بهتر بود، یک فرد خارجی محسوب

نکنیم. افغان‌ها که به اصفهان و دیگر نقاط ایران رفتند تریاک و حشیش را هم با خود آوردند و از آن زمان دوباره این معضل گسترش بیشتری پیدا کرد. شواهد تاریخی در مورد دوره قاجار نشان می‌دهد که تریاک شیوع داشته است؛ گاهی بلعیدن و گاهی هم دود کردن. اما استفاده از شاهدانه به طبقات خاصی مثل برخی سلسله‌های درویشان محدود بود. منبع اصلی تأمین حشیش هم افغانستان بود. دیگر بار در زمان جداسدن هرات از ایران تعداد زیادی از افغانیان ایرانی به ایران مهاجرت کردند. آنها با خودشان تریاک و حشیش را آوردند و باز این دو پدیده در تهران رواج بیشتری یافت. یادآور شویم که انقباض‌های سیاسی نیز نقش مهمی در رواج مواد مخدر داشته است. از زمان کودتای محمد داوودخان و تغییرات مکرر حکومت افغانستان در عرض یک مدت کوتاه، مرتباً ما با سیل پناهندگان و مهاجران افغان روبه‌رو بوده‌ایم و هر بار هم اینها با خودشان به‌عنوان ممر درآمد، مواد مخدر می‌آورده‌اند. مسئله دیگر مسئله اقتصادی است که می‌دانیم تا زمان قاجار منبع عمده تهیه ارز در ایران از طریق ابریشم بوده است. پس از آن که بازار صادراتی ابریشم دچار رکود شد، دولت وقت به فکر کسب درآمد از طریق تریاک و کشت خشخاش افتاد. با زحمت زیاد از دولت امپراتوری انگلیس و نایب‌السلطنه انگلستان در هندوستان اجازه صدور تریاک به هندوستان را گرفتند و به زودی تریاک به‌عنوان منبع عمده صادراتی در ایران رواج زیادی پیدا کرد. البته دولتمردان آن روز ایران به این موضوع فکر نکردند که قسمت زیادی از این تریاک تولیدی در داخل ایران مصرف خواهد شد و در نتیجه ناخواسته کل اقتصاد به تریاک وابستگی پیدا می‌کند. نتیجه این شد که در پایان دوره قاجار در برخی از مناطق ایران از هر چهار نفر، سه نفر معتاد به تریاک بودند.

تحولات سیاسی، جنگ ۱۹۰۴ ژاپن و روسیه، شکست روسیه از یک دولت آسیایی یعنی ژاپن، امواجی از آزادی‌خواهی را در کشورهای آسیایی به‌وجود آورد. صاحب‌نظران به فکر افتادند که ما هم می‌توانیم کاری برای بهبود شرایط خودمان بکنیم. ژاپنی‌ها به فکر مبارزه با اعتیاد افتادند و در سال ۱۲۹۰ قانون محدودسازی کشت تریاک به تصویب رسید که پیش‌بینی شده بود پس از هشت سال استعمال شیره و تریاک به غیر از آنچه برای دارو لازم است ممنوع شود. برای معتادان کارت سهمیه صادر شد. برای تریاک مصرفی‌شان هم مالیات در نظر گرفته شد. این مسئله از آن به بعد چندبار در تاریخ نودساله اخیر تکرار شده که دولت‌ها تریاک را آزاد کرده و پس از مدتی عده‌ای جلوی کشت تریاک را می‌گرفتند. در سال ۱۳۰۵، هشت درصد کل درآمد دولت از فروش تریاک بود. قانون ۱۲۹۰ تقاضا را برای تریاک کم نکرد، فقط باعث شد که تهیه و فروش غیرقانونی و قاچاق آن رواج پیدا کند. بنابراین قانون دیگری در ۱۳۰۱ به تصویب رسید؛ منع واردات مواد مخدر. باز هم در مورد نظریات، دخالت‌ها و محبت‌های ارگان‌های بین‌المللی باید بگوییم که جامعه ملل هم که پیش از سازمان ملل به این مسائل رسیدگی می‌کرد به این موضوع علاقه داشت. در سال ۱۳۰۵ هیئت بین‌المللی جامعه ملل

برای بررسی وضع تولید و صدور و مصرف تریاک به ایران آمد، تخمین زد نیمی از جمعیت ایران به تریاک معتاد هستند و برای منع کشت خشخاش طرح مبارزه با شیوع اعتیاد را ارائه داد. این طرح به دلیل بار مالی با مخالفت دولت روبه‌رو شد، اما فشارهای بین‌المللی ادامه داشت. در سال ۱۳۰۷ قانون جدید انحصار دولتی تریاک از تصویب مجلس شورای ملی گذشت که طبق این قانون، کشت خشخاش فقط تحت نظارت دولت، مجاز بود. دولت مکلف بود به تدریج اراضی زیر کشت را کاهش بدهد و تا ده سال ترک رایگان و طیب و داروی مجانی را در دسترس معتادان قرار دهد. مصرف داخلی را هم سالی هفده درصد کم کند. اما در همان ده - پانزده سال بعد اراضی زیر کشت خشخاش تقریباً یک‌ونیم برابر شد و دولت هم حاضر نبود منبع درآمد خودش را از این طریق از دست بدهد. نه فقط نتیجه‌ای از این قانون به دست نیامد، بلکه توزیع غیرمجاز و صدور قاچاق تریاک هم رواج پیدا کرد چون سودآور بود. من در روزنامه اطلاعات آن زمان مرتباً می‌دیدم مقالاتی در مورد زیان‌های اعتیاد توسط پزشکان نامدار آن زمان به رشته تحریر درمی‌آمد. آگهی‌های پزشکان در مورد ترک اعتیاد را می‌دیدیم. همچنین تبلیغات دارویی برای داروهای ترک اعتیاد که نشان می‌دهد کوشش‌هایی در زمینه ترک مواد مخدر انجام می‌شد.

پس از جنگ جهانی دوم، انجمن غیردولتی مبارزه با تریاک و الکل تشکیل شد. کمیسیون‌هایی در وزارت بهداشتی برای مبارزه با تریاک تأسیس شد. منع کشت، درمان و مبارزه با قاچاق سرلوحه اقدامات آن کمیسیون بود. این انجمن در ۶۱ سال پیش چیزی نزدیک به ۱۲٪ کل جمعیت یا یک چهارم جمعیت بالغ را تخمین زده بود. در اینجا به نقش عجیب سازمان ملل می‌رسیم در سال ۱۹۴۹، سازمان ملل اجازه کشت خشخاش و تولید مجاز تریاک را به کشورهای مدعی داد. پنجاه درصد سهمیه به ترکیه و بیست و پنج درصد به ایران رسید. قاعدتاً دولتمردان خیلی خوشحال بودند اما این مسئله باعث گسترش اعتیاد شد. مزارع خشخاش قابل کنترل نبوده و نخواهد بود. چون فروش تریاک خیلی سودآور است و گذشته از آن متقاضیان تریاک هم در ایران زیاد شدند. اصولاً عایدات حاصل از صدور تریاک رقم چندان قابل توجهی نبود و همه‌اش در ایران به مصرف می‌رسید و قسمت کمی از آن هم قاچاق می‌شد و چیزی برای دولت باقی نمی‌ماند. بنابراین باز یکی از آن دوران‌های ماریج طرح قانون منع کشت خشخاش و استعمال تریاک در سال ۱۳۳۴ به تصویب رسید و با جدیت دنبال شد. چون طبیعی است که در آن زمان راحت می‌شد با رعیت و با مالکانی هم که مورد نظر حکومت نبودند درافتاد. این ششمین قانون از زمان شاه‌طهماسب برای مبارزه با اعتیاد به‌شمار می‌رفت. البته ممکن است افزایش درآمد دولت در آن سال‌ها به دنبال افزایش نسبی قیمت نفت و همین‌طور کمک‌های خارجی که پس از سقوط حکومت ملی مصدق به ایران شد، در این تصمیم‌گیری دولت نقش داشته باشد، اما حتماً باز هم حدس می‌زنید که نتیجه مناسب به دست نیامد. چرا؟ به دلیل این که با منع کشت خشخاش،

قاچاق موادمخدر از خارج به داخل، به صورت یک تجارت پر سود درآمد. علاوه بر آن مرفین صناعی و هروئین برای همه سلیقه‌ها اضافه شد. دولتمردان ما هم مثل زمان حاضر قبراق بودند، فوری قانون تشدید مجازات قاچاقچیان موادمخدر را تهیه و تصویب کردند و گفتند که از این طریق مشکل حل می‌شود، اما اجرای این قانون فقط باعث شد که زندان‌ها از قاچاقچیان و معتادان پر شوند؛ مشکلات زیادی به وجود آمد و البته مقام اول در این رابطه نصیب ایران شد. به این ترتیب که ایران پرچمدار مبارزه با معتادان، قاچاقچیان و کشف موادمخدر شد. در سال ۱۳۴۷، ایران از نظر کشف موادمخدر در جهان به رتبه نخست رسید. شصت درصد کل افراد دستگیر شده در جهان به اتهام حمل هروئین در ایران دستگیر شدند. بیست و دو درصد کل تریاک و چهارده درصد کل هروئین مکشوفه دنیا از ایران گزارش شد. از آن به بعد ما همیشه این مقام اول را حفظ کردیم. دولت باز هم واکنش نشان داد، البته در برابر اقدامات خودش. در سال ۱۳۴۷ مجدداً کشت تریاک در نقاط خاصی از کشور تحت نظارت و مراقبت دولت، آزاد اعلام شد. این بار چهارم بود که این اتفاق افتاد. اما دولت اطمینان داد که مراقب اوضاع خواهد بود. مجازات قاچاقچیان تشدید شد و قانون انفصال خدمت یا اخراج معتادان برای چندمین بار اعلام شد. اما برای معتادان پنجاه سال به بالا و بیمار طبق تشخیص پزشک توسط دولت صادر شد که بتوانند جیره دریافت کنند.

حالا می‌رسیم به هیپی‌ها، رواج حشیش توسط آنها و ترویج این فرهنگ به صورت‌های مختلف انجام شد. آمار رسمی ما در خردادماه ۱۳۵۴ نشان می‌داد که صد و هفتاد هزار معتاد ثبت نام کرده وجود دارد. معتادان غیررسمی هم بین دویست تا پانصد هزار نفر تخمین زده می‌شد. ارقام نسبتاً کمی است شاید واقع‌بینانه هم بوده است. یک پژوهش دقیق و قابل استناد در طول تمام این سال‌ها - که بعد هم دیگر نمونه‌اش پیدا نشد - برای نخستین بار توسط آقای دکتر سیاسی به عمل آمد. در میدان‌های شهر تهران از مردم نمونه ادرار گرفتند و دیدند که ۲/۵ درصد همین مردمی که در خیابان راه می‌روند از هر نوع جنس معتاد به تریاک هستند. بعد از آن، این طرح دیگر اجرا نشد. در سال ۱۳۵۲، مردم با افزایش ناگهانی درآمد نفت روبه‌رو شدند. طرح‌های نو برای مراکز درمان و بازپروری معتادان تهیه شد که مستلزم ایجاد درمانگاه و مراکز نگهداری معتادان و درمان با استفاده از متادون شروع شد. با پیروزی انقلاب تمام این طرح‌ها متوقف شد. مبارزه با اعتیاد تبدیل به مبارزه با قاچاق و تبدیل به مبارزه با عرضه مواد شد. بعد از انقلاب هم ما این سیر مارپیچی را به صورت‌های مختلف طی کردیم. باز هم فرصت شش ماهه برای ترک معتادان در سال ۱۳۵۹ داده شد. تشدید مجازات مرتکبین جرایم موادمخدر دوباره طرح شد.

اصولاً از نظر جرم‌شناسی چنین تشدید مجازات‌هایی نامناسب و نادرست است و این نکته‌ای است که من به دانشجویانم در دوره‌های دکترای و کارشناسی ارشد حقوق جزا در دانشکده حقوق دانشگاه تهران

همیشه می‌گویم که اگر شما زمانی مصدر کار شدید، دست از این تشدید مجازات بردارید. مجازات باید متناسب با جرم باشد و عملاً همین تشدید مجازات کاری کرد که دیگر فرقی بین قاچاقچی و معتاد ساده نبود. به‌رحال در این زمان باز افغان‌ها برای تأمین ارز خارجی‌شان جهت خرید اسلحه و مایحتاج، نیازمند به تریاک شدند و البته چه خریداری نزدیک‌تر از کشور همسایه، ایران. تریاک‌ها را به برادران ایرانی دادند تا درمقابل آن پول و طلا بگیرند، ولی باز هم دولت بعد از انقلاب ساکت نماند. مجدداً تشدید دیگری در مجازات قاچاقچیان موادمخدر به‌وجود آورد. بعد از آن ما یک طرح ماریجی در مورد موادمخدر در ایران که از پانصدسال پیش به این طرف مرتب در حول یک مرکز چرخیده بود را دوباره تجربه می‌کنیم. حال سوال من این است که آیا این بار که تصمیم گرفته‌اند مناطق را به کشت نوع خاصی از خشخاش اختصاص بدهند، این گذشته مورد توجه بوده است یا نه؟ یا باز هم دولتمردان و صاحب‌نظران فکر کرده‌اند که خودشان برای نخستین بار چنین طرح‌های بدیعی به فکرشان رسیده. بعید می‌دانم سود کلانی که قاچاق موادمخدر دارد، مانع از آن بشود که اینها با سختی این آکالوئیدها را حتی اگر محلول در روغن باشد نتوانند پیدا کنند. اگر هروئین می‌سازند، در پاکستان هزاران کارگاه تولید هروئین هست. این که کاری ندارد، این را از مزارع برمی‌دارند بار کامیون می‌کنند، می‌برند و آکالوئیدها را استخراج می‌کنند. بنابراین من نگران هستم که طرح مجدد کشت محدود گونه‌های خاصی از خشخاش، همان نتیجه‌ای را بدهد که پیشتر داده است؛ یعنی گسترش تریاک.

دکتر محمد مکرری (مسئول انجمن علمی اعتیاد):

پیش از هر چیز می‌خواهم دو نکته را کاملاً از هم جدا کنم؛ کشت خشخاش و توزیع مواد. کشوری می‌تواند مواد توزیع کند، بدون این که بکارد. کشوری می‌تواند بکارد ولی اصلاً توزیع نکند و به همین دلیل من نمی‌خواهم راجع به کشت آن صحبت کنم. من می‌خواهم در این مورد صحبت کنم که آیا اصولاً دولت باید به این سمت حرکت کند که مواد را در اختیار معتادان قرار بدهد یا نه؟ می‌خواهم دیدگاهم را به‌عنوان روانپزشک بگویم. روانپزشکی که نزدیک ده‌سال است در حوزه پیشگیری و درمان اعتیاد مشغول به کار هستم. تجربه‌ای که من در این مرکز دارم این است که خیلی‌ها می‌گویند که روش‌های درمان موثر است؛ خیلی‌ها مداوا می‌شوند و نمونه‌هایی را هم نشان می‌دهند. ولی من می‌خواهم این دیدگاه را تا اندازه‌ای نفی کنم. به باور من آنچنان که می‌گویید درمان با این شیوه‌هایی که تا حالا بوده موثر نیست. یعنی نکند خودمان هم باور کرده‌ایم که با این رویه‌ها می‌توان اعتیاد را ریشه کن کرد. بیماری اعتیاد فوق‌العاده سمج است و به این راحتی نیست که بگوییم ان‌شاءالله درست می‌شود. کسانی که این گونه فکر می‌کنند به نظر من هنوز در ذهنی‌گرایی‌ها و خیال‌پردازی‌های قرن

هفدهم مانده‌اند. اگر شما باور دارید روانشناسی علم است، نمی‌توانید ایدئالیستی فکر کنید. اینها مفاهیم زیبایی است که در قالب‌های اجتماعی معنی پیدا می‌کند، ولی حرکت انسان‌ها در مجموعه مثل حرکت ذرات بیولوژیک و مثل ذرات فیزیک است. بی‌دلیل نمی‌شود افراد مواد را کنار بگذارند و اضطرابشان را کم کنند و باعث می‌شود اینها بتوانند با زندگی‌ای که روز به روز دارد دشوارتر می‌شود هماهنگ و سازگار شوند. مثل این می‌ماند که اقتصاددان‌ها بگویند که حالا مردم دست به دست هم بدهند قیمت‌ها پایین بیاید یا این که ارزان بفروشید. این پروژه‌ها بیشتر برای فریب مطرح می‌شود. با همین روش‌هاست که ناگهان چیزی بالای ۹۵ درصد ضریب برگشت به موادمخدر را دارید. یعنی وقتی می‌گویید ماده‌ات را قطع کن ۹۵ درصد در این فرد احتمال عود وجود دارد و بدیهی است که نمی‌تواند. روش جهانی مداوای معتادان، می‌گوید شما نمی‌توانید ناگهانی بی‌سواد و دیگر معضلات اجتماعی را ریشه‌کن کنید، باید پله درست کنید، پله‌هایی از موادمخدر غیرمجاز تا پاکی کامل وجود دارد و شما باید جایگاه به جایگاه، ایستگاه به ایستگاه حرکت کنید. موادی که در ایستگاه‌های اول هستند، باید شباهت بیشتری از نظر روانی و جسمی به موادمخدر داشته باشند و هرچه شما از این ایستگاه‌ها دور بشوید به پاکی نزدیک می‌شوید، این خاصیت‌ها کم می‌شود و طی این سی سال گذشته، علم توانسته ایستگاه‌های واسط ابداع کند. باید روی توانایی‌های اجتماعی‌اش و توان برگشتنش به جامعه، یادگیری مهارت‌های فردی، کنترل خشم و عواطف و همه اینها کار بکنید.

تجربه بنده که فکر می‌کنم با تجربه جهانی نیز همخوانی دارد، این است که ریشه‌کن کردن اعتیاد به این راحتی نیست، ۶-۷ ماه طول می‌کشد که فرد معتاد بتواند به ایستگاه آخر برسد. یک روندی که در ذهن سیاستگذاران درمانی و دولتمردان شکل می‌گیرد، تبدیل تدریجی فشار روانی و افزودن حمایت‌های اجتماعی است. حدود چهل سال پیش یک ایستگاه میانی ساخته شد به نام متادون که شما می‌توانید آن را دنده دو در نظر بگیرید. مثل این که شما با سرعت ۱۴۰، ناگهان بخواهید به سرعت ۴۰ برسید. یعنی احتمال معلق‌زدن ماشینتان کمتر می‌شود ولی در عین حال تعدادی هم ناراضی‌اند، ولی آن درصدی که در آن می‌مانند تعدادشان خیلی بیشتر از آنهایی است که از آنها می‌خواهید پاک بمانند. تجربه ما در کلینیک نشان داده که با تجویز متادون در یک سال، هفتاد درصد در متادون می‌مانند و این آمار خیلی بالایی است. ولی به نظر من این آمار تا اندازه‌ای کاذب است. حدس بر این است که اگر شما متادون را با کیفیت متوسطی ارائه کنید، چیزی حدود چهل تا پنجاه درصد معتادان در این ایستگاه می‌توانند به ثبات نسبی برسند. با این همه، هنوز پنجاه درصد وجود دارند. جهان حدود پانزده سال پیش یک ایستگاه دیگر هم پیدا کرد. ایستگاهی به نام بوپرنورفین (Buprenorphin) که از یکی از مشتقات خشخاش به نام تبائین (Thebain) به دست می‌آید. این ایستگاه بین متادون و پاکی کامل قرار دارد. یعنی افراد را یک ضرب پیرانی روی بوپرنورفین نمی‌توانند در این ایستگاه بمانند ولی از متادون راحت



می‌توان به روی بوپرنورفین رفت و از بوپرنورفین به پاکی رسید. ایستگاه سومی حدوداً از ده سال پیش دارد شکل می‌گیرد، آن هم خود مرفین است. مرفینی که از خشخاش به دست می‌آید. منتها نه به آن صورت که آهسته در بدن جذب و آزاد شود، این ایستگاه بین متادون و تریاک و هروئین قرار می‌گیرد. یعنی سه ایستگاه درست شده، آنچه که من از آن طرفداری می‌کنم توزیع موادمخدر به صورت توسعه سیاست‌های ایستگاه‌های واسطه‌ای نیست. ایستگاه مرفین به عنوان ایستگاه اول، ایستگاه متادون به عنوان ایستگاه دوم و ایستگاه بوپرنورفین به عنوان ایستگاه سوم. اگر شرایط اجتماعی تعدیل نشود و حمایت‌های اجتماعی - چه به صورت اقتصادی، چه به صورت کاهش آسیب‌های اجتماعی و چه به صورت روانی - نباشد، حتی از ایستگاه تریاک به مرفین سولفات هم نمی‌شود رفت، برای این که باز باید با کاهش فشار و افزایش انرژی روانی صورت بگیرد. ولی امکان پریدنش در این شرایط نابسامان اجتماعی بیشتر است. به عبارت دیگر اگر به عنوان پزشک از من پرسید امکان این که این دو میلیون معتاد بتوانند رهایی یابند و پاک شوند و به پاکی کامل برسند، من می‌گویم بالای ۵ تا ۱۰ درصد امکان‌پذیر نیست. لازم به یادآوری است وقتی افراد وارد ایستگاه‌های واسطه می‌شوند یک اتفاق خیلی جالب دیگری می‌افتد و آن این که از خرید بازار غیرمجاز خودداری می‌شود. یعنی کسی که در آن ایستگاه آمده فقط در آن ایستگاه نیامده، بلکه تقاضا از ایستگاه مادر نیز کم شده است. یک محاسبه ساده این را نشان می‌دهد که اگر شما یک فرد را روی یکی از این ایستگاه‌ها - مثلاً روی ایستگاه متادون - نگه دارید در طول یک ماه صد و پنجاه هزار تومان از پولی که او در سیستم موادمخدر هزینه می‌کرده، کم شده است. ولی از نظر تئوری، اگر شما صد هزار نفر از معتادان را روی متادون بیاورید چیزی حدود صد تا صد و پنجاه میلیارد تومان از پولی که در شبکه اعتیاد تزریق می‌شود کم می‌شود. اصلاً قبله گاه ما کارشناسان غربی نیستند که چه کار می‌کنند، ولی شما نگاه کنید در تمام کشورهای صنعتی پنجاه تا هفتاد درصد جمعیت معتاد در یکی از ایستگاه‌های واسطه‌اند؛ یا روی مرفین‌اند یا روی بوپرنورفین یا روی متادون و این بحث قابل تأمل است. در صورتی که در کشور ما از کل دو و نیم میلیون معتاد، فقط دوهزار نفر روی ایستگاه‌های واسطه قرار دارند. ممکن است اعتراضاتی باشد که وقتی شما ایستگاه‌های واسطه را درست می‌کنید، ممکن است نشت کند و خودش به یک شبکه قاچاق و تجارتی غیرمجاز تبدیل بشود. اینها مشکلاتی است که باید بپذیریم و راه‌حلی برای آن پیدا کنیم. سوالی که من از مخالفان این طرح دارم این است که اگر این کار را نکنیم، چه کار کنیم؟ از آنهایی که تئوری ایستگاه‌های واسطه را قبول ندارند پرسیم راه‌حل شما برای اعتیاد چیست و خواهش کنیم که راه‌حلی که ارائه می‌دهید با دانش قرن بیست و یکم منطبق باشد. از رمانتیسیم کور دور بشویم. به همین دلیل پیشنهاد من این است که سیستم منسجمی شکل بگیرد که این ایستگاه‌ها را درست کنند تا معتادان از این ایستگاه به آن ایستگاه بروند. این که آیا دولت توان این کار را دارد یا نه، بحث دیگری است.

همین کلینیک ساده‌ای که ما داریم - و من شرمندehاش هستم که این قدر کیفیتش پایین است - چنان توانی از ما گرفته که قابل تصور نیست. برای این که هزارها مشکل اجرایی دارد. با این همه، کار می‌کند. نکته دیگر این که من با توزیع فرم خام موادمخدر موافق نیستم، برای این که توزیع اینها در ایران یک خطای عمده استراتژیک است. اگر هم زمانی این سیاست بود، برای این بود که آن ایستگاه‌های واحد را شیمی و داروسازی ایجاد نکرده بود. ولی وقتی شما می‌توانی آن ماده‌ای را که آن نیاز مادی را تأمین می‌کند به صورت بی‌بو، بی‌رنگ، به صورت جذب آهسته و خیلی مناسب تهیه کنید، چرا خود ماده را در اختیار قرار بدهیم. ممکن است بگویند که مقبولیت آن کم است. بله، مقبولیت متادون برای خیلی از تریاکی‌ها کم بوده ولی اگر شما مرفین را درست کنید، انواع ایزومرهای (۳) آن را می‌توانید درست کنید. انواع مشتقاتش را می‌توانید درست کنید. به اندازه کافی می‌توانید این وسط پل بسازید که افراد از روی این به آن یکی بپرند و به نظر من این مسئله به رفع قبح مواد نمی‌انجامد. فقط مدیریت می‌خواهد؛ یک چالش عمده تشکیلاتی.

نکته دیگر این که قسمت عمده‌ای از عرصه مبارزه با موادمخدر را از سیستم قضایی و انتظامی به دانشگاه‌ها و سیستم بهداشت می‌کشاند و ممکن است شما بگویید دارید طرف خودتان را می‌گیرید. بله، ولی باعث چاق شدن بخش بهداشت، بخش پزشکی و بخش روان‌شناسی مملکت می‌شود. به نظر من این یک توسعه است. در شاخص‌ها توسعه تعریف می‌شود. شما به جای این که یک عده را پیدا کنید با باتوم مردم را بزنند، یک عده روان‌شناس پیدا کنید که کلینیک متادون دایر کنند و این به پیشرفت اجتماعی جامعه دامن خواهد زد.

مهندس اختراعی (مدیرعامل شرکت تماد، تولیدکننده مواد اولیه دارویی در ایران):

نگاه من به موضوع تریاک و موادمخدر به‌عنوان کالای مورد مصرف در صنعت داروسازی است و قیمتش بسیار پایین‌تر از تریاک قاچاق است. هر کیلوگرم تریاک استاندارد که ده درصد مرفین دارد، قیمتش در بازار قاچاق نزدیک به هزار دلار می‌باشد که تا هزار و سیصد دلار گزارش رسمی داشته‌ایم. درحالی که این به‌طور رسمی در هر مقداری که بخواهید قابل وصول است، برای کشور به قیمت هفتاد و دوونیم دلار. یعنی تریاک قانونی یا تریاکی که به‌عنوان دارو کشت می‌شود تحت کنترل‌های بسیار پیچیده و کلاسیک سازمان ملل و دولت‌های دوطرف فروشنده و خریدار نقل و انتقال می‌شود، در دنیا بسیار ارزان است و شاید در گذشته‌های تاریخ این گونه بوده ولی الان تریاک قانونی فقط در هندوستان کشت می‌شود. در مکانیزم اجرایی، سازمانی به‌نام (I.N.C.V) عهده‌دار مسئولیت توازن در تقاضای دارو و عرضه موادمخدر است. فقط هندوستان تریاک را کشت می‌کند و نزدیک به ۹ کشور

دیگر، ماده‌های دیگری را کشت می‌کنند که تریاک نیست، شقایق است. ما حدود ۱۴ سال است که مشغول بهره‌برداری از مواد شبه‌افیونی هستیم، یعنی مواد مشتق از تریاک را بهره‌برداری می‌کنیم. در دنیا تقریباً دومین واحد اقتصادی و بزرگ تولیدکننده داروهای مخدر (Narcotics) هستیم. اولی امریکاست که در این کشور دو کمپانی سردمدار داروهای نارکوتیک هستند. نود درصد تجارت داروهای نارکوتیک دست امریکاست که البته انگلیس هم مشارکتی دارد و ده درصد باقی در سه کشور مستقل دنیاست. یکی فرانسه و دیگری اسپانیا که این دو کشور تحت پوشش کمپانی واحدی هستند که کمپانی بسیار بزرگی است و یکی هم ایران که با توجه به شرایط، این صنعت در ایران از رشد فوق‌العاده‌ای برخوردار شد. در آخرین قیمت صادراتی ما دومین کشور صادرکننده داروهای نارکوتیک به جهان هستیم. ۴۵٪ نسخه‌های دنیا توسط اینها تولید و عرضه می‌شود. مسکالین ایران در بازار ژاپن - دوستانی که با دارو آشنا هستند می‌دانند ژاپن کشوری نیست که به راحتی بشود به آنجا دارو صادر کرد - هزارهشتصدویست دلار برای هر کیلوگرم است، در حالی که قیمت نارکوتیک در همان بازار هفتصدویست دلار است. این نشان از توانمندی فوق‌العاده‌ای در کشور است که یک بخشی از آن ناشی از موادی است که از جهت کمبود مواد اولیه شرایط خاصی را دارد یعنی همه کس نمی‌توانند در این حوزه رقابت کنند. اما آنچه در دنیا می‌گذرد در ارتباط با تریاک یا گیاهی شبیه تریاک در این دو بخش تقسیم می‌شود. تریاک پیشینه مصرف پنج هزار ساله در جهان به‌عنوان دارو دارد و داروهای گیاهی که تولیدات داخلی هستند، از جهت کیفی داروهای گروه خاصی هستند و عوارض جانبی‌شان بسیار ناچیز است نسبت به داروهای ژنتیک تریاک که جزو آن خانواده است و داروهای مشتق از تریاک که چیزی حدود سی و پنج قلم داروست که ده قلم آن به شدت مصرف می‌شود، باقی در بعضی کشورها مصرف می‌شود. داروهای بسیار سودمند برای بشریت هستند. هیچ تهدیدی در فارماکولوژی دنیا وجود ندارد. داروهایی که به‌عنوان مسکن در ایران مصرف می‌شود در قبل از انقلاب نوالژین (Novalgin) و بارالژین (Baralgin) بودند که در کشور ایران دو و نیم برابر کل قاره اروپا مصرف می‌شد. آنقدر عوارض منفی از خود نشان داد که کاملاً جمع‌آوری شد. حتی داروهای جدید مثل (Tramadol) و حتی (Diclofnac.Na) به‌عنوان گروه داروهای مسکن از دور مصرف عمومی خارج شده‌اند و کاملاً تحت کنترل در بیمارستان‌ها مصرف می‌شوند. تنها دارویی که در ایران مجاز به مصرف است و هیچ‌گونه عارضه‌ای نشان نداده سولفات مرفین است. تریاک دارای دانه‌هایی است که به‌عنوان روغن بذر مصرف می‌شده، چون پنجاه و دو درصد در آن روغن هست و بذر بسیار ذی‌قیمتی هم دارد. همان دانه‌های خشخاشی که قبل از انقلاب در سبزی‌فروشی‌ها می‌فروختند. این را فقط به‌عنوان پرورش بذر کشت می‌کردند. شقایق وحشی ایران گونه خاصی است که توسط آقای دکتر لاله‌زاری در سال ۱۳۵۳ ثبت شده. این شقایق را از بیولوژیکی (Hybride) خاصش استفاده کردند و پیوندی را برقرار

کردند، تغییرات ژنتیکی ایجاد کردند و گونه‌ای خشخاش درست کردند که امکان تیغ‌زدن ندارد. باید شقایق وحشی را در یک کمپانی بسیار پیشرفته استخراج کرد. این تکنولوژی هنوز در ایران نیست. زیرا به‌قدری تحت کنترل سازمان‌های مافیایی است که اصلاً امکان این که ما به راحتی بتوانیم آن را به ایران بیاوریم، وجود ندارد. تاکنون مرحله عبور قانونی این قضیه را پیش برده‌ایم و در اشل آزمایشگاهی گلخانه‌ای مشغول کشت آن هستیم. دکتر فدایی فرمودند ما مواد اولیه تأمین داروی خودمان را نمی‌توانیم کشت کنیم و این به نوعی یک اندیشه کاملاً ابتدایی است. متأسفانه ۳۰ تن کدئین فسفات در ایران مصرف می‌شود، ولی در کشور ترکیه که از لحاظ جمعیتی و ساختار فرهنگی و آب و هوایی خیلی شبیه هم هستیم، فاصله این مقدار دو تن است. ما سی‌تن کدئین فسفات مصرف می‌کنیم و برای این سی‌تن مرفین لازم داریم و برای سی‌تن مرفین چیزی حدود حداقل ۵ هزار هکتار کشت پاپاور سومنیفروم (Pa Paver Somniferum) از گونه اولئیفرا (Oleifera) لازم داریم. در حال حاضر کنستانتره این مواد را از اسپانیا و فرانسه و ترکیه وارد می‌کنیم. در باقی کشورها که استرالیا، انگلیس، مجارستان و اسلواکی هستند، ما تحریم هستیم. چون مجارستان، اسلواکی، استرالیا و انگلیس صددرصد تحت کنترل امریکاست و مزارع اسپانیا را امریکایی‌ها می‌خرند. ما در بحران تأمین دارو هستیم. اما امیدواریم که در چند سال آینده کشت داشته باشیم و من از تیزنگری مقامات مجمع تشخیص مصلحت نظام علیرغم مخالفت‌هایی که بوده سپاسگزارم. خوشبختانه این مجوز را گرفتیم و کشت را در مقطع آزمایشی شروع کردیم. اما آنچه در مورد سوء مصرف (Abuse) تریاک وجود دارد، در دنیا آنجاهایی که مثل هند به‌طور رسمی کشت تریاک دارند و غیررسمی مثل افغانستان، لائوس، برمه و بخشی در چین اینها سوءاستفاده می‌شود. این امکان وجود دارد ولی در هیچ‌کدام از کشورهایی که شقایق اولئیفرا را کاشته‌اند، حتی یک مورد سوء مصرف دیده نشده است. اما آنچه در مورد اهمیت کشت خشخاش برای کشوری مثل ما که در مجاورت بیماری‌های درمان‌ناپذیر بیشتر از جاهای دیگر دنیا وجود دارد، این است که همواره در بحران مسائل جنگی هستیم و نیز به‌دلیل حضورمان در خاورمیانه و بویژه بعد از جمهوری اسلامی. کشور ما بسیار حادثه‌خیز هم هست و اصلاً باید فکر تولیدنکردن این دارو از ذهن همه کارشناسان خارج شود.

**دکتر وزیریان:** مشکل جدی که دامنگیر ما شده، وجود چندین میلیون معتاد است که بیشترین نیاز ما را به مواد افیونی توجیه می‌کند. همان‌طور که آقای دکتر مکرری هم فرمودند، مطالعات ثابت کرده که در درمان اعتیاد یا در رویارویی با معتادان بهترین روش یا روشی که بیش از همه مورد قبول واقع شده جایگزین کردن مواد غیرقانونی با داروهای قانونی است و این گزینه اول جایگزینی با همین داروهای افیونی است. به هر طریق واقعیت این است که ما برای درمان معتادانمان به مقدار زیادی داروهای

افیونی احتیاج خواهیم داشت. مثلاً اگر ما بخواهیم صد هزار نفر را تحت درمان قرار بدهیم، به مقدار زیادی متادون نیاز داریم. برای دویست هزار نفر تحت درمان با داروی متادون، ما به هفت تن متادون در سال نیاز داریم. در صورتی که تا آنجا که اطلاع دارم، برای امسال حدود هشتصد کیلوگرم یا چیزی در این حدود سفارش خرید از کشورهای خارجی وجود داشته. به نظر می‌رسد اگر ما بتوانیم با توجه به تهدیداتی که گفته شد خودمان این را کشت کنیم، یا این مواد را تهیه کنیم به نفع ماست. البته فکر نمی‌کنم متادون از طریق کشت تریاک به دست بیاید، چون یک واکنش شیمیایی خاصی می‌خواهد، اما تنها دارویی نیست که در درمان اعتیاد به کار برده می‌شود. داروهای دیگری مثل بوپرنورفین هم هستند که می‌توانند مفید باشند. همین‌طور داروهای ترک. وقتی می‌خواهیم اینها را روی درمان نگهدارنده (Maintenance) نگه‌داریم مثل نالتراکسون (Naltrexone) که این هم مورد نیاز است، آن هم هر دوی اینها - چه بوپرنورفین چه نالتراکسون - از تبائین مشتق می‌شوند. تبائین را هم ما می‌توانیم از شقایق و گروه خشخاش بگیریم. بنابراین به نظر می‌رسد این فکر که ما خشخاش را به منظور استحصال دارو کشت کنیم فکر خوب و مفید است، اما باید تحت کنترل باشد. یعنی این که اگر قرار شد ده هزارهکتار از این نوع خشخاش خاص کشت بشود واقعاً همین مقدار باشد و نشان دادیم خیلی از تصمیماتمان که به ظاهر درست است، ممکن است نتایج پیش‌بینی نشده داشته باشد. مثلاً همین درمان با متادون که این قدر مورد قبول است. الان کنترل آن با مشکل روبه‌رو شده و باعث شده که مقدار زیادی از متادون وارد بازار آزاد بشود و این نشان‌دهنده این است که ما این دارو را کنترل نکرده‌ایم. کدئین در ایران زیاد مصرف می‌شود، چرا که در همان تحقیقی که سال ۱۳۸۰ وزارت بهداشت، دکتر یاسمی و همکارانشان، این کار را انجام دادند و مشخص شد که مصرف غیرقانونی یا خارج از تجویز پزشک همین داروهای مثل کدئین اصلاً کم نیست، بلکه چیزی حدود بیش از چهار میلیون و دویست هزار نفر داشتند این را سوءمصرف می‌کردند و علت این که در ایران این دارو این قدر زیاد مصرف می‌شود، این است که دارد سوءمصرف می‌شود. بنابراین ما حتماً باید روی کشت خشخاش نظارت داشته باشیم. در واقع دفتر رسمی معاونت سلامت - آن‌طور که من با دکتر اکبری و دوستان صحبت کردم - باید روی این قضیه کنترل داشته باشد. ما معتقدیم که باید داروها با ارزان‌ترین قیمت در اختیار مصرف‌کننده قرار بگیرد و اگر لازمه آن این است که کشت صورت بگیرد باید انجام شود، ولی با نظارت سازمان‌های داخلی و بین‌المللی.

**دکتر فریبرز رئیس‌دانا:** مشکل اصلی در مورد قانونی کردن کشت خشخاش، همین کنترل‌نکردن و نداشتن مدیریت مناسب این کشت است و به‌طور حتم پس از آن ما شاهد کشت خشخاش در هر گوشه و کناری خواهیم بود.

**دکتر یاسمی:** یک اقتصاددان در این جمع می‌گوید که غیرممکن است بشود کشت خشخاش را کنترل کرد. در واقع این نظر وزارت بهداشت است. اگر نمی‌توان کنترل کرد، نباید هم تولید بشود. من معتقدم که این تصمیم‌گیری بسیار عجولانه بوده. احتمالاً فقط به جنبه پزشکی و نه تنها پزشکی؛ فقط به جنبه دارویی‌اش و یا اقتصاد دارویی‌اش توجه شده است. در حالی که به جنبه‌های جامعه‌شناسی این موضوع نیز باید توجه شود. حتی این موضوع آن‌قدر اهمیت دارد که ما اقدام به یک نظرسنجی همگانی بکنیم. اعتیاد یک هرم است. این هرم در ایران بسیار بزرگ است و ته هرم بسیار وسیع است. افرادی (Diphenoxilate) و کدئین از داروخانه می‌خرند و مصرف می‌کنند. مشت مشت دیازپام می‌خورند افرادی که از سیگار شروع می‌کنند و بعد حشیش می‌کشند. در این هرم عده‌ای به سطح بالاتری می‌روند و تریاکی می‌شوند و عده‌ای هم هروئینی و تزریقی می‌شوند. HIV مثبت (ایدز) می‌گیرند که نوک قله است.

نکته دیگر این که شما نظارت بر کشت خشخاش را مطرح کردید و من می‌پرسم آیا نظارت در استرالیا همانی است که در کشور ما وجود دارد؟ فردا ثبت می‌شود که یک متخصص برجسته‌ای مثل شما باعث شد که چنین مشکلاتی به وجود بیاید. ما یک جور صحبت می‌کنیم که انگار همه چیز در دست ماست. شما می‌فرمایید متادون پله دوم است، پله اول مثلاً مرفین آهسته رهش (Slow Release) است. مگر به شما اجازه داده‌اند که پله دوم را کشوری بکنید. افرادی در این جمع حضور دارند که متادون را با وجود آن که این همه ارزان است، با خون جگر تهیه می‌کنند و به افراد می‌دهند. هنوز که هنوز است ما نتوانسته‌ایم متادون را وارد سیستم کشوری کنیم. دارویی که احتمال معتاد کردن کمتری دارد و بسیار ارزان است. این از عجایب است که چرا ما نتوانسته‌ایم متادون را در ایران گسترش بدهیم. اگر کسی برای این قضیه پاسخ دارد، بدهد. پیشنهاد من این است که الان ما روی گسترش متادون در کشور کار کنیم و همه موانع قانونی و شبه‌قانونی را حذف کنیم و در درجه بعد روی بوپر نورفین کار کنیم. چطور کنترل بعد از کشتش می‌توان انجام داد. الان که هنوز این کار نشده هیچ نظرخواهی‌ای از کارشناسان نمی‌شود و بعد هم که کشت شد، کسی کارشناسان را آدم حساب نمی‌کند.

**دکتر حسن رفیعی (روانپزشک):** مهم‌ترین فریب در این قضیه آنجاست که می‌گویند شقایق نه خشخاش. چون می‌دانند خشخاش چه بار معنایی دارد و نکته دیگر این که بهتر است ما به فکر گسترش درمان از طریق متادون باشیم و به مقوله زیان‌کاهی بیندیشیم. در سازمان بهزیستی و مراکز زیر پوشش سازمان بهزیستی - چه خصوصی و چه دولتی - فقط سم‌زدایی انجام نمی‌شود. ما هم با روش‌های معقول، علمی و پسندیده زیان‌کاهی موافقیم و انجام می‌دهیم. من فقط به یک نمونه از آن اشاره کنم

که امسال از ابتدا تا پایان آبان دویست و ده هزار سرنگ و سوزن توزیع شده است. متادون هم به همان اندازه‌ای که وزارت بهداشت در اختیارمان گذاشته به تمامی مصرف شده است. نکته دیگر می‌فرمایند که بسیاری از این سرپل‌ها از کشت خشخاش به دست می‌آید، بسیاری از این سرپل‌ها نیست فقط یک موردش است و آن هم تنتور تریاک است. متادون صناعی است و بوپر نورفین هم برای گروه خاصی مصرف می‌شود دیگر نیاز به تکرار نیست که این عرصه، مدیریتی قوی می‌خواهد. در مورد جایگزینی متادون با تریاک، می‌خواهم عرض کنم که این جایگزینی فقط و فقط جایگزینی یک ماده غیرقانونی با یک ماده قانونی نیست. تفاوت متادون با تریاک و هروئین فقط این نیست که این قانونی است و آنها غیرقانونی. خواص طبی متادون هم به گونه‌ای است که برخلاف تریاک - ولو به شکل تنتور تریاک - و سوسه مصرف مواد را کاهش می‌دهد و دوم این که ارزان تر است. بنابراین بهتر می‌تواند رقابت کند و سوم این که صناعی است و تولیدش نیازمند کشت نیست و نکته دیگر این که متادون از طریق سیستم بهداشتی باید ارائه شود. بنابراین هدف این است که به این ترتیب جذب سیستم بهداشتی بشود و در نهایت هم به سمت ترک کامل سوق داده شود. مثل هر بیماری مزمن و عودکننده دیگری، فرایند درمان بسیار طولانی است. این وسط از روش‌هایی باید استفاده کرد که همه این مراحل طی بشود، ولی نباید از یاد ببریم. نهایت این است که فرد به ترک کامل برسد. این آرمان همه ماست.

**دکتر فرید فدایی (روانپزشک):** رابطه بین اعتیاد و جرم در یک سوم موارد، فشارهای روانی دوره کودکی مانند آزارجنسی - که منجر به مشکلات شخصیتی می‌شود - به سوء مصرف موادمخدر می‌انجامد. در یک چهارم موارد، اعتیاد به افیون، ناشی از طرح‌های اولیه رفتار ضداجتماعی بود، اما برای حدود پنجاه درصد از افراد مورد بررسی مصرف موادمخدر مقدم بر اعمال مجرمانه بود. به این معنا، خود اعتیاد باعث ایجاد جرایم سنگین می‌شود. این را همه می‌دانیم که بیشتر مجرمان ما معتاد هم هستند. بیماران اسکیزوفرنی، معتاد هستند که مرتکب جرم می‌شوند. میزان جرم بیماران اسکیزوفرنی که اعتیاد ندارند، بسیار پایین تر از معتادان است. اما آنهایی که اعتیاد هم دارند هشت برابر کل جمعیت عام دست به بزهکاری می‌زنند. حالا ببینیم وقتی که اعتیاد چنین زیان‌هایی دارد، به طور حتم تکنولوژی جدید استخراج مواد از هر گیاه جدیدی نیز به راحتی وارد کشور می‌شود.

**مهندس دژاکام (مدیرعامل انجمن غیردولتی کنگره ۶۰):** ما برای اعتیاد سه مولفه قائل هستیم؛ مشکلات جسمی، روانی و جهان‌بینی یا اندیشه. این سه مولفه باید با هم و هماهنگ جلو بروند تا درمان اتفاق بیفتد، برای قسمت جسم درمان چگونه موفق می‌افتد ترک کامل کی انجام می‌گیرد؟ زمانی هست که سیستم بیوشیمی بدن به حالت تعادل و نرمال برسد. از دیدگاه ما اعتیاد جایگزینی مزمن است.

جایگزینی موادمخدر بیرون بدن جایگزین موادمخدر درون بدن شده، یعنی مرفین، کدئین، نارکوتین، جایگزین اندروفرین‌ها، دینورفین‌ها و انکفالین‌ها شده. برای این کار ما باید پروسه‌ای را در سیستم درمان در نظر بگیریم که بتوانیم غدد درون‌ریز بدن را به حالت تعادل دریاوریم که این کار را در سیستم خودمان از همان شیوه متداولی که در پزشکی انجام می‌گیرد به نام کاهش تدریجی (Taper) استفاده می‌کنیم. وقتی از نظر علمی بخواهیم نگاه کنیم تریاک مرفین است، کدئین است، نارکوتین، دی استیل مرفین (هروئین) است. آن روش‌هایی که در پزشکی برای این داروها در نظر گرفته شده را برای این هم در نظر بگیریم. همان روشی که مثلاً برای کورتون به آن مدت طولانی می‌دهید، حالا می‌خواهید درمانش کنید. باید توجه داشته باشیم که موادمخدر خطرناکی وارد بازار شده که نه احتیاج به مزرعه دارد و نه نیازمند به زمین و اراضی زیاد است. در یک آپارتمان ۶۰ متری هم می‌شود قرص‌هایی مثل اکس، شابو و شیشه را تهیه کرد. این داروهایی که الان وارد بازار شده، مقدار تقریبی‌اش چندین برابر تریاک است. یعنی ما به شیشه الان می‌گوییم یک، دو، سه. کسی که تریاکی قهار باشد، بنشیند پشت وافور آن قدر بکشد که فکش خسته شود تا نشئه شود، یا این قدر روی زرورق دنبال آن تپله بدود تا نشئه بشود، شیشه را یک دود، دو دود، سه دود که به آن می‌گویند یک، دو، سه می‌کشد و نشئه می‌شود و در بین تمام جوانان هم رایج شده که این اعتیاد ندارد. در صورتی که من مشاهده کرده‌ام عوارضش بعد از گذشت ده‌ماه بعد از مصرف، شیشه در آقایان بیضه‌ها را به مرور کوچک می‌کند و بعد از گذشت یک سال از مصرف هنگام ادرار، اسپرم هم همراه آن دفع می‌شود. ما الان با چنین داروهای وحشتناکی روبه‌رو هستیم. من خودم به تجربه در کشور دیده‌ام هر موقع تریاک در کشور گران شد، گرایش به داروهای دیگر و انواع و اقسام قرص‌های مخرب فراوان شده است. دور از تصور است اما افرادی دیده‌ام که روزی سیصد تا سیصدوپنجاه قرص دیفنوکیلات می‌خورند. در نظر داشته باشیم که امروز دیگر فقط مسئله تریاک نیست. اعتیاد جذابیت دارد و به مرور نیاز بدن می‌شود. موادمخدر برای یک معتاد، مثل اکسیژن هوا می‌ماند، خماری یعنی مسخ، درد، بیچارگی، چهار ستون بدن می‌لرزد، نه خواب دارد، نه می‌تواند بنشیند، نه بایستد و نه کار کند. درحقیقت، معتاد مواد را می‌گیرد تا به حالت تعادل برسد، تا بتواند ذره‌ای کار کند.

پی‌نوشت‌ها:

۱- کوکنار: Kuk - nar [= نارکوک] ۱- میوه مخروطی شکل درختان خانواده کاج را گویند (به همین مناسبت در برخی از مآخذ درخت کاج به نام درخت کوکنار نیز نامیده شده) ۲- [گیا] میوه کپسولی شکل خشخاش را - که اصطلاحاً به نام گرز خشخاش نیز نامیده می‌شود - کوکنار گویند و در اکثر موارد منظور از کوکنار به‌طور اعم همان میوه خشخاش است... در عهد صفویه پوست خشخاش را مثل چای دم کرده و می‌نوشیدند (فلسفی، شاه‌عباس، ص ۲۷۵) و شاه‌عباس



در سال ۱۰۳۰ هـ.ق. نوشیدن آن را قدغن کرد، ولی پس از شاه‌عباس دوباره متداول شد (ص ۲۷۶) [با تلخیص از فرهنگ فارسی معین، ج ۳]

۲- کوکنارخانه: K. - Xana محلی که در آن کوکنار (پوست خشخاش) دم کرده می‌نوشیدند (صفویه) (فلسفی، شاه‌عباس، ج ۲، ص ۲۷۵) [با تلخیص از فرهنگ فارسی معین، ج ۳]

۳- مولکول‌های ایزومر مولکول‌هایی هستند که از نظر تعداد اتم‌ها مشابه یکدیگرند ولی آرایش ساختمانی متفاوتی دارند.

### سوتیتر:

رواج مصرف تریاک مربوط به زمان مغولان می‌شود که البته تحت تأثیر یک مسئله تاریخی و سیاسی نیز بوده است. درحقیقت واکنش در برابر مشکلات و شوربختی ملتی بود که انسجامش را از دست داده، تمرکز ملی نداشت و آینده‌ای در برابر خودش نمی‌دید

در سال ۱۲۹۰ قانون محدودسازی کشت تریاک به تصویب رسید که پیش‌بینی شده بود پس از هشت سال استعمال شیره و تریاک به غیر از آنچه برای دارو لازم است ممنوع شود. برای معتادان کارت سهمیه صادر شد. برای تریاک مصرفی‌شان هم مالیات در نظر گرفته شد

در سال ۱۳۴۷، ایران از نظر کشف موادمخدر در جهان به رتبه نخست رسید. شصت درصد کل افراد دستگیرشده در جهان به اتهام حمل هروئین در ایران دستگیر شدند. بیست و دو درصد کل تریاک و چهارده درصد کل هروئین مکشوفه دنیا از ایران گزارش شد. از آن به بعد ما همیشه این مقام اول را حفظ کردیم

در سال ۱۳۵۲، مردم با افزایش ناگهانی درآمد نفت روبه‌رو شدند. طرح‌های نو برای مراکز درمان و بازپروری معتادان تهیه شد که مستلزم ایجاد درمانگاه و مراکز نگهداری معتادان و درمان با استفاده از متادون شروع شد. با پیروزی انقلاب تمام این طرح‌ها متوقف شد

فقط هندوستان تریاک را کشت می کند و نزدیک به ۹ کشور دیگر، ماده های دیگری را کشت می کنند که تریاک نیست، شقایق است

باید شقایق وحشی را در یک کمپانی بسیار پیشرفته استخراج کرد. این تکنولوژی هنوز در ایران نیست. زیرا به قدری تحت کنترل سازمان های مافیایی است که اصلاً امکان این که ما به راحتی بتوانیم آن را به ایران بیاوریم، وجود ندارد

برای دویست هزار نفر تحت درمان با داروی متادون، ما به هفت تن متادون در سال نیاز داریم. در صورتی که تا آنجا که اطلاع دارم، برای امسال حدود هشتصد کیلوگرم یا چیزی در این حدود سفارش خرید از کشورهای خارجی وجود داشته

مشکل اصلی در مورد قانونی کردن کشت خشخاش، همین کنترل نکردن و نداشتن مدیریت مناسب این کشت است و به طور حتم پس از آن ما شاهد کشت خشخاش در هر گوشه و کناری خواهیم بود

### کدام یک؟!\*

زمانی که هولاکو (از نوادگان چنگیز مغول) بغداد را تصرف کرد، عالمان و فقیهان را در مستنصریه گرد آورد و به سید بن طاووس - که به روحانی ترین دانشمند جهان اسلام شهرت داشت - رو کرد و پرسید: کدام یک از این دو افضل اند: "حاکم عادل کافر یا حاکم ظالم مسلمان؟" و سید در میان بهت جماعت فقیهان، بی درنگ گفت: "شک نیست که حاکم عادل کافر افضل است."\*

گریزد رعیت ز بیدادگر  
شیخ مصلح‌الدین سعدی شیرازی  
بوستان، باب اول، در عدل و تدبیر و رای

بر آن باش تا هر چه نیت کنی  
نظر در صلاح رعیت کنی  
الا تا نیچی سر از عدل و رای  
که مردم ز دستت نیچند پای  
گریزد رعیت ز بیدادگر  
کند نام ز شستش به گیتی سمر  
بسی بر نیاید، که بنیاد خود  
بکند آن که بنهاد بنیاد بد  
خدا ترس را بر رعیت گمار  
که معمار ملک است پرهیزگار  
ریاست به دست کسانی خطاست  
که از دستشان دست‌ها بر خداست

گر رهرو عشقی تو پاس ره نگه‌دار  
هـ. ا. سایه

از دفتر سیاه مشق

منشین چنین زار و حزین چون روی زردان  
شعری بخوان، سازی بزن، جامی بگردان  
ره دور و فرصت دیر، اما شوق دیدار  
منزل به منزل می‌رود با رهنوردان  
من بر همان عهدم که با زلف تو بستم  
پیمان شکستن نیست در آیین مردان  
گر رهرو عشقی تو پاس ره نگه‌دار  
بالله که بیزار است ره زین هرزه‌گردان  
صد دوزخ اینجا بفسرد، آری عجب نیست  
گر در نگیرد آتشت با سینه سردان  
آن کو به دل دردی ندارد آدمی نیست  
بیزارم از بازار این بی‌هیچ دردان  
آری هنر بی‌عیب حرمان نیست لیکن  
محروم‌تر بر گشتم از پیش هنردان  
با تلخکامی صبر کن ای جان شیرین  
دانی که دنیا زهر دارد در شکر دان

گردن رها کن سایه از بند تعلق  
تا وارهی از چنبر این چرخ گردان

**مدارا و تحمل**  
**اسماعیل شاهرودی**  
**از: ویران سرآیدن، مجموعه**  
ای آفریدگار!

با پای شعر سوی تو می آیم این زمان؛  
تا سرکنم ترانه خود را  
از بام روزگار.

در آن زمان که گردنه حرف باز بود  
لب‌های شعر من  
جز آستان رنج نبوسید هیچ‌گاه.  
هرگز نکرد نقش و نگار یأس  
دیوار آرزوی دراز مرا سیاه.

ای آفریدگار!  
بگذار تا دوباره بکارم  
در سرزمین شعر  
بذر امید را،  
بگذار تا زسینه برآرم  
صبح سپید را!

ای آفریدگار!  
در سال‌های پیش که در رو به روی ما  
دریا نشسته بود  
من با سرود خویش  
بسیار ساختم  
زورق برای مردم جویای آفتاب؛

اینک طناب دار بیافم من؟ - ای دریغ!

ای آفریدگار!  
ما را ز گیرودار نگهدار،  
از روی شهر تیرگی کینه را بگیر،  
وقتی که می رود  
چشمی به خواب ناز  
آن چشم را ز آفت کابوس حفظ کن،  
عشاق را سلامتی جاودان ببخش:  
آنها چو آب چشمه گوارا و روشنند،  
آنها درون جنگل انبوه شعر من  
دنبال مرغ گم شده‌ای پرسه می زنند.

ای آفریدگار!  
در این زمان که رخنه بسیار چشم را  
پر کرده است قیر  
ما در درون چشم  
خورشید زندگانی خود را  
پنهان نموده ایم. -  
بگذار آن که هست پس از ما درین دیار  
داند که بوده ایم!

ای آفریدگار!  
در جام ما شراب تحمل  
بسیارتر بریز!  
ما رهرو طریقه کس جز تو نیستیم،  
جز عشق و زندگی  
در این دل کویر  
ما را کسی به جست و جوی ره نخوانده است. -

تو خود به هر چه می گذرد خوب آگهی!

ای آفریدگار!  
ما را کنار آن که عزیز است پیشمان  
پیوند قلب‌های بلا دیده نام ده،  
وز قلب مادری  
مگذار شاخ سرو بلندی سوا شود،  
اشعار من  
(این کشتزار عشق درو خورده مرا)  
از دست من مگیر،  
مگذار دیده‌ای  
در پیشگاه تو  
از دیدگاه روشن مردم جدا شود، -  
ای آفریدگار،  
مگذار....

تهران - آبان ۱۳۳۳

### بهبانه

#### افشین سرفراز

بهبانه‌ام مختصر بود  
سفره‌ای لبخند  
تکه‌ای غم نان  
جرعه‌ای تشنگی  
بهبانه‌ام مختصر بود  
آسمانی برای شمردن  
زمینی برای مصلوب شدن  
و چراغی برای انتظار  
بهبانه‌ام مختصر بود

بیداری

زینب شهرزادپور

اردیبهشت ۱۳۸۳

در بستر تجاهل و خاموشی

آگاهی

گاه گاهی

خمیازه می کشد

هنوز به خواب نرفته‌ست.

دمو کراسی

لنگستون هیوز

برگردان و بازنگری از احمد شاملو

با ترس یا با ریش گرو گذاشتن

دمو کراسی دس نمیاد

نه امروز نه امسال

نه هیچ وقت خدا.

منم مٹ هر بابای دیگه

حق دارم

که وایسم

رو دو تا پاهام و

صاحب یه تیکه زمین باشم.

دیگه ذله شده‌م از شنیدن این حرف

که: "هر چیزی باید جریانشو طی کنه

فردام روز خداس!"

من نمی‌دونم بعد از مرگ

آزادی به چه دردم می‌خوره،

من نمی‌تونم شیکم امروزمو

با نون فردا پر کنم.

آزادی

بذر پر برکتیه

که احتیاج

کاشته تش.

خب منم اینجا زندگی می کنم نه

منم محتاج آزادیم

عینهو مٹ شما.

### پی نوشت:

\* - سیدبن طاووس؛ محدث و مورخ و عالم بزرگ جهان اسلام است که در نیمه محرم سال ۵۸۹ ق. در حله زاده شد و در این شهر بالید. وی در زمان سقوط بغداد به دست مغول، در بغداد بوده است. وی مردی توانگر بوده و کتابخانه بزرگی داشته است که آگاهی‌هایی از آن موجود است. از ابن طاووس کراماتی نقل کرده‌اند و گفته شده که با امام زمان (عج) همواره دیدار داشته و نیز اسم اعظم خداوند را می دانسته است. جاذبه فراوان سید بیش از آن که وامدار آثار علمی اش باشد، مرهون معنویت چشمگیر وی می باشد. او منادی بزرگ تقوا و دعوت کننده حقیقی به خوان معارف اهل بیت (ع) به شمار می آید. از آثار اوست: الاقبال باعمال الحسنه، مهج الدعوات و منهج العنايات و الملهوف علی قتلی الطفوف. برای آگاهی‌های بیشتر، نگاه کنید به: دانشنامه قرآن و قرآن پژوهی به کوشش بهاءالدین خرمشاهی، جلد اول، صفحه ۱۲۴. کتابخانه ابن طاووس و احوال و آثار او، اتان کلبرگ، ترجمه سیدعلی قرائی و رسول جعفریان.



## فرخی یزدی استاد مکتب آزادی\*

معصومه قشقای

رسم و ره آزادی یا پیشه نباید کرد      یا آن که ز جان بازی اندیشه نباید

کرد

شعرا و ادبا نقش بسزایی در پیروزی انقلاب‌های مردمی دنیا داشته‌اند، آنها با آثار و اشعار خود انقلابیون را حمایت می‌کردند. در قلمرو ادبیات فارسی نیز شاعرانی بودند که در راه آزادی و عقیده جان خود را از دست دادند. در دوران مشروطه شاعرانی همانند محمد فرخی یزدی، سید اشرف الدین گیلانی، عارف قزوینی بودند که خواسته‌های ملت را وجهه همت خود قرار دادند و با استبداد به مبارزه برخاستند و بر سر آرمان خود جان باختند. درون‌مایه اشعار دوران مشروطه؛ وطن، آزادی، قانون‌گرایی و نفرت از دیکتاتوری بود. در این نوشته به شرح زندگانی شاعر آزادیخواه، روزنامه‌نویس و سیاستمدار مبارز ایرانی "فرخی یزدی" می‌پردازیم:

محمد فرخی یزدی ملقب به تاج الشعرا، فرزند محمد ابراهیم سمسار یزدی، در سال ۱۳۰۶ هـ.ق در یزد چشم به جهان گشود. وی علوم مقدماتی را در یزد فرا گرفت. او که شیفته عدالت و آزادی بود، جوهر اعتراض به ظالمان را در همان دوران نوجوانی پیشه خود ساخت. در پانزده‌سالگی در مدرسه مرسلین که وابسته به کلیسای انگلیس بود درس می‌خواند و آنچه انگلیسی‌ها بر سر ملت مظلومش می‌آوردند از نزدیک لمس می‌کرد و رنج می‌کشید. همان زمان بود که شعری در نکوهش برنامه‌های مریمان مدرسه مرسلین سرود:

سخت بسته با ما چرخ، عهد سست پیمانی      داده او به هر پستی، دستگاه سلطانی  
دین ز دست مردم بُرد، فکرهای شیطانی      جمله طفل خود بردند، در سرای نصرانی  
ای دریغ از این مذهب! وای از این مسلمانی...

در نهایت او را به بهانه اخلال‌گری و آشوب از مدرسه اخراج نمودند، او پس از اخراج از مدرسه، در کارخانه پارچه‌بافی و مدتی هم در نانوايي به کارگری پرداخت.

در ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ ش، با شکل‌گیری حکومت مشروطه، فرخی متوجه شد که حکومت به ظاهر مشروطه است اما همچنان روند استبدادی خود را طی می‌کند؛ به همین دلیل از آغاز پیدایش نهضت مشروطه و فعالیت‌های حزب دموکرات به جمع آزادیخواهان پیوست، جزو مبارزان ثابت قدم شد و در راه آزادی و دفاع از عقیده از همه علایق مادی خود دست کشید. عشق برای او در آزادی وطن خلاصه می‌شد چندان که اشعاری بکر در این زمینه سرود:

قسم به عزت و قدر و مقام آزادی      که روح بخش جهان است نام آزادی

به پیش اهل جهان محترم بود آن کس که داشت از دل و جان احترام آزادی

\*\*\*

آن زمان که بنهادم، سر به پای آزادی دست خود ز جان شستم، از برای آزادی  
تا مگر به دست آرم، دامن وصالش را می دوم به پای سر، در قفای آزادی ...  
فرخی زجان و دل می کند در این محفل دل نثار استقلال، جان فدای

آزادی

\*\*\*

در سال ۱۳۲۸ هـ ق ضیغم الدوله قشقایی حاکم مستبد و خودرأی یزد بود. فرخی بر خلاف شعرای  
درباری و متملق اهل چاپلوسی نبود، منتقد و حقیقت گو بود، مسمطی پر شور در وصف حال حاکم  
سرود و شور و هیجان خاصی بین آزادیخواهان ایجاد کرد:

عید جم شد ای فریدون خو، بت ایران پرست مستبیدی خوی ضحاک است، این خونه ز دست  
حالیا کز سلم و تور و انگلیس و روس هست ایرج ایران سراپا دستگیر و پای بست  
به که از راه تمدن ترک بی مهری کنی  
در ره مشروطه اقدم منوچهری کنی

تا آنجا که صریحاً به ضیغم الدوله خطاب می کند:

...ضیغم الدوله چو قانون شکنی پیشه نمود از همان پیشه خود ریشه خود تیشه نمود

خون یک ملت غارت زده در شیشه نمود نی ز وجدان خجل و نی ز حق اندیشه نمود...

ضیغم الدوله با شنیدن این اشعار عصبانی شد و فرخی را به زندان انداخت و دستور داد تا لب های وی  
را بدوزند. دموکرات های یزد متحصن شدند و مراتب اعتراض خود را به نمایندگان مجلس مخابره  
کردند. دوختن لب های شاعر، سراسر ایران را تکان داد و فرخی را در مبارزه با استعمار و استبداد  
راسخ تر کرد. او این بیت را با ذغال بر دیوار زندان نوشت:

به زندان نگرده اگر عمر طی من و ضیغم الدوله و ملک ری

به آزادی ار شد مرا بخت یار بر آرم از آن بختیاری دمار

فرخی با زبان شعر ناگفته هایش را به قلم درمی آورد:

هر که را دوخته شد در ره مشروطه دهن پر بدیهی است نگوید به جز از راست سخن

وی پس از مدتی از زندان گریخت، و سرانجام ضیغم الدوله برکنار و حاج فخرالملک به حکومت یزد  
منصوب شد. حاکم جدید از فرخی دلجویی کرد و گفت اگر ضیغم الدوله دهان تو را دوخت، من  
دهان تو را پر از اشرفی می کنم. با این حال در اواخر سال ۱۳۲۸ هـ ق فرخی به تهران آمد، زیرا تهران  
را برای مبارزات خود مناسب تر می دید. او اشعاری در وصف آزادی ایران در روزنامه های آن زمان  
منتشر کرد، اشعارش مورد توجه مردم و بویژه آزادیخواهان و روشنفکران قرار گرفت. فرخی هنگام

جنگ جهانی اول به بغداد و کربلا و از آنجا به موصل رفت مورد تعقیب انگلیسی‌ها قرار گرفت و سرانجام به ایران بازگشت. بعد از امضای قرارداد ۱۹۱۹ - قرارداد ننگینی که زمان احمد شاه قاجار در کابینه وثوق‌الدوله بین ایران و انگلیس امضا شد و طبق آن قرارداد اختیار امور نظامی و مالی ایران به دست مستشاران انگلیسی افتاد - فرخی به طور آشکار مخالفت خود را اعلام نمود:

داد که دستور دیوخوی ز بیداد      کشور جم را به باد بی هنری داد

داد قراری که بی قراری ملت      ز آن به فلک می‌رسد ز ولوله و داد...

و مجدداً به زندان افتاد. این شاعر ملی و سیاسی بارها خط مشی خود را با اشعارش بیان نمود:

تا عمر بود، درستی آیین من است      بد خواه کثری، مسلک دیرین من است

آزادی و خیرخواهی نوع بشر      مقصود و مرام و مسلک و دین من است

فرخی در اوایل سال ۱۳۳۹ هـ ق روزنامه تندرو و انقلابی "طوفان" را منتشر کرد و با زبانی کوبنده اعتراض خود را نسبت به ظلم حاکم ابراز می‌نمود و شجاعانه با زمامداران عصر خود مبارزه می‌کرد. مقاله‌ها و اشعار چاپ شده در روزنامه‌ها، چندین بار او را به پای میز محاکمه کشاند. صدر هاشمی در جلد سوم کتاب "تاریخ جراید و مجلات کشور" چنین نوشته: "... [فرخی] به علت ثبات و پایداری در عقیده خود به محض این که از زندان نجات پیدا می‌کرد و یا از تبعید برمی‌گشت، روزنامه را با همان روش سابق منتشر می‌ساخت و هر وقت روزنامه توقیف می‌شد، با در دست داشتن اختیارات روزنامه‌های دیگر عقاید سیاسی و نظریات خود را در آن روزنامه‌ها منعکس می‌نمود. چنان چه در روزنامه پیکار، قیام، طلعه آینه افکار و ستاره شرق روزنامه‌هایی بودند که پس از توقیف "طوفان" هر نوبت منتشر گردیده‌اند. طوفان در طول انتشار بیش از پانزده بار توقیف گردید و باز منتشر شده است..."

فرخی در دوره هفتم به عنوان نماینده مردم یزد به مجلس شورای ملی انتخاب شد و عضو گروه اقلیت مجلس شد. نمایندگان گروه اکثریت، همگی طرفدار رضاشاه و دولت بودند و در اغلب جلسات، نمایندگان اکثریت مجلس آشکارا فرخی را به باد دشنام می‌گرفتند و او را دشمن وطن و آزادی خطاب می‌کردند، اما او به خاطر مردم یزد مجلس را رها نمی‌کرد تا این که یک روز عده‌ای از نمایندگان او را بی‌رحمانه کتک زدند به طوری که خون از دهان و بینی او جاری شد و طاقت او هم تمام شد و رسماً استعفا داد و خطاب به مجلسیان گفت: وقتی در کانون عدل و داد - یعنی شورای ملی - در قبال دفاع آزادی چنین به من حمله می‌کنند، بدیهی است که در خارج از این محوطه چه به روزم خواهند آورد. او را چنان تحت فشار گذاشتند که به ناچار ایران را ترک کرد و به مسکو رفت. او برای دومین بار بود که به مسکو می‌رفت. نخستین بار در سفری پانزده روزه که برای شرکت در جشن دهمین سال انقلاب کبیر روسیه آنجا رفته بود با اندیشه‌های سوسیالیستی آشنا شده بود، اما این بار بر خلاف

سفر پیشین خود که فقط ظواهر را دیده بود، در بطن جامعه قرار گرفت و متوجه شد که تحت عنوان حکومت کارگری مقدمات دیکتاتوری فراهم شده است و به انتقاد از حکومت شوروی پرداخت. او طرفدار سرسخت کارگران و سوسیالیست‌مآب بود:

آنچه را با کارگر سرمایه‌داری می‌کند      با کبوتر پنجه باز شکاری می‌کند  
می‌برد از دسترنجش گنج اگر سرمایه‌دار      بهر قتلش از چه دیگر پافشاری می‌کند؟...  
تا به کی ارباب یا رب برخلاف بندگی      چون خدایان بر دهاقین کردگاری می‌کند؟...  
خاک پای آن تهیدستم که در اقلیم فقر      بی نگین و تاج و افسر، شهریاری می‌کند...

کمونیست‌ها می‌خواستند او را تحویل نماینده سیاسی ایران بدهند اما فرخی به آلمان گریخت و در برلین روزنامه نهضت را منتشر ساخت و حکومت رضاشاه را به باد انتقاد گرفت که برای حاکمان ایران و حاکمان آلمان ناخوشایند بود، و آلمان که در صدد نفوذ در ایران بود فرخی را مجبور به ترک آلمان کردند اما تیمور تاش - وزیر دربار شاه - او را تشویق کرد که به ایران بازگردد و خود ضامن آزادی او شد و او را فریفت و شاعر وطن دوست و ملی به علت شوق دیدار وطن و تهیدستی به ایران بازگشت. این سفرها برای فرخی تجربیات گرانبهایی در بر داشت. او متوجه شد که بیگانگان هرگز دلشان برای کسی نمی‌سوزد و اگر دم از آزادی و دموکراسی می‌زنند، فقط برای منفعت خودشان است، پس ملت باید آگاه باشد:

... حالت ملت عثمانی و ژرمن دیدم      خوب و بد شنیدم  
باز برگشته و از اجنبیان نومیدم      حالیا فهمیدم  
که اگر شیخ خورد گول اجانب صبی است      اجنبی اجنبی است  
تو مپندار کند کار کسی بهر کسی      قدر بال مگسی...

او پس از بازگشت به ایران مدت‌ها بیکار بود. او در عمارت کلاه‌فرنگی واقع در دربند شمیران زندگی می‌کرد و واقعاً در بند بود؛ تا جایی که حتی خدمتگزارش را به جرم مصاحبت با او در زندان انداختند.

ای که پرسى تا به کی در بند در بندیم ما      تا که آزادی بود در بند در بندیم ما  
او را مدت‌ها تحت نظر داشتند، تا این که رضاشاه از شهربانی خواست او را به بهانه‌ای دستگیر کنند. شخصی به نام رضا کاغذفروش را مجبور کردند به علت طلب ۳۰۰ تومان از فرخی شکایت کند. به این ترتیب، او را دستگیر و در زندان ثبت اسناد زندانی کردند. آنها حتی نپذیرفتند که دوستانش بدهی او را بپردازند.

فرخی یک روز در زندان به زندانبان خود می گوید که من در فروردین ۱۳۱۶ خواهم رفت. زندانبان به خیال این که فرخی قصد فرار دارد، از او شدیدتر مراقبت می کند. فرخی یزدی در ۱۴ فروردین ۱۳۱۶ به قصد خودکشی تریاک می خورد و این رباعی را می سراید:

زین محبس تنگ در گشودم رفتم      زنجیر ستم پاره نمودم رفتم  
بی چیز و گرسنه و تهیدست و فقیر      زانسان که نخست آمده بودم رفتم

به هر صورتی که بود او را از مرگ نجات دادند، چون رضاشاه نمی خواست وی به راحتی از بین برود. فرخی در حالت هذیان نیز مطالبی ضد رضا شاه و دیکتاتوری می گفت و از این رو مجدداً او را به سی ماه حبس محکوم کردند و به زندان شهربانی منتقل نمودند. فرخی در آنجا هم ساکت نشست و اشعاری نیش دار علیه حکومت وقت می گفت. او هنگام عروسی محمد رضا پهلوی - ولیعهد رضاشاه - شعری سرود که باعث خشم رضاشاه شد:

... دلم از این عروسی سخت می لرزد که قاسم هم      چو جنگ نینوا نزدیک شد داماد می گردد  
به ویرانی این اوضاع هستم مطمئن ز آنرو      که بنیان جفا و جور بی بنیاد می گردد...  
فرخی در شرایط سخت در زندان به سر می برد اما ایستادگی می کرد و دست نیاز به سوی دشمن و بیگانه دراز نمی کرد و می گفت:

پیش دشمن سرافکندن من هست محال      در ره دوست گر آماجگه تیر شوم  
فرخی این شاعر خسته دل گویا مرگ را در نزدیکی خود می دید:

هنگام جوانی به خدا پیر شدم      از گردش آسمان زمینگیر شدم  
ای عمر برو که خسته کردی ما را      وی مرگ بیا ز زندگی سیر شدم

\*\*\*

فرخی چون زندگانی نیست غیر از درد و غم      ما دل خود را به مرگ ناگهان خوش کرده ایم  
تا این که جلاد رژیم، پزشک احمدی به وسیله آمپول هوا که در رگ های شاعر تزریق کرد، او را در خواب ابدی فروبرد. اداره زندان، مرگ او را چنین اعلام کرد: «محمد فرخی، فرزند ابراهیم در تاریخ ۱۳۱۸/۷/۲۵ به مرض مالاریا و نفریت فوت کرده است.» محل دفن فرخی مشخص نیست:

بعد از وفات تربت ما در زمین مجوی      در سینه های مردم عارف مزار ماست

فرخی و دیگر آزادیخواهان با تحمل کردن شکنجه های روحی و جسمی، تبعید و... با هزاران امید نهال آزادی را کاشتند و این نهال ثمره بخشید:

... به صد امید نشاندم نهال آزادی      خدا کند نکند باغبان نهال مرا

این نوشته را با غزلی از فرخی به پایان می رسانیم:

هرگز دلم برای کم و بیش غم نداشت      آری نداشت غم که غم بیش و کم

نداشت

در دفتر زمانه فتد نامش از قلم  
هر ملتی که مردم صاحب قلم نداشت  
در پیشگاه اهل خرد نیست محترم  
هر کس که فکر جامعه را محترم نداشت  
با آن که جیب و جام من از مال و می تهی است  
ما را فراغتی ست که جمشید جم نداشت  
انصاف و عدل داشت موافق بسی، ولی  
چون "فرخی" موافق ثابت قدم نداشت

### پی نوشت:

\* آقای ادیب برومند شاعر معاصر، شعر "شهید راه آزادی" را در وصف فرخی یزدی سروده که یکی از ابیات آن چنین است:

... {فرخی} بود آن ادیب و شاعر مردم گرای  
کاینچنین در مکتب آزادگی استاد بود

### منابع مورد مطالعه:

- دیوان فرخی یزدی، حسین مکی، انتشارات ترفند، چاپ اول، ۱۳۸۳.
- صد شاعر، دریچه ای به دنیای شعر فارسی از آغاز تا امروز، خسرو شافعی، کتاب خورشید، ۱۳۸۰.

.....  
- شاعر لب دوخته، نویسندگان: غلامرضا محمدی و حسین مسرت، ناشر انجمن آثار و مفاخر فرهنگی  
یزد+ انتشارات یزد، ۱۳۷۸

## پیر بلخ در قلمرو آزادی و اختیار

سید حامد علوی

چون به آزادی نبوت هادی است

مومنان را ز انبیا آزادی است

ای گروه مومنان شادی کنید

همچو سرو و سوسن آزادی کنید

(دفتر ششم مثنوی)

نه تنها مولوی، دانشمند، ادیب و شاعر بلندآوازه و عارف از آزادی سخن گفته، بلکه پیرامون بسیاری از مشکلات و معضلات جامعه، ارزنده‌ترین پیشنهادها را ارائه داده است که با پیشرفت دانش و فن‌آوری، بشریت برای آموزش می‌تواند از راه‌حل‌های بی‌نظیر آن بزرگ‌مرد بهره‌بردار شود. شاید کمتر کسانی باشند که از ویژگی مهم و موهبت باشکوه آزادی در چهره اجتماعی آن، فراتر از بحث‌های فلسفی و عرفانی حرفی زده باشند. اما مولوی با جرأت تمام وارد عرصه‌های بنیادین فکری شده و سربلند از آن عرصه‌ها بیرون آمده است. آینه اندیشه و حالات و روحيات مولانا جلال‌الدین، اثر برجسته و بی‌مانند او مثنوی معنوی است؛ البته می‌دانیم که ورود به مثنوی معنوی کلیدهایی می‌خواهد که از جمله آن کلیدها تشنگی و عطش حقیقت‌جویی و حق‌طلبی است.

گر شدی عطشان بحر معنوی      فرجه‌ای کن در جزیره مثنوی

(دفتر ششم)

کلید دیگر ورود به مثنوی مولانا، آشنایی به قرآن و بلکه آگاهی به ادبیات قرآنی و انس پیوسته با این کتاب شگفت‌آور و عمیق است که هنوز پس از گذشت قرن‌ها از نزول آن، تازگی و طراوت خود را از دست نداده، بلکه عقل و خرد اندیشمندان را بیشتر به خود معطوف داشته است. تردیدی نیست که زیربنای اندیشه مولانا را قرآن شکل داده، پرورده و به اوج رسانده است و مهم‌ترین و پیچیده‌ترین مسائل فکری که نیازمند تأمل و پژوهش است و در مثنوی او ذکر شده خاستگاه قرآنی دارد؛ چنانچه مستند مولانا در مسئله بسیار بزرگ آزادی، آیه ۱۵۷ سوره اعراف است. آنجا که خداوند فرموده است: "آنان که از این پیامبر امی (که نامش در تورات و انجیل رقم خورده و این در دسترسشان است) پیروی می‌کنند آن‌ها که به نیکی دعوتشان می‌کند و از زشتی برحذرشان می‌دارد و پاکیزه‌ها را بر آنها روا و ناپاک‌ها را برای آنها ناروا اعلام می‌کند و بارهای گرانی که بر دوششان بود برمی‌دارد (یعنی زنجیرهایی که بر دست و پا و ذهن و مغز آنها بود پاره کرد و آنها را آزاد نمود) پس کسانی که به او گرویدند و حرمتش نگاه داشتند و یاری‌اش کردند و از کتابی که بر او نازل کردیم (که همچون نوری فرا راه خود قرار دهند) پیروی کردند؛ آنان رستگاران‌اند."

مولانا به آیه ۲۹ سوره کهف نیز استناد می‌کند که به صراحت آزادی انسان را در پذیرش حق یا باطل بیان می‌کند: "بگو این حقیقتی است از سوی پروردگارتان، هر کس می‌خواهد ایمان بیاورد و هر کس می‌خواهد کفر بورزد." این مطلب بسیار مهم است که نمی‌گوید هر کس می‌خواهد بگردد و هر کس نمی‌خواهد نگردد. بلکه می‌گوید هر کس می‌خواهد کفر بورزد، زیرا که سنت‌های غیرقابل تغییر و تبدیل خداوند گریبان هر کس را که از قانون‌مندی‌های معقول خداوند تخطی کنند می‌گیرد. ملای روم با زیباشناسی و آگاهی ویژه خود نسبت به همه انسان‌ها دلوپسی دارد و نگران همه بشریت است و معنی درست ولایت را با دقت نظر ویژه خود در چند بیت و با تبیین معنی آزادی می‌سراید که:

زین سبب پیغمبر با اجتهاد	نام خود با آن علی مولانا نهاد
یعنی هر کس را منم مولا و دوست	ابن عم من علی مولای اوست
کیست مولا، آن که آزادت کند	بند رقیت ز پایت بر کند
چون به آزادی نبوت هادی است	مومنان را ز انبیا آزادی است
ای گروه مومنان شادی کنید	همچو سرو و سوسن آزادی کنید

این آزادی اعم از آزادی مدنی و حقوق شهروندی و حقوق اساسی انسان‌هاست. مولانا آزادی انسان را از بنیاد و اساس بررسی می‌کند و معتقد است که این موهبت الهی است و هیچ کس حق ندارد به حریم آن تجاوز کند. بنابراین تمام جباران و مستبدان تاریخ با بی‌خردی تمام در مقابل این موهبت الهی ایستاده‌اند و آزادی مردمان را سلب و آنان را به خاک سیاه نشانده‌اند و خود را نیز در مزبله‌دان تاریخ انداخته‌اند. دیکتاتورها با گسترش جبری‌گری، فکر انسان‌ها را تخریب و امر را بر آنان مشتبه کرده‌اند تا قادر به تشخیص حق از باطل نباشند. این کار به وسیله جادوگرانی چیره‌دست (اما غافل از سنت‌های محکم خداوند) صورت می‌گیرد که قرآن آنان را ساحر می‌خواند (در داستان موسی و سحره فرعون تأمل کنید) ریشه سحر و سحر یکی است و ساحر کسی است که امر را چنان بر بینندگان مشتبه می‌سازد که نتوانند صبح صادق را از صبح کاذب بازشناسند، یعنی حق را از باطل نتوانند بازشناخت و با تردستی و تزویر و چشم‌بندی و جادوگری و بافتن منطق و دلایل فریبنده، چشم و ذهن شنوندگان و بینندگان را جادو می‌کنند و مسخر خود می‌نمایند و آن بیچارگان را از شناختن حق محروم می‌سازند. آن هم با ابزارهای ذهن آشوب مثل پراکندن شایعه جبر که "این بن‌بست‌ها و گره‌ها خواست خدا بوده و شما ای مردمان چرا درمقابل امر و خواست خداوند می‌ایستید؟" درحالی که مولانا در دفتر اول چنین پاسخ می‌دهد که:

جبر تو خفتن بود در ره مخسب	تا نینی آن در و درگه مخسب
هان مخسب ای کاهل بی‌اختیار	جز به زیر آن درخت میوه‌دار
جبر و خفتن در میان رهزنان؟!	مرغ بی‌هنگام کی یابد امان؟!



مولوی با تشریح آزادی انسان و این که جبر امری است القاشده از سوی شیاطینی که جز گسترش شر و فساد مأموریتی ندارند، تأکید می کند که آدمی باید بصیرت خویش را پاس بدارد و از تنبلی و کاهلی پرهیزد، زیرا که همین کاهلی او را به بند جادوگران و سحره مزدور فرعونیان زمان خواهد افکند:

جبر باشد پر و بال کاملان  
جبر هم زندان و بند کاهلان  
انسان خردمند هرگز به اشتباه نمی افتد و دیدگاه جبری بعضی، او را نمی فریبد.  
همچو آب نیل دان این جبر را  
آب مومن را و خون مرگبر را  
بال، بازان را سوی سلطان برد  
بال، زاغان را به گورستان برد  
ظرافت های نهفته در جریانات و سنت های خداوند، بیداری خردمندان را در پی دارد و غافلان را در نادانی و جبر انگاری خودخواسته ای فرو خواهد برد.

زان که از قرآن بسی گمره شدند  
زان رسن قومی درون چه شدند  
مر رسن را نیست جرمی ای عنود  
چون تو را سودای سر بالا نبود

(دفتر سوم)

در اندیشه قرآنی مولانا در دستگاه خداوند ظلم نیست زیرا که جهان هستی براساس صدق و عدل رقم خورده است و این قانون کلی هستی که تا ابد تغییرناپذیر است و شاید بتوان گفت که این عالی ترین آموزه عملی تفکر قرآنی است که انسان ها بدان دعوت شده اند و شاید این بهترین راه برای هماهنگی با آهنگ کل هستی است که از آموزگار بسیار بزرگوار طبیعت می آموزد که در آن دروغ و فریبی نیست. این آدمی است که با کج فهمی خود را به چاه ویل نادانی و بی خردی می افکند:

در چهی افتاد کان را غور نیست  
این گناه اوست، جبر و جور نیست  
در چهی انداخت او خود را که من  
درخور قعرش نمی یابم رسن

(دفتر اول)

مولانا با روشنی بیان خود با تکیه بر قرآن، خواننده و شنونده مثنوی را از افتادن به چاه ویل جبر پرهیز می دهد.

عدل قسام است و قسمت کردنی است  
این عجب که جبرنی و ظلم نیست  
جبر بودی کی پشیمانی بدی  
ظلم بودی کی نگهبانی بدی

(دفتر چهارم)

مسلماً با ملاک ها و معیارهایی که انسان برای شناخت حق و باطل دارد، به خوبی قادر به تشخیص حق از باطل است و آنچه بر سر او می آید از خود اوست و هیچ کس جز خود او مقصر نیست.  
پای داری چون کنی خود را تو لنگ  
دست داری چون کنی پنهان تو چنگ

(دفتر اول)

از جایی که فکر و ذهن آدمی بسیار بازیگر و فریبکار است پیوسته آدمی را می‌فریبد و بازی می‌دهد و از جایی که انسان آزاد است و مختار، گاهی به سرانجام پاره‌ای از کردار خود در قبال آزادی نمی‌اندیشد، دچار تناقض می‌شود و تناقض می‌گوید و با آن که آزادی را به‌خوبی درک می‌کند به جبری‌گری می‌گراید و فراموش می‌کند که او مطلقاً آزاد بود.

هر که ماند از کاهلی بی‌شکر و صبر  
او همین داند که گیرد پای جبر  
هر که جبر آورد خود رنجور کرد  
تا همان رنجوریش در گور کرد

#### (دفتر اول)

در معنی آزادی نهفته است که هرکس به دلیل این که آزاد است باید مسئولیت کردار خویش را به عهده بگیرد زیرا که انسان است و این تنها موجود اندیشه‌ورز و با خرد است که با اختیار تمام که هیچ مانعی بر سر راه اندیشه و عمل او نیست عمل می‌کند. بنابراین عقل و خرد حکم می‌کند که به انجام آن عمل بیندیشد و مسئولیت آن را به عهده بگیرد و این کشف بزرگ جهان آدمیت در طول میلیون‌ها سال زندگی اوست که به آن دست یافته است. لیکن اگر آدمی به قول مولانا دچار تأویل باطل شد و غفلت کرد و فراموش کرد که چه بوده و چه باید بکند داستان او داستان آن مگس است که دچار تأویل باطل شده و توهم و گمان او را به ورطه‌ای بس هولناک انداخته است:

آن مگس بر پر کاه و بول خر  
همچو کشتیان همی افراشت سر  
گفت من دریا و کشتی خوانده‌ام  
مدتی در فهم آن می‌مانده‌ام  
اینک این دریا و این کشتی و من  
مرد کشتیان و اهل و رایزن  
بر سر دریا همی راند او عمد  
می نمودش آن‌قدر بیرون ز حد  
آن نظر که بیند آن را راست کو  
بود بی حد آن چمین نسبت بدو  
عالمش چندین بود کش بینش است  
چشم چندین بحر هم چندینش است  
صاحب تأویل باطل چون مگس  
وهم او بول خر و تصویر خس  
گر مگس تأویل بگذارد به رای  
آن مگس نبود کش این عبرت بود  
آن مگس نبود کش این عبرت بود  
روح او نه در خور صورت بود

#### (دفتر اول)

در این تمثیل دچار توهم شدن انسانی که آزاد بود و مختار اما دچار وهم و گمان شد و موقعیتی تازه یافت و اختیار را زکف بداد و چه زیبا پیر بلخ انسان مقید شده به وهم و خیال که به اندک جاه و جلال رسید و جایگاه انسانی‌اش را فراموش کرد این‌گونه بیان می‌کند که تو ای انسان آزادی که اسیر جاه و منزلت ظاهری شدی همچون مگسی که بر خاشاکی که شناور در بول خرسست بیش نیستی و توهم و تأویل باطل را رها کن و آزاد از مگسی و خیره‌سری و کثافت تا به جایگاه همای سعادت برسی آزاد و رها و آن‌چنان آزاد و رها بر بلندای آسمان بیکران به عظمتی دست بیابی که به ساعد سلطان بنشینی و از

قید و بند هوای نفس به آن آزادی خداداد برسی که شایستگی دریافت آن امانت بزرگ را داشته باشی  
و جانشین خداوند در روی زمین گردی.

تازه کن ایمان نی از گفت زبان	ای هوا را تازه کرده در نهان
تا هوا تازه است ایمان تازه نیست	کین هوا جز قفل آن دروازه نیست
کرده‌ای تأویل حرف بکر را	خویش را تأویل کن نه ذکر را
بر هوا تأویل قرآن می کنی	پست و کژ شد از تو معنی سنی

(دفتر اول)

آدمی در دیدگاه مولانا باید از درون به آزادی دست بیاید و آن‌چنان که پیامبران در دعوت خود  
خواستند که زنجیرهای رقیب و بردگی را بشکنند و پاره کنند و انسان‌ها را به آن موهبت آزادی الهی  
برسانند و قدر آن را بدانند و بکشند که به زندان هواها نیفتند و خود را و زیردستان خود را در  
منجلابی از فقر و فساد و اسارت نیندازند. مولوی به‌خوبی تمام دریافته است کسی که در زندان  
تمایلات و مشتیهات انسانی اسیر است دیگران را نیز در اسارت و زندان می‌خواهد.  
زان‌که هر بدبخت خرمن سوخته می‌نخواهد شمع کس افروخته

(دفتر چهارم)

هین کمالی دست آور تا تو هم	از کمال دیگران نفتی به غم
از خدا می‌خواه دفع این حسد	تا خدایت وارهاوند از جسد

(دفتر چهارم)

آزادشدن از هواها به سوی آگاهی و آبادی می‌کشاند و به یقین می‌توان گفت که عالی‌ترین و  
عظیم‌ترین مواهب الهی پس از عقل و قوه تفکر موهبت آزادی است که سازنده امروز و دیروز و  
فردای جهانیان است و رسیدن به خودکفایی و امنیت در گرو آزادی است. اسارت آدمی در زندان‌های  
تنگ و تاریک اندیشه و طبیعت و تاریخ و جامعه و خویشن خویش فاجعه‌ای بس بزرگ است.  
فهم و درک آزادی شعور انسان را باور می‌کند و جبری‌گری را بهانه نمی‌کند. آن‌گاه می‌داند که  
وجدانش بیدار است و دیگر تأویل باطل نمی‌کند.

درک وجدانی به‌جای حس بود	هر دو در یک جدول ای عم می‌رود
نغم می‌آید برو کن یا مکن	امر و نهی و ماجراها و سخن
این‌که فردا این کنم یا آن کنم	این دلیل اختیار است ای صنم
و آن پشیمانی که خوردی زان بدی	ز اختیار خویش گشتی مهتدی
جمله قرآن امر و نهی است و وعید	امر کردن سنگ مرمر را که دید
هیچ دانا هیچ عاقل این کند	با کلوخ و سنگ خشم و کین کند
که بگفتم کین چنین کن یا چنان	چون نگردید ای موات و عاجزان؟

عقل کی حکمی کند بر چوب و سنگ

کی: غلام بسته دست، اشکسته پا

خالقی که اختر و گردون کند

عقل کی چنگی زند بر نقش چنگ

نیزه بر گیر و بیاسوی و غا

امر و نهی جاهلانه چون کند؟

مولانا بصیرت را به حد اعلا رسانده و از حریم آزادی و اختیار به خوبی دفاع کرده است.

غیر حق را گر نباشد اختیار

چون همی خایی تو دندان بر عدو

گر زسقف خانه چوبی بشکند

هیچ خشمی آیدت بر چوپ و سقف

که چرا بر من زد و دستم شکست

خشم چون می آیدت بر جرم دار؟

چو همی بینی گناه و جرم ازو؟

بر تو افتد سخت مجروحت کند

هیچ اندر کین او باشی تو وقف

او عدو و خصم جان من بدست

باید تلاش کرد تا از این سیاه چال‌های هولناک نجات بیابیم. زیرا که همه مواهب طبیعت برای انسان

است و نه انسان برای هیچ کدام از آنها:

بند بگسل باش آزاد ای پسر

چند باشی بند سیم و بند زر

(دفتر اول)

تفرج و گشت و گذار در مثنوی معنوی بیش از آزادی و آزادیخواهی آدمی را گسترش می‌دهد و

شرح صدر و بلند نظری او را می‌افزاید و آزادی یکی از مهم‌ترین مطالبی است که مولانا سعی در تبیین

و روشن‌گری آن دارد و به نیکی و بلند نظری دست بهانه‌گیران را باز می‌کند و راهزنان راه آزادی را

رسوا:

آنچه می‌گویم به قدر فهم توست

مردم اندر حسرت فهم درست

(دفتر اول)

وقتی مرگ، معنای رهایی می‌دهد...

نگاهی به کتاب "داد بیداد"

به کوشش ویدا حاجبی تبریزی

پروین امامی

دهه پنجاه شمسی در ایران با رشد و تعمیق مبارزات چریکی و مسلحانه علیه رژیم پهلوی آغاز می‌شود. پس از واقعه سیاهکل در سال ۱۳۴۹، باور ضربه‌پذیری نظام سیاسی وقت از جنبش انقلابی معتقد به مشی مسلحانه، خود را بیش از پیش وارد حوزه عمل انقلابیون جوان ایرانی کرد.

رژیم پهلوی که حدود یک دهه پیش از آن با رویکرد به انجام اقدامات رفرمیستی اصلاح طلبانه - از قبیل انقلاب سفید - سعی در پیشگیری هر نوع تحرک انقلابی و ایجاد انفعال در نیروهای پیشتاز جامعه داشت، به موازات ظهور جنبش‌های رهایی‌بخش ملی در بسیاری نقاط جهان از جمله خاورمیانه، کوبا، الجزایر، ویتنام و... و تأثیر آن بر جنبش مبارزه مسلحانه در ایران، به تدریج دریافت که چارچوب اصلاحات دولتی نتوانسته بر بخش مهمی از بدنه اجتماعی جامعه؛ یعنی جوانان آرمان‌گرا موثر واقع شود.

سیاست‌های متنوع و مهارکننده رژیم، هر چند از یک‌سو برخی بازده‌های مثبت اقتصادی را در برداشت، اما از سوی دیگر به اعمال سرکوب‌ها و ایجاد محدودیت‌های گسترده سیاسی منجر شده بود. در چنان شرایطی انتقال مسالمت‌آمیز قدرت، یا مشارکت سیاسی توده مردم در امر تعیین و تأثیرگذاری بر سرنوشت خویش، پنداری موهوم و خوابی تعبیرناشدنی می‌نمود.

فضایی با این مختصات، زمینه بسیار مساعدی بود برای رواج مدل‌های قهرآمیز مبارزه سیاسی؛ مدل‌هایی که در متن آن "سلاح"، کارکردی دوسویه می‌یافت، از یک‌سو شمالی آرمانی به زوایای مختلف مبارزه می‌بخشید و از سوی دیگر رژیم حاکم را در هراس از دست‌دادن ثبات سیاسی خود، ناگزیر به بازنمایاندن ماهیت درونی سرکوبگرانه خود می‌نمود.

دهه پنجاه شمسی با چنین مشخصه‌هایی آغاز می‌شود و کتاب "داد بیداد" که به بازخوانی اجمالی مقاطعی از سرگذشت گروهی از زندانیان سیاسی زن و شکل‌گیری نخستین زندان سیاسی زنان در آن دوران می‌پردازد، بی‌آن که داعیه نتیجه‌گیری از شیوه مبارزات گروه‌های سیاسی علیه حکومت پهلوی را داشته باشد، گاه از قلم برخی مبارزان پیشین به نقد مبارزه مسلحانه و طرح این پرسش‌ها می‌پردازد که: "... سال‌ها بار

سنگین شهیدنشدن با بقیه رفقا را به دوش کشیدم. امروز اما، استفاده از واژه "شهید" حتی برایم مشکل است و با این پرسش همواره دست به گریبانم که اگر آنها هم زنده می ماندند، باز هم آن طرز فکر و آن نوع ایثار و شهادت را قبول داشتند؟" (ص ۴۳)

"پس از انقلاب، هنگامی که برای اولین بار به گورستان بهشت زهرا رفتم، با دیدن نام هریک از این انسان‌های پاک‌باخته بر سنگ قبری به عنوان "شهید"، اندوهی سنگین قلبم را فشرد. انسان‌هایی که هر کدام می توانستند منشأ خدمات باارزشی در جامعه و محیط خویش باشند. امروز از خود می پرسم، اگر زنده می ماندند، درباره آن دوره چه فکر می کردند و امروز منشأ چه دگرگونی‌های فکری می بودند." (ص ۱۷۸)

این مسئله که "مردم" به عنوان بستر انقلاب و مهم ترین مولفه به رسمیت شناخته شده در میدان تقابل میان یک نظام سیاسی مستبد و یک گروه مبارز، تا چه حد باید در محدوده درک ضرورت‌ها و ابعاد فعالیت‌های انقلابی قرار گرفته، آن را تأیید یا از آن برائت جویند، نکته‌ای است که اگر در محافل سیاسی - مبارزاتی آن دوران، مطرح هم بوده، دست کم نمود بارزی در ساماندهی تحریکات انقلابیون جوان نداشته است. این مدعا را می توان به سادگی از تحلیل‌های صادقانه برخی راویان خاطرات کتاب - جایی که از برخی هم‌بندهای خود به عنوان زنان زندانی عادی یاد می کنند - دریافت: "ما در تحلیل‌ها و تفسیرهایمان از زن‌های عادی، قضیه را این طور برای خودمان توضیح می دادیم که اگر این زن‌ها از مبارزات ما بی خبرند، طبیعی است؛ چون لومپن هستند، و گرنه خلق باخبر است." (ص ۸۰)

تکیه به این استدلال البته از زنان جوان مبارزی که پیش از آن تجربه‌ای عینی و دقیق از مفهوم مبارزه، سیاست، زندان، شکنجه، اعدام و... نداشته‌اند پذیرفتنی است. مبارزه سیاسی پیش از آن دوران، به طور عام به مردان اختصاص داشته؛ مردانی که چه بر مسند و عظم و خطابه، چه در قالب هنرمندان ناراضی، چه در کسوت مخالفان سیاسی و چه در قامت مبارزان مسلح، تجربه بیش از پنجاه سال حرکت را در خود انباشته بودند و این تجارب، فاصله بسیار داشت با گام‌های مردد و نامطمئن دختران و زنان جوانی که عموماً بی هیچ ره‌توشه عینی و صرفاً در پی اندیشه‌های آرمان‌گرایانه و آزرده از بی‌عدالتی‌ها و نابرابری‌های اجتماعی، پای در میدان مبارزه گذاشته و عمیقاً بر این باور بودند که در راه جنبش انقلابی، همه چیز را باید فدا کرد؛ حتی جان را و ایثار و جانفشانی برای فردایی بهتر، اصل تردیدناپذیر پیروزی است.

این تفکر در اذهان زنان جوانی سیلان داشت که نوعاً برخاسته از طبقه متوسط و سنتی جامعه بوده و در آن مقطع، فعالیت‌هایشان بیشتر در اشکالی از جمله اظهارنظر

علیه حکومت، حمایت کلامی از مبارزه مسلحانه، خواندن چند کتاب ممنوعه سیاسی، رونویسی یا تایپ چند جزوه، نگارش داستان و شعر با ادبیات نیمه‌سیاسی، خویشاوندی با فعالان موثر در عرصه مبارزه مسلحانه؛ و در شکل کیفی‌تر، حضور در خانه‌های تیمی، اقدامات جسته و گریخته در راستای یاری‌رسانی به جنبش انقلابی و... خلاصه شده بود. حضور این زنان در زندان‌ها - اگر از بخشی از آنان که دستگیری‌ها و محکوم‌شدنشان به زندان، حاصل سوءتفاهم‌ها و غلبه فضای سیاه و تیره سیاسی کشور بود، صرف‌نظر شود - ماحصل شتابزدگی مبارزات مسلحانه در ماه‌ها و سال‌های پس از واقعه سیاهکل بود؛ زمانی که عمل‌زدگی فرصت تأمل نمی‌داد و اخبار مربوط به وقوع عملیات مسلحانه به تناوب در روزنامه‌ها منتشر می‌شد.

سال‌های ابتدایی دهه پنجاه از این منظر، واجد ویژگی‌های قابل تأملی است؛ ویژگی‌هایی که براساس آن و به مرور، با گسترش فضای آزادی‌خواهی جوانان مبارز، به تدریج سلول‌های زندانیان سیاسی - اعم از زن و مرد - شاهد حضور کسانی شد که با شور بیشتر و هدفمندی دقیق‌تر، صفحه شطرنج سیاسی رژیم پهلوی را به سمت مات‌شدن شاه شکل می‌دادند.

سال‌های ۵۰ و ۵۱ شمسی را می‌توان دوران آغاز جدی روند رهسپارشدن زنان مبارز به دادگاه‌های سیاسی و شعبات دادرسی ارتش و شکل‌گیری پدیده‌ای به‌نام زندانی سیاسی زن دانست. شاید بر این مدعا بتوان شاهدهی از خاطرات یکی از همان زندانیان سابق آورد که در این باره و در شرح مآووقع انتقال خود و گروهی از دوستانش از اوین به زندان قصر می‌نویسد: "بالاخره بعد از چند روز آوارگی، اتاق چسبیده به اتاق خانم دکتر زندان را که روبه‌روی بهداری بود، اختصاص دادند به بند سیاسی زنان. این نخستین بند سیاسی زنان، اتاقی بود حدود سه‌متر در چهارمتر و نیم، با زیلویی کهنه و کثیف، بی‌هیچ وسیله‌ای جز چند تاپتوی سربازی چرک و پر از پرز... " (ص ۶۲)

ویدا حاجبی تبریزی در مقام گردآورنده خاطرات گروهی از زندانیان سیاسی زن در رژیم پهلوی - که بخش عمده‌ای از آنها در حال حاضر خارج از ایران زندگی می‌کنند - در قسمتی از مقدمه خود بر کتاب به‌درستی تصریح می‌کند: "... رفته‌رفته متوجه شدم که زندان یا بند ما زنان سیاسی بازتابی است از واقعیت‌های جامعه، منتها به شکلی شدیدتر و پررنگ‌تر. هریک از ما متأثر از همان فرهنگ، طرز فکر و نگاهی بودیم که در خانواده و محیط زندگی مان به ما منتقل شده بود." (ص ۱۴)

اشاره حاجبی به زنان جوانی است که متأثر از شرایط فردی، خانوادگی، اجتماعی و طبقاتی خود، ارادی یا غیرارادی، ماه‌ها یا سال‌هایی را در ایستگاه‌های متعدد مبارزات

سیاسی توقف کرده و سپس به سمت ایستگاه بعدی به حرکت درآمدند، زنانی که همواره در جامعه مردسالار ایران در جست‌وجوی روزنه‌هایی برای اثبات هویت فردی و انسانی خود بوده و عدالت‌طلبی در معیار عمومی را نماد دستیابی به حقوق فردی خود قرار داده بودند: "... در خانه تیمی به‌عنوان یک انسان مختار ارزش داشتم. از نظر اجتماعی هم یک دختر کنج‌نشین شهرستانی نبودم، بلکه یک چریک فدایی بودم که با خونم جامعه آزاد آینده را آبیاری می‌کردم..." (ص ۴۰)

این زنان مبارز که خود را عضوی از جامعه انقلابیون پیشرو به‌شمار می‌آوردند و البته حکومت به آنان اتهام "مقدمین علیه امنیت کشور و اشرار مسلح" وارد می‌آورد، گاه چنان در سیطره روابط درون زندان و حجم انبوه بایدها و نبایدها، صف‌بندی‌های انقلابی و ضدانقلابی، مرزبندی با اخلاقیاتی که در فرهنگ روابط انقلابی، "بورژواآمانه" تلقی می‌شدند، انتقاد از خود و... گرفتار می‌آمدند که بعضاً داوری‌های سخت و غیرمنصفانه در کارنامه رفتار با همکیشان خود باقی می‌گذاشتند؛ تا جایی که یکی از راویان خاطرات در توضیح موقعیت بند خود در قبال دیسپلین خشک و جزم‌گرایانه حاکم بر آن، نارضایت‌مندانه می‌نویسد: "... هرچه را که بد می‌دانستند، به بورژوازی نسبت می‌دادند. هرچه خوب بود به زحمت‌کشان تعلق داشت و با یک مهر "انقلابی" حقانیت پیدا می‌کرد. راه میانه‌ای باقی نمی‌ماند. یا باید در بست معیارها و ارزش‌های آنها را می‌پذیرفتی، یا به آدم مشکوکی تبدیل می‌شدی و سرانجام هم در صف دشمن و بورژوازی قرار می‌دادند." (ص ۲۶۰)

"صبح‌ها باید سر ساعت شش بلند می‌شدیم، مدتی ورزش می‌کردیم، سر ساعت باید صبحانه می‌خوردیم، سر ساعتی معین باید دور هم می‌نشستیم و انتقاد و انتقاد از خود می‌کردیم. همه کارها با باید و نباید اجرا می‌شد و کمترین خطا به خودخواهی و تک‌روی تعبیر می‌شد." (ص ۷۵)

این دغدغه که زندان زنان سیاسی، بخشی از تاریخ سیاسی کشور ایران و زاویه‌ای کمتر شناخته‌شده از منشور چندوجهی مبارزه سیاسی در این سرزمین است، دست‌کم دیگر در این دوران امری پوشیده نیست. حضور نمایندگان بخشی از ملت ایران - که تاریخ همواره آنان را در پس دیوارهای بلند تعصب، "جنس دوم" دانسته - در کارزار پیکارگری‌های پاکبازانه همواره آغشته به دو عنصر "تردید" و "یقین" بوده است؛ تردید به این‌که: "... به آن سال‌ها که نگاه می‌کنم، فکر می‌کنم اگر ما می‌توانستیم مبارزه را متناسب با شرایط جامعه خودمان ببینیم، چه‌بسا این عزیزانی که رفتند، نمی‌رفتند و زنده می‌ماندند و چه‌بسا امروز با بودنشان خدمت بیشتری می‌کردند تا با مرگشان. من به تجربه دیدم که از خون کسانی که رفتند، هزاران لاله نروید و..." (ص ۳۲۷)



و البته در کنار تمام این تردیدهای اندوهناک که پس از گذشت سال‌ها، همچنان قلب این گروه از بند رستگان و همتایان آنها را می‌فشارد، یقینی آرام‌بخش هم بود که آنان را که می‌خواستند از پای نیفتند، به ادامه صبورانه راه دعوت می‌کرد؛ حتی اگر مرگ، پایان این راه می‌بود: "... باید کاری می‌کردیم که از حدت شکنجه بکاهیم و زمان را بخریم. در زندان روز به روز آموخته بودم که هیچ چیز در طول زمان پایدار نیست. تجربه آدم در برابر بازجویی و شکنجه بیشتر می‌شود و ترس کمتر... در آن جهنمی که مرگ به معنای رهایی بود."

نقدی بر "بحث‌های بنیادی ملی" نوشته مهندس عزت‌الله سبحانی

به‌دنبال انتشار دومین ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران "آخر سخن" در بهار ۱۳۸۳، که به آخرین دیدگاه‌های مهندس عزت‌الله سبحانی اختصاص داشت، نقدی از سوی یکی از خوانندگان نشریه که استاد محترم دانشگاه نیز هستند بر بخش "بحث‌های بنیادی ملی" دریافت شد. بنا به شرایط منطقه‌ای و جهانی بهتر دیدیم این نقد همزمان با پاسخ مهندس سبحانی در نشریه درج گردد. اینک آن نقد و پاسخ مهندس سبحانی باعنوان "نژادپرستی یا بازشناسی هویت ملی".

\*\*\*

مقاله بحث‌های بنیادی ملی، نوشته جناب آقای مهندس عزت‌الله سبحانی و چاپ شده در ویژه‌نامه بهار ۱۳۸۳ نشریه چشم‌انداز ایران، مسلماً بیانیه‌ای است سیاسی، از رهبر حزبی با سابقه، که ایرانیت و اسلامیت همواره سرلوحه فکری آن بوده است. این نوشته، با تشریح عصاره‌هایی از گذشته‌های درخشان قوم یا اقوامی که در طول چند هزار سال در محدوده جغرافیایی شاهنامه‌ای می‌زیسته و در سرنوشت این ناحیه، گاه بسیار وسیع و گاه نیز محدودتر، اثرگذار و در ادواری نیز در افت و خیز تاریخ

اقوام دورتر نیز دخیل بوده است، شروع می‌کند. سپس، از قرن‌های انفعال و سرگردانی این "ملت" عبور کرده، مفصلاً به تشریح ساختار یا ساختمانی که جامعه کنونی ما، براساس حقانیت تاریخی مان باید به آن دسترسی پیدا کند، تا جایگاهی درخور، در میان دیگر اقوام این "دهکده جهانی" داشته باشد، می‌پردازد.

نگارنده این سطور در صلاحیت و توان خود نمی‌بیند که در مورد ساختمان ترسیم شده توسط جناب آقای مهندس سبحانی برای آینده کشور ایران و نحوه دسترسی به آن اظهارنظری نماید، ولی ساختمان طراحی شده هر چقدر هم زیبا [باشد] و حتی اگر زمانی واقعاً هم ساخته شود، اگر اجزای پی آن به درستی مطالعه و شناخته‌شده نباشند، می‌تواند با اولین لرزش، فروریزد. لذا سعی این نگارنده، بررسی پیهایی است که برای این ساختمان آرمانی توسط نویسنده محترم بیانیه، ترسیم شده‌اند. این پیه‌ها، در بخش نخست که زیربنای ذهنی ما را برای مشروعیت تصاحب این ساختمان آماده می‌نماید، با جملات زیر بیان می‌شوند:

"... ملت و وطن ایرانی یک واقعیت تاریخی دارد. نزدیک به سه تا چهارهزارسال از تکوین و تحول و تکامل این کشور می‌گذرد. این واقعیت از زمان مهاجرت شاخه‌ای از اقوام آریایی به سرزمین وسیع واقع بین ماوراءالنهر در شرق و بین‌النهرین در غرب و سکونت در این منطقه شکل گرفت..."

در اینجا با انتخاب لغت مهاجرت، نویسنده ما را از روحیه صلح‌جویانه و حرکت مسالمت‌آمیز اجداد آریایی خود آگاه می‌نماید. در ذهن ما، سرزمین‌هایی خالی از سکنه و آماده پذیرایی از این میهمانان (مهاجران) صلح‌خو، شکل می‌گیرد که با خود نیز تعالیم "... مذهب توحیدی یا عرفانی..." را همراه می‌آورند:

"... در طول مدت طولانی نزدیک به چهل قرن، هر از گاهی مورد هجوم و تاخت و تازهای عظیم و زیر و رو کننده خارجی قرار گرفته است... این مهم در دو قرن اخیر که منابع و ذخایر خدادادی آن هم کشف شد، به مراتب بیشتر شد. در حالی که ایرانی‌ها خود به‌ندرت به کشور دیگر حمله کردند... از این نظر واقعا این کشور مظلوم است..."

بگذارید با هم و اجمالاً تاریخ این سرزمین را از دید همسایگان مرور کنیم:

قبل از سه تا چهارهزارسال پیش، در فلات ایران کنونی، اقوامی با فرهنگ و تمدن‌های بسیار پیشرفته سکونت داشته‌اند (از جمله در چغازنبیل و شهر سوخته) این مردم و تمدن آنها با "مهاجرت" اجداد آریایی ما نابود شدند. اجداد صلح‌جو و مظلوم ما سپس به اقوام ساکن و متمدن بین‌النهرین روی آوردند و از آنجا، همان‌طور که همه ما در دبستان و دبیرستان خواندیم، به مصر و آسیای صغیر و یونان و... رفتند و این مهاجرین مردمی را که قبل از آریایی‌ها در این کشورها در طول زمان انواع علوم و فنون کشف و اختراع نموده بودند، چنان شیفته رأفت و کشورداری خود نمودند که این مردم به ظاهر با

آغوش باز، بدون نیاز به خونریزی، کشور خود را تحویل اجداد ما دادند. این تنها یونانیان بودند که ارزش اجداد ما را ندانسته، ایستادگی نمودند تا این که پیشینیان ما مجبور شدند شهر معروف آنها را به آتش کشیده عقب‌نشینی نمایند. با این پیشینه، آنچه "حمله اسکندر" و پیامدهای آن را به همراه آورد، طبیعتاً ناجوانمردانه بود. کمی جلوتر در تاریخ، اردشیر اول، به قول کتیبه خودش، تا بلغارستان پیش می‌رود و در راه خود می‌کشد، خراب و غارت می‌کند و بعد سالیانی دراز مردمی را که نه از لحاظ قومی و نه زبانی و نه مذهبی، با ما نسبتی داشتند تا همین اواخر، تحت سلطه خود داشتیم... .

آیا می‌شود بی‌طرفانه تاریخ این سرزمین را مرور کرد و به نتیجه رسید که... بر ما بیش از آنچه که ما بر دیگران روا داشتیم - ظلم رفته است؟

در این مقاله درباره فرهنگ و اخلاق ایرانی می‌خوانیم که:

"... با وجود حوادث و بلاهای بسیاری که بر سر ملت ایران آمده است این مردم بر سر ویژگی‌هایی از زبان و فرهنگ و مشرب دینی توحیدی یا عرفان توحیدی از یک سو و عقلانیت و تعقل فلسفی و برخی صفات و خصوصیات اخلاقی، پایدار مانده، هرگز هم هوشمندی و استعداد ژنتیکی و به طور کلی ماهیت و هویت اصلی و امتیازات فردی خود را از دست نداده‌اند. ما کمتر ملتی را سراغ داریم که طی این مدت و با آن همه حوادث عظیم و نابودکننده این چنین ماهیت اصلی خود را - تاکنون - حفظ کرده باشد."

به نظر می‌رسد یکی از ویژگی‌های تاریخی ملت ما، که بسیاری از بلاها را بر سر این ملت آورد، همان خودشیفتگی و نادیده گرفتن واقعیت‌های روز خود، درمقابل توانایی‌های دشمن بالقوه بوده است. خانواده هخامنشی (که چندان هم پای‌بند فضیلت‌های "مشرب دینی" زرتشت نبود) پیامد حکومتش در طی دوونیم قرن برای دیگران به کنار، برای ملت خود می‌بایستی افتخاری ابدی کسب می‌کرد. پس چه شد که در اندک زمانی آنچنان شکست فاحشی را تحمل کرد که حتی به قتل آخرین شاهنشاه این سلسله، نه به دست اسکندر غالب، بلکه توسط یکی از سرداران خودی، انجام شد.

متأسفانه از آنچه که بر ملت ایران و بر فضیلت‌هایش تا قرن‌ها بعد از اسکندر رفت، جز نام‌های چند سردار یونانی و پارتی و آن هم از طریق مورخین بیگانه، کلاً بی‌خبریم. این وضع ادامه داشت، تا این که پس از چند قرن فقدان حافظه ملی، بالاخره در این مرز و بوم، تاریخی نوین نگاشته شد. این تاریخ سروران قومی است، که در زیر سایه حمایت و رهنمودهای پاسداران دین توحیدی زرتشت مفتخر اما بی‌خبر از فضیلت‌ها و اخلاقیات‌های ملت خود می‌زیسته، تا این که مهاجمینی دیگر از راه می‌رسند و همین ملت آریایی دسته‌دسته به آیین اجدادی خود پشت کرده و از آیین توحیدی جدید استقبال کردند. هر چند که این استقبال از نوید برابری انسان‌ها در دین جدید در مقابل برتری جویی‌های اعراب مهاجم، تا قرن‌ها، باعث نشد که ثمری به بار آید. حتی قیام مهم ایرانیان (به رهبری ابومسلم خراسانی)

تنها منجر به جایگزینی جور یک خانواده عرب به جای ظلم خانواده قبلی شد. بعد از آن تا همین اواخر، قومی در فلات جغرافیایی ایران می‌زیست، که به‌ندرت توانست، آن هم تنها در بعضی از مقاطع زمانی و جغرافیایی، ماهیت نژادی، اخلاقی، دینی و زبانی خود را حفظ نماید. آنچه که در واقع بر این ملت مظلوم برای حفظ بقای خود رفت، فروآوردن سر تسلیم نسبت به ماهیت واقعی خود و تقیه نمودن، در مقابل عرب و سپس یک قوم ترک پس از دیگری بوده است. در طول تاریخ چند هزار ساله این سرزمین هم اقوام ساکن در آن نیز تغییر ماهیت دادند (از بومیانی که یا نابود شدند یا با قوم آریایی مهاجم در آمیختند گرفته، تا اختلاط نژادی با اقوام مختلفی که بیش از دو قرن تحت سلطه هخامنشیان قرار داشتند، یونانیان کوچ یافته به شهرک‌های یونانی که در طی بیش از یک قرن مرزهایی با هندوستان و ماوراءالنهر برقرار نمودند، سپس با عربی‌شدن حکومت و متعاقباً انواع اقوام ترک و مغول، دیگر درباره خلوص یا استعداد ژنتیکی سخن گفتن، اغراق‌آمیز است. یا فکر کردن این که در "... اعماق وجود خود به فضیلت‌ها و مکارم اخلاقی وفادار بودن..." یا این که "... ایرانیان در حفظ آزادگی، جوانمردی، خدمتگزاری، انصاف و عدالت در رفتار با همسایگان، شیفته و دلبسته باقی ماندند و هرگز خصلت‌های بد مهاجمان را تقلید نکردند..."

دور از انصاف می‌باشد، باز می‌خوانیم:

"البته در دو قرن اخیر، ایرانی با تمدن فرنگ آشنا شد. برخی از ایرانیان به علت فاصله فرهنگ و تمدنی دلباخته و مقلد شدند و دولتمردانی از همین ملت نسبت به مظاهر تمدن و پیشرفت غرب فریفته و به قدرت‌های حاکمه جهانی در زمان خود وابسته و خود فروخته گردید."

در مورد پای‌بندی به زبان قومی - مردم ماقبل آریایی‌ها - مسلماً زبان خود را داشتند و هخامنشی‌ها هم زبان خاص خود را که با زبان پهلوی ساسانیان متفاوت بوده و آن نیز با فارسی فردوسی و کنونی ما فرق‌های اساسی (احتمالاً همان قدر که فارسی کنونی با سانسکریت هندوستان فرق دارد) داشته است:

"(بیش از ۹۰ درصد) از بزرگان و مفاخر علم، ادب، فلسفه و هنر و "حتی کلامی و فقهی جهان اسلام در ایران و توسط ایرانی‌ها به‌وقوع پیوست..." که متأسفانه به‌جز نادر موارد، آثار خود را نه برای تعلیم و توسعه ایران و هموطنان فارس زبان خود، که برای استفاده هم‌تایان عرب خود، به عربی می‌نوشتند. همه می‌دانیم که زبان فارسی کنونی ما چنان آغشته به عربی است که اغلب تشخیص منشأ یک لغت، تنها از عهده خبرگان زبان برمی‌آید.

در مورد پای‌بندی به دین نیز ساکنین این منطقه، نسبت به شدت زور وارده به آنها از طرف قوم حاکم، همواره دین خود را انتخاب نموده و به موقع نیز در دفاع از آن به نوعی جهاد رفته‌اند. به‌عنوان مثال در دوران هخامنشی و احتمالاً در زمان یونانیان و پارت‌ها، هم آیین مهرپرستی و هم زرتشتی،

معمول بوده و سپس تنها آیین زرتشتی در صدر جامعه پاسداری می‌شده است. ایرانیان مسلمان نیز در ابتدا و تا زمان صفویه، حداقل به تظاهر به آیین اهل سنت اجبار داشتند.

بالاخره درباره تاریخ و سنت فضیلت مردم‌سالاری می‌خوانیم:

"... اسطوره‌های ایرانی سرشار از فضیلت‌های اخلاقی که زیربنای مردم‌سالاری و عدالت اجتماعی هستند و نشان از آن دارند که این ملت از آغاز تکوین به این خصلت‌ها عشق ورزیده... " ولی به‌ناچار "این خواسته‌ها را به ناخودآگاه ضمیر خود، یعنی اسطوره‌هایش سپرده است."

در جایی دیگر، اسطوره‌های ایرانی با نوع اروپایی آن مقایسه می‌شوند:

"... رستم و سیاوش و... مظهر خیر و عدالت و آزادگی و جوانمردی و انسان‌دوستی و فضیلت‌های خوی نیک انسانی هستند." ... در "... ایلید هومر و یا [ساگا‌های]" ... وایکینگ‌های اسکاندیناوی به کلی خلاف این اخلاقیات مشاهده می‌شود. بیشتر فشرده‌ای از تمایلات جنسی، قهرمانی و کسب افتخارات و سرانجام سر به سری و رقابت با خدایان، جلوه کرده است... بنابراین روح ایرانی، با مردم‌سالاری رابطه درونی و اشتیاق‌آمیز دارد. مطلقاً باور کردنی نیست که اروپای مرکزی یا غربی با آن اسطوره‌های آن‌چنانی پذیرای دموکراسی و عقلانیت باشند. ولی ایرانی با این سوابق و ادب و عرفان و اسطوره‌های ثبت شده و درخشان، عاملی درون‌زا و مفید به نظام مردم‌سالاری نداشته باشد."

این نویسنده، نه تنها قصد هیچ ستیز با فردوسی ندارد، بلکه ارزش شاهکار او را برای حفظ همین زبان فارسی آغشته به عربی این زمانی خودمان را، خوب می‌داند. ولی از میان اقوام بشر، از ژاپن گرفته تا غرب اروپا، در هر کجا و در طی قرن‌ها، قصه‌گویان یا هنرمندانی پیدا شده‌اند که برای آن قوم هم سرگرمی و هم آرزوهای ملی - قومی را گاه با زبان انسان‌های واقعی و گاه با زبان حیوانات و یا خدایان، به نثر درآورده و یا مانند فردوسی به نظم سروده‌اند. عظمت و هنر هر یک از این افسانه‌ها آنچنان با ذات فرهنگ مردم آن قوم عجین شده‌اند که برای یک خواننده اجمالی آنها، درک مفاهیم و هنر واقعی‌شان، شاید به‌سادگی قابل درک نباشد. مسلماً یک خواننده آلمانی معمولی شاهنامه، از این ادبیات، تنها پهلوانی رستم و اسبش رخس را می‌بیند [و] از عمق مفاهیم آزادگی، جوانمردی،... نظام مردم‌سالاری... نهفته در این اشعار، چیزی دستگیرش نمی‌شود.

ژاپنی‌ها، داستان بسیار طولانی و اغلب خسته‌کننده عادات دربار امپراتوری ژاپن و بالاخص زنبارگی یک شاهزاده تخیلی (The Tale of Genji) را که تقریباً همان قدمت تاریخی شاهنامه ما را دارد، یکی از عوامل تعیین‌کننده برای شکل‌گیری جامعه کنونی خود می‌دانند. علت را هم از جمله در قیدوبندهای بسیار ظریف و محکمی می‌بینند که این پرنس و کلیه اطرافیان او، در روابط اجتماعی، خود را به رعایت آنها مقید می‌بینند. نظام بسیار منضبط و سخت حاکم بر جامعه امروزی ژاپن، نه به این علت جریان دارد و یا پایدار می‌باشد، چون اشتباهات انسان‌ها از بالا و یا از کنار نظاره و یادداشت می‌شود و

میزان تنبیه و یا تشویق به پای او نوشته می‌شود، بلکه چون فرهنگ انباشته‌شده در حافظه تاریخی این قوم، چه به صورت اسطوره یا ادب،... تک‌تک این مردم را به رعایت بعضی از عادات، طوری محکوم نموده است که راه فراری برای خود، جز تن دادن به آنها نبینند. اسطوره‌های وایکینگ‌ها و به‌طور کلی اروپاییان شمالی، ما قبل و مابعد مسیحیت نیز، آن‌چنان که ما می‌پنداریم، خالی از بیان آرزوهای ملی - که نهایتاً به مردم‌سالاری امروزه و موجود که با همت بسیار پیگیر مردم آنجا، اکنون تحقق یافته - نمی‌باشند. به‌عنوان مثال افسانه پرنس آرتور، که شاهزاده‌ای بود برتر، در میان جمع و شورایی متشکل از پرنس‌هایی برابر و آرزوها و تلاش آنها برای رسیدن به جامعه آرمانی مسیحی، نشانه‌ای محکم‌تر از مشاجره فرضی اتانوس با داریوش در شورای هفت نفره می‌باشد که طی آن، اتانوس می‌گفت: ... ما وکیل مردم هستیم. این سرزمین مال مردم است و ما باید تابع آنان باشیم و گرنه اصالت و مشروعیت نداریم...

خلاصه کلام این که، ملت ساکن در این محدوده جغرافیایی که اجداد ما بوده‌اند، نه به لحاظ نژادی خالص‌تر و نه مظلوم‌تر از مردم دیگر نقاط دنیا بوده‌اند و نه ظالم‌تر. نه کم‌هوش‌تر و نه به‌خصوص باهوش‌تر. اما شواهد تاریخی زیادی داریم که نشان دهند، اجداد ما در طول تاریخ کهن خود به شدت مورد ظلم و ستم حاکمین بر خود قرار داشته‌اند. منتها، به‌دلایلی که هنوز کشف نشده است، این ملت مظلوم، بر این حاکمینی که اغلب از میان خود آنها برخاسته بودند، برعکس هموعان اروپایی خود، هیچ‌گاه فائق نشدند و ظلم و ستم وارده بر خود را همواره صبورانه تحمل کردند.

به نظر این نگارنده، برای ساختن استوار آن اجتماع آرمانی، که حزبی واقعاً میهن‌دوست دل به ایجاد آن بسته است، راه نه آن است که فرزند نه آن‌چنان خوش‌اخلاق و خوش‌روی خود را به خود و اطرافیان - با نامی چون "خوش‌خلق و سیما" معرفی نماید - بلکه مفیدتر آن است که فرزند را با همان اخلاق و روی و توان واقعی او، به خدمت جامعه وادارد. حداقل، خود آن طفل را نباید برای تقابل با دنیایی که از تاریخ واقعی قوم خود می‌شناسیم، گمراه و در او شخصیتی دوگانه ایجاد نماییم.

اگر در این نگارنده، غرب‌گرایی، باعث تقابل با این فرزانه خوش‌نیت و ستیزه‌جو شده است، پوزش می‌طلبد، ولی اعتقاد راسخ این است که با تشدید خصلت خودشیفتگی و خودبزرگ‌پنداری در فرزندان ملت ما، راهی به آرمان‌های بسیار خوبمان نخواهیم یافت. برعکس یهودیان متعصب، ملت ما قوم برگزیده خداوند نیست و مانند هر قوم دیگر ساکن در این دهکده جهانی، باید منضبط کار کنیم و ابزار معمول خلاقیت خدادادی در وجودمان را برای استفاده از طبیعت اطرافمان به‌منظور تولید ارزش افزوده، به کار گیریم. در این راه نباید فراموش کنیم که در ذات بشر و ما، رقابت و سعی در پیشی گرفتن و کسب امتیاز با هر ترفند، نهفته است. در هر زمان، برتری مللی بر دیگری، دلیلی بر ظالمیت و یا مظلومیت هیچ‌کدام نیست و بستگی به شرایط موجود این دو جای خود را به‌راحتی عوض

می‌کنند. تنها راه مطمئن مظلوم واقع نشدن سلامت بدنه جامعه است. مثالی برای دلیل این ادعا این‌که، آن‌گاه که قوم بسیار کوچک‌تر ژاپن تشخیص داد که درمقابل داده‌های جهانی برای آنها نوین، ناتوان است، تن به کار منظم و منضبط داده، ابزار و داده‌های جدید را فراگرفت. در صورتی که قوم بزرگ‌تر و در وهله اول قوی‌تر، چین، در اثر غرور و خودشیفتگی به راه خو گرفته ادامه داد و مانند قوم ما - که در طول تاریخ خود، یک‌بار در دوران هخامنشی، دیگر بار در انتهای دوران ساسانی و باز هم به همان سبک در مقابله با مغول‌ها،... و بالاخره در تقابل با فرنگیان زیاده‌خواه و پرکار- به سرعت گوی رقابت را از کف داد.

### یکی از خوانندگان نشریه

#### سوتیتر:

به نظر می‌رسد یکی از ویژگی‌های تاریخی ملت ما، که بسیاری از بلاها را بر سر این ملت آورد، همان خودشیفتگی و نادیده گرفتن واقعیت‌های روز خود، درمقابل توانایی‌های دشمن بالقوه بوده است

در مورد پای‌بندی به زبان قومی - مردم ماقبل آریایی‌ها - مسلماً زبان خود را داشتند و هخامنشی‌ها هم زبان خاص خود را که با زبان پهلوی ساسانیان متفاوت بوده است.

اعتقاد راسخ این است که با تشدید خصلت خودشیفتگی و خودبزرگ‌پنداری در فرزندان ملت ما، راهی به آرمان‌های بسیار خوبمان نخواهیم یافت





## معرفی کتاب

### زنان شاهنامه (بخش پهلوانی)

حمیده ایوبی

غ - فرهنگ فروتن

چاپ اول: ۱۳۸۲

انتشارات پیام فرهنگ

روحیات ایرانیان و بیشتر اقوام و ملت‌های کهن، وابستگی بسیار زیادی به اسطوره دارد. فردوسی بیانگر بی‌بدیل روحیه اسطوره‌ای و حماسی مردم به‌طور عام و بویژه ایرانیان می‌باشد. خاصیت شاهنامه این است که به‌صورت یک پشتوانه فرهنگی عمل می‌کند. خواندن و فهمیدن آن، هویت واقعی و انسانی را برای همه ما تدارک دیده است و گوهر و جوهر واقعی انسان را بازمی‌تاباند.

فردوسی انسان کاملی نیست، ولی در جست‌وجوی کمال انسانی است و توده‌های ستم‌ستیز را به ستیغ قله معرفت و انسان‌خواهی فرامی‌خواند.

تاکنون و بویژه در گذشته کمتر دیده یا شنیده شده که پژوهشگر یا منتقدی موضوع بررسی شاهنامه را از "زنان" آغاز کند، در صورتی که "زن" عموماً و عمیقاً مدار اصلی شاهنامه است. با این دیدگاه این کتاب به بررسی داستان‌های زال و رودابه، تهمینه و رستم و فرنگیس و سیاوش می‌پردازد.

گروه‌ها و نظام‌های طایفه‌ای و قبیله‌ای یک شکل اجتماعی هستند که بر مبنای کار انسانی (زنان و مردان) به‌وجود می‌آیند که معمولاً کنترل تولیدات در دست زنان است. در این ارتباط زنان به‌شدت در اختیار مردان و رئیس قبیله قرار می‌گیرند و استثمار می‌شوند. در نظام قبیله‌ای از زن استفاده ابزاری می‌شود و بیشتر جنگ‌ها به علت نزاع بر سر زنان درمی‌گیرد، ولی هدف اصلی بازسازی تولید از طریق زنان است.

نخستین بار که از موسیقی و آواز در شاهنامه صحبت می‌شود، باید تصور کرد که زن در آن بزرگ‌ترین نقش را داشته است. در این رابطه "گوسان‌ها" زنان کولی، نقش عظیمی در به‌وجودآوردن اشعار غنایی در جهان دارند. با توجه به این موضوع، تقسیم‌بندی کلی مطالب در سه داستان مورد نظر این رساله به طریق زیر در نظر گرفته شده است:

۱- نقش زنان در تولید: تولید مواد غذایی، تولید مثل، تولید هنر و...

۲- نقش زنان در سیاست و روابط درون قبیله‌ای یا برون‌قبیله‌ای

۳- نقش زنان در موسیقی با توجه به نقش هنر و موسیقی و شعر در پایداری هستی انسانی

۴- نقش زنان در صنایع دستی با توجه به برقرار کردن تعادل روحی برای انسان

۵- نقش زنان در پرورش انسان

۶- نقش زنان در جنگ برای افزایش نیروی کار و برای سلطه بر انباشت تولید

در شرایطی که اکنون بر جهان و به‌طور طبیعی بر ایران حاکم است. روشن است که نیمی از جمعیت هر جامعه انسانی را زنان تشکیل می‌دهند. تلاش این کتاب بر آن است تا با غور و بررسی دقیق دیدگاه فردوسی درباره زنان (اگرچه در قرن چهارم است) بتواند اندکی از معضلات اجتماعی و تاریخی موجود را بکاهد و کوره‌راهی برای دستیابی به فرهنگ متعالی و گران‌سنگ انسانی پدیدار نماید.

\*\*\*

### **شاهنامه، شاهنامه نیست**

نقد و پژوهش در زندگی و منظومه فردوسی

غ - فرهنگ فروتن

انتشارات آنزان

\*\*\*

### **چراغعلی تپه**

نیم‌نگاهی به: اقوام و آثار منطقه مارلیک

غ - فرهنگ فروتن

انتشارات پیام فرهنگ، ۱۳۸۲

\*\*\*

### **تأملات نابهنگام**

فریدریش ویلهلم نیچه

سیدحسن امین

انتشارات دایره‌المعارف ایران‌شناسی - ۱۳۸۳

چاپ سوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۸.

لیست (۱۷۸۹-۱۸۴۶) از نظریه پردازان اقتصاد سیاسی است که از دست طبقه اشراف آلمان در ۳۰ نوامبر ۱۸۴۶ خودکشی کرد، هرچند که از طرف عامه مردم منطقه خود قدر دید و چندبار به عنوان نماینده آنها در مجلس محلی انتخاب شد و در ۲۷ سالگی به معاونت وزارت رسید.

کتاب "نظام ملی اقتصاد سیاسی" را در سال ۱۸۴۴ به چاپ رسانید، هرچند اولین قسمت آن را در سال ۱۸۴۱ به چاپ رسانده بود و آلمانی‌ها با استفاده از تعلیمات لیست تا سال ۱۹۱۴ (پس از ۷۰ سال) به بزرگ‌ترین تولیدکننده صنعتی اروپا تبدیل شدند. کتاب در سال ۱۸۸۵ به انگلیسی ترجمه و منتشر شد. مترجم انگلیسی در مقدمه خود بر کتاب چنین نوشت:

"در نگاه اول، ممکن است طرح مجدد نوشته‌ها و تفکراتی که چهل سال پیش واقعیت داشته عبث به نظر آید، ولی درحقیقت اصول تفکرات او به همان اندازه که در آن زمان کارایی (مصرف عملی) داشت، در هر زمان دیگری می‌تواند کارایی داشته باشد."

از "کنت ویت" وزیر دارایی روسیه نقل شده است که: "کتاب لیست در همه دانشگاه‌های آلمان مورد مطالعه است و همیشه یک نسخه از آن روی میز بیسمارک قرار دارد."

مترجم انگلیسی کتاب باز در همان سال ۱۸۸۵ تصریح می‌کند که: "دلایل قاطع وجود دارد که قبول کنیم، تفکرات او الهام‌بخش دو تا از قوی‌ترین کشورهای جهان - آمریکا\* و آلمان - در تنظیم سیاست‌های بازرگانی خود بوده است." ژاپن بعدها به اجرای الگوی لیست در کشورش پرداخت و چینی‌ها بعد از انقلاب ۱۹۴۹ نیز از آن تبعیت کردند. (کتاب لیست در چین در ۱۹۲۰ ترجمه شده بود). لیست به شدت با آدام‌اسمیت و تئوری‌های سرمایه‌داری او مخالفت می‌کند. یکی از انتقادات او به اسمیت این است که "برای او ملت وجود خارجی ندارد. تنها جماعت، یعنی تعدادی افراد که با یکدیگر زندگی می‌کنند وجود دارند." (ص ۳۹۰) انتقاد دیگر او به اسمیت "دست نامریی کارساز" در اقتصاد بازار است که می‌گوید: "در اجتماعات وحشی و عقب‌مانده که دولت معمولاً در امور آن کمتر دخالت دارد، می‌بایستی بهترین پیشرفت‌ها حاصل آمده باشد." او بر نقش "سازنده و مدبرانه دولتی دلسوز و مردمی" تأکید می‌کند.

لیست برخلاف اقتصاددان‌های نئولیبرال و لیبرال گذشته بر "لزوم فراهم آوردن شرایط رشد اجتماعی، سیاسی و مذهبی، معرفت و آگاهی جامعه" تأکید دارد. او از نظر اقتصادی مخالف تئوری "آزادی تجارت بین‌المللی بدون قید و شرط" آدام‌اسمیت است و این مخالفت را در بحث‌های "آزادی تجارت

و حمایت " و "ماهیت و ارزش صنایع ملی" همیشه دنبال می‌کند. کتاب‌های او در انگلیس - که به شدت اقتصاد آلمان را تحت فشار قرار داده بود - مورد انتقاد قرار گرفت ولی هم‌میهنان او متقاعد شدند که او بر نقاط حساس و آسیب‌پذیر سیاست اقتصادی استعماری انگلیس انگشت گذاشته است.

او در مقدمه خود بر چاپ اول کتابش نوشت: "آرزو می‌کردم بتوانم به جوانان آلمانی آن‌چنان اقتصاد سیاسی‌ای بیاموزم که بتواند فرهنگ، اقتصاد و قدرت آلمان را وسعت دهد." و افکار او پس از مرگش این آرزوی او را برآورده کرده است.

او در این مقدمه توضیح می‌دهد که "بین اقتصاد سیاسی جهانشمول (اقتصاد اسمیتی) و اقتصاد سیاسی ملی، اختلاف فاحشی یافتیم." او تصریح می‌کند که: "بعدها به امریکا نیز سفر کردم و در آنجا تمام کتاب‌ها را به کناری گذاشتم، چرا که آنها را باعث گمراهی خود یافتیم. بهترین کتابی که کسی در اقتصاد می‌تواند بخواند، مشاهده زندگی واقعی امریکاست. در این کشور می‌شود دید که چطور دشت‌ها و صحراهای خالی از سکنه به ایالت‌های پر ثروت تبدیل می‌شود و پیشرفتی که در اروپا به قرن‌ها وقت و زمان احتیاج دارد در جلوی چشم آدمی به وقوع می‌پیوندد."

او در این کتاب تأکید می‌کند که ویژگی نظام اقتصادی پیشنهادی او "ملیت" است و می‌گوید: "این نظام بر مبنای طبیعت ملیت، به عنوان یک علقه واسط (در مقابل علایق فردی از یک طرف و نسل بشر از طرف دیگر) پایه‌گذاری شده است."

کتاب "نظام ملی اقتصاد سیاسی" لیست، حداقل موجب توسعه سریع چهار کشور در قرون ۱۹ و ۲۰ شده است. در قرن ۱۹ آلمان و امریکا با حمایت از صنایع ملی در مقابل کالاهای انگلیسی، موجب توسعه اعجاب‌آمیز کشورهای خود شدند و ژاپن با حمایت بیش از یک‌صدسال از اقتصاد ملی، و چین با حمایت بیش از ۳۰ سال از اقتصاد ملی خود، امکان رشد و توسعه زیرساخت‌های اقتصادی کشورهای خود را فراهم ساختند و بعد از آن درهای کشورهای خود را به روی اقتصاد جهانی گشودند.

اولین چاپ کتاب لیست در ایران در سال ۱۳۷۰، پس از ۱۴۷ سال، انتشار یافته است، اما کمتر اقتصاددانی در ایران به آن اشاره داشته و سعی در نشر افکار لیست کرده است، در حالی که بیش از هر زمان دیگری احتیاج داریم که به قول لیست "طبیعت ملیت" خود را بشناسیم و در توسعه اقتصادی خود از آن به عنوان "یک علقه واسط" استفاده کنیم. تسلیم شدن اکثریت اقتصاددان‌های ما به "اقتصاد آزاد"، "ادغام در نظام جهانی اقتصاد" زهری کشنده است که محمدرضا شاه پهلوی به‌طور مشخص در دوران پس از سرکوب ۱۳۴۲ آن را پیگیری کرد و عواقب آن را چشید. کتاب لیست می‌تواند ما را از پیامدهای ناگوار تکرار این راه بازدارد.

کتاب در ۴۹۵ صفحه و سی‌وشش فصل تدوین شده است. ده فصل اول کتاب با عنوان "تاریخ"، تاریخ کشورهای ایتالیا، هلند، انگلیس، اسپانیا، پرتغال، فرانسه، آلمان، روس و امریکای شمالی را مورد بحث

قرار می‌دهد. در فصول یازده تا بیست و هفت با عنوان "تئوری"، بحث تئوریک می‌کند و مفاهیم اصلی اقتصادی را طرح می‌نماید؛ مفاهیمی چون: اقتصاد سیاسی ملی و اقتصاد سیاسی جهانشمول، قدرت تولیدی و تئوری ارزش‌ها، تقسیم فعالیت‌های بازرگانی ملی و اتحاد قدرت‌های تولیدی ملی، اقتصاد ملی و اقتصاد خصوصی، ملیت و اقتصاد ملی، قدرت صنعتی و... در فصول بیست و هشتم تا سی و دوم با عنوان "نظام‌ها"، نظام‌های مختلف اقتصادی را مطرح می‌کند. مانند نظام صنعتی، نظام کشاورزی، نظام ارزش مبادلاتی آدام اسمیت... در فصول سی و سوم تا سی و ششم با عنوان "سیاست"، تفوق جزیره‌نشینان و قدرت‌های اروپایی، امریکای شمالی و فرانسه، سیاست قاره‌ای سرزمین اصلی اروپا... آمده است. کتاب از ترجمه نسبتاً خوب و روانی برخوردار است و توضیحات مترجم محترم، فهم آن را ساده‌تر ساخته است. مترجم محترم، دوازده‌نامه از فردریک لیست را که به رئیس کانون صاحبان صنایع فیلادلفیا در فاصله ۱۰ جولای ۱۸۲۷ تا ۳۱ جولای ۱۸۲۷ نوشته شده است با عنوان "خطوط کلی نظام امریکایی اقتصاد سیاسی - راز پیشرفت و موفقیت امریکا" ترجمه کرده و چاپ اول آن توسط شرکت سهامی انتشار در سال ۱۳۸۰، انتشار یافته است. این دوازده‌نامه می‌تواند به خوبی تأثیر اندیشه‌های لیست را در "سیاست اقتصادی ملی" امریکا که در مقابله با سیاست جهانی انگلیس در آن زمان بوده است، نشان دهد. به نظر می‌رسد، این کتاب می‌تواند برای ما ایرانی‌ها که احتیاج به تدوین یک استراتژی ملی در اقتصاد و توسعه خود داریم، خیلی مفید باشد.

پی‌نوشت:

\* لیست در اواسط دهه ۱۸۲۰ مجبور به مهاجرت به امریکا شد و فرصت یافت که افکارش را منتشر کند و مورد حمایت رئیس‌جمهور جاکسن، هنری کلی، جیمز مدیسون، ادوارد لیوینگستون و دیگر متنفذین امریکا قرار گرفت که "نهضت لیستی" را در امریکا پایه‌گذاری کردند.

جستارهای فرهنگی

فلسفه نقد

اهداف دین و مقاصد شریعت  
ماهیت انسانی قیام امام حسین  
زن از دیدگاه متفکران اسلامی  
اختلاف در فهم نصوص دینی

مهدی مهریزی

ناشر: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳

۱۰۱ ص، ۷۵۰۰ ریال

\*\*\*

چالش‌های بنیادین ما، در دین، علم و سیاست

مفاهیم و مسائل فلسفه دین

پلورالیسم دینی

رویارویی علم و دین در جامعه غرب و ایران  
مبانی اخلاقی و ارزشی در رویکردهای سیاسی - اجتماعی

دکتر حمیدرضا آیت‌اللهی

ناشر: موسسه تحقیقات و توسعه علوم انسانی، ۱۳۸۳

۱۲۰ ص، ۱۰۰۰۰ ریال

\*\*\*

دفتر ایام حاج غلامحسین کدیور فسایی (۱۳۲۲-۱۲۵۸)

منوچهر کدیور

انتشارات کویر، ۱۳۸۴

۶۹۶ ص، ۶۵۰۰ تومان

نژادپرستی ایرانی یا بازشناسی هویت ملی؟!

پاسخ عزت‌الله سبحانی به نقد یک استاد دانشگاه

نویسنده محترم نقد نامه که متأسفانه مرا از آشنایی با نام خودشان محروم کرده‌اند، در مقاله‌ای نسبتاً مفصل، عرایض و مواضع اینجانب در ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران (فروردین ۱۳۸۳) را نقد نموده، نکات و

مطالبی را به میان آورده‌اند که احساس می‌کنم برای روشن‌تر شدن ذهن ایشان و دیگر خوانندگان محترم، نیاز به توضیحاتی هست. این توضیح برای آن است که هم مقصود و منظور اصلی بنده روشن شود و هم در صورت اقیاع ایشان، با تلاش و جست‌وجوی مشترک و همگانی در راه کشف و شناخت و تبیین خصوصیات مثبت و منفی ملتمان، به شناسایی عوامل و علل ریشه‌ای عقب‌ماندگی‌ها نائل شویم؛ عواملی که در طول تاریخ تکرار و استمرار داشته، امروزه در جهت‌گیری‌های ملی و دولتی و در نهایت در سرنوشت ما اثرگذار هستند.

ما ایرانی‌ها همچون هر ملت و کشور دیگری که آهنگی برای پایان‌دادن به عقب‌ماندگی‌های تاریخی و آغاز روند ترقی و تعالی خود دارند، تا به آن درجه از خودشناسی ملی یا آشنایی به ضعف‌ها و قوت‌های تاریخی و طولانی‌مدت خود دست نیابیم، نمی‌توانیم در وضع و حال اجتماعی، اقتصادی و سیاسی کنونی خود تحولی اساسی ایجاد کنیم. با وجود آثار مخرب و پردامنه‌ای که نظام‌های استبدادی داخلی و استعمار خارجی در وضع و حال کنونی ما داشته و دارند، ما اگر تا قیامت هم از ستم و جفا و تخریب این عوامل بنالیم، راه نجات و توسعه و تعالی پایدار به روی ما باز نمی‌شود. راه‌هایی عمومی و ملی از تغییر در خود و بیش‌ها و رفتارهای خود آغاز می‌شود.

در مقدمه لازم می‌دانم مختصری درباره فضای عمومی بحث در ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران و نیت و ضرورت‌های واقعی که به ارائه آن مطالب منتهی شد، توضیحاتی عرض کنم. امیدوارم تکرار برخی مطالب موجب ملال خاطر نشود.

این راقم در گذشته زندگی اجتماعی و سیاسی خود، اگرچه همواره با عوامل نفی استقلال و خدشه بر تمامیت و منافع ملی، اعم از داخلی یا خارجی رودررویی و مبارزه داشته است، ولی اصل راهنمای او "ناسیونالیسم" یا نژادپرستی یا حس برتری ایران و ایرانی یا مجد و عظمت شاهنشاهان باستانی ایران نبوده است. لیکن در دو دهه اخیر با ملاحظه و دقت در تحولات درونی کشور و مسیر انحطاطی (که در صفحات ۴ تا ۷ ویژه‌نامه، به برخی علائم و شواهد آن اشاره شده است) به این نتیجه رسیده‌ام که در میان تمام گروه‌بندی‌های قومی، منطقه‌ای، طبقاتی و عقیدتی جامعه ما، آن موجود و واقعیتی که بیش از همه و به اضعاف مضاعف، ضربه و خسارت دیده و تضعیف شده و پر و بال شکسته در معرض فروپاشی قرار گرفته است، همانا کلیت ایران و ملت ایران است که بیشتر و پیش‌تر از همه باید فکری برای نجات آن از اضمحلال نمود.

از سوی دیگر در این روزگار، در میان انبوه گرایش‌ها و مواضعی که به داعیه مردم‌سالاری و آزادی، با حاکمیت سیاسی و انحصاری رویارویی و تعارض دارند، مشاهده می‌کنم که به‌نوعی بحران هویت یا رهاکردن اعتماد و اتکا به خود وجود دارد. در میان برخی از مبارزان و مخالفان (اپوزیسیون) حاکمیت کنونی، روحیه نگاه به خارج یا جذب و جلب حمایت قدرت‌های خارجی رشد کرده و بازار یافته

است. ضمن این که در میان جناح‌های معروف به محافظه‌کاران نیز برخی گرایش‌های جلب حمایت قدرت رقیب امریکا به چشم می‌خورد. در حالی که در تمام دوره جنبش نوگرایی (مدرنیسم) از پیش از انقلاب مشروطیت تا سال ۱۳۶۸، نفی استعمار و قطع نفوذ و دخالت قدرت‌های خارجی در امور داخلی ایران، برای آزادی‌خواهان و مبارزان راه آزادی و استقلال، یک آرمان به‌شمار می‌آمد. ما اکنون نمی‌توانیم آن آرمان دیرینه ملی را کنار گذاریم. این کار به معنای پاک کردن صورت مسئله است.

مسئله مدرنیسم یا نوگرایی در بیشتر کشورها و ملت‌های مشرق زمین، از اوایل قرن نوزدهم مطرح و مورد مشاجره گروه‌های سنت‌گرا و اصلاح‌طلب قرار داشته است. چنان‌که به نقل از کتاب "مقایسه نقش نخبگان در توسعه سیاسی ایران و ژاپن"<sup>(۱)</sup>، در ژاپن نیز درگیری این دو جناح یعنی سنت‌گرایان و نوگرایان بسیار شدید و با خشونت تمام همراه بوده است، امری که از یک‌ونیم قرن پیش تا امروز در ایران ما هم بوده و استمرار داشته است. ولی چرا در ژاپن، این منازعه شدید و خصمانه به تشکیل و تکوین دولت و کشور کنونی ژاپن منتهی شده که با وجود کوچکی مساحت و محرومیت از منابع طبیعی، در صنعت، اقتصاد و اقتدار و قدرت نظامی (تا قبل از جنگ جهانی دوم) رقیب کل غرب و سرمایه‌داری اروپا و امریکا گردیده است؟ ولی ما را تعارض و تخاصم این دو جناح به جایی برده است که امروزه عقب‌مانده‌ترین کشورهای مشرق و خاورمیانه شده‌ایم؟! نویسنده آن کتاب، تفاوت میان دو جامعه ژاپنی و ایرانی را در وجود "احساس ملی" یا دلبستگی و وجدان مشترک میهنی در بین نخبگان ژاپنی و فقدان آن در ایران می‌داند.

مشاهده این حالات و تفاوت‌ها در ایران کنونی ما، مرا به یاد اظهارنظر یا به تعبیر دیگر "ناله" میرزا تقی‌خان امیرکبیر انداخت که در مصاحبه با همسر سفیر انگلیس در تهران، از وضع اجتماعی و فرهنگی و سیاسی مشابهی با روزگار حاضر حکایت می‌کند و به حس بیگانگی از خود و وابستگی و دلباختگی به فرنگی در میان دولتمردان عهد خویش اشاره می‌کند.

بنابراین به این نتیجه رسیدم که آن عامل غایب که از یک‌ونیم قرن پیش تاکنون (از زمان قائم‌مقام تا امروز) موجب تضعیف نهضت بیداری ملت ایران برای نو شدن و احقاق حقوق خود در برابر حاکمیت استبداد و سلطه و اعمال نفوذ بیگانگان قدرتمند گردیده است، همانا فقدان احساس ملی یا دلبستگی‌ها و اعتماد به نفس وطنی یا تقدم منافع و مصالح ملی بر منافع و عقاید گروهی بوده است.

در فصل نخست کتاب افضل‌الجهاد اثر عمار اوزگان، اندیشمند و کارشناس سیاسی الجزایری که به‌رغم پرورش‌یافتگی در فرهنگ مارکسیستی، در درک اهداف و ضرورت‌های انقلاب الجزایر، از کمونیست‌ها بسیار فاصله گرفت، مثل جالبی آورده شده است. در آنجا وضعیت ملت الجزایر و روشنفکران آن کشور در برابر استعمار همه‌جانبه فرانسه به پرنده‌ای ضعیف تشبیه شده است که در بالای درختی شاهد نزدیک شدن ماری سمی و خطرناک است و به کلی "سحر" شده و در جای خود



بی حرکت مانده است. نویسنده می گوید: در چنین حالتی آیا جز این که به آن پرنده ضعیف و مظلوم القا کنیم که او "بال و پر" دارد و می تواند با پرواز خود از شر جاذبه آن مار رهایی یابد، چاره دیگری داریم؟! وضع ما ملت ایران هم به آن پرنده شباهت دارد. افعی عقب ماندگی و نابسامانی جامعه و ملت و دولت ما را "سحر" کرده است، خود و توانایی های خود و امتیازات خود را فراموش کرده ایم. فعلاً در قدم اول باید تلاش کنیم که ملت ما "خود" را بازیابد و همچون خودباختگان و غرب زدگان چشم امید به اقدام و دخالت فرنگیان ندوزد و آهنگ فرنگی شدن "از ناخن پا تا فرق سر" ننماید. اکنون که کسب ارزش های مردم سالاری در رأس نهضت نوگرایی قرار گرفته است، ناگزیریم به ایرانی یادآور شویم که بسیاری از مبانی و ریشه های مردم سالاری، چون تساهل و تسامح و کثرت گرایی را آنها در فرهنگ و تمدن باستانی خود دارند و نیازی به خودباختگی در برابر تمدن غرب ندارند.

ناقد محترم ملاحظه فرمایند که این اندیشه یا تحلیل از شرایط اجتماعی و فرهنگی ایرانیان، با تعریف و تمجید از خود و فرافکنی مسئولیت عقب ماندگی ها و این که بخواهیم تنها مسئول این نابسامانی ها را عوامل خارج از خود ملت یعنی استبداد یا استعمار بیندازیم، فاصله و تفاوت بسیار دارد. بنابراین پیش از طرح نقاط ضعف به نکات مثبت و ویژگی های نیکو در میان ملت ایران پرداخته ایم. این کار جز برای خودیابی و احساس هویت و حیات و درک سابقه تمدنی برجسته در میان این ملت نیست تا انگیزه و محرکی برای جنبش و تحرک ایجاد شود.

اما در جریان یافتن راه درمانی بر این بیماری تاریخی، کم و بیش به ضرورت یک جنبش همگانی و عمومی می رسیم که برمبنای تجربه صدوپنجاه سال اخیر از عهد محمدشاه قاجار تاکنون و برای دوری از عوامل تضعیف روحیه و خودباختگی، رویکردی به سوی وحدت همه مردم و تعالی و ترقی آنان داشته باشد. چنین وحدت و تمرکزی در بین گروه های اجتماعی با گرایش ها، منافع و عقاید متنوع و متکثر و گاه متضاد و متخاصم، با تبلیغ و شعار و اصرار ممکن نیست، مگر آنگاه که این گروه بندی های متنوع اجتماعی به یک عامل یا واقعیت عینی مشترک بین همگان، آگاه، معترف، دلبسته و وفادار باشند. تا چنین عامل مشترک عینی وجود نداشته باشد، یا نسبت بدان اعتقاد و تعهدی صورت نیندد، همزیستی و صلح و ذوق و شوق ترقی و تعالی ملی ممکن نیست. واقعی ترین و تردیدناپذیرترین عامل مشترک بین همه گروه ها، طبقات، مناطق و مذاهب و مکاتب فکری و جریان های اجتماعی، کلیت "ملت ایران" یا وطن ایرانی به عنوان ظرف زمانی و مکانی آن واقعیت مشترک، قابل تشخیص و شناسایی است. امور عقیدتی، ایدئولوژیک یا مذهبی که اختصاص به مومنان و پیروان همان عقیده یا مسلک و مذهب دارند، تنها در میان همان پیروان و معتقدان است که می توانند تعهد و پای بندی مشترک ایجاد نمایند، بنابراین نمی توانند مبنای مشترکی برای همزیستی همه گروه های اجتماعی قرار گیرند. از سوی دیگر امور ذهنی بستگی به تلقی و برداشت هر فرد دارد. به جز نام و عنوان، مفاهیم و حدود آن در افراد

مختلف، متفاوت است. این گونه امور وجدانی و ذهنی که محتاج تعلیم و تعلم هستند تا پیروانی بیابند، حتی اگر به صورت قراردادهای اجتماعی درآیند، آزادکننده نیرو و انرژی و برانگیزاننده شور و هیجان و نشاط نمی‌توانند باشند. درحالی که کشف و ادراک واقعیت‌های عینی و تاریخی، انرژی‌بخش و شورآفرین می‌باشد، برای عقب‌ماندگان از قافله ترقی و تعالی، در میان یک ملت، چنین انرژی و شوری ضرورت حیاتی دارد.

بدین ترتیب اگرچه ممکن است از ادعا و علاقه ما نسبت به ایران و ایرانیت، بوی ناسیونالیستی استشمام شود، ولی درحقیقت جنبه ایدئولوژیک و ارزش‌مدارانه ندارد، بلکه از منظر نگاه و بررسی واقعیات اجتماعی کشورمان و جست‌وجوی عقلانی و کارشناسی راه‌های درمان این بیماری است. وقتی احساس می‌کنیم که بخش یا وجهی از وجوه اجتماعی و ملی‌مان دچار ضعف و سستی شده است، عقلانیت ایجاب می‌کند که به‌طور خاص، مدتی به تقویت و ترمیم آن وجه پرداخته شود. به تعبیر دیگر این گرایش ملی یک گرایش نظری مابعد تجربه است، نه ماقبل تجربه یا اعتقادی و ایدئولوژیک.

شمه‌ای از آن بیماری‌های اجتماعی را که صورت مزمن و تاریخی یافته‌اند، در صفحات ۴ تا ۷ ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران ذکر کرده‌ام که نیازی به تکرار نیست.

برای درمان این بیماری مزمن، آیا باید به امید قدرت‌های خارجی بود که از ماورای مرزها بیایند و مسائل داخلی ما را حل کنند؟ این راه‌حل، در وهله نخست سلطه‌پذیرانه و ناشی از احساس حقارت ملی و نشانی از عدم کفایت و رشدیافتگی اجتماعی است، خطرناک است و لذا معقول نیست؛ دوم آن‌که محرک خشونت و مخرب مسالمت و وحدت ملی خواهد بود و چشم‌انداز سعادت‌بخشی در افق ما قرار نمی‌دهد؛ سوم آن‌که خطر تجزیه‌طلبی و جنگ‌های داخلی را افزایش می‌دهد. حضور نیروهای خارجی در کشور صرف‌نظر از مسائل و مشکلات خاص خود، نه تنها خیانت و وابستگی رجال و گروه‌های داخلی را تشدید می‌کند (مانند دوران آزادی با حضور نیروهای خارجی در کشور ما طی سال‌های شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۹) بلکه هیچ‌یک از مشکلات و بیماری‌های تاریخی و مزمن ما را هم درمان نمی‌نماید. تنها دخالت خارجی‌ان بر روی آثار و عواقب آن را به عقب می‌اندازد یا صورت مسئله را پاک می‌کند. راه دوم انتظار یا اقدام در جهت قیام و شورش‌های مردمی علیه حاکمیت است؛ این راه نیز غیر از تخریب و انهدام ته‌مانده موجودی ملی، جنگ داخلی و تجزیه‌طلبی‌ها و سرانجام دخالت دولت‌های خارجی و فروپاشی نظام حاکم که به فروپاشی ایران نیز منجر می‌شود، فایده دیگری ندارد. پس تنها راه عقلایی و کارشناسی، نهضت فراگیر ملی است که اهداف و محورها و ضوابط آن را تا جایی که به نظرم رسیده است در ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران مورد اشاره قرار داده‌ام.

اما برای پی‌ریزی یک نهضت فراگیر ملی و رهایی‌بخش از عقب‌ماندگی‌ها و وابستگی‌ها باید به تقویت و پررنگ‌شدن احساس ملی پرداخت و در این راه ناگزیریم برای پرهیز از اتکا به عقاید و

احساسات خودمان، نخست با استفاده از نظریه عمومی سیستم‌ها، عینیت تاریخی و اجتماعی ملت ایران را تثبیت و محکم کنیم و دوم این که سیر تکوین و تحول و تکامل این واقعیت اجتماعی را در طول تاریخ تحقیق و جست‌جو نماییم.

تصور می‌کنم، اختلاف نظر ناقد محترم با اینجانب و مطالب درج شده در ویژه‌نامه از این به بعد شروع می‌شود. از آنجا که نسبت به مقدمات یادشده اظهارنظری نکرده‌اند، باشد که مخالف تحلیل و استدلال ما نباشند. نظر ایشان در مورد خصوصیات منفی ملت ایران در طول تاریخ شکل‌گیری تمدن و هویت اوست. ما برای احراز هویت ملی ناگزیر به جست‌وجوی ویژگی‌ها و ممیزات ملت ایران که از ابتدای تکوین آن تاکنون استمرار داشته است، می‌باشیم، چرا که همین ویژگی‌های خاص است که ملت ایران را از دیگر ملل متمایز می‌سازد. این خصوصیات لزوماً و همیشه مثبت و افتخارآمیز نیستند. بعضی از این صفات در شرایط خاصی ممکن است مفید به حال و سرنوشت ملت باشد و برخی دیگر در شرایط دیگر.

به هر صورت، خصال منفی و مثبت در ملت ایران همچون دیگر ملل وجود دارند، ولی اگر یک احساس همبستگی، یا تعلق خاطر ملی یا قومی در مردمی وجود داشته باشد، بین صفات مثبت و منفی فرقی نیست، چنان که ترک‌های ترکیه به بسیاری از ویژگی‌های مثبت و منفی خودشان می‌بالند و همین بالیدن محصول احساس ملی آنهاست. اتفاقاً در سرگذشت ملت‌ها و اقوام و یا حتی احزاب و گروه‌های اجتماعی، سابقه تلخی‌ها و دردها و رنج‌ها و پیروزی‌ها و شکست‌ها و علاقه‌ها و آرمان‌ها و اسطوره‌ها نیز عامل انسجام بافت ملی و بروز همبستگی و تعلق خاطر و احترام یک ملت نسبت به هم می‌شود.

ملت ایران هم در مسیر تاریخی خود صفات مثبت و منفی از خود بروز داده است. حوادث و فرازونشیب‌ها و هجوم‌ها و غارت‌ها و سرکوب‌هایی را نیز تحمل کرده است. تبدیل همه صفات منفی به مثبت به سادگی ممکن نیست، ولی همه اینها می‌توانند عامل دلبستگی جمعی و پیدایش و تحکیم احساسات یا وجدان ملی بشوند به این شرط که با نگاهی وحدت‌گرا و دوستدار کل ملت به آن نظر شود. نگاهی حاکی از عبور از کثرت‌ها به یک واحد فراگیر، فرد به جمع، شهروند به ملت و کشور و سرانجام تکوین "ما" از درون تمامی "من"‌ها. به نظر من مردم هند و ترکیه و ژاپن و چین و اروپای غربی و شمالی از این صفت برخوردارند ولی ما ایرانی‌ها هنوز از حالت "من" فردی به "ما"ی جمعی نرسیده‌ایم. شاید ملت‌های دیگر هم چنین باشند، ولی مسلماً آنها که به پیشرفت و ترقی دست یافته‌اند چنین نیستند، زیرا ترقی و توسعه کل یک جامعه مستلزم این است که آن افراد و دسته‌ها و گروه‌های اجتماعی که از مزایا و توانایی‌های مادی و معنوی برخوردارند، مزایای خود یا بخشی از آن را در اختیار جمع یا محرومان بگذارند تا مجموعه، به پیشرفت و ترقی دست یابد. به هر حال احساس تعلق خاطر نسبت به جمع و جامعه یا سرزمین و کشور، هر جا و هر زمان که به وجود آید، ترقی اقتصادی و

فرهنگی و اجتماعی و مردم‌سالاری واقعی (نه تنها قانونی) و همبستگی عمیق شهروندان و سرانجام پیشرفت و اقتدار مملکت هم پیش می‌آید. چنان‌که در ژاپن و چین و هند و ترکیه چنین شد و همه آنها با وجود محرومیت از منابع و ذخایر طبیعی، دست‌کم از نظر مادی و گاه فرهنگی، از ما که ثروت هنگفت نفت را در اختیار داریم، رشد یافته‌تر می‌باشند.

اینجانب به هیچ‌وجه نمی‌خواهم ایرانی را سرشار از صفات عالیه فردی و اجتماعی جلوه دهم یا به قول ناقد محترم مردم را با این تمجیدات فریب داده، دلخوش سازم، اما امید و دلگرمی دادن به مردم برای چیست؟ منفعت و فایده مستقیم یا غیرمستقیم این دلگرمی آن است که ایرانی از حالت افسردگی و خودباختگی در برابر دولت‌های دیگر یا در برابر ارباب قدرت و ثروت بیرون آید و احساس کند که خود استعداد و توان دارد و اگر بخواهد می‌تواند در ردیف ملل راقیه و مقتدر عالم درآید که "اذا الشعب يوماً اراد الحیات / فلا بد ان يستجیب القدر / ولا بد اللیل ان ینجلی / ولا بد للقید ان ینکسر... (۲). اگر این حال در ایرانی به وجود آید، امثال من را لذت و رضایت بسیار حاصل می‌شود ولو آن‌که خود جز محرومیت یا انزوا یا هزینه‌های دیگر نصیبی نبریم.

در جست‌وجوی ویژگی‌های عمومی ملت ایران، اگر به تاریخ رسمی و مشهور کشور مراجعه کنیم، همه جا را در انحصار تاریخ شاهنشاهان و سرداران کم‌ویش جبار و خونخوار و متجاوز می‌یابیم. سلسله شاهان ساسانی و صفویه از نمونه‌های نمادین آنها هستند. من در بازشناسی هویت ایرانی حساب شاهان و حکومت‌ها را از ملت جدا نموده‌ام (صفحه ۲۰ به بعد ویژه‌نامه). ناسیونالیسم پهلوی‌ها و برخی نوگرایان صدر مشروطیت که تاکنون مدعی مجد و عظمت ایران قدیم، به دلیل قدرت و جلال شاهنشاهان آن بودند، مورد تأیید ما نبوده و نیستند. از همان زمان یعنی دهه بیست شمسی که پا به عرصه اجتماعی گذاشتیم، با این نشانه یا نماد از هویت ایرانی مبارزه نمودیم. همان‌طور که مدت سی‌قرن، مردم ایران، همه با سلاطین و حکومت‌های جبار بیگانه بودند و اگر مبارزه نکردند یا سکوت و تقیه پیش گرفتند، همچون آتشی در زیر خاکستر منتظر فتوری در اقتدار آن شاهان و امیران متجاوز بودند.

اما شاهان هخامنشی ویژگی‌های برجسته‌ای نسبت به دیگر سلسله‌های پادشاهان ایرانی یا سلاطین دیگر ملت‌ها داشتند که در ادامه مقاله به آن اشاره می‌کنم. منشور یا عهدنامه‌هایی که به صورت سنگ نبشته‌ها از آنان بر جای مانده است حکایت از مطالب پرمحتوا و عالی و از بینش و معرفت و حکمت مملکت‌داری آنان می‌نماید. این خصلت دو علت یا ریشه می‌تواند داشته باشد؛ نخست آن‌که این پادشاهان نزدیک‌ترین سلسله حکومتی به عصر زرتشت بوده‌اند و طبعاً آثاری از تعالیم او را کسب کرده، در رفتار خویش با ملل مغلوب منعکس می‌کردند. دوم آن‌که اگر فرض کنیم که آن شاهان تنها در سخن و آثار نوشته خود مثل شاهان قاجار و پهلوی دوم حرف‌های زیبا و دنیاپسندانه‌ای برای جذب و افسون مردم می‌گفتند، ولی در عمل خود به راه دیگری رفتند، باز هم باید اعتراف کنیم که مطالب و

محتوای مشهور کورش یا کتیبه داریوش اول، حتماً مورد علاقه و دلخواه مردم بوده است. در این صورت باید پذیرفت که مردم ایران در آن روزگار، در عصر کورش و داریوش چه ویژگی‌ها و ارزش‌های عالی‌ای را می‌پسندیدند.

در ویژه‌نامه چشم‌انداز ایران صفحه ۲۲ ستون اول، با عنوان مذهب حکومتی و مذهب مردمی، جدایی کامل و ماهوی مذهب شاهان و زرتشتی‌گری شاهنشاهی را از مذهب مردمی، به روشنی یادآور شده‌ام. از همان زمان هخامنشیان و مادها پس از درگذشت کورش، مذهب مردمی از ظاهر تاریخ و تاریخ‌نویسی ایرانیان "غایب" شد و فقط وجه عرفانی آن مذهب مردمی در مقاطعی از تاریخ قبل از اسلام ظاهر گردید، آن هم در میان خواص و حکمای "خسروانی". چنان‌که شهاب‌الدین سهروردی، بنیانگذار فلسفه اشراق پس از اسلام به اعتراف خود، مبانی حکمت‌الاشراق و آیین نور را از حکمای خسروانی پیش از اسلام الهام گرفته است. در کتاب "منطق عشق عرفانی" اثر استاد محقق مهندس علیقلی بیانی نیز این موضوع مفصلاً تشریح شده است. (۳)

بنابراین رفتار و سلوک شاهان را نمی‌توانیم نماد خصوصیات همه ایرانیان بدانیم. مثال‌های ناقد محترم از تعدی و تجاوز به ساکنان بومی سرزمین ایران، عملکرد همین سلسله‌های پادشاهی، بویژه ساسانیان یا صفویان بوده است. به دلیل استبداد طولانی مدت و خشن و جبارانه عصر ساسانیان کمتر آثاری از ویژگی‌های مردمی در تاریخ مدون می‌توان پیدا کرد، زیرا اگر اندک اثرگذاری مردمی در آن دوران بروز می‌داشت، در زیر حاکمیت مطلقه و بسته و طبقاتی ساسانیان سرکوب و منهدم می‌گردید. در تاریخ تنها در آثار صوفیان و عارفان که به دلیل بی‌اعتنایی آنان به حکومت و قدرت و ثروت، چندان مورد خصومت و رقابت شاهان و مداحان ایشان نبودند، می‌توان جلوه‌هایی از اخلاقیات ایرانی را یافت. چنان‌که جمله معروف سر در مزار شیخ ابوالحسن خرقانی، در عهد محمود غزنوی، بیانی نمادین است از روحیه تساهل و تسامح و کثرت‌گرایی ایرانی: "هر کس در این سرا درآید، نانش دهید و از ایمانش مپرسید زیرا آن که به نزد حق تعالی به جان ارزد، البته به نزد ابوالحسن به نان ارزد." البته روحیه صبر و سکوت یا تقیه و سازش مردم ایران، در زمان قدرت مطلقه شاهان مستبد و جبار و سپس افراط‌گرایی و رادیکالیسم آنان برای حذف این حاکمان به محض آن که اندک فتوری در قدرت آنان پیدا شد، درخور تحسین نیست. چه بسا همین روحیه موجب ضعف و شکست جنبش‌های مردمی و درنهایت شکست و بازآمدن استبداد گردیده است. بنابراین بنده نمی‌خواهم آن را به‌عنوان صفتی مثبت و افتخارآمیز معرفی نمایم، بلکه آن را چون یک بیماری ملی تلقی می‌کنم که اعتدال نمی‌شناسد و باید در اندیشه علاج آن بود. حکومت نادرشاه افشار که شاید تنها دولت ایرانی نسب جبار و استبدادگرا بود، یک واکنش افراطی شناخته می‌شود - در برابر تحقیر ملی - که در آخر عصر صفویه از جانب افغان‌ها و اشرف افغان بر ملت و دولت ایران وارد گردیده بود.

## اقوام آریایی، مهاجرت یا تهاجم؟

در این قسمت، اطلاعات خویش را از کتاب "زرتشت، مزدیسنا و حکومت" اثر محقق ارجمند معاصر، مهندس جلال آشتیانی ارائه می‌نمایم. (۴)

اقوام آریایی که در جنوب روسیه از دریاچه آرال تا ولگای جنوبی و شمال قفقاز پراکنده بودند، در جست‌وجوی سرزمین‌های معتدل‌تر، به لحاظ آب‌وهوا، در حدود دوهزارسال پیش از میلاد مسیح شروع به مهاجرت کردند. شاخه‌ای از آنها به طرف جنوب شرقی (هندوستان امروز) رفتند و در حدود قرن هفدهم و شانزدهم پیش از میلاد مسیح به دره رودخانه "ایندوس" رسیدند و در آنجا با اقوام صاحب تمدن باستانی و پیشرفته‌تری به نام "هارپا" و "موهتجودارو" برخورد کرده، با جنگ و ستیز و قتل و غارت، آن تمدن‌ها را منهدم کردند و خود جانشین آنها شده، دولت یا "راج‌نشین" تشکیل دادند. "ودا"ها قدیمی‌ترین اثر مکتوب شاخه هندی آریایی‌ها می‌باشد.

شاخه دیگر در همان قرن هفدهم پیش از میلاد، به طرف جنوب، یعنی خراسان، هرات و سیستان کوچ کردند. اتفاقاً ظهور زرتشت نیز با توجه به نقل‌قول‌های کتاب یادشده از پژوهشگران و ایران‌شناسان و تحلیل نظرات آنها، در همان قرن هفدهم پیش از میلاد اتفاق افتاده است. پس می‌توان گفت که آن شاخه از آریایی‌ها که به سمت جنوب و ایران امروز کوچیدند، از همان اول با تعلیمات زرتشت روبه‌رو و تحت تأثیر او قرار گرفتند و همین ویژگی آریایی‌های کوچیده به ایران، نسبت به دو شاخه دیگر هندی و اروپایی بوده است. تاریخ، انتقال آریایی‌های هندی و اروپایی را همراه با تهاجم و قتل و غارت ثبت کرده است، ولی در مورد شاخه ایرانی، ساکت است، افزون بر این، انتقال آریایی‌ها به طرف ایران یعنی خراسان، مرو، هرات تا سیستان قریب به یک‌هزارسال طول می‌کشد که این خود حاکی از آن است که آنان آرام و بدون شتاب و جنگ و خونریزی، از طریق آمیزش و تعامل با بومیان آن سرزمین‌ها (شرق ایران امروز) به این نقاط مهاجرت کرده‌اند تا این که در قرن ششم پیش از میلاد نخستین دولت پارسی‌ها با آیین زرتشت در جنوب ایران تأسیس می‌شود... تمام آریایی‌ها پیش از حرکت به سمت جنوب شرقی (هند) و ایران و غرب (آسیای صغیر و اروپا) دارای آیین بت‌پرستی و چندخدایی بودند. میترائیسم یا مهرپرستی، میان همه آنان رایج و مشترک بود. علاوه بر "میترا" آنان خدایان دیگری همچون "ایندرا" و "وارونا" را پرستش می‌کردند. بسیاری از محققین گویند که "ایندرا" بزرگترین خدای آریایی‌های قدیم بوده است که خدای جنگ و جنگاوری و نیروی بی‌مهار و وحشی سرشار از شهوت و در خوراک، از همگان سر بوده است! هم او خدای رعد و توفان و باران نیز محسوب می‌شده است. نام "ایندرا" در وداهای هندی کلمه‌ای است به معنای "وحشتناک" و حاکم قدرتمند و مسلط. میترائیسم در سراسر اروپای غربی نیز گسترده شده بود. بنابراین شاخه ایرانی که تاریخ نشانی از جنگ و قتل و غارت آنان نمی‌دهد، به دلیل تعالیم زرتشت و نه به دلیل ویژگی نژادی

آریایی، از این صفات ناپسند و خشونت‌بار بری بوده‌اند. قدیمی‌ترین اثری که از زرتشت باقی‌مانده و متعلق به شخص اوست و خالی از دخالت‌ها و تحریفات هخامنشیان در قالب اوستای قدیم و ساسانیان (اوستای متأخر) می‌باشد، سرودهایی به نام "گات" و مجموعه آنها به نام "گاتاها" است که همه رازونیز با خدای یکتا و شبیه به دعای ابوحمزه ثمالی یا مناجات شعبانیه شیعیان است. زبان گاتاها با زبان وداهای شاخه هندی بسیار شبیه است. کلماتی دارند که خود حاکی از وحدت منشأ آنهاست، ولی عقاید روحانی و دینی وداها با گاتاها تفاوت کلی دارد. محتوای وداها بت‌پرستانه است ولی محتوای گاتاها توحیدی است. همچنین رفتار شاخه هندی با رفتار کوچندگان به ایران که از زرتشت اثر گرفته بودند، تفاوت عمده داشت؛ شاخه هندی با جنگ و غارت تا به دره "ایندوس" پیش رفتند و از همان اولین قرن هجرت به تشکیل دولت مستقر موفق شدند و این نشانه تهاجم است. درحالی‌که شاخه ایرانی به تشکیل هیچ دولتی تا یک هزارسال بعد نپرداخته است. دولت مستقر، خود می‌توانست نماد جبر و قهر و تحمیل خود بر بومیان باشد، ولی آیین زرتشت، هدف حکومت کردن نداشت، بل هدف تهذیب اخلاق و رفتار مردمان را داشت. در کتاب یادشده (مزدیسنا و حکومت) در صفحات ۲۱ به بعد نشان می‌دهد که ایرانیان پس از زرتشت رفته‌رفته به آیین قدیم آریاها سوق داده شدند و در میان آنان ستایش ایزدان فراوانی چون ایزد آب، آتش، خورشید و نیروهای طبیعی مجدداً برقرار گشت و خدایان دیگری در کنار میترا و اگریمن (اهریمن) و بهرام که مشترک بین آریاییان قدیم بوده، در میان ایرانیان نیز رواج یافته است.

این واقعیت حکایت از آن دارد که حکومت‌های موسوم به "دینی" که آیین معینی را وسیله امتیاز و اقتدار خود می‌سازند، در عمل، حتی آیین مورد اعتقاد خود را تحریف و واژگونه می‌نمایند. از این پس، تنها هدف توجیه و تسجیل حاکمیت خود را پی‌گیری می‌کنند.

غیر از دو شاخه یادشده (هندی و ایرانی) شاخه دیگری به سوی اروپا رفتند و با مردم یونان و اروپای شرقی درآمیختند و درواقع جانشین آنها شدند. شاخه‌ای نیز به غرب ایران و آسیای صغیر کوچ کردند که به علت برخورد با تمدن‌های باستانی سامی بین‌النهرین و تأثیرپذیری از آنان یعنی آشوری‌ها، بابلی‌ها و کلدانی‌ها که بسیار مهاجم بودند، سریع‌تر شکل گرفتند و آثارشان با این تمدن‌ها که از نژاد سامی بودند، آمیخته گردید. سلسله مادها که در غرب ایران، کرمانشاه و همدان حکومت می‌کردند، از این شاخه بودند.

اما در مورد شاهان هخامنشی و پس از آن شاهان ساسانی، باید ناقد محترم را یادآور شوم که در همان ویژه‌نامه فروردین ۱۳۸۳ مطالب مهمی درباره جدایی مذهب حکومتی با مذهب مردم آورده‌ام. این راقم حساب شاهان و سلاطین را از مردم جدا کرده‌ام و با نقل داستان اتانوس و داریوش اول نشان داده‌ام که مذهب زرتشت، مثل دیگر مذاهب توحیدی، وقتی با حاکمیت استبدادی و شاهنشاهی داریوش اول

آغشته گردید و در واقع ابزار ایدئولوژیک سلطه پادشاهان قرار گرفت، از همان زمان به دو لایه و دو فضا تقسیم شد. لایه فوقانی یا مسلط یا لایه ظاهر و حاکم و پرسروصدا و دیگری لایه زیرین یا لایه غایب و ساکت که در جامعه و تاریخ وجودی موثر داشت. لایه اول همان مذهب دولت و هیئت حاکمه است که از همه امکانات قدرت برخوردار است و بیش از آن که در غم دین و مذهب مورد ادعای خود، مذهب راهنما و نگهبان اخلاق و روابط مردمان باشد، دغدغه حفظ حاکمیت و تداوم سلطه خود را دارد. این لایه از مذهب به عنوان ابزار تسلیم و اطاعت مردم استفاده می‌کند. بنابراین بنده آن را نماد خصلت‌های مردم نمی‌دانم و آن را شاخصی برای هویت مردم نمی‌شناسم. اما آن لایه مذهبی که به مردم تعلق داشت، ولی در صحنه روابط رسمی و تعامل دولت و ارباب قدرت و ثروت با مردم حضور نداشت و در نگارش تاریخ نیز کمتر از آن نام و نشانی می‌دهند، کار خود را در میان برخی خواص و افراد برجسته در میان مردم پی می‌گیرد و در عین حال شمه‌ای از اخلاقیات اجتماعی مردم را نیز هدایت می‌کند. از این مذهب، در میان نظام سیاسی هخامنشی اثر کمی می‌بینیم و در نظام سیاسی ساسانی، آن را به کلی گم شده و دور از روابط اجتماعی می‌یابیم. چیزی شبیه بت‌پرستی آریایی‌های پیشین همراه با استبداد و جباریت تمام جای آن را گرفت و تنها در میان عارفان و حکمای معروف به پهلوی و خسروانی جایگاه خود را حفظ کرد. همین مذهب که وجهی از شریعت زرتشت بود، پس از اسلام به عنوان "فلسفه نور" یا فلسفه اشراق در حکمت سهروردی جلوه پیدا کرد و بعدها، صدرالمتألهین شیرازی در فلسفه اصالت وجود خود این سابقه را یادآور شد.

با این حال همان پادشاهان هخامنشی که به قول ناقد محترم "رابطه کمی با تعالیم و اخلاقیات زرتشت داشتند" با پادشاهان ساسانی و سلاطین جبار پس از اسلام چون غزنویان و صفویه تفاوت‌هایی داشتند که نمی‌توان نادیده گرفت.

برای اطلاع از این تفاوت‌ها، ناقد محترم را به مقاله‌ای با عنوان "تأمین اجتماعی در ایران باستان" اثر شادروان دکتر ایرج وامقی (۵) ارجاع می‌دهم. در این مقاله نویسنده با استفاده از تحقیقات دانشمند ایران‌شناس آلمانی خانم هاید ماری کخ، نشان می‌دهد که نخست در ایران عهد هخامنشی برخلاف ادعای دیاکونوف، ایران‌شناس شوروی، به هیچ‌وجه نظام برده‌داری حاکم نبوده، ساختن کاخ تخت‌جمشید به دست کارگرانی با ملیت‌های گوناگون با پرداخت دستمزد، انجام شده است و دوم آن که براساس ترجمه‌ای که خانم ماری کخ از سنگ‌نبشته‌های داریوش اول ارائه داده است، مقررات و روابط کار بسیار متریقی و مانند قوانین کار و کارگر امروزین دنیا بوده است! در حالی که در قرن ششم پیش از میلاد، نه مبارزات سندیکایی و کارگری قرن نوزدهم اروپا اتفاق افتاده بود و نه نهضت‌های سوسیالیستی و نفی امتیازات طبقاتی دنیای سرمایه‌داری جدید. (۶) در مقرراتی که در سنگ‌نبشته‌های داریوش یادآوری شده، محدودیت ساعات کار و حقوق مساوی کارگران زن و مرد و مرخصی زنان



در ایام بارداری و وضع حمل و... آمده است. این قوانین با توجه به سطح تکامل اجتماعی و سیاسی در آن عصر بسیار مترقی و دور از اندیشه‌های حاکم آن روز بوده است. درحالی که در همان دوران در یونان و روم که معروف به "صاحبان مدنیت" بودند، نظام برده‌داری برقرار بوده است.

مسئله مهم این است که در قرن ششم پیش از میلاد که تکامل اندیشه‌ها و افکار انسان‌ها قاعدتاً نمی‌توانست از سطح تکامل اجتماعی و مناسبات درون جامعه خیلی فاصله داشته باشد، جوهر فکری محتوی در سنگ‌نبشته‌های عهد داریوش اول از کدام سطح اجتماعی در زمان خود تغذیه می‌شده است؟ نمی‌توان منبع سنگ‌نوشته‌ها را منحصرأ به تراوش‌های فکری داریوش نسبت داد و نه این که شیوه حکومتی داریوش چندان با پادشاهان بزرگ دیگر در تاریخ متفاوت بوده است. می‌توان تصور کرد که این جملات و مطالب زیبا و مترقی را داریوش برای عوام‌فریبی یا جذب مردم یا نخبگان جامعه به‌سوی خود و برای وادارکردن آنان به اطاعت از خود تحریر نموده است! از آنجا که روابط اجتماعی در جوامع هم‌عصر ایرانیان باستان به این درجه از تکامل نرسیده بود و در روم و یونان و هند نیز مناسبات و قوانین اجتماعی بسیار ظالمانه بود، چاره‌ای جز این نیست که دست‌یافتن و اعتقاد به چنین ارزش‌های والایی را در جامعه ایرانی ناشی از تأثیر منابع وحیانی و تعلیمات زرتشت بدانیم که برای کارگران و زحمتکشان خود چنین ارزش‌های مستقل از موقعیت اجتماعی او قائل می‌شدند. سخنانی که در تاریخ جوامع مدعی تمدن در آن روز، مثل روم و یونان، بی‌سابقه بوده است. همچنان که سطح فکری و فرهنگ در صدر اسلام، در زمان دو خلیفه نخست - ابوبکر و عمر - و ارزش‌های یادشده در نهج‌البلاغه نیز با فرهنگ رایج در جوامع هم‌عصر خود و حتی با فرهنگ قرن هفتم میلادی در جهان قابل قیاس نیست. همین امر که ارزش‌هایی والا و مترقی در زمانی که هیچ‌یک از مناسبات و روابط جوامع پیرامونی نمی‌تواند آنها را تغذیه کند، مطرح شده و تبلیغ می‌شود، می‌تواند ما را به منابع متعالی و وحیانی این سخنان رهنمون شود.

پادشاهان ساسانی که فاصله زمانی آنان از زرتشت بسیار زیادتر شده بود و مذهبشان با مذاهب بت‌پرستانه آمیخته شده بود از ارائه چنان معارف و مطالب متعالی و مترقی ناتوان بودند.

### **مظلومیت ملت ایران در تاریخ**

در یونان صاحب "مدنیت"، شهروندان یونانی که عده بسیار کمی بودند، متمدن و دیگران یعنی شهروندان غیر یونانی، "بربر" نامیده می‌شدند. کلمه "بربر" کلمه‌ای بسیار معمولی است برای معرفی کسانی که از سرزمین‌ها و شهرهای دیگرند و اخلاق و عادات دیگری دارند، اما به دلیل تعصب و نادانی در میان کسانی که خود را دارای فرهنگ یونانی می‌شناسند، "بربر" دیگر به معنای مردمی نیست که جز فرهنگ آنتی داشته باشند. بلکه "بربر"ها کسانی‌اند که فاقد هرگونه فرهنگ و تمدن می‌باشند. یعنی هر که یونانی نیست، وحشی است و هیچ تمدنی ندارد! درواقع یونانیان این کلمه را بهترین توصیف برای

جهانی می‌دانستند که پیشرفته‌ترین تمدن بشری را در خود جای می‌داد و آن جهان "ایران باستان" است. (۷)

درواقع امروز که ورق برگشته است و "غرب" وجود تمدن‌ها را پذیرفته است، آن گمراهی هنوز ادامه دارد. در قرن نوزدهم آرامش وجدان و غروری بر اروپا حاکم شده بود و به دلیل پیشرفت‌های شگفت‌آور علمی، اروپا خود را صاحب همه تمدن‌ها فرض می‌کرد. مورس کروزه در دیباچه کتاب خود به نام "تاریخ عمومی تمدن‌ها" می‌نویسد: در قرن نوزدهم، اروپا تمدن خود را به جای تمام تمدن‌ها گرفته بود. از این اندیشه تا تحمیل آن بر سراسر جهان ولو با اعمال زور و تجاوز، گامی بیش نمانده بود که آن نیز برداشته شد، ولی این آرامش وجدان اروپاییان هرگز از حدود آن قرن تجاوز نکرد. امروز آن فکر به پایان رسیده است و اروپا به حضور تمدن‌های دیگر در شرق معترف است. با وجود این گمراهی هنوز ادامه دارد و چون آرامش وجدان خود را نیز از دست داده است، باطل‌تر از هر زمان دیگر به این گمراهی ادامه می‌دهد. این گمراهی بسیار قدیمی است. بیست و دو قرن پیش از این اراتوستنس بطلان این نظریه را آشکار کرده و آن را هذیان دانسته است. اراتوستنس در خاطرات خود یادآور شده است که تقسیم بشریت به دو گروه یونانیان و بربرها یا به عبارت دیگر یونانیان و ایرانی‌ها پذیرفتنی نیست. او این سخن را به اندرز یکی از درباریان اسکندر تشبیه می‌کند که به او گفته بود با یونانیان مثل دوست معامله کن و با همه ملت‌های "بربر" مثل دشمن معامله کن! اراتوستنس بر این اندیشه است که تنها تقسیم‌بندی قابل پذیرش آن است که بر پایه خیر و شر گذاشته شده باشد! او گفته است: "خوب نگاه کنید در میان یونانیان مردم بد فراوانند، در صورتی که در میان بربرها ملت‌های چندی وجود دارند مثل ملت هند و ملت آریایی (ایرانیان خاص) که اخلاقشان مهذب و مبتنی بر تمدن است."

در تاریخ اروپای جدید از زمان بوسوئه تا عصر حاضر همه مورخان اروپایی ماراتون و سالامیس را مبدأ اصلی تاریخ دانسته‌اند که با پیروزی روح بر ماده، آزادی و آینده جهان را نجات داده است. حتی امریکایی‌ها نیز مانند اروپاییان بدین دل خوش کرده‌اند که پیروزی یونانیان بر ایرانی‌ها به معنای پیروزی عقل، خرد و آزادی بر مادی‌گری و استبداد مشرق زمین است. (۸)

برهیه Brehier در لاروس قرن بیستم چاپ ۱۹۴۸ در مقوله "فلسفه" اصلاً منکر روح فلسفی در تمام مشرق زمین می‌گردد. ارنست رنان، دانشمند شرق‌شناس فرانسوی به خود جرأت داده است که در کتاب "آینده علم" در سال ۱۹۲۵ چنین بنویسد: "... اولاً تاریخ قدیم شرق مطلقاً افسانه است و ثانیاً در آن دوره نیز که تا حدودی قطعیت پیدا می‌کند، تاریخ سیاسی شرق تقریباً بی‌معنی و ناچیز می‌شود. هوسرانی‌های خود کامگان مطلق العنان و خون‌آشام، عصیان‌های حکام، عوض شدن سلسله‌های سلطنتی، تبدیل دائمی وزیران سراسر تاریخ را پر می‌کند، انسانیت کاملاً مفقود است. نه صدایی از طبیعت

برمی‌خیزد و نه جنبشی راستین و اصیل از مردم. در این دنیای تخیلی چه می‌توان کرد؟" (۹) نویسنده کتاب یونانیان و بربرها اثر امیرمهدی بدیع ترجمه مرحوم احمد آرام ادامه می‌دهد: "توجه کنید که رنان چه گفته است؛ بنابر سخنان وی در آن سرزمین که بودا، زرتشت، مسیح و دیگران به دنیا آمده‌اند، انسانیت کاملاً مفقود است! در آنجا که مسیحیت، اسلام و سوسیالیسم کامل، دوازده قرن پیش از سوسیالیسم جدید تولد یافته است، هیچ جنبش راستین و اصیلی از مردم وجود نداشته است! از نظر ایشان جهان گاتها و اوپانیساده‌ها، جهان رامایانا و سرودهای داوود و سلیمان، غزل‌های رومی و حافظ، دنیای تخیلی است!" (۱۰) پلوتارک مورخ یونانی هم در این نوع تقسیم‌بندی بشریت شریک است.

رجال و ادیبان و تاریخ‌نویسان معروف دیگر اروپایی چون بوسوئه، مونتین، روبرت کوهن نویسنده کتاب "یونان و یونانی‌مآب شدن جهان باستانی" و حتی مونتسکیو اندیشمند انقلاب فرانسه و نویسنده کتاب "روح‌القوانین" همگی شتابندگان و خودباختگان تمدن و "مدنیت" یونانی می‌باشند و همه شرق و ایران را جایگاه توحش و قتل و غارت‌های اسکندر مقدونی را قهرمانی و نبوغ و تمدن و فضیلت دوستی او معرفی می‌کنند!

از مونتسکیوی حکیم و حقوقدان نقل می‌کنند: "بر آسیا یک روح بردگی حکمفرماست که هرگز آن را ترک نکرده است و در همه تاریخ این سرزمین نمی‌توان حتی یک نشانه یافت که دلیل بر وجود روحی آزاد در آنجا بوده باشد. در آنجا شهادتی جز شهادت در بردگی دیده نمی‌شود." (۱۱)

در کتاب مورد بحث ما "یونانیان و بربرها" (از صفحات ۹۲ تا ۱۲۲) و سپس در کتاب دوم به شرح شواهدی عجیب از جنایات این "اسکندر کبیر" برای یونان آن روز و اروپای امروز می‌پردازد. او حتی پیش از وحشی‌گری در ایران هخامنشی، بلایی بر سر شهر "تب" یا تبای آورد و آنجا را با خاک یکسان نمود و شش هزار نفر را از دم تیغ گذراند و بیش از سی هزار نفر باقی‌مانده را ابتدا اسیر و سپس به شهرهای دیگر فروخت. برای من امکان آن نیست که محتویات یک کتاب ۴۰۰ صفحه‌ای را خلاصه نموده در این مقاله بیاورم چرا که صفحه‌ها آن شرح مظالم یونانیان بر ایرانی‌ها و دروغگویی و واژگونه کردن تاریخ توسط چند وقایع‌نگار دروغگوست، مثل هرودوتوس و کتیاس و اسوکراتس، نویسنده به پاسخگویی و ارزیابی افسانه‌پردازی‌های هرودوت و کتیاس از زمان مورخین دیگر یونانی می‌پردازد. مورخین و دانشمندانی که نظریه دیگری درباره تمدن‌های غیر یونانی داشتند.

از ناقد محترم و همه خوانندگان عزیز چشم‌انداز ایران خواهش دارم که اگر این کتاب را نخوانده‌اند حتماً بخوانند و اگر خوانده‌اند، یک بار دیگر بخوانند که ادعای نامه یا دفاعیه ملت ایران باستان در برابر اتهامات ناروای یونانیانی چون هرودوت و کتیاس و پلوتارک تا بوسوئه، مونتسکیو، روبرت کوهن و مونتینی اروپایی می‌باشد و این است شمه‌ای از "مظلومیت ملت ایران".

در اینجا ناگزیر اشاره‌ای به تاریخ شهر "سوخته" و "چغازنبیل" و به‌طور کلی شرق و جنوب شرقی ایران بنمایم و به مظالم انگلستان در قرن نوزدهم و بیستم که به پیروی از همان سموم پراکنده شده توسط یونانیان آبیاری شده است، پردازم. (۱۲) امروز نیز خصومت اسرائیل و ثوک‌ان‌های امریکایی از همان منابع تغذیه می‌شود و همگی در اندیشه خوردن و متلاشی کردن ایران زمین و ملت ایران هستند. چند سال پیش دولت امریکا تحت رهبری دموکرات‌ها، سیاستی را در پیش گرفت به‌نام سیاست "مهاردوجانبه" گرچه در خردادماه سال ۱۳۷۸ در کنفرانس قبرس "گری‌سیک" که در آن دولت، طرفدار نرمش با ایرانی‌هاست، اعلام کرد که سیاست مهاردوجانبه ملغا و منتفی شده است، ولی شرایطی وجود دارد که همان سیاست با عنوان محاصره و فشار اقتصادی بر ایران ادامه یافته است و عراق هم اشغال شده و امریکایی‌ها فعلاً مشغول غارت منابع نفتی آن هستند. اما چکیده و حاصل سیاست مهاردوجانبه مبتنی است بر این که ایران و عراق که هر دو ظرفیت قدرتمند شدن در منطقه را دارند باید به عمد و با اعمال قدرت امریکا و اسرائیل و غرب از توسعه اقتصادی و سیاسی و نظامی محروم نگه‌داشته شوند. همان موقع اینجانب در مصاحبه‌ای موضوع مهاردوجانبه را با سیاست سرزمین سوخته سیستان و بلوچستان و هرمزگان که توسط انگلیس‌ها در قرن نوزدهم و بیستم عملاً اجرا شد، تشبیه و هر دو سیاست را دارای اهداف امپریالیستی واحد شناختم. طراح این پروژه به‌نام "مارتین ایندایک" که یک صهیونیست دانشگاهی بود، به استخدام وزارت خارجه امریکا درآمده بود. او بعدها به پاداش این خدمت، چهارسال سفیر ایالات متحده در اسرائیل گردید. وی در سمیناری که یک سال پس از تصویب عملیاتی شدن این طرح برگزار شد اظهارداشت که اجرای این سیاست در عراق همراه با توفیقاتی بوده است، ولی در ایران وضع و شرایط پیچیده‌تری حاکم است، انتظار پیشرفت نداریم، اما نقطه مثبتی وجود دارد و آن این است که ایرانی‌ها در مدیریت کلان اقتصاد کشورشان بسیار عقب‌مانده هستند. اگر ما مختصر فشاری بر آنها بیاوریم، آنان خود واکنش‌هایی نشان می‌دهند که کارشان بسیار خراب‌تر می‌شود و همین، سبب می‌شود که نظام به سمت انحطاط ایران و فروپاشی پیش برود. نظیر همین سخن را خانم رایس در انتخابات تابستان سال ۱۳۷۹ (۲۰۰۰ میلادی) اظهار داشت. پس امریکای امروز تنها درصدد براندازی نظام حکومتی موجود نیست بلکه قصد دارد تمدن ایرانی را دچار انحطاط و فروپاشی نماید.

منظور من از این سخنان این است که بر ناقد محترم آشکار سازم که ملت و کشور ایران به‌طور خاص و انحصاری تحت سیاست‌هایی قرار گرفته است که عمداً و با تحمیل فشار، مانع توسعه و ترقی آن می‌شوند. در اینجا از ناقد محترم می‌پرسم، با توجه به سیاست مهاردوجانبه امریکا و اسرائیل و تمدن سوخته که انگلیس‌ها در قرن نوزدهم و بیستم بر ما تحمیل کردند، تحمیل و فشار به عقب‌ماندگی از خارج و اطاعت و تسلیم دولتمردان از داخل و نابودی و کشتار چند دولتمرد صاحب حمیت ملی که نمی‌خواستند از آن سیاست‌ها اطاعت کنند (مثل قائم‌مقام‌ها، امیرکبیر، مصدق...) را در مورد کدام

کشور دیگری می‌توانند سراغ دهند. آیا طرفداری همیشگی اروپا و امریکا از افغانستان و عراق و ترکیه در اختلافات مرزی با ایران، حمل بر چه می‌تواند بشود؟ به‌ظاهر اصطلاح "شهر سوخته" را مأمور دولت استعماری انگلیس در هند، یک انگلیسی مجاری‌الاصل به‌نام سر "آورل شتاین" اختراع کرده است تا شاید سیاست سرزمین سوخته سیستان و بلوچستان و هرمزگان و کرمان و جنوب خراسان را برای حفاظت از نگین امپراتوری انگلیس بر شبه‌قاره هند بیوشاند و قبح و ظلم آن سیاست را از نظرها دور بدارد. آری این چنین است مظلومیت ملت ایران؛ آب هیرمند به توصیه انگلیس به روی ایران بسته شد. (۱۳) سد قندهار به روی هیرمند با توصیه انگلیس توسط امریکایی‌ها ساخته شد. همین سد، برای افغانستان توسعه‌ای به‌بار نیاورد، ولی موجب ویرانی سیستان ما گردید. آیا اینها نشانه‌های مظلومیت ملت ایران نیست؟ اگر پاسخ منفی است لطفاً یکی دو تا کشور دیگر را مثال بزنید که با آن چنین رفتار کینه‌توزانه‌ای از طرف قومیت‌ها و سپس اروپای قرن هجده و نوزده و سپس انگلستان قرار گرفته باشد. دولت بریتانیا با کدام‌یک از مستعمرات خود، این چنین رفتار کرده است؟

با وجود آنچه تا اینجا آورده شد، این بنده از آنها نیستم که همه بدبختی‌ها را به گردن استعمار یا سیاست امپریالیستی خارجی بیندازم تا خود و دولتمردان و نخبگان و ملت ایران را تبرئه نمایم. راه نجات ما نیز از ناله و روضه‌خوانی درباره جنایات امپریالیسم عبور نمی‌کند، بلکه از تغییر در خود و پیش و عادات خودمان می‌گذرد.

ما باید اهل اعتدال و عقلانیت و ارزیابی و اصلاح تدریجی رفتار خود باشیم تا ملت و کشور ما نیز به ترقی و اقتدار شایسته خودش دست یابد. در این راه از این که نصیب ما تنها چوب خوردن، هزینه‌دادن و ملامت کشیدن یا زندان باشد، نباید بنالیم بلکه باید اینها را حواله به فرمانروای بی‌همتای عالم بدهیم. بنابراین ناقد محترم، خیالشان راحت باشد که این بنده نه می‌خواهم ملت ایران را بیهوده دلخوشی داده یا فریب دهم و خود به جایی برسم، از سوی دیگر نیز قصد تحقیر و خودباختگی و خودبیگانگی این ملت در برابر غرب را نیز مانند برخی رجال عصر پهلوی که کارشان به وطن‌فروشی رسیده بود، ندارم.

### **درباره سرگذشت شهر سوخته**

در این قسمت با استناد به کتاب "باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان" نشریه سازمان میراث فرهنگی کشور (۱۴) اطلاعات زیر را که پیرامون شهر موسوم به "سوخته" یافته‌ام به عرض ناقد محترم و دیگر خوانندگان مجله چشم‌انداز ایران می‌رسانم تا معلوم شود که اظهار نظر بنده درباره رفتار و تمدن آریایی‌های زرتشتی با ملل و تمدن‌های سر راه کوچ خود از سر احساسات و خوش‌خیالی نبوده است. اگر تمدن‌های دره سند را مدیون رودخانه سند و تمدن بین‌النهرین را مدیون دجله و فرات و تمدن مصر را به گفته هرودوت هدیه رودخانه نیل بدانیم، باید اذعان کنیم که تمدن‌های دشت سیستان نیز مدیون رودخانه هیرمند بوده‌اند. هیرمند تنها رودخانه پر آب در بخش‌های شرقی ایران است. پیش از

دهه شصت قرن بیستم، باستان‌شناسان مهم‌ترین مراکز تمدنی را در بین‌النهرین و جنوب غربی ایران می‌شناختند، ولی پس از کشف شهر موسوم به "سوخته" در سیستان و دیگر مجموعه‌های مهم باستانی چون تل ابلیس و تپه یحیی و شهداد در کرمان، تغییرات کلی در نظریاتشان حاصل شده است. وسعت کشفیات در شهر "سوخته" در طی چند سال اخیر چنان بوده است که این محوطه را از صورت یک محوطه باستانی دوران مفرغ درآورده و به صورت مهم‌ترین مرکز تمدن و درحقیقت مهم‌ترین مرکز اجتماعی - سیاسی و اقتصادی و فرهنگی طی هزاره‌های سوم و دوم پیش از میلاد مطرح نموده است. شهر "سوخته" در میان چهل محوطه باستانی دیگر که آثار سفالینه آنها با شهر "سوخته" مشابه است، بزرگ‌ترین و شمالی‌ترین این مجموعه‌هاست که حدود ۱۵۱ هکتار مساحت دارد ولی مساحت محوطه‌های دیگر از دو هکتار تجاوز نمی‌کند.

در غرب ایران، ساختار طبیعی، منابع و ذخایر به گونه‌ای است که روابط فرهنگی و تجاری بین مراکز تمدن‌های بین‌النهرین با مناطق غربی ایران دائماً برقرار بوده است و به دلیل همان روابط است که تمدن ایلامی را با وجود ایرانی‌بودن، هرگز نمی‌توان از تمدن‌های بین‌النهرین جدا دانست. نفوذ هنری و فرهنگی ایلام را به خوبی می‌توان در نقاط دور و نزدیک، چون تل‌نخودی، تل باکون در فارس و حتی تپه ابلیس و تپه یحیی در استان کرمان مشاهده کرد.

اما به طور کلی فرهنگ‌های حوزه هیرمند، از این روابط کمی به دور مانده‌اند. در عوض روابط تجاری خوبی با تمدن‌های شرقی و شمالی در پاکستان و افغانستان داشته‌اند. با این همه، نمی‌توان وجود روابطی غیرمستقیم بین شهر "سوخته" و تمدن‌های بین‌النهرین را انکار کرد. در واقع شهر "سوخته" مرکز توزیع و پخش سنگ لاجورد صادراتی از بدخشان به بین‌النهرین شمرده می‌شده است.

### جغرافیای سیستان

دشت سیستان عبارت از مجموعه دلتاهایی است که در طی هزاران سال در اثر تغییر مسیر رود هیرمند به وجود آمده، به دو قسمت جنوبی و شمالی تقسیم شده است. این دشت که قسمتی از فلات بزرگ ایران است با کوه‌های بلندی محدود شده است. از شمال و شرق به رشته کوه‌های بابا و سلیمان در افغانستان مرکزی و از جنوب به بلوچستان و کوه‌های ملک سیاه (معادن سنگ) و از غرب به کویرلوت و از شمال به استان خراسان محدود می‌شود. پدیده‌های اصلی جغرافیایی در سیستان عبارتند از: دشت، دریاچه، دلتا و رودخانه که هر یک به نوعی در سرنوشت سیستان، سهمیم بوده‌اند. رود هیرمند یکی از پدیده‌های طبیعی و مهم منطقه و یکی از بزرگ‌ترین جریان‌های آبی جنوب آسیای مرکزی است. این رود از چشمه‌سارها و کوه‌های بلند افغانستان سرچشمه می‌گیرد و به خاطر پرآبی، مسیری طولانی بیش از ۱۲۰۰ کیلومتر از مرکز افغانستان تا به دریاچه هامون را می‌پیماید. رود هیرمند در سیستان در بخش کوهک به سه شاخه اصلی تقسیم می‌شود که عبارتند از رود سیستان، رود مرزی پریان و رود هیرمند

که هریک پس از پیمودن مسیری کوتاه به هامون‌های سه‌گانه می‌ریزند. رود هیرمند نزدیک دریاچه هامون تشکیل دلتای بزرگی می‌دهد که مرکز اصلی تمدن‌های کهن سیستان بوده است. در طی سالیان دراز، این تمدن بارها عوض شده و باعث جابجایی جوامع و فرهنگ‌ها گردیده است. درحقیقت شهر "سوخته" یعنی مهم‌ترین محوطه باستانی سیستان، در کنار دلتای رود هیرمند بنا شده است و بی‌شک موجودیت خود را در طول هزاره‌های چهارم تا دوم پیش از میلاد مدیون این رودخانه پر آب بوده است.

پدیده جغرافیایی دیگر دشت سیستان که همواره در زندگی سیستانیان موثر بوده است، دریاچه سه‌گانه هامون است، که یکی از بزرگ‌ترین حوضه‌های آبی این منطقه از آسیا را تشکیل می‌دهد. در سیستان سه دریاچه به اسم هامون وجود دارد. هامون هیرمند در داخل خاک ایران واقع شده و هامون اصلی نامیده می‌شود. این هامون تقریباً به شکل بیضی است و جهت آن از شمال شرقی به جنوب غربی است و مساحت آن نسبت به کم و زیادی آب‌های بهاری در طی سالیان گذشته در تغییر بوده و امروز می‌توان آثار مرداب‌های خشک و دلتاهای قدیمی را در کنار هامون‌ها دید که در اصل خود، بخشی از دریاچه بوده‌اند.

هامون بزرگ، هامون پریان که امروزه در خاک افغانستان و بالاخره هامون صابری که نیمی از آن در افغانستان و نیمی در ایران است، در گذشته‌های دور تشکیل یک واحد آبی یگانه را می‌دادند که بعدها به سبب خشکسالی و ساختن سد و بندهایی در خاک افغانستان به سه واحد جداگانه تقسیم شده‌اند. بادهای صدویست روزه معروف سیستان که با سرعت ۹۰ تا ۱۲۰ کیلومتر در ساعت از شمال و شمال‌غربی می‌وزند، یکی از موانع جدی گسترش کشاورزی در منطقه به‌شمار می‌رود. با وجود آن‌که خاک‌های سطحی سیستان از نوع خاک‌های رسوبی و نرم است که بر اثر طغیان‌های هیرمند به وجود می‌آید و جریان‌های طبیعی مثل باد و باران به راحتی آنها را جابه‌جا می‌کند، با این حال در بیشتر نقاط آن گندم و جو و هندوانه و انگور به عمل می‌آید. به‌عکس کشاورزی که به دلایل گفته شده گسترش چندانی نداشته است، دامداری و حصیربافی در کنار دریاچه و دلتای آن رایج است. در دامنه شرقی کوه ملک‌سیاه که تقریباً مرز طبیعی بین سیستان و بلوچستان به‌شمار می‌آید، سنگ چخماق و در بخش‌های مرکزی آن سنگ‌های مرمر و سنگ شیشه و در دامنه‌های غربی آن کوه‌ها، مس و سرب و در کنار تفتان گوگرد یافت می‌شود. به این ترتیب سیستان از لحاظ منابع کانی منطقه‌ای غنی و پر بار به‌شمار می‌آید. دگرگونی‌های آب و هوایی که طی سالیان دراز بویژه از ۶۰۰ سال پیش در این منطقه صورت گرفته است، تأثیر عمیقی در فرهنگ ناحیه داشته است. بررسی‌های باستان‌شناسان نشان می‌دهد، زمانی که سیستان به لحاظ جوی مشکلی نداشته، محوطه‌های بزرگ با تراکم جمعیت نسبتاً زیادی گسترش یافته و سپس همزمان با تغییرات جوی به مرور متروک شده‌اند، به نحوی که امروزه نیز

تراکم جمعیت در سیستان بسیار کم است. نکته مهم دیگری که در اینجا باید یاد آور شد، تقسیم‌بندی سیستان از نظر سیاسی است. به دلیل ضعف دولت‌های وقت ایران و فشار بیش از حد امپراتوری انگلستان در هند، بخش مهمی از سیستان از ایران منتزع و جزو کشور نوپای افغانستان و قسمت بسیار کوچکی جزو کشور نوپای دیگر یعنی پاکستان گردید و سرانجام بخش سوم آن یعنی ۳۶۰۰۰ کیلومتر مربع در خاک ایران واقع شده است.

نکته دوم مربوط به دو پدیده طبیعی دیگر است که در شکل گرفتن تمدن‌های دشت سیستان و بویژه شهر "سوخته" سهم قابل ملاحظه‌ای داشته‌اند. این دو پدیده یکی "کلوتک" نام دارد و دیگری "تراس". کلوتک پوشش‌های گیاهی است که در مزارع، جنگل‌ها و بیابان‌ها به صورت‌های مختلف وجود دارد. این پوشش‌های گیاهی در بیابان‌ها معمولاً شامل بوته‌هایی است که به صورت پراکنده می‌رویند و در فاصله آنها زمین عریان و بی‌گیاه است. در نقاط بی‌گیاه به تدریج شیارهایی در امتداد و جهت وزش باد به وجود می‌آید و در نتیجه محل بوته‌ها و پوشش‌های گیاهی به صورت پشته‌های برجسته‌ای باقی می‌ماند که در جریان آب‌های سیلابی نیز موثر است. کلوتک‌ها در سیستان و دشت لوت به فراوانی دیده می‌شوند. "تراس" در نتیجه تغییر مسیر بستر رودخانه که طی سالیان دراز و به کندی انجام می‌گیرد به وجود می‌آید. زمین‌های کنار دلتاها به صورت بلندی‌های مسطح حاصلخیزی درمی‌آیند که در اصطلاح جغرافیایی آنها را "تراس" می‌خوانند. رود هیرمند دارای چهار تراس شناخته شده اصلی است که عبارتند از تراس چهار برجک، تراس رم رود، تراس نیم‌روز و تراس جدید زابل که به ترتیب ۵۰۰، ۵۲۰، ۴۹۰ و ۴۸۰ متر از سطح دریا ارتفاع دارند. شهر "سوخته" روی تراس دوم یعنی رم رود واقع شده است. این تراس مربوط به دوره دوم تجدید حیات و تعویض بستر رودخانه هیرمند است. بررسی‌های جدید که برای یافتن دلتای فعال هزاره چهارم پیش از میلاد در منطقه صورت گرفت به کمک عکس‌های هوایی نشان داد که دلتای قدیمی نزدیک شهر "سوخته" بوده است. اما امروز چنان با شن و ماسه پر شده است که تشخیص آن بسیار مشکل است چون در این منطقه وزش باد از مغرب به سمت مشرق است، بنابراین قسمت‌های غربی شهر "سوخته" به دلیل تماس دائم با جریان باد، فرسوده و از ارتفاع آن کاسته شده است. قسمت‌های شرقی شهر "سوخته" نسبت به بخش‌های غربی دارای ارتفاع زیادی است؛ تنها عامل تخریب در بخش شرقی آب است که دیواره‌های شرقی شهر سوخته را به صورت برش‌های عمودی مستقیمی درآورده است. در قسمت‌های غربی شهر که به شرح فوق ارتفاع خیلی کم‌تری دارد، گورستان شهر واقع شده است که در آن هیچ‌گونه آثاری چون سفال یا سنگ چخماق یا دیگر مواد و بقایای استقرار انسان دیده نمی‌شود. تپه‌های شهر "سوخته" به سبب فرسایش شدید حاصل از باد و آب چه در زمان زندگی در آن شهر و چه پس از متروک شدن آن از شکل خاص هندسی درآمده و سطح آن صاف و گوشه‌ها گرد شده است.



از وسعت ۱۵۱ هکتاری شهر "سوخته" تنها ۱۲۰ هکتار آن آثار و بقایای باستانی دارد، که گسترده‌ترین بخش آن متعلق به دوره‌ای کوتاه (لایه‌های ۷۵) و دارای ۸۰ هکتار است. بیش از ۷۵ هکتار از سطح شهر کاملاً پوشیده شده از توده سفال و قطعات شکسته سنگ، فلز، مرمر و باقی‌مانده اشیاء دیگر است به طوری که در برخی بخش‌های آن بدون پا گذاشتن روی این آثار، حرکت و جابجایی غیرممکن است. تاکنون کمتر از ۱۰٪ از محوطه باستانی شهر سوخته کاویده شده است. اما همین مقدار کم نیز نشان‌دهنده اهمیت این محوطه است و اطلاعات بسیار زیادی در اختیار کاوشگران قرار داده است.

با توجه به این اطلاعات، باستان‌شناسان دوره‌های استقرار در شهر "سوخته" را به چهار دوره و یازده لایه متمایز تقسیم کرده‌اند که هر دوره و هر لایه خصوصیات ویژه خود را دارد. قدیمی‌ترین دوره از حدود سال‌های ۳۲۰۰ تا حدود سال‌های ۲۷۵۰ پیش از میلاد را شامل می‌شود. سفال‌های این دوره مشابه سفال‌هایی است که در شمال خراسان در خاک ترکمنستان پیدا شده است. در کهن‌ترین لایه این دوره یعنی لایه دهم یک گل‌نوشته ایلامی پیدا شده که مشابه آن گل‌نوشته‌هایی است که در دیگر محوطه‌های باستانی ایران چون گودین تپه کنگاور یا تپه یحیی کرمان نیز دیده شده است. قدمت گل‌نوشته شهر "سوخته" تا حدود ۳۲۰۰ پیش از میلاد می‌رسد. آثار دوره اول حدود ۴ متر ضخامت دارد. دوره بعدی استقرار در این شهر یعنی دوره دوم آن لایه‌های ۵، ۶ و ۷ را دربرمی‌گیرد. این دوره و دوره سوم مربوط به اواسط دوران مفرغ است؛ ظروف دوره دوم را سفال‌هایی به رنگ سیاه روی زمینه نخودی یا خاکستری و سفال‌های چند رنگ تشکیل می‌دهند. مدت زمان استقرار در دوره دوم کوتاه بوده است (سال‌های ۲۷۰۰ تا ۲۶۰۰ پیش از میلاد که آغاز شهرنشینی است). دوره سوم استقرار شامل لایه‌های چهارم و سوم است و سال‌های ۲۵۰۰ تا ۲۲۰۰ پیش از میلاد را دربرمی‌گیرد. سرانجام چهارمین دوره استقرار در شهر "سوخته" لایه‌های ۲ و ۱ اوصفر هستند که مربوط به اواخر دوره مفرغ و تشکیل دولت شهر است. دوره چهارم مرتبط به سال‌های ۲۲۰۰ تا ۱۸۰۰ پیش از میلاد بوده است.

از توضیحات بالا پیرامون تکوین و انقراض شهر سوخته و تمدن مربوط به آن چنین برمی‌آید که:

**الف -** آخرین لایه از بقایای شهر "سوخته" مربوط به ۱۸۰۰ پیش از میلاد است. این تاریخ مصادف با آغاز حرکت اقوام آریایی از جنوب روسیه به سمت جنوب است. همان‌طور که در بخش مهاجرت یا تهاجم یادآور شدیم، کوچ آریایی‌ها به ایران زمین حدود هزارسال طول کشید و آنان در سال‌های ۶۰۰ پیش از میلاد به سیستان رسیده‌اند که نزدیک به دوازده‌قرن از انقراض شهر "سوخته" می‌گذشته است. بنابراین مهاجران آریایی که به ایران آمده و با آیین زرتشت آشنا شده بودند هیچ نقشی در انقراض این تمدن باستانی نداشته‌اند.

**ب -** با دقت زیاد در منبع یادشده وجه تسمیه تمدن مستقر در دلتای هیرمند به شهر "سوخته" برای نگارنده روشن نگردید. معلوم نیست که "سوخته" نامی است که از روز نخست یعنی همان هزاره‌های سوم ق.م بر این جامعه گذارده‌اند یا آن که در سال ۱۸۰۰ پیش از میلاد که آخرین بقایای آن دولت شهر شناخته شده است؟ به نظر اینجانب، کیفیت تکوین طبیعی این محدوده ۱۵۰ هکتاری و قرارداشتن آن بر دلتای رود هیرمند و تلاطمات و طغیان‌های آن که مخرب بوده از یک‌سوی و بادهای شدید ۱۲۰ روزه سیستان و سرعت ۹۰ کیلومتر در ساعت آن که از جانب غرب به شرق می‌وزیده و توفان‌های شن و ماسه که همراه داشته و موجب فرسایش شدید اراضی بر سر راه خود می‌شده است، این شهر را بارها ویران کرده است. چنان که ضلع غربی شهر که گورستان شهر را تشکیل داده بسیار گودتر و فاقد هرگونه آثار انسانی است. ازسوی دیگر در بخش معماری شهر سوخته در صفحات ۲۰۷ به بعد کتاب یادشده، آمده است که پوشش سقف خانه‌ها و اتاق‌های شهر نوعاً از چوب و برگ درختان و گاه حصیر و بعد پوشش کاهگلی روی آن بوده است. حتی احتمال آتش‌سوزی در اثر بادهای شدید ۱۲۰ روزه وجود دارد. اینها همگی احتمالات است که می‌بایست به‌وسیله باستان‌شناسان تحقیق و ارزیابی شود.

اما تقسیم‌بندی سیاسی سیستان امروز تحت فشار و با مقاصد استعماری امپراتوری انگلیس در هند، بر اثر ضعف دولت‌های وقت ایران، قاجاریه، به نحوی صورت گرفته است که قسمت بزرگی از سیستان جزو کشورهای نوپای افغانستان و پاکستان گردیده است. ازسوی دیگر در اثر همان سیاست‌های دولت استعماری انگلیس در هند، برای قطع نفوذ فرهنگی ایرانیان در هند و گسترش زبان رسمی در آن سرزمین، ترجیح چنین دادند که سرزمین‌های مجاور شبه‌قاره هند را از تمدن خالی سازند. دولت استعماری انگلیس زبان رسمی هندوستان را به زبان انگلیسی تغییر داده بود، با این حال در میان فرهیختگان و حتی شعرای هندی زبان فارسی رایج بوده و موجب پیوندهایی میان هندی‌ها و ایرانیان می‌شده است. بنابراین در قرن نوزدهم و بیستم، به عمد تمام منطقه سیستان و بلوچستان و حتی هرمزگان و کرمان را دچار عقب‌ماندگی نمودند. انگلیس‌ها در معاهدات بین ایران و افغانستان همواره جانب افغانستان را گرفتند و با بستن سد هیرمند در منطقه قندهار موجب خشکی سرزمین‌های سیستان و بلوچستان گردیدند. خسارت‌ها و ویرانی‌هایی که در منطقه جنوب‌شرقی و شرق ایران در اثر سیاست‌های انگلستان وارد شده است مشهور است. این ویرانی‌ها موجب تخلیه سیستان از سکنه و آواره‌شدن زابلی‌های زحمتکش و فعال به نقاط دیگر ایران و از بین رفتن حدود ۹۰ درصد از احشام و گاوهای مشهور سیستان گردید. (۱۵) بدین ترتیب کیفیت "سوختگی" که بر سر استان سیستان و بلوچستان در قرن بیستم آمده، به لحاظ وسعت، با آنچه در سال ۱۸۰۰ پیش از میلاد اتفاق افتاده قابل مقایسه نمی‌باشد. آنان (انگلیس‌ها) سرزمینی آباد و متمدن را که تا اواخر قرن نوزدهم، انبار غله ایران

نامیده می‌شده و قریب به ۴۰۰ هزار کیلومتر مربع وسعت داشته است، با بستن رود هیرمند به کلی خالی از سکنه و تمدن نمودند و به معنای واقعی این سرزمین را "سوخته" گردانیدند! با توجه به این که در کتاب باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان منشأ نام "سوخته" بر تمدن‌های هزاره چهارم ق.م که بزرگ‌ترین محوطه آن ۱۵۰ هکتار یعنی تنها ۱/۵ کیلومتر مربع وسعت داشته به دست نمی‌آید، این گمان را برمی‌انگیزد که آیا خود انگلیسی‌ها در این نام‌گذاری نقشی نداشته‌اند؟ آیا همان سر اورل‌شاین (۱۶) که به تصریح کتاب مزبور (ص ۱۹۵) مأموریتی فراتر از باستان‌شناسی داشته است این نام "سوخته" را برای آن تمدن باستانی ابداع نموده است تا عظمت جنایت و ضربه‌ای را که بر میهن ما و بخش عظیمی از شرق و جنوب شرقی آن برای حفاظت از امپراتوری خود در هندوستان نواختند، از نظرها دور بدارند؟ این یکی از موارد مظلومیت کشور و ملت ایران است.

### درباره چغازنبیل

یکی دیگر از مواردی که ناقد محترم بدان اشاره کرده‌اند، تخریب و انهدام تمدن قدیمی موسوم به چغازنبیل است که در بخش غربی ایران، در ۳۰ کیلومتری شهر شوش، پایتخت زمستانی هخامنشیان قرار داشت. ایشان احتمالاً انهدام این تمدن را هم به آریایی‌های زرتشتی نسبت می‌دهند. در این مورد واقعیات تاریخی، بسیار صریح‌تر و روشن‌تر از شهر "سوخته" سخن می‌گویند. این راقم مطالب این بخش را از کتاب محققانه "چغازنبیل" یا (دور اونتاش) جلد اول اثر رومان گیرشمن ترجمه آقای اصغر کریمی نقل می‌نمایم. نویسنده مدت قریب نیم‌قرن در تحقیقات و کاوش‌های باستان‌شناسی ایران، از طرف هیئت فرانسوی، مشارکت فعال داشته و مولف کتاب معروف "ایران از آغاز تا اسلام" می‌باشد. بنابراین، ایرانی نیست که اتهام تعصب به او بچسبد.

حدود اواسط قرن سیزدهم ق.م پشته وسیعی که رودخانه دز، یکی از شعبات کارون را از مسیر مستقیم خارج و به آن قوس می‌دهد، توسط شاه ایلام (اونتاش گال) انتخاب شد تا در آن شهرکی مذهبی بنیان گذارد تا مرکزی زیارتی برای مردم ایلام گردد. این شهرک "دور اونتاش" نامیده شد. بین شوش که در آن زمان پایتخت ایلام بود و این مکان که قوس رود در جنوب شرقی آن قرار داشت. حدود ۳۰ کیلومتر فاصله است. مسیر مشابهی نیز دور اونتاش را به شهر هیدالو در نزدیکی شهر شوستر وصل می‌کرد. پشته انتخاب شده پیش از آن خالی از سکنه بود، تنها در دوره کوتاهی از هزاره چهارم قبل از میلاد مسکونی بوده است.

می‌توان پذیرفت که عملیات ساختمانی دور اونتاش بلافاصله پس از به قدرت رسیدن این شاهزاده انجام گرفته است. در دوره بیست‌ساله سلطنت او روی این شهر کار شده ولی عملیات ساختمانی این شهر و بناهای آن هرگز به پایان نرسیده است. در چندین جا شاهد توقف‌های ناگهانی هستیم. قطعه زمینی آجر فرش شده وجود دارد که نقشه معبدی روی آن ترسیم شده ولی خود معبد ساخته نشده

است. آجرهای کتیبه‌داری نیز کنار هم چیده شده‌اند که حاوی اسامی خدایانی است که باید نیایشگاهی برای آنها ساخته می‌شد. کتیبه‌های یافته‌شده حاوی نام شاهزاده یا شاهی غیر از اونتاش گال نمی‌باشد. پس از مرگ اونتاش گال حدت زندگی مذهبی کاهش می‌یابد. جانشین اونتاش به نام کیدین خوتران (Kidin Khutran) که در معبد ریشنی کاراب یادگاری به شکل یک استوانه باقی گذاشته است، به‌ظاهر صلاح و فایده‌ای در پیگیری کار برادرش نمی‌بیند. تنها در هنگام جشن‌ها و مراسم بزرگ مذهبی بود که شاه و درباریان به این شهرک می‌آمدند. غیر از این، هیچ‌یک از شاهان سلسله درخشانی که در قرن ۱۲ ق.م بر ایلام حکومت می‌کردند، وابستگی چندانی به شهر اونتاش گال نشان نداده‌اند. یکی دیگر از شاهان این سلسله به نام "شوتراک ناهونته" معابدی را در شهر مجاور برپا کرد که بقایای آن هنوز هم در ساحل دیگر رود دز برپاست. شواهدی وجود دارد که این پادشاه کتیبه‌ها و ستون‌های زینتی را که در صحن دوراونتاش برپا بوده، از جای خود درآورده تا آنها را به شوش ببرد. به هر حال پس از اونتاش گال تعداد روحانیون نیز کم شد و اگرچه آنان به حفظ معبد و ذخایر آن ادامه دادند، ولی این مرکز زیارتی که شاهان آن را ترک کرده بودند، اهمیت خود را از دست می‌دهد. لذا امکانات و وسایل حفاظت و نگهداری آن نیز رو به کاهش می‌روند. صحن‌های مقدس و حیاط‌ها که روز به روز کمتر نظافت می‌شدند، از خاک و ماسه‌ای که باد و باران با خود می‌آورد پوشیده می‌شد.

این شهر مقدس که به این ترتیب غرق در نگون‌بختی شده بود، به صورتی آرام و کند، قرن‌ها به موجودیت خود ادامه می‌دهد تا این که لحظه‌نهایی فرا می‌رسد و با حمله و تهاجم آشوری‌ها و فتح آن توسط آنان، لطف و رحمت برای همیشه از آن روی برمی‌گرداند. این همان درهم‌تیدن این شهر و متروکه شدن آن است که در ۶۴۰ پیش از میلاد اتفاق می‌افتد.

سالنامه‌های آشور بنی‌پال به ذکر این هشتمین لشکرکشی می‌پردازند، تصور این خرابی و انهدام را که دستجات سربازان بی‌انضباط آشوری بر سر این شهر آوردند، در ذهن زنده می‌نماید. "اومانالداش" پادشاه وقت ایلام که تحت تعقیب مهاجمان آشوری بوده، به دوراونتاش پناهنده می‌شود. اما از آنجایی که شهر فاقد قلعه‌های دفاعی بوده، وی نمی‌تواند در آنجا بماند و در آن سوی آب دز که امروز هم به همان نام زمان آشور بنی‌پنال نامیده می‌شود (ایدیده) احساس امنیت بیشتری می‌کند. شاید در این شهر استحکاماتی بوده است که باقی مانده آن، با نام "ده‌تو" از بالای زیگورات (معبد) به‌خوبی مشهود است. سپاه آشوری از این رود نیز می‌گذرند و او متواری می‌شود. آشوریان در تعقیب وی تا کوهسارانی که وی بدان پناه برده بود، همه‌جا را غارت و چپاول می‌کنند. یادداشت آشور بنی‌پال در سالنامه خودش چنین می‌گوید:

"چهارده شهر را به اضافه قصبه‌های کوچک بی‌شمارشان در دوازده بخش ایلام، فتح کردم. خانه‌های آن را ویران ساختم و به آتش سوزاندم و تبدیل به زباله‌دانی ویرانه نمودم و تعداد غیرقابل شماری از

جنگجویان آنها را کشتم." برای این که بدانیم رفتار فاتحان آشوری با بناهای باشکوه چغازنبیل چه بوده، نیازی به یادآوری جزییات نداریم. گیرشمن می‌نویسد: "مجسمه حیواناتی که به‌عنوان نگهبان در چهار دروازه برج مقدس قرار داشتند همگی ضایع شدند و اگر یکی از آنها مرمت شده در پرتو حوصله و مهارت همسرم بوده است. معبد باقی‌مانده یک الهه مقدس چگونگی غارت‌شدن اشیای نذری و همچنین چگونگی پراکنده‌شدن اشیاء به‌ظاهر بی‌ارزش را هنگام عزیمت سپاه آشوری، به ما نشان داد..." نویسنده ادامه می‌دهد "شاید دستانی پارسا، ظروف سنگی مقدس را که برای فاتحان هیچ سودی نداشته در عبادتگاه‌ها و محراب‌های هتک‌حرمت شده گردآوری کرده تا آنها را پیش از متروکه‌شدن کامل شهر در زیر دیوار یکی از کاخ‌های شاهی دفن کند. اگر قطعه‌ای از یک ظرف شبیه به آبکش از جنس سفال به‌دست نمی‌آمد، هیچ دلیل دیگری در مورد اشغال شهر شوش توسط هخامنشیان در دست نداشتیم."

مطالب بالا و گواهی‌های نقل‌شده از رومان گیرشمن است که ایرانی نیست و مثل بنده متهم به تعصب ایرانی و یا خوش‌خیال‌کردن و فریب ایرانیان نمی‌باشد. سکوتی که شهر مغلوب و از پا در افتاده را دربر گرفته بود، یک بار دیگر پیش از رسیدن باستان‌شناسان شکسته می‌شود و آن هنگامی است که یک سیاستمدار غربی که به‌ظاهر مقامی در دزفول داشته است، برای رسیدن به این شهر از چغازنبیل (۱۷) می‌گذرد و احساس می‌کند استعداد و قریحه کاوشگری دارد. او خود می‌گوید که کارگزارانش روزها و روزها برای حفر زاویه غربی برج سماجت به خرج داده‌اند و بدیهی است که فقط در خشت‌خام چنگ‌زده و آن را زیر و رو کرده‌اند؛ این زخم را هنوز هم زیگورات بر تن خود دارد.

تا اینجا شمه‌ای از سرگذشت دو منطقه تمدنی، یکی شهر "سوخته" و دیگری چغازنبیل را از معتبرترین مآخذ، یعنی گزارش‌های باستان‌شناسی منتشر شده توسط سازمان میراث فرهنگی و کیفیت تخریب و انهدام آنها را نقل نمودم. بنابراین گفته‌ها، هیچ‌یک از این تمدن‌ها توسط ایرانی‌ها یا آریایی‌های زرتشتی مذهب تخریب نشده‌اند. نمی‌دانم مدرک جناب ناقد محترم در نسبت‌دادن این ویرانی به ایرانی‌ها چیست؟ بی‌تردید تحقیق و گفت‌وگو درباره نکته‌های ناگفته که هویت حقیقی یک ملت اصیل را باز می‌شناساند، کاری شایسته و روشن‌کننده راه آینده این مردم خواهد بود. ان‌شاء‌الله.

### پی‌نوشت‌ها:

- ۱- اثر خانم ناهید مطیع، ص ۲۸، نشر شرکت انتشار، ۱۳۷۸.
- ۲- هنگامی که خلقی تصمیم گرفتند که زنده باشند. قضاوقدر چاره‌ای جز استعجابت ندارند شب ناگزیر است که روشن شده و بندها چاره‌ای جز گسستن ندارند و هرکس که نمی‌خواهد بر ارتفاعات بلند قدم نهد، تا ابد در دره‌ها و حفره‌ها باقی خواهد ماند. (شاعر عراقی دهه ۱۳۳۰ شمسی)

۳- نشر شرکت سهامی انتشار، ۱۳۶۹.

۴- همان، ۱۳۶۵.

۵- فصلنامه "تأمین اجتماعی" نشریه موسسه عالی پژوهش تأمین اجتماعی، مقاله اول، سال ۱۳۷۹.

۶- کتاب "از زبان داریوش" اثر پروفیسور هاید ماری کخ، ترجمه دکتر پرویز رجبی، نشر کارنگ، ۱۳۸۰.

۷- یونانی‌ها و بربرها، ص ۸. اثر محقق و حکیم ایرانی مقیم سوئیس به نام امیرمهدی بدیع، ترجمه شادروان احمد آرام.

۸- همان، ص ۱۱.

۹- همان، ص ۱۶.

۱۰- همان.

۱۱- روح القوانین، مونتسکیو، کتاب هفدهم، فصل ششم.

۱۲- نقل از کتاب میراث فرهنگی. به نام "باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان" نشریه سازمان میراث فرهنگی که یک تحقیق علمی باستان‌شناسی است به قلم دکتر سید منصور سیدسجادی.

۱۳- خاطرات پرویز اتابکی در بررسی کتاب، شماره ۲۰، آبان ماه ۱۳۸۳ (سفیر وقت ایران در افغانستان).

۱۴- کتاب باستان‌شناسی و تاریخ بلوچستان، فوق، گفتار چهارم و پنجم، فرهنگ‌های ناشناخته نیمه شرقی ایران نمونه شهر سوخته، سیستان، ص ۱۰۵ به بعد.

۱۵- خاطرات پرویز اتابکی سفیر ایران در افغانستان در سال‌های ۱۳۵۲ به بعد و نیز خاطرات محمود فروغی سفیر ایران در سال ۱۳۴۰ نشریه بررسی کتاب، نشر فرزاد، شماره ۹، آبان‌ماه ۱۳۸۳.

۱۶- یکی از نخستین کسانی که به آثار باستانی منطقه سیستان اشاره کرده است، کلنل چارلز ادوارد بیت در زمان ناصرالدین شاه است که در طی گشت‌وگذار خود در منطقه از خرابه‌ها و آثار باقی‌مانده هم یاد کرده است. البته این گزارش‌ها فاقد ارزش علمی و باستان‌شناسی است. همین نکته‌ها مورد اشاره گزارش‌های سر پرسی سایکس نیز می‌باشد. اما نخستین گزارش علمی باستان‌شناسی که هنوز دارای اعتبار است، همانا نوشته‌های "آورل شناین" می‌باشد. وی در بازدیدی که سال ۱۹۱۶ از سیستان به عمل آورده در اطراف رم‌رود، نزدیک بستر قدیمی رود، مشاهداتی داشته است که قدمت تاریخی این محوطه باستانی را به نیمه دوم از هزاره دوم ق.م تخمین زده است. (ص ۱۹۶) باید اشاره کنم که این باستان‌شناس مجاری‌الاصل تبعه انگلیس که لقب سر (Sir) را هم از پادشاه انگلیس دریافت کرده بود، در کشف و تعبیر و تفسیر آثار موجود در سطح تپه‌های شهر "سوخته" سهم بسزایی دارد. کاوش‌های بعدی، درستی نسبی این تاریخ‌گذاری‌های شناین را تأیید کرده است.

درحقیقت کشفیات "سرآورل شناین" در منطقه شرق ایران، نقش عمده‌ای داشته است که در هر حال و صرف نظر از نیت واقعی او که به بررسی و باستان‌شناسی محدود نمی‌شد، وی را در ردیف پیشگامان باستان‌شناسی آسیای مرکزی و شبه‌قاره هند و شرق فلات ایران قرار می‌دهد. کاوش‌های جدید در سال‌های اخیر به همت کاوشگران ایتالیایی وابسته به موسسه مطالعات خاورمیانه و دور در سال ۱۹۶۰ میلادی آغاز شده است. در سال ۱۹۶۷، این موسسه با همکاری اداره کل باستان‌شناسی و فرهنگ عامه شروع به کاوش در این سلسله تپه‌ها نمود.

۱۷- نام جدید محوطه اوتناش دور، بیانگر تپه یا تلی به شکل زنبیل است که حالت برگشته دارد.

سوتینتر:

اکنون که کسب ارزش‌های مردم‌سالاری در رأس نهضت نوگرایی قرار گرفته است، ناگزیریم به ایرانی یادآور شویم که بسیاری از مبانی و ریشه‌های مردم‌سالاری، چون تساهل و تسامح و کثرت‌گرایی را آنها در فرهنگ و تمدن باستانی خود دارند و نیازی به خودباختگی در برابر تمدن غرب ندارند

تبدیل همه صفات منفی به مثبت به‌سادگی ممکن نیست، ولی همه اینها می‌توانند عامل دل‌بستگی جمعی و پیدایش و تحکیم احساسات یا وجدان ملی بشوند به این شرط که با نگاهی وحدت‌گرا و دوستدار کل ملت به آن نظر شود

شاهان هخامنشی ویژگی‌های برجسته‌ای نسبت به دیگر سلسله‌های پادشاهان ایرانی یا سلاطین دیگر ملت‌ها داشتند که در ادامه مقاله به آن اشاره می‌کنم. منشور یا عهدنامه‌هایی که به صورت سنگ نبشته‌ها از آنان بر جای مانده است حکایت از مطالب پرمحتوا و عالی و از بینش و معرفت و حکمت مملکت‌داری آنان می‌نماید

اما در جریان یافتن راه درمانی بر این بیماری تاریخی، کم و بیش به ضرورت یک جنبش همگانی و عمومی می‌رسیم که برمبنای تجربه صدوپنجاه‌سال اخیر از عهد محمدشاه قاجار تاکنون و برای دوری از عوامل تضعیف روحیه و خودباختگی، رویکردی به‌سوی وحدت همه مردم و تعالی و ترقی آنان داشته باشد

برای درمان این بیماری مزمن، آیا باید به امید قدرت‌های خارجی بود که از ماورای مرزها بیایند و مسائل داخلی ما را حل کنند؟ این راه‌حل، در وهله نخست سلطه‌پذیرانه و ناشی از احساس حقارت ملی و نشانی از عدم کفایت و رشدیافتگی اجتماعی است، خطرناک است و لذا معقول نیست

ما باید اهل اعتدال و عقلانیت و ارزیابی و اصلاح تدریجی رفتار خود باشیم تا ملت و کشور ما نیز به ترقی و اقتدار شایسته خودش دست یابد

پدیده جغرافیایی دیگر دشت سیستان که همواره در زندگی سیستانیان موثر بوده است، دریاچه سه گانه هامون است، که یکی از بزرگ‌ترین حوضه‌های آبی این منطقه از آسیا را تشکیل می‌دهد

از وسعت ۱۵۱ هکتاری شهر "سوخته" تنها ۱۲۰ هکتار آن آثار و بقایای باستانی دارد، که گسترده‌ترین بخش آن متعلق به دوره‌ای کوتاه (لایه‌های ۷۰۵) و دارای ۸۰ هکتار است

می‌توان پذیرفت که عملیات ساختمانی دوراوتناش بلافاصله پس از به قدرت رسیدن این شاهزاده انجام گرفته است. در دوره بیست‌ساله سلطنت او روی این شهر کار شده ولی عملیات ساختمانی این شهر و بناهای آن هرگز به پایان نرسیده است

## حیات، پیچیدگی و تکامل دکتر شهریار شفقی

در پی درج مقاله "مبانی فلسفی جنبش اصلاح‌گری" از دکتر شهریار شفقی در شماره ۲۵ نشریه، از سوی مدیر مسئول نشریه پرسش‌هایی به جهت دریافت توضیحات بیشتر، پیرامون آن مقاله برای ایشان ارسال شد:  
۱- در مقاله به نقل از نیچه بدین مضمون گفته‌اید که اصل حیات ملاک و معیار تمیز بالندگی از افول‌یابندگی است.

برای تقریب به ذهن و توضیح سوال فوق به کاری که مرحوم حنیف‌نژاد در جزوه "تکامل" به آن پرداخت اشاره می‌کنم. وی می‌گفت: مقولاتی بالنده‌اند که در جهت تکامل باشند و مقولاتی افول‌یابنده یا غیربالنده‌اند که سد راه تکامل باشند. وی برای تکامل چند ویژگی قائل بود:

الف - سمت‌داری و جهت‌داری

ب - پیچیدگی و سازمان‌یافتگی: حرکت از ساده به پیچیده

ج - تکامل مارپیچی: یعنی حرکتی که "دور" در آن وجود ندارد و هر تکراری در افق بالاتری صورت می‌گیرد.

۲- فرق بین "اصل حیات" نیچه و "اصل تکامل" که حنیف‌نژاد به کار می‌برد، چیست؟

۳- بدین مضمون گفته شده که اصل حیات "کیفیت مقدسی" است که به "کمیت" تبدیل نمی‌شود.

۴- بنابراین آیا نیچه تعریفی برای حیات ارائه داده است و به عبارتی اصل حیات عینیتی هم دارد؟



۵- توضیح این مطلب کلید حل بسیاری از مشکلات است. دکتر شریعتی می‌گفت: "همیشه بین اصل تحول و تکامل با وضعیت موجود یعنی انس به زندگی، تضادی وجود دارد." از یک سو ممکن است اکثریت مردم به نوعی از زندگی انس گرفته باشند و از سوی دیگر همه چیز در حال تکامل و تحول است. دموکراسی به معنای اکثریتی آن، جانب انس به زندگی را خواهد گرفت و در برابر تکامل و تحول مقاومت خواهد کرد. به نظر شما این تضاد چگونه قابل حل است؟

استاد شفقی در پاسخ، مقاله "حیات، پیچیدگی و تکامل" را ارسال کرده‌اند. ایشان ابتدا در توضیحی کوتاه می‌نویسند:

"در نامه شما سه سوال اصلی مطرح شده است که سعی می‌کنم به آنها در متن مقاله پاسخ گویم. این سه سوال از این قرارند:

۱- آیا نیچه تعریفی برای حیات ارائه داده است؟ به عبارتی آیا اصل حیات، عینیتی هم دارد؟

۲- فرق بین اصل حیات نیچه و اصل تکامل که حنیف‌نژاد مطرح می‌کند، چیست؟

۳- تضاد (بین تکامل و علاقه به زندگی در جامعه) چگونه قابل حل است؟

در مورد سوال دوم باید بگویم که من در مقاله مبانی فلسفی جنبش اصلاح‌گری، واژه "اصل حیات" را به کار نبرده بودم. البته در یک جا بین حیات و شکلی از آن فرق قائل شدم: "اخلاق اصیل حکم می‌کند که رشد انسان‌ها (حیات) را اصل بگیریم و نه شکلی از حیات را." با این حال می‌توان از "اصل حیات" به عنوان ویژگی اصلی و ضروری خود حیات نام برد. در این صورت، سوال شما که "آیا نیچه برای اصل حیات عینیتی هم قائل است؟" به این معنی تلقی شود که آیا در دنیای عینی می‌توان مشخصاتی را تعیین کرد که براساس آنها بتوان نیروهای بالنده (در جهت حیات) و کمتر بالنده را تفکیک کرد؟ دیگر این که آن سه ویژگی‌ای که از طرف مرحوم حنیف‌نژاد برای تکامل مطرح می‌کنید در واقع در یک مشخصه خلاصه می‌شوند: پیچیده‌تر شدن. یعنی هر آنچه متکامل‌تر شده، پیچیده‌تر نیز شده است..."

با سپاس از دکتر شفقی، مقاله ایشان را می‌خوانیم.

\*\*\*

## ۱- معنی حیات

در فارسی، به ظاهر کلمه حیات به سه چیز اطلاق می‌شود: کل هستی، دنیای زنده (نباتات، حیوانات)، حیات انسانی.

اصل معاد و این بیان آن در قرآن که: "انا لله و انا الیه راجعون" (از خداییم و به سوی او بازمی‌گردیم، بقره: ۱۵۶) راهنمای روشنی برای فهم نسبی معنی حیات است که می‌تواند راهگشای ما نیز باشد. این که "از خداییم" (از هستی هستیم: موجود هستیم) پیش فرض مطلق فلسفه است. اما این که "به سوی او بازمی‌گردیم" احتیاج به فهم و روشنگری دارد. این به خود فرد مربوط است تا تفسیر به دست آمده را با دیگر تفاسیر مقایسه کند و هر آنچه شخصیت او و رویکردش به زندگی اجازه می‌دهد، برگزیند. این نوشته قصد دارد تا تفسیری از حیات ارائه دهد که با اصل معاد نیز مطابقت دارد.

انا لله و انا الیه راجعون! اگر از خداییم که دیگر چرا به سوی او باز گردیم؟! از همین ابتدا با مقوله‌ای تناقض گونه و پارادوکسی روبه‌رو می‌شویم. گویی بحث از "بودن" نیست، بلکه از "شدن" است و چه بسا که "بودن" خود اصلاً "شدن" باشد<sup>(۱)</sup> و این شدن به عنوان تغییر و حرکت، پارادوکس‌های بسیاری را در تاریخ فلسفه آفریده است<sup>(۲)</sup> که نشان می‌دهد عقلانیت خطی و متافیزیکی قادر به حل و هضم آن نیست. این "شدن" هر تغییری نیست، بلکه تغییر و حرکت به سوی بهتر شدن است، چون به سوی خداست و خدا لزوماً خوب است، چون با خداست که خوبی تعریف می‌شود. ولی این "خوبی" چیزی را برای ما در این بحث روشن نمی‌کند. چون با خدا تعریف می‌شود. پس هنوز باید بدانیم به سوی خدا رفتن چه مشخصه‌ای دارد. به سوی خدا رفتن یعنی خداگونه‌تر شدن. برای ما موجودات، خدا خدایی‌اش را در حیات متجلی می‌کند اما این تجلی نخست در خود ما ظاهر می‌شود. پس خداگونه‌گی را باید از خود و از حیات آموخت. به نظر می‌آید که به نقطه اول که سوال اصلی بود (حیات) بازگشتیم: حیات ← معاد ← خدا ← حیات. گزاره‌ای که خدا را به حیات متصل کرد این جمله بود: خدا خدایی‌اش را در حیات متجلی می‌کند. اما این گزاره (غیر از خدا و حیات) چیز دیگری هم دارد که تا اندازه‌ای خدا را تعریف می‌کند: حیات تجلی خداست. خدا خلق می‌کند؛ خدا متجلی می‌کند. پس انسان که خداگونه است نیز خلق می‌کند و حیات (انسانی) در واقع این خلق کردن/شدن است، اما انسان که بیشتر خداگونه است و هدیه عظیم آزادی را بر شانه می‌کشد، با انتخابی عجیب روبه‌روست: می‌تواند خلق شود (خلاقیت) و می‌تواند مکث کند و خلق نشود (امکان). پس در این اولین نگاه، حیات انسانی را می‌توان با دو ویژگی خلاقیت و امکانیت شناخت.

## ۲- در نظر اول، ویژگی حیات به عنوان دنیای زنده، پیچیدگی است.

کوزه‌ای که از خاک ساخته شده و گلی که از خاک روئیده است، اگرچه هر دوی آنها از خاک ساخته شده‌اند اما از آن بسیار متفاوت‌اند. به عام‌ترین مفهوم، آنها از خاک پیچیده‌ترند. در فرایند خلق کردن است که تبدیل انرژی به ایجاد ساختار و پیچیدگی می‌انجامد. حتی علوم ریاضی و فیزیک

می‌تواند این پیچیدگی (Complexity) را از دید - گرچه یک بعدی - خود تعریف کند. (۳) پس در نگرش ابتدایی به حیات، خلق شدن را این گونه می‌توان فهمید: اگر به پیدایش انسان و تمدن روی زمین از بدو پیدایش زمین تا به حال با سرعت ۱۰۰۰ سال در ثانیه بنگریم، آسان خواهد بود که بینیم در زمین پر آشوب، پر انرژی و کم‌نظم، کم‌کم با صرف انرژی، نظم، ساختار و پیچیدگی پدید آمده است. نتیجه ساده‌ای که از این روند می‌توان گرفت این است که جهت حیات به سمت پیچیده‌تر شدن است (با تعریف ریاضی و فیزیکی آن).

انسان پیچیده ساختارهای پیچیده‌ای همچون سازمان‌های اجتماعی، نظام حقوقی و به تبع آنها فناوری‌های پیچیده خلق می‌کند. پس ویژگی دوم حیات (دنیای زنده)، به ظاهر پیچیدگی است. از دید نیچه دنیای زنده و حتی دنیای جمادات نیز به سمت پیچیده‌تر شدن می‌روند. به عبارت دقیق‌تر: یک پدیده ممکن است در طول زمان، پیچیدگی‌اش را زیاد کند و یا آن را از دست بدهد ولی هیچ‌گاه یک پدیده به تنهایی وجود ندارد، بلکه در رابطه با او در زمینه دیگر پدیده‌ها معنی می‌دهد. پس نکته‌ای که باید به آن توجه کرد این است که این پیچیدگی باید در رابطه با دیگر پدیده‌های دنیا به وجود آید. مثلاً اگر قبیله‌ای برای خود ساختارهای بسیار پیچیده‌ای در تئوری ارواح به وجود آورد. ولی از دنیای واقعی در اطراف خود بی‌خبر بود و فقط تفسیری بسیار ساده از آن داشت، این پیچیدگی بی‌ارزش است چرا که یک سانحه طبیعی یا حمله قبیله‌ای دیگر به آنها، سیستمشان را نابود خواهد کرد. دقت کنیم که پیچیدگی مورد نظر فقط ذهنی نیست؛ سیستم مصنوعیت بدن و پادزهرهای موجود در آن درجه پیچیدگی خود را دارد که در روبه‌رو شدن با میکروب‌ها و ویروس‌های موجود در محیط خود را نشان می‌دهد. بومیان مستقر در امریکای جنوبی و شمالی که سیستم مصنوعیت بدنشان از اروپاییان ساده‌تر بود، در اولین برخورد با آبله تعداد زیادی از جمعیت خود را از دست دادند. جامعه‌ای که سران آن فکر می‌کنند چون آنها پیچیده هستند پس لازم نیست که مردم پیچیده شوند و مردم را عوام تصور می‌کنند نیز نظامی پوشالی به وجود می‌آورد که با اولین تلنگر از هم خواهد پاشید.

نکته‌ای دیگر این که همیشه پیچیدگی در یک زمینه یا حیطه مستقل بیشتر می‌شود. ولی بیشترین درجه پیچیدگی همیشه لزوماً متعلق به یک پدیده نیست. این که حیات به سوی توسعه می‌رود را همچنین می‌توان ساده‌تر و به این صورت هم فهمید که پدیده‌ها در تعامل با یکدیگر تغییر می‌کنند. بعضی نابود می‌شوند، برخی ضعیف می‌شوند و بعضی دیگر رشد می‌کنند. نکته این است که همیشه در بین پدیده‌ها، دست‌کم یک پدیده رشد می‌یابد. البته در تعامل بعدی، آن پدیده که تا به حال در حال رشد بوده، ممکن است رو به افول باشد، ولی پدیده دیگری را می‌توان یافت که پیچیده‌تر شده است. در یک برهه زمانی تمدن مصریان رشد یافت، زمانی ایرانیان و زمانی دیگر یونانیان... هیچ‌گاه نیرویی پیدا نمی‌شود که بتواند تمام حیات را نابود کند و پیچیدگی را تقلیل دهد. به عبارت دیگر، همیشه ماگزیم

پیچیدگی در حال ازدیاد است، ولی لزوماً این یک پدیده نیست که ماگزیمم پیچیدگی را همیشه از آن خود می‌کند. بلکه تقریباً همیشه در تعامل نیروها، آن نیرویی که بیشتر ماگزیمم پیچیدگی را داشته به دلیل این که حالا می‌خواهد غالب شود، یعنی به دلیل تنبلی، پیچیدگی‌اش به نیرو یا نیروهای دیگر منتقل می‌شود.

پس می‌توانیم حرکت حیات به سمت پیچیده‌تر شدن را حرکتی تکاملی بنامیم. در این صورت تکامل صرفاً براساس پیچیدگی تعریف می‌شود و نه برعکس. در اینجا باید مکث کرد و دقت کرد که چه چیزهایی فرض شده‌اند و چه چیزهایی نتایج منطقی این فرض‌ها هستند. تکامل را ما خوب می‌دانیم، ولی در اینجا چون تکامل براساس پیچیدگی تعریف شده، نمی‌توان پیچیدگی را هم لزوماً خوب دانست. در فلسفه نیچه همچون بیشتر فلاسفه دستوری اخلاقی نهفته است: همه چیز چنین و چنان است، پس باید چنین و چنان بود.

این "پس باید" دستوری برای خوب بودن است. مثلاً: همه چیز عشق است، پس باید عشق بود. گزاره‌ای که بحث ما تا به حال به آن رسیده، این است: همه چیز به سمت پیچیدگی می‌رود، پس باید پیچیده شد؛ یعنی، پیچیدگی خوب است. اما چون در این بحث، ما نگاهمان به تفکر نیچه است، باید متوجه باشیم که بحث نیچه از موضوع خواست قدرت شروع می‌شود و در این زمینه است که نامی هم از پیچیدگی می‌برد. یعنی، موضوع اصلی، خواست قدرت است و نه پیچیدگی.

### ۳- گزاره بنیادین اول: هر چیزی نمودی از خواست قدرت است.

این که هر چیزی نمودی از خواست قدرت است، بدین معنی است که در هر تغییری خواست قدرت دخالت دارد: خواست، خواست قدرت است. یعنی همه چیز (حیات) در حال تغییر است و این تغییر در جهت افزایش قدرت است. اگر حیات را به معنی دنیای زنده بگیریم، از نظر نیچه "اصل حیات" برابر خواست قدرت است. او از همین مفهوم برای نامیدن اصل حیات انسانی نیز استفاده می‌کند. او حتی دنیای جمادات را نیز پیرو این اصل می‌داند. ولی خواست قدرت چیست؟

نیچه در توصیف خواست قدرت به عنوان اصل حیات به نقد نظرات داروین و اسپنسر در مورد تکامل می‌پردازد. در کتاب مهم تبارشناسی اخلاق بعد از تقبیح دموکراسی به معنی یکسان دانستن چیزها و گسترش آن به حیطه علوم از جمله اندام‌شناسی و نظریه زندگی، می‌گوید که این گسترش به زیان این علوم است، [...] زیرا یک مفهوم اساسی را از آنها ربوده است. مفهوم کوشش (Activity) را در زیر فشارهای خوی ویژه دموکراتیک، مقوله "سازگاری" (Adaptation) را پیش کشیده‌اند، یعنی کوششی درجه دوم را، یک واکنش را و بس. در واقع، زندگی را سازگاری هر چه کارآمدتر با شرایط بیرونی تعریف کرده‌اند (هربرت اسپنسر). بدین‌سان، گوهر زندگی، یعنی خواست قدرت آن را درست نفهمیده‌اند و پیشینگی اساسی نیروهای خودجوش و پرخاشجوی و گسترش‌خواه را نادیده گرفته‌اند که از نو شکل می‌دهد و می‌آرایند، گرچه "سازگاری" فقط بعد از این می‌آید و

بدین سان نقش فرادست والاترین کارگزاران در درون ارگانسیم را - که خواست زندگی در آنها کوشا و صورت‌بخش نمایان می‌شود - انکار کرده‌اند. (تبارشناسی اخلاق، جستار دوم، بخش ۱۲) (۴)

می‌بینیم که از نظر نیچه، مشخصه حیات هم‌رنگ محیط‌شدن و خود را سازگار با آن کردن نیست، بلکه چیرگی بر محیط و تغییر آن است. این مستلزم صرف انرژی و پذیرش تغییر است. این چیرگی به معنی کنترل محیط نیست. مثالی بزنم: اگر جوانی از شهر کوچکی به شهر بسیار بزرگ‌تر یا کشور پیچیده‌تری برای درس خواندن یا زندگی برود، با محیطی پیچیده‌تر از محیط زندگی قبلی خود روبه‌رو خواهد شد. برای این که بتوان رفتار مناسب را در روبه‌رویی با این پیچیدگی داشت باید آن را شناخت و این شناخت وقت و انرژی و بنابراین پشتکار می‌برد و مشکل است. حال این جوان به چند شیوه می‌تواند از خود واکنش نشان دهد:

الف) از پس این مشکل برنیاید و به دامان یأس و ناامیدی بیفتد و مجبور به برگشت به شهر اولیه خود شود.

ب) سعی کند با یادگرفتن رسم و رسوم زندگی در این محیط جدید و با شناخت کمی از قانونمندی‌های آن، هر طور شده زنده بماند و در سطح پایینی به زندگی خود ادامه دهد. در این حالت این جوان خود را با محیط خود تطبیق داده و در حد امرار معاش با فرهنگ و پیچیدگی این محیط جدید آشنا شده است.

ج) اما حالت سومی هم هست و آن این که این جوان با روحیه‌ای باز اولاً از ناآشنایی با محیط نترسد و با کوشش و پشتکار به یادگیری و جذب پیچیدگی محیط خود پردازد و تا آنجا پیش رود که نه تنها با محیطش تطابق پیدا کند بلکه پیشتر رفته و بر محیط چیره شود و سعی کند تا آن را تغییر دهد. نیچه این حالت سوم را ویژگی اصلی حیات می‌داند. به قول هایدگر: "حیات نه تنها رانه (Drive) حفظ خود را نمودار می‌سازد، (چنان که داروین فکر می‌کند)، بلکه تأیید خود نیز هست. خواست حفظ خود صرفاً به آنچه دم دست است می‌آویزد و با لجبازی به آن اصرار می‌کند، خود را در آن می‌بازد و بنابراین جوهره اصلی خود را نمی‌بیند. تأیید خود، که می‌خواهد جلوتر از چیزهای دیگر باشد و بر آنها چیره باشد، همیشه بازگشت به جوهرش و به اصلش است. تأیید خود، تأیید اصلی جوهر است." (Nietzsche, vol.1, pp. 60-61)

#### ۴- حیات انسانی: امکانیت به علاوه خصلت تأیید یا نفی

این که حیات به سمت توسعه و متکامل شدن می‌رود، که نظر نیچه هم هست و ما نیز به عنوان مسلمان به آن معتقدیم (انا لله و انا الیه راجعون)، موجب کم‌رنگ شدن مسئولیت فردی نمی‌شود. منظور این است که نهایتاً ناگزیر از رشد هستیم و اگر رشد نکنیم، فعلاً به سوی خدا نخواهیم رفت. یعنی، این اعتقاد نباید باعث نوعی خوش‌بینی ساده‌لوحانه شود، که هر چه کنیم مهم نیست، چون بالاخره همه

به سوی خدا می‌رویم. بله، ولی خدا هم بی‌نهایت وقت دارد و اگر از پای بنشینیم و به سرعت عمل نکنیم در همان جایی که هستیم خواهیم ماند.

هایدگر در قرائت دقیق خود از کانت، در کتاب "کانت و مسئله متافیزیک" و بعد در اثر مهم خود "هستی و زمان" نشان می‌دهد که کنه وجود انسانی، "امکان" است. انسان "امکانیت" است. این مطلب را این گونه می‌توان فهمید که انسان می‌تواند به رشد و یا به مرگ رو کند. انسان می‌تواند روحیه تأیید حیات را داشته باشد و یا از روی ضعف بترسد و روحیه‌ای منفعلانه پیشه کند و یا لج کند و درگیر عمل تناقض‌آلود خودکشی شود.

#### ۵- سوء تفاهم بزرگ: فرق چیرگی با غالب شدن

در اینجا برای رفع سوء تفاهمی بسیار زیانبار، باید بین دو مقوله که آنها را می‌توان "چیره‌شدن" - در اینجا مراد از "چیرگی" معنای معمول آن نیست - و "غالب‌شدن" نامید جدایی قائل شد. در تفسیر فاشیستی از نیچه، حق با زور و قدرت است. نشان برتری نازی‌ها و یا ارتش شرکت‌های فراملیتی (ارتش امریکا) در این است که توانستند و می‌توانند بر دنیا حاکم و غالب شوند، یعنی که نسبتاً هر آنچه را که می‌خواستند یا می‌خواهند می‌توانند نابود کنند. نازی‌ها، کولی‌ها و دیگران را نابود کردند و ارتش امپریالیستی امریکا، مردم چندین کشور دنیا را (امریکای لاتین، ویتنام،... عراق). البته واقعیت از این هم پیچیده‌تر است، چرا که امپریالیزم دنیا را به قول پل ویریلیو (Paul Virilio) در حالت "جنگ تمام‌عیار" (Purewar) یا به تعبیر دقیق‌تر "جنگ خالص" قرار داده است. (۵)

در اینجا با مشکلی اساسی روبه‌رو هستیم. از سویی ناچاریم پیچیدگی را نشان تکامل انسانی بدانیم؛ از سوی دیگر، اگر چنین باشد، آنگاه نازی‌ها و امپریالیزم متکامل هستند و به نظر حق! (۶) راه‌حل این مشکل در این است که متوجه شویم بین **قدرت** و **امکانِ قدرتمندتر شدن** فرق اساسی وجود دارد. این را هم باید اذعان کرد که متن نیچه به روشنی بین این دو جدایی قائل نمی‌شود که با قرائتی صبورانه‌تر می‌توان دید که منظور او از قدرت، امکانِ قدرتمندتر شدن است. باید با نگاهی استعلایی به قدرت متوجه شرط به وجود آمدنش شد و با توجه به این گفته هایدگر که می‌گوید امکانیت مهم‌تر از واقعیت است باید به این امکانِ قدرتمندتر شدن اندیشید. در این صورت می‌بینیم که در نیچه، مشخصه حیات، **خصلت** (روحیه) چیرگی بر محیط است، یا به‌طور دقیق‌تر: **خصلت پذیرای - چیره‌شدن - بر - محیط - بودن**. - چیرگی یعنی جذب پیچیدگی محیط و **توسعه خود و محیط**، محیط را جزو خود درآوردن: انسجام با محیط. ولی بهتر: با محیط درآمیختن: محیط را جزو خود و خود را جزو محیط درآوردن. (۷) این یعنی داشتن "هویت سیال".

پس این که امپریالیزم نسبتاً توانسته بر دنیا حاکم شود، دلیل بر قوی بودن آن نیست، بلکه فقط نشان می‌دهد در چند حیطه (بخصوص نظامی) پیچیده‌تر است. آن که واقعاً پذیرای پیچیدگی حیات است، به رشد می‌پردازد تا به نابودی. مثلاً نازی‌ها باید به آموزش کولی‌ها می‌پرداختند تا این که نابودشان کنند.

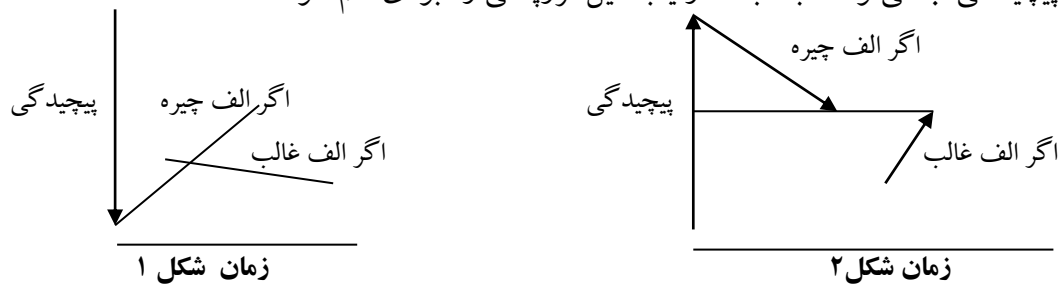
تازه این در صورتی است که فرض کنیم نازی‌ها از کولی‌ها بیشتر می‌دانستند. با نبود این فرض، بهترین کار ایجاد دموکراسی و یا شورا بود تا معلوم شود چه حرفی و چه عملی بهتر است.

چیرگی با غالب شدن فرق دارد. سیستم **الف** وقتی بر سیستم **ب** چیره است که مدلی نسبتاً کامل از سیستم **ب** در خود داشته باشد. در این صورت می‌داند که قوانین و امکانات حرکت **ب** چیستند و بنابراین می‌داند که چگونه می‌تواند آن را رشد دهد. اگر گرگی توانست به بره‌ای حمله کند و آن را ببرد، این توانستن چیرگی نیست، بلکه غالب بودن است. (۸) ولی اگر چوپانی بره‌ای را رشد داد، آن چیرگی است. تخریب، آسان‌تر از سازندگی است. کنترل کردن، چیرگی نیست، بلکه مکث و خفه کردن حیات است. البته به فرضی خطرناک که در این مثال نهفته است دقت کنید: یک نفر چوپان و دیگری بره فرض شده است. در بین انسان‌ها چنین فرضی نمی‌توان کرد.

پس ویژگی تکامل چیست؟ آیا پیچیدگی برابر قدرت است؟ خیر. آن که بیشتر پذیرای توسعه محیط خود و به تبع آن توسعه خویش است، قوی‌تر یا متکامل‌تر است. نازی‌ها پیچیده‌تر از کولی‌ها بودند ولی قوی‌تر یا متکامل‌تر نبودند. قدرت - به معنی امکان قدرتمندتر شدن - ایجاب می‌کرد که به جای جنگ جهانی، نازی‌ها درگیر آموزش جهانی شوند، که پیش شرط آن هم گسترش دموکراسی (یا بهتر، نظام شورایی) است.

در مواجهه با نیرویی پیچیده‌تر و یا مواجهه با پیچیدگی متفاوت، باید پیچیدگی را جذب کرد. در رویارویی با پدیده‌ای مسموم، باید پیچیدگی آن را شناخت، یعنی نوع سم آن را تشخیص داد و پادزهرش را به وجود آورد. این پیچیدگی سم به معنی بهتر بودن آن نیست. در رویارویی با گروهی تبه‌کار و آدمکش که پیچیدگی خاص خود را دارند، باید پیچیدگی‌شان را دریافت و فهمید که منطق حرکتشان چیست تا بتوان از تخریب آنها جلوگیری کرد.

دو شکل ۱ و ۲ چیره شدن و غالب شدن نیروی **الف** بر نیروی **ب** را نشان می‌دهد. در شکل ۱ پیچیدگی پدیده **الف** در دو حالت چیره شدن و یا غالب شدن بر پدیده **ب** نشان داده شده است. در شکل ۲ پیچیدگی پدیده **ب** برای همان دو حالت نشان داده شده است. زمانی که **الف** بر **ب** غالب می‌شود، پیچیدگی **ب** می‌تواند ثابت بماند و یا به دلیل فروپاشی و نابودی کم شود.



در جدول زیر نتیجه تعامل دو نیرو بر اساس بالنده بودن یا عکس‌العملی بودنشان، نشان داده شده است.

نیروی الف (پیچیده تر)	نیروی ب	نتیجه تعامل
عکس‌العملی	عکس‌العملی	اگر ب مقاومت کند، الف او را نابود می‌کند. در غیر این صورت او را در خود حل می‌کند. نمونه حمله امریکا به صدام
بالنده	عکس‌العملی	الف نیروی ب را آموزش داده و رشد می‌دهد.
عکس‌العملی	بالنده	الف سعی در کنترل ب می‌کند و می‌خواهد او را استثمار کند. اگر ب اصلاح‌طلبانه رفتار کند، می‌تواند هم زنده بماند و هم الف را کم‌کم تضعیف کند و حتی او را استحاله کند و به نیرویی بالنده تبدیل کند.
بالنده	بالنده	هر دو نیرو با تعامل با یکدیگر رشد می‌یابند. ب با الف منسجم می‌شود و پیچیدگی او را جذب می‌کند.

اما هدف نیچه تعریف حیات به‌طور فیزیکی نیست، بلکه درنهایت می‌خواهد روحیه خاصی را تعریف کند. (۹) البته نباید فراموش کرد که متن نیچه همچون هر متن دیگری، قرائت‌های مختلفی دارد؛ قرائت فاشیست‌ها، قرائت هایدگر و یا قرائت دلوز.

#### ۶- گزاره بنیادین دوم: قدرت قابلیت تأثیرپذیری است

پس بنابر آنچه گفته شد، قدرت را می‌توان "قابلیت تأثیرپذیری" دانست. چنان‌که دلوز در کتاب مهم خود (نیچه و فلسفه) می‌گوید: "خواست قدرت، ظرفیت تأثیرپذیری است. طبق نظر اسپینوزا هر چه بدنی راه‌های بیشتری برای تأثیر پذیرفتن داشته باشد، نیروی بیشتری دارد." (ص ۶۲) و یا: "تقسیم‌شدن به‌عنوان نتیجه خواست قدرت خود را نشان می‌دهد." (ص ۶۳)، تقسیم برابر چندگانگی و تنوع است و تنوع برابر پیچیدگی.

#### ۷- قدرت، خواست قدرت است

گرچه پیچیدگی ویژگی خوبی برای تعیین جهت عمل است، ولی هیچ‌گاه نباید ویژگی اصلی که خصلت چیرگی است نادیده گرفت. در واژه "خواست قدرت" این "خواست" است که اساسی‌تر از "قدرت" است. در واقع شرط استعلایی قدرت، خواست است و این خواست از نوع خصلت و روحیه است. برای نشان‌دادن این اولویت باید این گفته نیچه که "خواست، خواست قدرت است" را وارونه کرد: "قدرت، خواست قدرت است." برای بهتر فهمیدن فرق بین قدرت و خواست قدرت می‌توان از تشابه بین این دو نسبت استفاده کرد:

قدرت: خواست قدرت = سرعت: شتاب



یعنی همان‌گونه که با شتاب کم سرانجام می‌توان به هر سرعت بالایی رسید، یعنی همان‌گونه که شتاب بر سرعت ارجحیت "جوهری" دارد، خواست قدرت نیز بر قدرت (تعریف شده براساس پیچیدگی) ارجحیت دارد.

مفهوم خواست قدرت را می‌توان در مفهوم توحید نهفته دید. توحید حرکت به سوی انسجام است و بنابراین حرکت به سوی خود (دیگری) آگاهی. البته این **خودآگاهی** با خودآگاهی روانی فرق دارد. این مفهوم توحید یعنی خواست به انسجام رسیدن با محیط، یعنی فرای از خود رفتن و به پیچیدگی محیط‌شدن و درنهایت همجسم‌شدن، یا به **یک جسم در آمدن با پدیده‌های محیط!** و شرط این انگیزه وحدت‌گرا همانا باز بودن است.

خصلت و یا روحیه چیرگی را می‌توان براساس عشق به حیات فهمید. عشقی که تشنه حیات است و از رشد و تغییر نمی‌ترسد. برعکس روحیه غالب‌شدن را می‌توان براساس تنبلی، ترس از حیات، ترس از تغییر و رشد و بخصوص **توس از دست دادن هویت ثابت** فهمید. به قول نیچه: "حقیقت چیست؟... آن فرضیه‌ای که رضایت به دست می‌دهد؛ کمترین مقدار از نیروی روحی را صرف کردن و..." (WP<sup>۵۳۷</sup>). این رضایت، رضایت تنبل‌هاست، چون انرژی مصرف نمی‌کنند.

در اینجا نیز لازم است تا به نکته‌ای اساسی اشاره کنم. در این که با درگیری با مشکلات، انسان پیچیده‌تر شده و در نتیجه متکامل‌تر می‌شود شک نیست. ولی این سوال نیز همیشه مطرح خواهد بود که با کدام مشکل باید درگیر شد؟ به مبارزه برای نجات دلفین‌ها باید پرداخت یا با فاشیست‌های کنونی جهان درگیر شد؟ نکته این است که باید همیشه کل را در نظر گرفت. یعنی همان‌گونه که در حج به‌طور نمادین و سمبلیک اول باید شیطان بزرگ را رجم کرد، همیشه باید ضد انسانی‌ترین و قوی‌ترین نیروی ضدبشریت را در نظر گرفت. چرا؟ چون درگیر شدن با قوی‌ترین نیرو، به بالاترین درجه انسان را پیچیده می‌کند. آنها که کل را به حساب نمی‌آورند، دستخوش اشتباهات و فجایع وحشتناکی می‌شوند: علم برای علم و هنر برای هنر که به علم و هنر برای قدرتمندان خواهد انجامید و گرچه این نظر کاملاً مخالف هنجار معمول جامعه است، ولی آیا در این صورت نه فقط اپنهایمرها و بیل گیتس‌ها، بلکه دانشمندان، هنرمندان، پزشک‌ها، کارمندان و به‌طور کلی همه کسانی که پیامدهای عملشان را برای کل در نظر نمی‌گیرند، از نظری شریک جرم جنایتکار جهانی نیستند؟

#### ۸- تراحم بین هنر و حقیقت (در جواب به سوال آخر)

سوال آخر این بود: چگونه می‌توان تراحم بین انس انسان به زندگی و تکامل را رفع کرد؟ با توضیحاتی که در طول مقاله داده شد، این سوال را باید این‌گونه طرح کرد: چگونه می‌توان تراحم بین روح ثقل، سنگینی یا تنبلی مردم و ضرورت رشد و فرای خود رفتن را به نفع رشد حل کرد؟ یا ساده‌تر: چگونه می‌توان جامعه را رشد داد؟

این سوال را می‌توان در دو سطح پاسخ گفت در سطح اول، دموکراسی نمایندگی به‌عنوان بیانگر تبدیلی عمومی درمقابل رشد و تحول فهمیده می‌شود. این وظیفه پیشروان جامعه است تا با **یادآوری** و **سیستم‌سازی** جامعه را **تشویق** به جلو روی کنند (و اگر چنین نکنند، پیشرو نیستند). نکته این است که... چنان که در مقاله "مبانی فلسفی جنبش اصلاح‌گری" نیز بدان اشاره شد... سیستمی فرمال (حقوقی) بهتر از دموکراسی نمایندگی نمی‌توان داشت، ولی این سیستم غیرفرمال (حقیقی) است که باید به‌دنبال ایجاد و حفظ دموکراسی مشارکتی باشد. نه تنها دموکراسی نمایندگی، که هیچ سیستمی نمی‌تواند دموکراسی اصیل را تضمین کند. اگر ملتی بعد از دورانی تحمل ظلم به این فکر که با یک کوشش مقطعی و مشت‌گره کردن و شهیددادن همه‌چیز درست می‌شود، به ایجاد یک انقلاب سیاسی بسنده کرد و بعد رفت و در خانه نشست، آنگاه است که شاهد به روی کارآمدن قدرت‌طلبان، فرصت‌طلبان و دلالان خواهیم شد، و درنهایت این ملت گرفتار سلطنت دلالان خواهد شد. یعنی اگر این خواست برای روبه‌رویی با مشکلات و متحول‌شدن نباشد، دموکراسی هم اگر در ابتدا باشد، بعداً به سلطنت تبدیل خواهد شد. پس وظیفه پیشروان جامعه، درگیر اصلاح‌گری شدن (به معنی اصیل آن) است.

در سطح دوم و عمیق‌تر، می‌توان به تراحمی که بین تحول و "انس به زندگی" وجود دارد فکر کرد. نیچه به‌طور عملی به این تراحم فکر می‌کند، یعنی فقط نمی‌گوید که تحول بهتر است، بلکه به این فکر می‌کند که چگونه می‌توان آن را عملاً به‌وجود آورد. یعنی او به دینامیزم ارتباط "انس به زندگی" و تحول فکر می‌کند. او دو قطب این تراحم را درنهایت، حقیقت و هنر می‌داند. هایدگر در کتاب نیچه در بخشی به‌نام "ناهماهنگی خشماگین حقیقت و هنر" (The Raging Discordance between Truth and Art) به بررسی این تراحم می‌پردازد.

هنر، شکننده هنجارها و **خلق‌کننده** هنجارهای جدید است. وظیفه حقیقت، یا در اینجا، هنجار یا قانون، **پروراندن** جامعه است تا به حد آن حقیقت و قانون برسد. انس به زندگی یعنی علاقه به ثبات و در عادات و قوانین ثابت زندگی کردن. زمانی که جامعه آمادگی گذشتن از آن حقیقت یا قانون را داشت، هنر باید حقیقت بعدی را خلق کند. به این دلیل است که نیچه در بخشی از کتاب خواست قدرت از "انضباط و پرورش" صحبت می‌کند. وظیفه قانون این است که جامعه را به آن شکل درآورد و آماده کند تا پذیرای قانون بعدی شود. یعنی هر قانون مهم است ولی در دوره خود، در انتهای آن دوره باید به کناری گذاشته شود و خالقان یا مجتهدان واقعی جامعه قانون جدیدی وضع و پیشنهاد کنند.

در انتها می‌خواهم به نکته‌ای بسیار اساسی اشاره کنم و آن این‌که، رشد و درپی آن تکامل، مقوله‌ای فراتر از پیچیدگی فیزیکی است. پیچیدگی فیزیکی؛ پدیده‌ای که پیچیدگی روحی هم دارد مثل مثل نوک کوه یخ است. برای بحث اصلی این نوشته، بر این نکته باید تأکید کرد که **روحیه**، ریشه اصلی خواست

قدرت است که به دو نوع کلی قابل تقسیم است؛ روحیه سروری و روحیه بردگی. برای ما که استبدادزده هستیم، شناخت این بردگی و تمام مظاهر آن در زندگی روزمره، ساختار جامعه و کلاً فرهنگمان از حیاتی‌ترین وظایف است.

#### ۹- چه باید کرد؟

اکنون به اطراف خود نگاه می‌کنیم و می‌خواهیم پیچیدگی را در دنیا زیاد کنیم. برای این کار لازم است ابتدا دنیا را بشناسیم. سپس بعد از تشخیص نیروهای ضد حیات، یعنی نیروهایی که هدفشان کنترل و نه رشد (۱۰) انسان‌هاست، باید در جهت تضعیف آنها برآمد تا به حیات اجازه رشد بیشتر داده شود. در انتخاب عمل برای ازدیاد پیچیدگی در دنیا، اولین کار جلوگیری از تحرک نیروهای عکس‌العملی و متحجری است که بازدارنده ایجاد پیچیدگی، رشد و حیات هستند. در دوران کنونی ما این نیرو امپریالیزم جهانی است که چون هدفش تبدیل همه چیز (طبیعت و انسان) به آنچه هایدگر "ذخیره آماده" (Standing Reserve) می‌نامد، است، از نظر آن همه باید در دور ضد انسانی تولید برای مصرف... برای کنترل شرکت کنند. برای ایجاد پیچیدگی بیشتر باید این نیروی ضدحیات را تضعیف کرد. اثرات یک عمل را باید در کل (جامعه جهانی) بررسی کرد، و سپس به مخرب‌ترین نیرو پرداخت. (اول، رجم شیطان بزرگ). این که فوکو می‌گوید "جهانی فکر کنید، محلی عمل کنید" به همین معناست. "محلی عمل کردن" در تفسیری عمیق‌تر، یعنی باید اول بدنه‌سازی کرد، ولی بدنه سیستمی را باید ساخت که نیرویی فعال و آزادیخواه است که در تضعیف ضدحیات‌ترین نیرو (امپریالیزم) می‌کوشد. برای نمونه، فرهنگ مصرف‌پرستی بدنه مهمی است که نظام امپریالیستی را پشتیبانی می‌کند. بنابراین یکی از اولین قدم‌ها باید جایگزین کردن این فرهنگ باشد. ولی از این مهم‌تر و اساسی‌تر فرهنگ بردگی است که مولد اصلی استبداد است.

برای تعیین جهت عمل، بررسی این که نتیجه عملی که می‌خواهیم انجام دهیم، در دنیا بیشتر پیچیدگی پدید می‌آورد یا نه، قطعاً لازم و مهم است. ولی مهم‌تر از آن، قابلیت پذیرش چنین محاسبه و نتیجه‌ای است. به سمت حیات‌بودن به معنای پذیرای تغییر به سمت پیچیده‌تر شدن است. در اینجا این روحیه پذیرایی است که عامل مهم‌تر است؛ و این روحیه، جواب سوال اول است. روحیه مقوله‌ای فراروانی است و روحیه پذیرایی از آن نوع است که هایدگر Glassenheit می‌نامد. درنهایت این روحیه است که تصمیم می‌گیرد و جهت را تعیین می‌کند.

۱۳۸۳/۱۲/۱

(۲/۱۹/۲۰۰۵)

Shafaghi @ gmail.com

پی‌نوشت‌ها

- ۱-ر.ک. بحث هایدگر در مورد فعل "بودن" و ریشه سانسکریت آن به معنی "رویدن".
- ۲-ر.ک. پارادوکس زنون؛ پارادوکس خلقت در آگوستین؛ پارادوکس شر در آگوستین و الهیات قرون وسطا.
- ۳-ر.ک. بحث پیچیدگی کلموگروف - چیتین (Kolmogorov-Chaitin Complexity) و مفهوم نظریه اطلاعات الگوریتمی در

Chaitin, Gregory J. Algorithmic Information Theory. Cambridge University Press, ۱۹۸۷.

۴- ترجمه از داریوش آشوری (با کمی تغییر): فردریش نیچه، تبارشناسی اخلاق، داریوش آشوری (مترجم)، تهران، نشر آگاه، ۱۳۷۷.

۵- ر.ک. مقوله پیچیده "جنگ تمام عیار" مطرح شده توسط نظریه پرداز جنگ و سرعت "پل ویریلیو" در کتاب او به همین نام: Virilio, Paul, Pure War

۶- در اینجا این توضیح باید داده شود که حتی اگر قدرت به معنی زور و پیچیدگی نشان تکامل باشد، امپریالیزم و همه تمامیت خواهان، زورگویان، نتولیرالیزم یا سلطنت طلبان امپریالیست پرست حقی برای اعمال قدرت خود ندارند. این منطق متناقض را ژان ژاک روسو در کتاب قرارداد اجتماعی، بخش ۳، این چنین نمایان می کند:

"فرض کنید که این به اصطلاح "حق" قوی ترین فرد وجود داشته باشد. از نظر من تنها نتیجه آن مخلوطی بی معنی خواهد بود. زیرا اگر زور، حق به وجود می آورد، اثر با علت تغییر می کند: هر نیرویی که قوی تر از اولی باشد، حقوق آن را از آن خود می کند. تا امکان این باشد بدون تنبیه شدن سرپیچی کرد، سرپیچی مشروع می شود؛ و چون قوی تر بودن همیشه حق است، تنها چیزی که مهم است این است که طوری عمل کنی که قوی ترین بشوی. اما این چگونه حقی است که وقتی که زور شکست خورد (کمتر شد)، آن هم از بین می رود؟ اگر باید از کسی پیروی کنیم چون زور پشت سرش است، پس لازم نیست که پیروی کنیم، چون باید [براساس حق] پیروی کنیم و اگر مجبور نیستیم (به دلیل زور) پیروی کنیم، پس اجباری هم نیست، براساس حق نیست که چنین کنیم. بنابراین کلمه "حق" چیزی به زور اضافه نمی کند: در این رابطه حق اصلاً معنی ای ندارد."

[http://www.constitution.Org/jjr/socon\\_01.htm#002](http://www.constitution.Org/jjr/socon_01.htm#002)

۷- باید به انسجامی که بین خود و محیط ایجاد می شود دقت کرد. در مرحله اول، باید مدلی هر چه کامل تر از محیط یا پدیده های مورد نظر در محیط داشت؛ که این مستلزم شناخت و تعامل با آن پدیده هاست. در مرحله بالاتر انسجام، رابطه ای دم دستی باید به وجود آید. رابطه انسان با دستش و یا رابطه یک تنبک زن با دست خود و با تنبک خود همگی دم دستی هستند. در این روابط دانشی غیر از دانش سمبلیک وجود دارد. دانش نهفته در این مهارت ها را می توان "دانش جسمانی" نامید. نمونه دیگر که با آنچه گفتم فرق دارد، رابطه بین دو انسان یا گروه انسانی است، مثل رابطه دو عضو یک زوج اسکیت باز روی یخ (پاتیناژ). مهارتی که این هر دو طرف نسبت به هم دارند، نشان آن انسجامی است که مورد نظر است.

۸- مثل نیچه در مورد بره و عقاب در تبارشناسی اخلاق به این مقوله مربوط نمی شود.

۹- این که ناگهان بحث از روحیه می شود، خود از مشکل ترین و عمیق ترین مقولات فلسفه است که در غرب فقط نیچه و بیشتر از او هایدگر (به پیروی از استاد که هارت Meister Eckhart) به ترتیب غیرمستقیم و مستقیم فقط به آن اشاره می کنند.

۱۰- رشد واقعی با امکان تجزیه کردن به دست می آید و این درسی است که مارکس، گرچه نه خیلی صریح، می دهد.

سوتیتر:

انسان پیچیده ساختارهای پیچیده‌ای همچون سازمان‌های اجتماعی، نظام حقوقی و به تبع آنها فناوری‌های پیچیده خلق می‌کند. پس ویژگی دوم حیات (دنیای زنده)، به‌ظاهر پیچیدگی است

در فلسفه نیچه همچون بیشتر فلاسفه دستوری اخلاقی نهفته است: همه چیز چنین و چنان است، پس باید چنین و چنان بود

این که حیات به سمت توسعه و متکامل شدن می‌رود، که نظر نیچه هم هست و ما نیز به‌عنوان مسلمان به آن معتقدیم (انا لله و انا الیه راجعون)، موجب کمرنگ شدن مسؤلیت فردی نمی‌شود

### اصلاح قوانین مادر به رسم روزمرگی

"اتاق بازرگانی، صنایع و معادن ایران" نقش بسزایی در اقتصاد کشور بویژه در بخش خصوصی داراست، اما ترکیب آن به گونه‌ای است که برخی معتقدند نمی‌توان به راحتی تغییراتی در ساختار سنتی اتاق ایجاد کرد و مدیریت سنتی اتاق و روابط حاکم بر آن را به‌عنوان جریانی با نفوذ در حوزه تجارت بازرگانی به حساب می‌آورند.

تشکیل مجلس هفتم و راه‌یابی نومحافظه‌کاران به کمیسیون‌های مرتبط با حوزه اقتصاد و تجارت و بازرگانی، نوعی تعامل بین سنتی‌ها و نومحافظه‌کاران ایجاد کرد که طرح اصلاح موادی از قانون اتاق بازرگانی و صنایع و معادن را می‌توان حاصل آن برشمرد.

اما این همسویی مانع از آن نیست که سیدعلی‌نقی خاموشی - رئیس اتاق - به نقد عملکرد مجلس هفتم در خصوص "ثبیت قیمت‌ها" نپردازد. انتقاد او متوجه جریانی از اقتصاددانان مجلس است که قصد دارند نقش عاملیت دولت در اقتصاد را حفظ کنند. خاموشی از تأخیر در ابلاغ تفسیر اصل ۴۴ ناراحت است، چرا که تأخیر موجب شکل‌گیری جریان‌هایی می‌شود که مخالف کاهش نقش دولت در اقتصادند و معتقد است بخش خصوصی برای سرمایه‌گذاری ابزار (اصل ۴۴) می‌خواهد. وی می‌گوید: با وجودی که تفسیر اصل ۴۴ به تأیید مقام معظم رهبری رسیده، اما هنوز عده‌ای می‌گویند "خیال می‌کنید همه چیز تمام شده، ما نمی‌گذاریم انحصارات پایان یابد!" خاموشی در همایش "اقتصاد و معدن" (۱) در رابطه با مشکلات خصوصی‌سازی می‌گوید، نتیجه آن طوری شده که امروز کارگران در خیابان راه می‌افتند و اعتراض می‌کنند و این همان حجمه‌ای است که گروهی برای انحراف از اهداف رفع انحصار در پیش گرفته‌اند. خاموشی "مبارزه عقیدتی" با جریانی را مطرح می‌کند که موافق عاملیت دولت در مسائل اقتصادی‌اند که تعدادشان هم کم نیست و در تمام شریان‌های کشور حضور دارند، در مجلس هفتم هم کسانی هستند که نمی‌خواهند انحصار بشکند. وی معتقد است این تفکر در بدنه اجرایی دولت نیز وجود دارد. به گفته خاموشی استدلال این جریان این است که چون انحصارات کامل نشده، دولت نتوانسته به وظایف خود درست عمل کند. درحالی که وی معتقد است انحصارات دولتی موجب رشد و شکوفایی نمی‌شود. شاید این نوع برخوردها به آنجا رسیده که رئیس اتاق انتقاد خود را بدین گونه متوجه مجلس ششم کرده که در کنار خدمات اقتصادی که کردند، از جمله حذف وثیقه هنگام دریافت وام از بانک‌ها، هرچند که با بی‌توجهی بانک‌ها روبه‌رو شد، اما تنش‌های سیاسی نیز به وجود آوردند، به طوری که نتوانستیم با سازمان‌هایی که از اجرای قانون تخلف کردند برخورد کنیم؛ تنش‌ها بیشترین صدمه را به بخش اقتصادی می‌زند. خاموشی از مجلس هفتم خواست که اختلافات سیاسی را کنار بگذارند. وی مهم‌ترین انتقاد در دوره مجلس ششم را این می‌داند که بدنه اجرایی با بدنه قانونگذاری هماهنگ نبود، حتی آیین‌نامه‌هایی که نوشته می‌شد با تعلق‌گذاشته شد. هرچند که تلاش‌هایی به منظور کوچک‌سازی دولت انجام گرفت اما براساس قانون برنامه سوم، دولت ۷۰ میلیارد تومان سرمایه‌گذاری می‌کند که در مقایسه با ۷ میلیارد تومان سرمایه‌گذاری بخش خصوصی، ده‌برابر بیشتر است. این اقدام در حالی است که در مجلس ششم سهم بخش خصوصی از صندوق ذخیره ارزی مساوی با سهم دولت، یعنی سهم هر کدام از صندوق، معادل ۵۰ درصد در نظر گرفته شده است. البته رئیس اتاق بازرگانی تهران معتقد است که دولت در پرداخت منابع صندوق

ذخیره ارزی به بخش خصوصی توجه نکرده و قوانین را اجرا نکرده است و بنا به گفته برخی دست‌اندرکاران، ارز مربوطه به خریدهای خارجی تعلق می‌گیرد و مصرف‌کنندگان و فروشندگان داخلی از این اعتبار محروم می‌گردند.

در هر صورت کاهش تصدی‌گری دولت و ایجاد فضای رقابتی، روح طرح‌هایی است که می‌تواند در مجلس هفتم از آرای بسیاری از نمایندگان برخوردار شود. خواسته مسئولان اتاق بازرگانی، صنایع و معادن از مجلس هفتم این است که به‌سوی عملیاتی‌کردن قوانینی گام بردارند که در مجلس ششم تصویب شده است و این قوانین را به بدنه دولت و بخش اجرایی تزریق کنند و همکاری و همراهی اتاق را هم در این راه در نظر بگیرند.

\*\*\*

طرحی از سوی نمایندگان برای اصلاح موادی از قانون اتاق بازرگانی، صنایع و معادن به کمیسیون اقتصاد ارائه شده بود و چون طبق آیین‌نامه داخلی پس از گذشت یک‌ماه کمیسیون نظری در آن رابطه نداد، به درخواست صدنفر از نمایندگان این طرح در دستور کار جلسه علنی روز ۸۳/۹/۲۹ قرار گرفت. کوهکن که از طراحان طرح است می‌گوید: این اصلاح به این دلیل است که در مراجعه افراد و اعضا به اتاق کار آنها معطل مانده و به‌دلیل ابهام قانونی بخشی از کار به اتاق ایران مربوط است و وزارت بازرگانی به استناد آیین‌نامه اجرایی قانون مقررات صادرات و واردات، نه به استناد قانون، این اختیارات را به شعب اختصاص می‌دهد. وی می‌گوید: جزوات و نامه‌هایی در رد اصلاحیه، بدون نام از بیرون فرستاده شده و پخش شده، اما جالب است که همه آنها بر اصلاح قانون تأکید دارند.

کوهکن در توضیحات خود ادامه داد: اعضای اتاق ایران توسط منتخبینی که از هیئت نمایندگان اتاق‌های سراسر کشور آمده‌اند انتخاب می‌شوند و اتاق ایران تحمیلی بر اتاق‌ها نیست و دولت یعنی دو وزارتخانه، در اتاق تهران ۲۰ نماینده دارد. درحالی‌که در اتاق ایران، هیئت نمایندگانش هم نماینده ندارد و این بیشتر به مزاح شبیه است. مطابق قانون فعلی، شرکت‌های دولتی که کارت بازرگانی دارند، یک‌جا در انتخابات کنار اعضای غیردولتی قرار می‌گیرند و در هیئت نمایندگان می‌آیند و از رانت قانونی ۲۰ نفر استفاده می‌کنند. کوهکن گفت: دولت باید تصدی‌گری را کم بکند و اجرا را در این بخش به مردم بسپارد ولی نظارت خودش را حفظ کند.

در طرح ارائه شده نظارت شورای عالی که اعضای اصلی آن شامل وزیرای بازرگانی، صنایع و معادن، اقتصاد و جهاد کشاورزی است، افزایش یافته است. وی که قبلاً رابط اتاق با مجلس بوده است ادامه داد: با گذشت ۱۴ سال از تصویب این قانون و با تغییرات اساسی در برنامه‌های اقتصادی کشور، این قانون تغییری نکرده است.

نوروززاده در مخالفت با کلیات طرح گفت نباید قانون را برای کوتاه‌مدت بنویسیم قانون برای طولانی‌مدت است و نه برای صنف و گروه خاصی و برای این که مشکلات مقطعی یک اختلاف را

حل بکنیم. نورووززاده تأکید کرد که بهتر بود با استفاده از نظرات کارشناسان، مرکز پژوهش‌ها، کمیسیون و دعوت از تشکل‌ها، این طرح تهیه می‌شد. زیرا در برنامه پنج‌ساله سهم اقتصاد کشور را در بخش خصوصی از ۲۵ درصد به ۶۵ درصد رساندیم، آیا لازم نبود اعضای بخش خصوصی در نوشتن این طرح مشارکت داشته باشند؟

به اعتقاد نورووززاده بهتر بود لایحه از طریق دولت می‌آمد. وی از کوهکن پرسید که کدام مطلب محتوایی را در این طرح نوشته‌اید که بتوانیم در شور دوم تغییر بدهیم، جز آن که برای اتاق‌های شهرستان‌ها محدودیت ایجاد کرده‌اید؟ و شهرستان‌های کوچک که موقعیت اتاق تهران را ندارند چگونه می‌توانند در اقتصاد ایران نقش آفرین باشند؟ در صورتی که در قانون پیش از انقلاب اهمیت اتاق تا آنجا بود که اگر دولت یک قانون اقتصادی تصویب می‌کرد، می‌بایست با نظر اتاق می‌بود و در صورت اختلاف در هیئت دولت، به اختلافات رسیدگی می‌شد. اگر شما ارتباط با دولت را قطع کنید، تصمیمات اینها برای بایگانی شدن باقی خواهد ماند. حذف ۲۰ نماینده که دولت معرفی می‌کند، در واقع همان حلقه مفقوده می‌شود، زیرا اینها تصمیم می‌گیرند و تصمیماتشان در قالب یک نامه باید به دولت منتقل شود. وجود ۲۰ نفر برای آن است که تصمیمات بخش خصوصی را به دولت وصل کنند. در کنار این ۲۰ نفر، ۴۰ نفر انتصابی از سوی تشکل‌ها و صنوف مختلف است، از طرف ۱۶ هزار عضو تهران هم ۴۰ نفر انتخاب می‌شوند و ۸۶ نفر هم از بین اتاق‌های دیگر معرفی می‌شوند و جمعاً ۱۸۶ عضو می‌شوند. نورووززاده ادامه داد: اینجا جایگاه تصمیم‌گیری مسائل اقتصادی است؛ اگر ساختار آن را هر می‌از بالا به پایین ببینید، زمینه ایجاد کارتل‌ها و تراست‌ها را ایجاد خواهید کرد و کانونی خواهد شد که قطعاً هدف شما هم این نیست.

نورووززاده تأکید داشت در این طرح حذف اتاق تهران با ۱۶ هزار عضو آمده است، درحالی که این اتاق نقش بسیار پررنگی در اقتصاد ایران دارد.

موافقان طرح، مخالف مداخله بیش از حد دولت در تشکلی که نماینده بخش خصوصی است می‌باشند. اما نظر مخالفان این بود که اساساً اختلافات اجرایی را نباید با قانون حل کرد. اگر قانون رأی بیاورد، جامعه دچار یک هیجان اضافی می‌شود، ضمن آن که می‌بایست گزارش مرکز پژوهش‌ها هم می‌رسید.

ندیمی عضو کمیسیون اقتصادی گفت ما میلیاردها تومان به یک بازوی پژوهشی به نام مرکز پژوهش‌ها پول می‌دهیم، البته آنها هم شروع کرده بودند ولی اجازه ندادند که اینها را به کمیسیون بیاوریم. سوال این است که آیا تهران نباید اتاق داشته باشد؟ و اگر داشته باشد مثل استان‌های دیگر باشد یا در اتاق ایران هضم شود؟ با آن که بیشترین حجم صنعت و کشاورزی و بازرگانی را اتاق تهران



دارد. پرسش‌های دیگری نیز مطرح است، مانند این که درآمد اتاق تهران چگونه تأمین می‌شود؟ اتاق ایران مجری پروژه است یا نقش هماهنگ کننده و کنترل کننده را دارد؟ احمد توکلی که در موافقت با اصلاحات قانون سخن می‌گفت، توضیح داد که اولاً مرکز پژوهش‌ها یک میلیارد و خرده‌ای بیشتر بودجه ندارد و در رابطه با طرح به نامه حضرت امیر(ع) به مالک اشتر اشاره کرد که امیرمومنان(ع) تأکید شدیدی بر رسیدگی و حمایت حکومت از تولیدگران و تجار و بازرگانان داشته و متذکر می‌گردد که اینها روحیتاً اهل کشمکش با حکومت نیستند اما یک خطر دارند و آن این است که میل به تحکم بر بازار دارند که امروز از آن به کسب قدرت بازاری تعبیر می‌شود. بنابراین و همان‌طور که ما در علم اقتصاد بر آن استدلال می‌کنیم، باید بر این میل نظارت بشود که انحصارات بر اقتصاد مسلط نشود. روح این طرح کاهش نقش دولت در وضع کنونی و افزایش نقش بخش خصوصی است. توکلی گفت که او از این روح دفاع می‌کند و افزود: الان بخش زیادی از قدرت اقتصادی و بنگاه‌های اقتصادی دست دولت است و دولتی‌ها به طور طبیعی در انتخابات شرکت می‌کنند. دلیلی ندارد که ما در اتاق تهران که مهم‌ترین اتاق کشور است و صنعت و خدمات در آنجا متمرکز است، امتیاز ویژه‌ای قرار بدهیم، علاوه بر آنچه دولتی‌ها به طور طبیعی حق شرکت دارند. این عضو کمیسیون برنامه و بودجه و محاسبات گفت: در واقع کلیات طرح نظرات دولت را می‌پذیرند، برای آن که از ۸ نفر اعضای شورایی نظارت پنج نفر دولتی هستند و حتی سه نفر بقیه می‌توانند از مدیران بنگاه‌های اقتصادی دولتی شرکت کنند، در نتیجه نظارت در دست دولت باقی می‌ماند.

توکلی تضادهای درون اتاق را چنین توضیح داد: تعدادی از کسانی که قبلاً مدیران بلندپایه دولتی کشور بودند، به بخش خصوصی رفته‌اند و الان در واقع "خصولتی" هستند، نه خصوصی هستند نه دولتی، و از این موقعیت خودشان که وصل به قدرت بودند و به تعبیری الان هم هستند استفاده می‌کنند. در نتیجه به اختلاف جدی بین دولت و بخش خصوصی دامن می‌زنند. وی از نمایندگان خواست که اگر جهت‌گیری تقویت بخش خصوصی را تأیید می‌کنند به کلیات این طرح رأی بدهند و در شور دوم هم جزییات آن اصلاح شود.

اما مخالفت حسن کامران به رویه و رسمی بود که بر اساس آن طرح‌ها به صحن مجلس آورده می‌شود. وی گفت: هر کسی یک جا کار می‌کند نباید یک طرحی بردارد، زود هم امضا جمع کند و ارائه بدهد، این هم رسم بدی در این مجلس است. کامران افزود: ما می‌گوییم که باید به مردم توجه داشته باشیم؛ در اصلاح قانون، تقویت تشکلهای مردمی را در مقدمه آورده‌اند. وی از کمیسیون اقتصاد خواست که توضیح دهند که از کدام یک از این تشکلهای خواستند که نظر بدهند. وی گفت گاهی در شهر اصفهان در جلسات اتاق شرکت می‌کند، بعضی از آنها گفته‌اند که مواردی تصویب می‌شود و نظر آنها را هم نمی‌خواهند. کامران افزود: این "ارباب جدید" است، ارباب جدید یعنی ما بدون این که نظر

مردم را در نظر بگیریم، قانونی می‌گذاریم و تازه محدودشان هم می‌کنیم. در این قانون جدید گفته شده ۲۰۰ نفر به بالا می‌توانند نماینده داشته باشند، ولی در قانون قبلی ۱۵۰ نفر به بالا بود. ما می‌گوییم در برنامه‌ریزی، اختیاراتمان را بیشتر به پایین تفویض کنیم. کامران ادامه داد: درست نیست که برای دعویمان هر بار یک طرح بیاوریم، عقل حکم می‌کند که بنشینید دعویتان را حل کنید. اگر قرار است که ما برای حل دعویمان وقت مجلس و کمیسیون را بگیریم، تقاضای اولویت بدهیم، اصلاً رسم درستی نیست! اگر ما برای صنعتگر و کشاورزمان دل می‌سوزانیم، بعد هم می‌گوییم دولت تصدیق‌اش را کم بکند و به مردم بپردازیم، این چه راه توجیه به مردم است؟!

این عضو کمیسیون امنیت ملی ادامه داد: ما به‌عنوان یک تشکل علمی، وقتی بحث علمی می‌کنیم از همه همکاران، نظرخواهی می‌کنیم. اگر چیزی می‌خواهید، برای مردم بنویسید و از خود مردم مشورت بگیرید. کامران درحالی‌که تعجب خود را از نظرات آقای توکلی به‌عنوان رئیس مرکز پژوهش‌های مجلس ابراز می‌کرد ادامه داد: به‌هرحال ما بایستی از همه بخواهیم نظراتشان را بدهند، حتی ممکن است در همان تشکل‌های غیردولتی، مخالف هم داشته باشد، چه اشکال دارد. باید حرف مخالف و موافق را بشنویم، آسمان که به زمین نمی‌آید که به این تعجیل آورده‌اید که آقا بیاید تصویب بکنید. مثل این که بحرانی پیش آمده است! بحران در صنعت این است که شما نساجی‌هایتان دارد تعطیل می‌شود، هیچ‌کس هم که به دادشان نمی‌رسد، بحران این است که بانک‌هایتان گیر دارد، بروید آنها را حل کنید. سپس کامران در توضیح معنای کمیسیون تخصصی گفت: صیغه کمیسیون تخصصی این نیست که مثلاً اگر کمیسیون اقتصاد بود، برود از وزارت ارشاد بازدید کند! صیغه‌اش این است که بنشیند و وقت بگذارد. این هم که ما از دستشان می‌گیریم، واقعاً رسم درستی نیست. اصلاً رسم اصول‌گرایی هم نیست که ما می‌خواهیم اسمش را بگذاریم. اینها یک رسم روزمرگی است، یک رسم انفعالی است. وی ضمن مخالفت با کلیات این طرح گفت: چند بند به‌عنوان یک طرح سر هم شده، بدون مشورت از همه ارکان نظام. عیب ندارد از دولتی‌ها هم نظر بگیرید، دولتی‌ها شمر نیستند یا مخالف‌اند یا موافق. وقتی قرار است که قانونی بشود، چه اشکال دارد از همه نظر بخواهیم؟ کامران در توضیح این رسم گفت: بارها شده که ما قانون تصویب کردیم، بعد می‌بینیم اشکال دارد؛ چون راه می‌افتیم، این را ببینیم، آن را ببینیم بالاغیرتاً رأی بدهید، این که بحث علمی نیست، کارشناسی نیست! کامران به‌عنوان کسی که تجربه چند دوره نمایندگی مجلس را دارد گفت: این شیوه غیرعلمی و غیرعقلی است.

وی خطاب به توکلی گفت: آقای دکتر توکلی این شیوه‌ها ضد نهج‌البلاغه است؛ نهج‌البلاغه می‌فرماید شما عقلتان را به کار ببرید و توجه مردم هم این است که ما نظرات مردم را بگیریم. وی ادامه داد: شما در طرح گفته‌اید که "با توجه به تحولات اقتصادی داخلی در یک دهه اخیر"، اگر ما می‌گوییم تحولات اقتصادی، حداقل آن است که از نخبگان نظر بخواهیم... در بازار هم ما آدم‌های با تجربه‌ای

داریم، این طور نیست که بگوییم همه اقتصاد بازار الکی است، در بازار هم بعضی‌ها با تجربه خودشان نظر دارند. عیب ندارد، هم از بازار بخواهیم، هم از دانشگاه، هم از اقشار و هم از اصناف، بعد هم بیاییم یک لایحه را پخته کنیم. کامران سپس به بحث پیرامون "حفظ شأن نظارتی دولت" پرداخت و گفت: وقتی حاکمیت یک ریال هم می‌دهد، باید نظارت داشته باشد. پول بیت‌المال است، در واقع در این قضیه، حتی مراعات ریزها را هم در نظارت‌مان باید بکنیم، اگر ریال آن را توجه کردیم، آن وقت نظارت‌مان هم معنی‌دار است، نظارت‌مان هم علمی است و هم پایدار. کامران در خاتمه سخنانش گفت: در واقع ما بایستی همه‌جانبه‌نگر باشیم، در قانون یک بعدی نگاه نکنیم، نیایم راه بیفتیم و بگوییم آقا! این را رأی بدهید، این را رأی ندهید، ما بایستی بحث‌های کارشناسی بکنیم. این رسم دین ماست.

پس از طرح نظرات موافقان و مخالفان نوبت به نماینده دولت رسید. وی بحث "قوانین مادر" را مطرح نمود و توضیح داد که تغییر در قوانین مادر به ساختار قانون لطمه وارد می‌کند، ولی معنای حرف او این نبود که قوانین مادر تغییر نیابد، بلکه در صورت نیاز، این تغییر منوط به بررسی یک گروه کارشناسی بسیار قوی باشد که فصول مختلف یک قانون را رسیدگی کند. همان‌طور که در طول چندسال خدمت دولت، قوانین مادر طی چند لایحه مورد بازبینی قرار گرفته‌اند و در مجلس با تعامل این دولت و مجلس آن لوایح کامل شده و پس از تصویب در مجلس مورد تأیید شورای نگهبان نیز قرار گرفته است. وی در جواب موافقانی که می‌گفتند به کلیات رأی بدهیم، آنگاه اشکالات در جزییات طرح بحث شود، گفت: اگر کلیات مهم نبود که در قانون یک شور برای کلیات پیش‌بینی نمی‌کردند، کلیات درحقیقت روح قانون و نرم‌افزار آن است. نماینده دولت در بخش دیگری از سخنان خود گفت که عجله، به کیفیت قانون لطمه وارد می‌کند. از طرف دیگر مطرح شد که این قانون خیلی دولتی است. وی در توضیح گفت: در اتاق ایران ۲۰ نماینده دولت در بین ۱۸۶ نفر هستند و بقیه نمایندگان غیردولتی هستند و قطعاً با ۸۰ درصد دولتی بودن اقتصاد کشور باید نظارت دولت بر این گونه مراجع پررنگ باشد. وی از نمایندگان خواست تا اجازه بدهند بازبینی اساسی این قانون طی لایحه‌ای تقدیم مجلس شود. پس از بحث‌های موافقان و مخالفان، رأی‌گیری به عمل آمد. کلیات طرح توانست ۹۲ رأی موافق را از بین ۲۲۹ رأی به خود اختصاص دهد و در نتیجه در شور اول به تصویب نرسید.

**پی‌نوشت:**

۱- روزنامه شرق، ۱۳۸۴/۲/۱۷

**سوتیتر:**

خواسته مسئولان اتاق بازرگانی، صنایع و معادن از مجلس هفتم این است که به‌سوی عملیاتی کردن قوانینی گام بردارند که در مجلس ششم تصویب شده است و این قوانین را به بدنه دولت و بخش اجرایی تزریق کنند

کامران گفت: هر کسی یک جا کار می‌کند نباید یک طرحی بردارد، زود هم امضا جمع کند و ارائه بدهد، این هم رسم بدی در این مجلس است

کامران ضمن مخالفت با کلیات این طرح گفت: چند بند به‌عنوان یک طرح سر هم شده، بدون مشورت از همه ارکان نظام. عیب ندارد از دولتی‌ها هم نظر بگیرید، دولتی‌ها شمر نیستند یا مخالف‌اند یا موافق. وقتی قرار است که قانونی بشود، چه اشکال دارد از همه نظر بخواهیم؟

### عقب‌نشینی در طرح‌های خط لوله صلح

منبع: تایمز آسیا [www.Atimes.com](http://www.Atimes.com)

نوشته: گال لوفت (Gal luft)

مدیر اجرایی موسسه تجزیه و تحلیل امنیت جهانی (Institute for the Analysis of global Security)

اشاره: سال‌هاست که انتقال گاز از میدان پارس جنوبی واقع در خلیج فارس به پاکستان و هندوستان به یکی از مسائل راهبردی ایران در منطقه تبدیل شده است. برخی معتقدند که این "خط لوله صلح" علاوه بر تأمین درآمد برای ایران، هزینه جنگ بین هندوستان و پاکستان از یک‌سو و بین ایران و پاکستان از سوی دیگر را بالا برده و بنابراین احتمال هرگونه جنگ را کاهش می‌دهد که این هم از منافع راهبردی ایران می‌باشد. برخی دیگر از منظر کارشناسی در مهندسی مخازن نفت بر این باورند که به‌دلیل افت فشار مستمر در مخازن نفت، مقادیر معتدلی از نفت در زیر زمین به صورت تله درآمده و امکان رهایی و بهره‌برداری از آن متصور نیست، مگر با تزریق گاز به آنها. با این استدلال، این دسته از کارشناسان مخالف صادرات گاز آن هم به قیمت ارزان از یک‌سو و هزینه هنگفت سرمایه‌گذاری خط لوله از سوی دیگر می‌باشند.

برخی نیز از موضع امنیت ملی بر این باورند که شبکه توزیع سرتاسری گاز ایران باید به حدی پرفشار باشد که حتی در سردترین شرایط اقلیمی ایران پاسخگوی نیاز مردم باشد، تا مبادا به نارضایتی و شورش تبدیل شود. اینها معتقدند اولویت با تقویت شبکه داخلی گاز می‌باشد. گرچه هر سه دسته فوق از موضع نیک‌اندیشی و منافع ملی به اولویت خاصی می‌رسند، اما باید دید آیا دسته نخست که منافع ملی را در "خط لوله صلح" و

صادرات گاز به هندوستان و پاکستان می‌دانند، به مسائل امنیتی آن نیز اندیشیده‌اند؟ در این مقاله آقای گال لوفت مدیر اجرایی موسسه تجزیه و تحلیل امنیت جهانی، از منظرهای مختلف به بررسی موقعیت امنیتی خط لوله در بلوچستان و پاکستان پرداخته است و نشان می‌دهد که جبهه آزادیبخش بلوچستان پاکستان مخالف احداث چنین خط لوله‌ای است.

علاوه بر این، روزنامه "الحیات" نیز در مقاله‌ای با عنوان "جنگ خاموش بلوچستان" از منظری دیگر به بررسی وضعیت بلوچستان پاکستان پرداخته و مقوله استراتژیک جدیدی را مطرح می‌سازد و معتقد است به‌دنبال درج مقاله سیمورهرش در مجله نیویورکر و افشای این مطلب که مأموران اطلاعاتی پاکستان به همراه نیروهای امریکایی به منظور شناسایی سایت‌های اتمی ایران وارد ایران شده‌اند، ایران نیز طبعاً واکنش‌هایی نشان داده است.

به دلیل اهمیت موضوع بر آن شدیم تا مقاله آسیا تایمز و همچنین تلخیصی از مقاله الحیات را تقدیم خوانندگان کنیم، به این امید که مردم و مسئولان توجه بیشتری به این موضوع نشان دهند و در ضمن نشریه چشم‌انداز ایران را از دیدگاه‌های کارشناسی خود محروم ننمایند.

هم برای هندوستان تشنه انرژی و هم برای همسایه سریع‌اً در حال رشد آن یعنی پاکستان، نیاز به گاز طبیعی بیش از هر زمانی احساس می‌شود. پاکستان از یکی از بیشترین نرخ‌های رشد جمعیت در جهان برخوردار است و تقاضای آن برای گاز ظرف دو دهه آینده به میزان قابل ملاحظه‌ای رشد خواهد نمود. میزان تقاضای هند برای گاز تا سال ۲۰۱۵ تقریباً دو برابر خواهد شد و به دلیل کاهش منابع داخلی، آن کشور مجبور خواهد شد میزان واردات گاز خود را مرتباً افزایش دهد. ایران به‌عنوان کشوری که دارای دومین منابع گازی در جهان است از لحاظ جغرافیایی می‌تواند مناسب‌ترین منبع تأمین گاز برای هر دو کشور باشد.

هندوستان سه مسیر برای انتقال گاز از ایران را مورد توجه قرار داده است: حمل گاز توسط تانکر از طریق دریای عرب به صورت گاز مایع انتقال گاز از طریق خط لوله تعبیه‌شده در بستر دریا و یا انتقال آن از خشکی به وسیله یک خط لوله ۱۷۰۰ کیلومتری از میدان پارس جنوبی ایران به هند.

راه‌حل اخیر به‌معنای آن است که ۴۷۵ کیلومتر از خط لوله مورد نظر از خاک استان بلوچستان در جنوب پاکستان عبور نماید. اما مدت زیادی است که تنش‌های سیاسی میان هند و پاکستان مانع از آن شده که دهلی به‌دنبال اجرای یک پروژه انرژی برود که موجب وابستگی آن کشور به همسایه‌ای می‌شود که روابط چندان آرامی با آن ندارد. بهبود اخیر در روابط میان دو همسایه بالاخره باعث شده که هندوستان به این فکر بیفتد که امکانات خود را با امکانات پاکستان جمع نماید و یک پروژه سودمند برای هر دو کشور را مورد نظر قرار دهد که ارزش آن برابر ۴ میلیارد دلار ارزیابی می‌شود. یک سوم گاز انتقالی به پاکستان داده می‌شود و بقیه سهم هند است.

برای ایران، مشارکت هندوستان در پروژه از اهمیت فراوانی برخوردار می‌باشد. ایران امیدوار است که علاوه بر دستیابی به یک بازار بزرگتر برای گاز خود، حمایت سیاسی هندوستان را نیز در مواجهه با فشارهای سنگین بین‌المللی جهت خاتمه‌دادن به برنامه هسته‌ای خود به‌دست آورد.

ایران در مقابل موافقت هند برای خرید مقادیر فراوان گاز، قراردادهای خدماتی بزرگی را به شرکت‌های هندی واگذار نموده و در عین حال آنها را در پروژه‌های پالایش و دیگر پروژه‌های انرژی به میزان حدود ۴۰ میلیارد دلار مشارکت داده است.

روابط ایران با پاکستان نیز از اهمیت استراتژیک فراوانی برخوردار می‌باشد. در حالی که نیروهای امریکایی در دو کشور همسایه ایران یعنی افغانستان و عراق مستقر شده‌اند، ایران تلاش می‌کند نفوذ ایالات متحده در منطقه را از طریق تقویت روابط خود با پاکستان که یکی از مهم‌ترین متحدان امریکا در جنگ علیه تروریسم است، کنترل نماید. پاکستانی‌ها نیز به نوبه خود مایل‌اند سرزمین خود را به‌عنوان مسیر ترانزیت در اختیار صدور گاز طبیعی به هندوستان بگذارند. این امر نه تنها برای آنها یک منبع درآمد تولید می‌کند، بلکه موجب تقویت ثبات منطقه می‌گردد. نخست‌وزیر پاکستان، شوکت عزیز گفت که خط لوله ایران - پاکستان - هند برای هر سه کشور دارای منافع است و می‌تواند به‌عنوان یک اقدام برای ایجاد اعتماد مستمر و روابط اقتصادی قوی و شراکت تجاری میان این سه کشور مورد استفاده قرار بگیرد.

اما به نظر می‌رسد که این پیشنهاد دربرگیرنده نفع سه‌جانبه، مورد تهدید تروریست‌ها قرار دارد. چند روز پس از آن که وزیر نفت ایران، بیژن نامدار زنگنه وارد دهلی شد تا پیرامون آینده این خط لوله به بحث بپردازد، تروریست‌ها در پاکستان دو خط لوله گاز را منفجر نمودند تا به تمامی طرف‌های ذیربط پیغام بدهند که "خط لوله صلح" هر چه به همراه داشته باشد صلح به همراه نخواهد داشت.

منطقه مرزی میان بلوچستان و پنجاب که قرار است خط لوله در آنجا تعبیه شود، یکی از فقیرترین مناطق پاکستان و همچنین ناآرام‌ترین منطقه آن کشور به حساب می‌آید. در سال‌های اخیر این منطقه عرصه جنگ میان گروه‌های شبه‌نظامی وابسته به قبایل مختلف بلوچ بوده است. درگیری‌های مسلحانه پراکنده منجر به حملات مختلف علیه لوله‌های آب، خطوط انتقالی نیرو و تأسیسات گاز شده است. با این حال، این منطقه به دلیل ذخایر فراوان نفت و گاز خود از اهمیت استراتژیک برخوردار است. اما این منابع ثروت، فایده چندانی برای اهالی قبایل بلوچ نداشته و ندارد. فقدان پیشرفت اقتصادی و احساس عمیق جدایی از حکومت، موجب پیدایش عدم اعتماد عمیق میان حکومت مرکزی و مردم بلوچ گردیده است.

در نتیجه این وضعیت، قبایل مزبور اکنون با اجرای هرگونه پروژه انرژی در منطقه مخالفت می‌ورزند. در ژانویه ۲۰۰۳، خرابکاری علیه یک خط لوله گاز در منطقه سویی (Sui) گاز ورودی منطقه پنجاب را قطع کرد. پس از آن، در ماه ژوئن، موجی از حملات علیه تأسیسات گاز باعث شد تا دولت نیروهای نظامی خود را برای حفاظت تأسیسات به منطقه اعزام کند. در مدت باقی‌مانده از سال ۲۰۰۳ و سال پس از آن، درگیری‌ها تا حدودی خنثی شد ولی عوامل ناراضی جمعی محلی مورد رسیدگی قرار

نگرفت. اسلام‌آباد اخیراً برای آرام‌ساختن منطقه سیاست معمول تنبیه را تا حدودی با پاداش نیز همراه ساخته و میزان سرمایه‌گذاری در پروژه‌های توسعه منطقه‌ای را افزایش داده است. با این حال، چنین به نظر می‌رسد که خشونت دوباره آشکار شده و منطقه تقریباً در حال لغزش به سمت وضعیت جنگ است.

در شب هشتم ژانویه ۲۰۰۵، تروریست‌های جبهه آزادیبخش بلوچ (BLF) اقدام به پرتاب راکت به طرف خط لوله نموده و به مدت چندین ساعت به تبادل آتش با نیروهای امنیتی پرداختند. در جریان این تبادل آتش، خط لوله دچار حریق گردید و بدین ترتیب، سوخت یک نیروگاه قطع شد و شش نفر به قتل رسیدند. در جریان یک حادثه دیگر، جبهه آزادیبخش بلوچ حمله‌ای را علیه یک خط لوله در نزدیکی شهرک سویی، در ۲۵۰ مایلی شمال کراچی ترتیب داد. این منطقه به‌تنهایی حدود ۴۵٪ کل گاز پاکستان را تولید می‌کند. چندین راکت نیز در نزدیکی خط لوله اصلی تأمین گاز استان‌های سند و پنجاب منفجر شد، ولی خسارتی به بار نیاورد. در ۱۱ ژانویه، افراد مسلح بلوچ به تأسیسات مورد بهره‌برداری شرکت نفت دولتی پاکستان در سویی حمله‌ور شدند. این افراد مسلح، نگهبان‌های تأسیسات را شکست دادند و به خط لوله و یک پالایشگاه آسیب وارد ساختند. مهاجمان همچنین ده تن از کارکنان شرکت توسعه آب و نیرو را که بزرگ‌ترین موسسه آب و نیرو در پاکستان است به گروگان گرفتند. این حملات باعث قطع گاز و برق و همچنین قطع فعالیت یک کارخانه کود و مواد شیمیایی شد.

بسیاری از مردم منطقه بر این باورند که حملات اخیر در استان بلوچستان با هدف خرابکاری علیه پروژه خط لوله و دیگر پروژه‌هایی شده که تأسیسات گاز سویی را به میدین گاز ترکمنستان متصل می‌سازد. اگر این تصور درست باشد، امیدی به قطع حملات نیست و این امر به نگرانی‌های هند در خصوص قابل اعتماد بودن پروژه دامن خواهد زد. احتمال خرابکاری علیه طرح خط لوله ایران - هند توسط گروه‌های مسلح در پاکستان هر روز بیشتر می‌شود چرا که تروریست‌ها مرتباً از متحدان خود در عراق در خصوص منافع استراتژیک خرابکاری‌های مستمر علیه تأسیسات زیربنایی نفت درس‌های تازه می‌آموزند. این موضوع بویژه پس از اظهارات ماه گذشته اسامه بن‌لادن برای پیروانش صدق پیدا کرده که آنها را ترغیب به هدف قراردادن خطوط لوله نفت اطراف خلیج فارس می‌نمود.

در چند هفته آینده هند باید تصمیم نهایی خود را در این خصوص اتخاذ نماید که آیا مایل است به پروژه خط لوله بپیوندد یا خیر. اگر پاکستان واقعاً بخواهد هند بار اجرای پروژه را تقبل نماید، باید به دهلی ثابت کند که قادر است امنیت و ثبات مسیر خط لوله را تأمین نماید.

رئیس‌جمهور پاکستان، پرویز مشرف به افراد قبایل بلوچ هشدار داد که از خشونت دست بردارند و تهدید کرد که علیه آنان به زور متوسل خواهد شد: "ما را مجبور نکنید... الان دهه ۱۹۷۰ نیست و

این بار حتی فرصت نمی‌کنید بفهمید که با چه چیزی به شما ضربه وارد کرده‌ایم." او این مطلب را با اشاره به سرکوب جدایی‌طلبان منطقه در دهه ۱۹۷۰ بیان کرد. همان‌طور که تجربه دیگر مناطق جهان در مورد حمله به خطوط نفت نشان می‌دهد، پایان‌دادن به حملات ممکن است عملاً یک مأموریت ناممکن باشد. با این حال، اسلام‌آباد پیشتر عنوان کرده که پروژه خط لوله را تعقیب خواهد کرد، حتی اگر هند نخواهد به آن ملحق شود.

\*\*\*

## جنگ خاموش بلوچستان

بررسی نزاع چهارجانبه و خاموش ایران، هند، پاکستان و امریکا در بلوچستان پاکستان

منبع: الحیات، بهمن ماه ۱۳۸۳

شهر کوچک و دورافتاده "سویی" پاکستان، که بیشتر از ۲۵ هزار نفر جمعیت ندارد، طی هفته‌های گذشته با ورود صدها تن از نظامیان، یگان‌های ویژه و افسران اطلاعاتی پاکستانی، که هلی‌کوپترهای موشک‌انداز را نیز به همراه آورده بودند، ناگهان تبدیل به یک منطقه نظامی شد. ارتش پاکستان هفته گذشته با تصرف ۱/۲ میلیون مترمربع از اراضی و قلمرو یکی از قبایل بلوچ این منطقه، اقدام به ساخت یک پادگان نظامی کرد. این منطقه هم‌جوار مناطق شرقی ایران است. یعنی همان‌جایی که "سیمورهرش" طی مقاله‌ای در "نیویورکر" آن را به‌عنوان مدخل ورودی نیروهای ویژه امریکایی برای جاسوسی از تأسیسات هسته‌ای ایران معرفی کرد.

"احمد نیازی" نویسنده روزنامه (Nation) پاکستان در این باره این شبهه را مطرح می‌کند که ممکن است استقرار ارتش پاکستان در این منطقه بی‌ارتباط با موضوع گزارش هرش نباشد. مسئله دیگری که علت‌یابی این تغییر و تحولات را پیچیده‌تر می‌کند این احتمال است که حضور نظامی در این منطقه برای دستگیری "بن‌لادن" و "ایمن الظواهری" باشد، بویژه آن‌که مبلغ جایزه برای دستگیری وی نیز افزایش یافته است.

در این میان نمی‌توان به نقش "دیپلماسی لوله‌های نفت" بی‌توجه بود. زیرا از نظر پاکستانی‌ها، هم‌زمانی افزایش حملات موشکی بی‌سابقه چهارهفته‌ اخیر به تأسیسات حیاتی پاکستان با سفر قریب‌الوقوع "وین جیابائو" نخست‌وزیر چین برای افتتاح بندر بزرگ گوادر نزدیک‌ترین نقطه مرزی پاکستان به تنگه هرمز بی‌ارتباط نیست (و این حملات واکنشی به همکاری‌های اطلاعاتی پاکستان با ایالات متحده است). در این راستا هسته‌های رسمی حمایت شونده، از سوی ایران و یکی از کشورهای حاشیه خلیج فارس به دست داشتن در حملات تروریستی منطقه بلوچستان متهم شده‌اند و برخی هم آن را "به چالش گرفتن پروژه ساخت بندر بزرگی می‌دانند که در قالب همکاری پاکستان و چین با هدف جذب سرمایه‌گذاری و تجارت منطقه و آسیای میانه صورت می‌گیرد." در واقع این بندر بزرگ، رقیب



همتای ایرانی اش یعنی بندر چابهار است که با مشارکت هند و ایران ساخته شده و از طریق خطوط راه آهن با ترکمنستان در ارتباط است.

در شب سی ام ماه گذشته، پس از حمله افراد ناشناس به نیروگاه برق اصلی کوئته - مرکز ایالت بلوچستان، بزرگترین ایالت فدرال پاکستان - کل منطقه برای چند ساعت در خاموشی فرورفت و بدین شکل اولین جرقه بحران اخیر زده شد. مسئولیت این حمله را گروهی ناشناس به نام "ارتش آزادیبخش بلوچستان" برعهده گرفته بود. این گروه همچنین مسئولیت حملات موفق سه هفته پیش را نیز برعهده گرفته است. در این حملات بیش از ۶۵۷ موشک به ایستگاه بزرگ گاز طبیعی شهر "سویی" - که شهرهای بزرگ پاکستان را تحت پوشش دارد - شلیک شده بود. این حملات به مدت هشت روز گازرسانی به منازل مسکونی و مراکز صنعتی چندین شهر بزرگ پاکستان را دچار وقفه کرده بود. به گزارش سخنگوی رسمی شرکت نفت پاکستان، این حملات ۷ میلیون دلار خسارت برجای گذاشته است.

بنابر گزارش "الحیات" تندروهای نهادهای نظامی پاکستان، حوادث اخیر را "اعلام جنگ علنی برخی مراکز دولت‌های همجوار علیه پاکستان" تلقی می‌کنند که در قالب حمایت از ستیزه‌جویان قبایل بلوچ صورت می‌گیرد. نتیجه این تحلیل افزایش حساسیت در کادر رهبری پاکستان شده که قطعاً آثار خویش را بر مسائل مربوط به کشمیر و ایران خواهد گذاشت.

برای درک حوادث اخیر، ناگزیر باید نگاهی هرچند گذرا به منطقه بلوچستان داشت:

همچنان که منطقه کردستان میان سه کشور ایران، عراق و ترکیه تقسیم شده، منطقه بلوچستان نیز به دو بخش پاکستانی و ایرانی تقسیم شده است که منطقه پاکستانی، بلوچستان و منطقه ایرانی، سیستان و بلوچستان نامیده می‌شود. بلوچستان پاکستان، دارای ذخایر عظیم نفت و گاز است. اما در طول تاریخ معاصر خود به سبب ضعف حکومت‌های محلی و نیز نادیده گرفتن اهمیت منطقه از سوی اسلام‌آباد، آن‌گونه که باید از این ذخایر بهره‌برداری نشده است.

به مرور زمان شمار اندکی از رهبران قبایل بخش‌های ثروتمند بلوچستان موفق به استیلا بر سرنوشت این منطقه شده‌اند. تا جایی که برخی از آنها دارای ارتش مسلح و زندان‌های مخوفی‌اند که بدون محاکمه، افرادی را با مجازات‌هایی چون حبس ابد در بند کرده‌اند.

به گفته منابع رسمی دلیل اصلی حضور اخیر ارتش پاکستان در این منطقه، حضور والی پیشین "نواب اکبرخان بکتی" در این منطقه است. "نواب" لقبی است که سلاطین مغول به رهبران مناطق زیر سلطه خود می‌دادند و هنوز هم رایج است. نواب بلوچستان مدعی مالکیت مناطق غنی نفت و گاز بلوچستان‌اند و اسلام‌آباد را به تلاش در جهت استثمار ذخایر و عقب‌نگه داشتن بلوچ‌ها متهم می‌کنند. از نظر آنها بندر گوادر بیش از آن که بندر تجاری باشد، پادگان سری نیروی دریایی چین است. اسلام‌آباد

نیز آنها را به دریافت تسلیحات پیشرفته نظامی از آن دسته کشورهای منطقه - که نمی‌خواهند شاهد شکوفایی بندر گوادر باشند - متهم می‌کند؛ گناهی نابخشودنی در حق بندری که قرار است زمینه ایجاد یک منطقه آزاد و شهری مدرن را فراهم کند و محور تجارتي مرکز، جنوب و غرب آسیا باشد. ضمن آن که به رشد و گسترش تجارت میان چین، خلیج فارس و آفریقا کمک کند.

نواب اکبرخان بکتی - که برای توقف حملات خرابکارانه به تأسیسات حیاتی کشور، جدای از باج سیل‌های پنهانی، ماهانه ۳۵ هزار دلار از شرکت نفت پاکستان دریافت می‌کرد - به شکل غیرمستقیم رهبری "ارتش آزادیبخش بلوچستان" را برعهده دارد. این ارتش که با شعارهای قومی - نژادی سرکردگی نواب اکبرخان را پذیرفته، متشکل از نواب و برخی روسای قبایل بلوچ است. لیکن نمی‌توان با قاطعیت مدعی همراهی تمام قبایل با آنان شد. خصوصاً آن که بسیاری دیگر از رهبران جوان‌تر قبایل بلوچ - که فارغ‌التحصیل دانشگاه‌های پاکستانی و غربی هستند - عضو حکومت محلی تابع دولت هستند. با شدت گرفتن بحران بلوچستان در ژانویه گذشته "ریاض کوکر" به‌عنوان نماینده وزارت خارجه عازم تهران شد و وزارت خارجه پاکستان هیچ توضیحی در این مورد ارائه نداد. کمی بعد فرستاده استانداری سیستان و بلوچستان ایران، بی‌سروصدا از کوئته - مرکز ایالت بلوچستان - دیدار کرد.

پس از این دیدار، گفت‌وگوها میان مقامات دو کشور در تهران و پاکستان بدون این که دوطرف گفت‌وگو توضیحی رسمی ارائه دهند، همچنان آرام و بی‌سروصدا تداوم یافت. ذکر این نکته ضروری است که یک منبع موثق پاکستانی به الحیات خبر داد که در خلال این گفت‌وگوها، پاکستان بارها از طریق مجاری دیپلماتیک به اطلاع مقامات ایران رسانید که اسلام‌آباد، اقدام ایران در اعطای مجوز برای افتتاح مراکز کنسولی جدید هند در مجاورت مرزهای شرقی را به دیده تردید می‌نگرد. به گفته پاکستانی‌ها، ایران اعتنایی به درخواست‌های پیاپی پاکستان نمی‌کرد تا این که فشار امریکا برای متوقف ساختن برنامه هسته‌ای ایران، باعث شد که ماه گذشته ایرانی‌ها همزمان نمایندگانی را به آنکارا و اسلام‌آباد بفرستند تا به این کشور اطمینان دهند که ترکیه و پاکستان در سیاست‌های امریکا - درقبال ایران - بی‌طرف می‌مانند. مسئول پاکستانی فوق‌الذکر در این باره می‌گوید: "اکنون احساس می‌کنیم که ایرانی‌ها در عمل به تعهداتشان جدی هستند."

یکشنبه گذشته "شاهد مسعود" تحلیلگر برجسته شبکه "a.r.y" در برنامه پربیننده خود از قول یک دیپلمات عنوان کرد که پاکستان در صورت همراهی با امریکا - در هرگونه تجاوز به ایران - انتظار نداشته باشد که ایران منطقه بلوچستان پاکستان را به حال خود وایگذارد.

در این میان فرماندهان پا به سن گذاشته ارتش که از حمایت سیاستمداران حاکم و مخالفان برخوردارند بر روش دیپلماتیک، از طریق گفت‌وگوی مستقیم با نواب اکبرخان - رهبر شورشیان - و متقاعد کردن او به مصالحه با دولت تأکید می‌کنند. اما فرماندهان جوان خواستار استفاده از سیاست

"مشت آهنین" و سرکوب قبایل متمرّد برای استیلای مقتدرانه دولت بر منطقه هستند. از نظر این دسته، نواب اکبرخان بکتی با ایجاد ارتباط با کشورهای بیگانه و اشتراک منافع با دشمنان پاکستان از "خط قرمز" گذشته و به نقطه "بازگشت ناپذیر" رسیده است. بنابراین مذاکره با او بی‌معنی است. بنا به گفته منابع پاکستانی شخص مشرف با فرماندهان جوان هم‌عقیده است، لیکن نمی‌خواهد روی سیاستمداران و نظامیان کهنه‌کار را زمین بگذارد و به همین دلیل به دادن فرصتی برای حل مسالمت‌آمیز بحران بی‌رغبت نیست.

حل و فصل بحران با مذاکره یا سرکوبی نواب اکبرخان بخشی از مشکل است و در این میان مشکل حامیان خارجی قبایل متمرّدی که از نظر اسلام‌آباد "تروریست" هستند، باقی مانده است. آیا پاکستان در حمله به ایران، امریکا را همراهی می‌کند؟ به گفته سیمورهرش واحدهایی از سرویس اطلاعاتی پاکستان در جاسوسی از تأسیسات هسته‌ای ایران، کماندوهای امریکایی را یاری کرده‌اند. اگرچه امریکا این مسئله را رد نکرد اما اسلام‌آباد به شدت آن را تکذیب کرد. واقعیت این است که مقامات پاکستانی به شدت مخالف هرگونه تهاجم امریکا به ایران هستند. زیرا به‌رغم بروز اختلافات اخیر با ایران، پاکستانی‌ها هنوز از بابت همراهی ایران در جنگ با هند از همسایه غربی خود سپاسگزارند چرا که آن زمان پاکستان به ایران، به‌عنوان یک "عقبه مطمئن" می‌نگریست با این حال تندروهای موجود در هیئت حاکمه پاکستان، مخالفان ملی‌گرا و لیبرال، نظام حاکم بر ایران را همپیمانان طبیعی پاکستان می‌دانند و معتقدند که پس از سال ۱۹۷۹ و بویژه زمانی که تهران فهمید کمک‌های پاکستان به پیشرفت برنامه اتمی ایران، صرفاً برای کاستن از توجه و فشار جهانی در برنامه‌های اتمی اسلام‌آباد و جهت‌دادن آنها به سوی تهران بوده و در این مسیر موفق هم شده، روابط تهران - اسلام‌آباد رو به تیرگی نهاده است. در هر صورت این دسته اکنون در اقلیت‌اند و دور می‌نماید که بتوانند حرف خود را به کرسی بنشانند.

### سوتیتر:

ایران به‌عنوان کشوری که دارای دومین منابع گازی در جهان است از لحاظ جغرافیایی می‌تواند مناسب‌ترین منبع تأمین گاز برای هر دو کشور باشد

فقدان پیشرفت اقتصادی و احساس عمیق جدایی از حکومت، موجب پیدایش عدم اعتماد عمیق میان حکومت مرکزی و مردم بلوچ گردیده است

بنابر گزارش "الحیات" تندرتهای نهادهای نظامی پاکستان، حوادث اخیر را "اعلام جنگ علنی برخی مراکز دولت‌های همجوار علیه پاکستان" تلقی می‌کنند که در قالب حمایت از ستیزه‌جویان قبایل بلوچ صورت می‌گیرد. نتیجه این تحلیل افزایش حساسیت در کادر رهبری پاکستان شده که قطعاً آثار خویش را بر مسائل مربوط به کشمیر و ایران خواهد گذاشت

"شاهد مسعود" تحلیلگر برجسته شبکه "a.r.y" در برنامه پربیننده خود از قول یک دیپلمات عنوان کرد که پاکستان در صورت همراهی با امریکا - در هرگونه تجاوز به ایران - انتظار نداشته باشد که ایران منطقه بلوچستان پاکستان را به حال خود واگذارد

زمان نگرشی تازه به ایران

گزارش گروه کاری شورای روابط خارجی امریکا به ریاست مشترک برژینسکی و رابرت گیتس

[WWW.crf.org](http://WWW.crf.org)

برگردان: چشم‌انداز ایران

### سخنی درباره شورای روابط خارجی

شورای روابط خارجی که در سال ۱۹۲۱ تأسیس شده، یک سازمان مستقل است که اعضای آن از سراسر کشور انتخاب می‌شوند و به‌عنوان یک مرکز فاقد گرایش حزبی، متشکل از افراد محقق شناخته می‌شود که هدف آن تولید و انتشار افکار است تا افراد، شرکت‌ها و همچنین سیاست‌گذاران، روزنامه‌نگاران، دانشجویان و شهروندان علاقه‌مند در داخل ایالات متحده و در دیگر کشورها بهتر بتوانند وضعیت جهان و گزینه‌های سیاست خارجی فراروی ایالات متحده و دیگر دولت‌ها را درک کنند. شورا این کار را از طریق برگزاری جلسات، ترتیب‌دادن برنامه‌های گسترده مطالعاتی، انتشار

مجله Foreign Affairs که یک نشریه برجسته حاوی مطالب بین‌المللی و مطالب مربوط به سیاست خارجی امریکا است، گسترش دامنه عضویت خود، حمایت از گروه‌های کاری مستقل و ارائه اطلاعات به روز در مورد جهان و سیاست خارجی ایالات متحده در سایت اینترنتی شورای روابط خارجی (www.cfr.org) انجام می‌دهد. شورا به هیچ وجه در خصوص مسائل سیاسی، موضع نهاد مشخصی را اتخاذ نمی‌کند و هیچ گونه وابستگی به دولت ایالات متحده ندارد. تمامی اظهارات و عقاید ابراز شده در این انتشارات، صرفاً به مسئولیت شخص نویسنده یا نویسندگان منتشر شده است.

شورا در موارد زیر اقدام به تشکیل گروه‌های کاری مستقل می‌کند:

۱- هنگامی که یک موضوع جاری برخوردار از اهمیت حیاتی برای سیاست خارجی ایالات متحده مطرح می‌گردد؛

۲- هنگامی که به نظر برسد یک گروه برخوردار از دیدگاه‌ها و زمینه‌های مختلف، در عین حال بتواند از طریق مباحثات سیاسی غیرحزبی به یک اتفاق نظر معتدل دست پیدا کند. به طور معمول، هر گروه کاری بین دو تا پنج نوبت ظرف یک مدت کوتاه تشکیل جلسه می‌دهد تا کار آنها مطلوب از آب درآید.

پس از رسیدن به نتیجه، گروه کاری گزارش خود را صادر می‌نماید و شورا متن آن را منتشر ساخته و به سایت اینترنتی خود نیز منتقل می‌نماید. گزارش‌های گروه کاری می‌تواند سه شکل داشته باشد:

۱- اتفاق نظر محکم و عمیق اعضای گروه کاری و تأیید سیاست و قضاوت مورد تأیید گروه، که البته ضرورتاً همراه با اتفاق نظر در خصوص همه یافته‌ها و توصیه‌ها نمی‌باشد.  
۲- گزارشی حاوی مواضع مشخص در قبال مسائل سیاسی مختلف که باید حتی الامکان صریح و منصفانه باشد؛

۳- "گزارش رئیس گروه" که در این صورت، اعضای موافق با نظر رئیس، حمایت خود را از آن اعلام می‌دارند و اعضای مخالف، نظر خود را ابراز می‌دارند.

گروه کاری در عین حال می‌تواند برای رسیدن به یک نظر، از کسانی که عضو گروه نیستند دعوت به عمل آورد تا در کار آن شرکت جویند و موجب تقویت نتیجه‌گیری گروه شوند. تمام گزارش‌های گروه کاری مواضع خود را با سیاست رسمی دولت مقایسه می‌کنند تا موارد مشابهت و اختلاف، مشخص گردد. تنها گروه کاری است که مسئولیت گزارش را به عهده دارد و شورا رسماً موضعی در این خصوص اتخاذ نمی‌کند.

پیشگفتار

در مدت ربع قرن گذشته، روابط ایالات متحده و جمهوری اسلامی ایران در پیچ و خم‌های اختلافات به ارث مانده از گذشته، قفل شده است. به دنبال انقلاب سال ۱۳۵۷ (ش)، ایران از یک متحد

وفادار به یکی از آشتی ناپذیرترین دشمنان ایالات متحده در منطقه و فراسوی آن، مبدل شد. در حال حاضر، جنگ در افغانستان و عراق، نیروهای آمریکایی را در کنار مرزهای ایران قرار داده و این دو کشور یعنی ایالات متحده و ایران را به دو رقیب و همسایه خسته بدل ساخته که در عین حال از برخی منافع مشترک نیز برخوردار می‌باشند. تمامی این وقایع در زمینه‌ای از مشکلات مربوط به «برنامه هسته ای» ایران و دخالت آن در «تروریسم» صورت می‌گیرد. روشن است که مقابله با ایران یکی از پیچیده ترین و مهم ترین چالش‌هایی است که در برابر دولت بعدی ایالات متحده قرار دارد.

«شورای روابط خارجی آمریکا» این گروه کاری را به وجود آورد که هم واقعیت‌های داخلی ایران و هم سیاست خارجی آن را مورد نظر قرار دهد و راه‌هایی را بررسی نماید که از طریق آن ایالات متحده بتواند رابطه‌ای را با ایران به وجود آورد که منافع آمریکا در این منطقه پراهمیت جهان را بهتر مورد حمایت قرار دهد و ارتقا بخشد.

گروه کاری به این ارزیابی مهم دست یافته که «علیرغم نوسان‌های سیاسی قابل توجه و نارضایتی عمومی، ایران در آستانه یک انقلاب دیگر قرار ندارد.» بر اساس این ارزیابی، گروه کاری توصیه نموده است که ایالات متحده سیاستی با عنوان «درگیری محدود» و یا «برخورد گزینشی» را در مقابل حکومت کنونی ایران در پیش بگیرد.

شورای روابط خارجی از دو چهره برجسته دولتی، یعنی دکتر زیگنیو برژینسکی و دکتر رابرت ام گیتس (Robert M. Gates) به خاطر سرپرستی تلاش‌های انجام شده عمیقاً قدردانی می‌نماید. رهبری معنوی آنها، گروه کاری را به سمت اجماع در زمینه این موضوع برخوردار از اهمیت فراوان بین‌المللی هدایت نمود. همچنین مایلم از دکتر سوزان مالونی (Suzanne Maloney) یکی از کارشناسان برجسته در زمینه جامعه ایران تشکر کنم که این پروژه را با مهارت تمام از ابتدا هدایت نمود. در پایان، مراتب تشکر خود را از اعضای گروه کاری به دلیل کمک شایسته خود به مباحثات ملی ابراز می‌دارم.

### ریچارد ان. هاس (Richard N. Haas)

رئیس شورای روابط خارجی، ژوئیه ۲۰۰۴

### خلاصه کاربردی

ایران پس از گذشت ۲۵ سال از انقلاب اسلامی در این کشور در یک زمان هم یک چالش و هم یک فرصت برای ایالات متحده محسوب می‌شود. مسائلی که در این رابطه مطرح است نشان‌دهنده دوراهی‌های ضروری و چندجانبه امنیت ایالات متحده در دوران پس از ۱۱ سپتامبر می‌باشد که عبارت‌اند از: ۱- تکثیر سلاح‌های هسته‌ای ۲- حمایت دولتی از تروریسم ۳- رابطه میان دین و سیاست ۴- ضرورت

اصلاحات سیاسی و اقتصادی در خاورمیانه. در این برهه از زمان که عراق به عنوان همسایه و دشمن تاریخی ایران وارد مرحله دشوار حرکت به سمت بازسازی حاکمیت پس از جنگ می‌باشد و با گسترش تحقیقات آژانس بین‌المللی انرژی اتمی درباره فعالیت‌های هسته‌ای ایران، این کشور در برنامه سیاست خارجی ایالات متحده، از جایگاه مهمی برخوردار شده است، گروه کاری با شناسایی اهمیت این موضوع برای منافع حیاتی ایالات متحده توصیه می‌کند که در رابطه با هریک از مسائل مهم مورد نگرانی ایالات متحده، با ایران برخورد «گزینشی» صورت گیرد.

گروه کاری تحقیقات خود را بر روی وضعیت داخلی ایران و سیاست خارجی کلی آن کشور متمرکز نمود تا زمینه بحث برای سیاست‌گذاران ایالات متحده روشن شود. گروه، این کار را به آن دلیل انجام داد که فقدان طولانی مدت روابط آمریکا و ایران و محدودیت تماس مستمر واشنگتن با آن کشور، هرگونه ارزیابی از نیروهای داخلی فعال در جمهوری اسلامی را ناگزیر دچار نقصان می‌نماید. با این حال گروه کاری اعتقاد دارد که علیرغم نوسانات قابل توجه سیاسی و نارضایتی عمومی، ایران در آستانه یک انقلاب دیگر نیست. نیروهایی که خود را متعهد به حفظ نظام فعلی ایران می‌دانند با قدرت تمام کنترل اوضاع را در دست دارند و در حال حاضر تنها سخنگوهای رسمی این کشور محسوب می‌شوند. بر این اساس تلاش‌های مستقیم ایالات متحده برای سرنگونی رژیم ایران بعید است که به موفقیت بینجامد. از سوی دیگر تغییر حکومت از طریق مداخله خارجی نیز ضرورتاً منجر به حل اصلی‌ترین نگرانی‌های مربوط به سیاست‌های ایران نخواهد شد. روند تحولات سال‌های اخیر نشان می‌دهد که مردم ایران خود نهایتاً ماهیت حکومت خویش را اصلاح خواهند نمود. در عین حال دوام جمهوری اسلامی و فوریت مسائل ناشی از سیاست‌های آن کشور ایالات متحده را مجبور می‌سازد که با رژیم حاضر ایران به نحوی مقابله نماید و نه این که صرفاً منتظر سقوط آن شود.

نگرانی‌های ایالات متحده از مدت‌ها قبل بر روی فعالیت‌ها و مقاصد ایران نسبت به کشورهای همسایه متمرکز گردیده است. در طول دهه گذشته، سیاست خارجی ایران به تدریج به سمت ضرورت‌های ناشی از منافع ملی سوق پیدا کرده است. مگر در چند زمینه خاص و پراهمیت که ایدئولوژی در آنها حرف اول را می‌زند. در نتیجه تهران روابط عمدتاً سازنده‌ای را با همسایگان خویش برقرار ساخته و روابط تجاری بین‌المللی خود را نیز گسترش داده است. صحنه متحول منطقه، فشارها و تردیدهای تازه ای را برای ایران به وجود آورده است. گروه کاری چنین نتیجه‌گیری می‌کند که اگرچه رهبری ایران به دنبال پیدا کردن راه‌های مختلف جهت اعمال نفوذ است و از بی‌ثباتی عراق در راستای منافع سیاسی خویش بهره می‌جوید، اما در عین حال ایران می‌تواند نقش بالقوه مهمی را در ارتقای یک حکومت باثبات و متکثر در بغداد ایفا نماید. می‌توان ایران را تشویق نمود که هم نسبت به عراق و هم نسبت به

افغانستان یک بازیگر سازنده باشد اما چنانچه ایران از طرف دولت‌های پس از جنگ در این دو کشور منزوی گردد، از ظرفیت مهمی برای تولید مشکلات برخوردار خواهد بود.

گروه کاری همچنین تأکید می‌نماید که یکی از ضروری‌ترین مسائل ایالات متحده، بلندپروازی‌های هسته‌ای ایران است. اگرچه اعضای گروه کاری در این خصوص که آیا دلایل کافی وجود دارد که ایران به‌طور کامل خود را در مسیر تولید سلاح‌های هسته‌ای قرار داده باشد اتفاق نظر ندارند، اما همگی بر این باورند که ایران ممکن است ضمن ادامه الگوی همکاری تاکتیکی خود با آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، ابعاد واقعی برنامه هسته‌ای خود را پنهان سازد تا دست خود را برای اقدامات بعدی تا حد ممکن باز نگاه دارد.

یکی از نتایج محوری گروه کاری، شناسایی این حقیقت است که برخورد گزینشی ایالات متحده با ایران در راستای منافع ملی ایالات متحده می‌باشد:

۱- به منظور ارتقای ثبات منطقه

۲- منصرف ساختن ایران از تعقیب برنامه هسته‌ای

۳- محافظت از منابع قابل اعتماد انرژی

۴- کاهش تهدید تروریسم

۵- رفع نقصان دموکراسی که در کل منطقه خاورمیانه مشهود است.

بنا به دلایل بالا اعضای گروه، تجدیدنظر در نگرش استراتژیک نسبت به ایران را توصیه می‌نمایند.

### **نحوه برخورد بازنگری شده نسبت به ایران**

گروه کاری چنین نتیجه گرفت که عدم درگیری فعلی - به صورت مستمر - با ایران به ضررمنافع ایالات متحده در یک منطقه حساس جهان می‌باشد و در برخی زمینه‌های خاص مورد نگرانی طرفین، ضروری است گفت‌وگوی مستقیم با ایران دنبال شود.

۱- گفت‌وگوی سیاسی با ایران را نباید به زمانی موکول نمود که اختلافات عمیق موجود بر سر بلندپروازی‌های هسته‌ای آن کشور و مداخله اثرگذار ایران در اختلافات منطقه ای به‌طور کامل حل شده باشد. برعکس، فرآیند ارتباط سیاسی گزینشی به خودی خود نشان‌دهنده وجود یک مسیر بالقوه موثر برای حل مشکلات مزبور می‌باشد. درست به همان صورت که ایالات متحده ضمن مقابله شدید با برخی از جنبه‌های سیاست داخلی و بین‌المللی چین، رابطه سازنده‌ای را با آن کشور حفظ نموده است (موضوعی که در مورد اتحاد شوروی نیز تجربه شد) و اشنگتن باید در نگرش خود به ایران آماده کشف زمینه‌های نفع مشترک باشد و همزمان به اعتراض خود در برابر سیاست‌های انتقادآمیز ایران ادامه دهد. در نهایت هرگونه رابطه حقیقی با تهران تنها در صورتی قابل تحقق است که در عرصه



مسائل مورد نگرانی فوری ایالات متحده در رابطه با سلاح های هسته ای، تروریسم و ثبات منطقه ای، پیشرفت واقعی حاصل شود.

۲- دستیابی به یک معامله بزرگ که به صورت جامع، تمام اختلافات موجود میان ایران و ایالات متحده را حل و فصل کند، یک هدف واقع بینانه نیست و بعید است که تعقیب این نتیجه به پیشرفت منافع اصلی واشنگتن در کوتاه مدت بینجامد. در عوض، گروه کاری پیشنهاد می کند که در زمینه مسائلی که منافع ایالات متحده و ایران درباره آنها به هم نزدیک می شود با آن کشور رابطه گزینشی برقرار گردد و براساس پیشرفت های تدریجی حاصل در این رابطه با نگرانی های گسترده تری که بین دو کشور فاصله انداخته برخورد شود.

۳- سیاست های ایالات متحده نسبت به تهران باید افزون بر تدابیر کیفی، با انگیزه و پاداش نیز همراه باشد. اتکای ایالات متحده بر مجازات های کلی و یک جانبه در راه دستیابی به اهداف اعلام شده آمریکا برای تغییر رفتار ایران، موفقیت آمیز نبوده و در ضمن واشنگتن را از هرگونه اهرم موثرتر در مقابل حکومت ایران به استثنای تهدید بر استفاده از زور محروم ساخته است. با توجه به نقش روزافزون منافع اقتصادی در شکل دادن به گزینه های سیاسی ایران در داخل و خارج، دورنمای روابط تجاری با ایالات متحده می تواند سلاح قدرتمندی در زرادخانه واشنگتن به حساب آید.

۴- ایالات متحده باید بدون استفاده از زبان تغییر حکومت که ممکن است موجب تحریک عواطف ملی در راه دفاع از رژیم کنونی حتی در میان مخالفان حکومت شود، برقراری دموکراسی در ایران را تبلیغ کند. آمریکا باید اظهارات و سیاست های خود را بر ارتقای تکامل سیاسی متمرکز سازد که موجب تشویق ایران برای توسعه نهادهای دموکراتیک قوی تر در داخل و تقویت روابط دیپلماتیک و اقتصادی در خارج شود. ارتباط با حکومت کنونی ایران برای حل مسائل حاد منطقه ای و بین المللی، لزوماً مغایر با حمایت آمریکا از اهداف مزبور نمی باشد. در حقیقت رابطه ای که با جدیت پیگیری شود، شانس تغییرات داخلی در ایران را افزایش خواهد داد.

۵- گروه کاری نسبت به تلاش های پیاپی در بیست و پنج سال گذشته برای برقراری ارتباط با حکومت تهران، آگاهی داشته و متوجه این مطلب بوده است که تمامی این تلاش ها به دلایل مختلف بی نتیجه مانده است. با این حال، گروه کاری بر این اعتقاد است که مداخله نظامی ایالات متحده در عراق و افغانستان در کنار فعالیت های ایران در هر دو کشور موجب تغییر صحنه ژئوپولیتیک منطقه شده است. این تغییرات می تواند انگیزه های تازه ای را برای گشودن مجدد باب مذاکرات سودمند میان دو طرف، هم برای آمریکا و هم برای ایران ایجاد کند که می تواند ابتدا از مسائل مورد علاقه مشترک همچون «ثبات منطقه» آغاز شود و نهایتاً به بحث درباره مسائل دشوار مثل تروریسم و تکثیر سلاح های هسته ای

بینجامد. ما به این حقیقت اذعان داریم که حتی منطقی‌ترین سیاست‌ها در مقابل ایران ممکن است در اثر لجاجت حکومت ایران با مانع مواجه شود.

### **توصیه‌هایی در خصوص سیاست گذاری آمریکا (در قبال ایران)**

در تعقیب نگرش تازه‌ای که در قسمت‌های قبل توضیح داده شد، گروه کاری توصیه می‌کند اقدامات خاص ذیل برای موضوعات اصلی مورد نگرانی آمریکا انجام پذیرد:

۱- ایالات متحده باید در زمینه مسائل ویژه مرتبط با ثبات منطقه به ایران پیشنهاد مذاکره مستقیم بدهد. این امر باید منتج به از سرگیری و توسعه مسیر مذاکرات ژنو شود که ظرف هجده ماه پس از حادثه ۱۱ سپتامبر با حکومت تهران انجام شد. ساختار این گفت‌وگو باید به نحوی تنظیم شود که مداخله سازنده ایران در فرایند تحکیم دولت در حکومت مرکزی عراق و افغانستان و بازسازی اقتصاد آنها را تشویق نماید. تماس‌های منظم با ایران در عین حال می‌تواند مجرب‌تری را برای رسیدگی به نگرانی‌هایی به وجود آورد که در خصوص فعالیت‌ها و روابط ایران با مراکز رقیب قدرت مرکزی در افغانستان و عراق مطرح شده است. به جای تلاش برای دستیابی به یک نقشه راه کلی جهت برقراری ارتباط با ایران به گونه‌ای که دولت‌های پیشین ایالات متحده پیشنهاد کرده‌اند، قوه مجریه باید در صدد تدوین یک سازوکار ساده‌تر جهت شکل دادن به گفت‌وگوهای رسمی با ایران برآید. یک بیانیه اصولی به سبک اعلامیه سال ۱۹۷۲ شانگ‌های که بین ایالات متحده و چین به امضا رسید می‌تواند برای تدوین عوامل رابطه میان ایران و ایالات متحده، تعریف اهداف کلان گفت‌وگو و اطمینان بخشیدن به محافل سیاسی داخلی هر دو طرف مورد استفاده قرار بگیرد. تلاش برای تنظیم متن این بیانیه به این گفت‌وگوی جدی ولی واقع‌بینانه و دوجانبه، جنبه سازنده خواهد بخشید. اگر این تلاش به بن‌بست بینجامد، این موضوع نباید مانع پیشرفت مذاکرات در خصوص مسائل خاص گردد.

۲- ایالات متحده باید به ایران فشار آورد تا وضعیت نیروهای القاعده بازداشت شده در تهران را روشن سازد و همچنین باید برای ایران این مطلب را جا بیندازد که گفت‌وگو در خصوص مسائل امنیتی منوط به دادن ضمانت‌های کافی از سوی دولت ایران خواهد بود مبنی بر این که ایران موجب حمایت از خشونت علیه دولت‌های تازه به قدرت رسیده عراق و افغانستان یا نیروهای ائتلاف حامی آنها نخواهد شد. در عین حال، واشنگتن باید در راه متلاشی نمودن قطعی سازمان مجاهدین خلق که در عراق مستقر است با دولت موقت عراق همکاری کند و تضمین نماید که رهبران آن به پای میز محاکمه کشانده شوند.

۳- ایالات متحده ضمن هماهنگی نزدیک با متحدان خود در اروپا و روسیه باید استراتژی متمرکزتری را برای مقابله با برنامه هسته‌ای ایران به مرحله اجرا درآورد. در آینده بسیار نزدیک، ایران باید تحت

فشار قرار گیرد تا تعهدات اکتبر ۲۰۰۳ خود برای تعلیق کامل و مطمئن تمامی فعالیت‌های مرتبط با غنی‌سازی و بازیافت را اجرا نماید. در مدتی که این تعلیق در حال اجراست، ایالات متحده و دیگر اعضای جامعه بین‌المللی باید به دنبال یک توافق کلی با ایران باشند که راه‌حل بادوام‌تری را برای معضل هسته‌ای این کشور ارائه کند.

این توافق باید متضمن تعهد ایران برای لغو دائمی غنی‌سازی اورانیوم و سایر امکانات چرخه سوخت هسته‌ای و تصویب پروتکل تکمیلی آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای باشد؛ پروتکل اخیر مجموعه کامل شده‌ای از تعهدات تضمینی است که هدف آن احراز مقاصد صلح‌آمیز برنامه‌های هسته‌ای می‌باشد. در عوض، ایالات متحده می‌تواند اعتراضات خود علیه برنامه هسته‌ای غیرنظامی ایران را به شرط مراقبت‌های سختگیرانه کنار بگذارد و با راه‌حل‌های چندجانبه برای دستیابی تهران به سوخت راکتورهای هسته‌ای و خرید آن به قیمت‌های متعارف بازار موافقت نماید، البته تا زمانی که ایران همچنان به تعهدات خویش در قالب عدم تکثیر سلاح‌های هسته‌ای وفادار باشد. این توافق در عین حال باید هر دو طرف را به تقویت روابط سیاسی و اقتصادی از طریق گفت‌وگوهای موازی با مذاکرات اتحادیه اروپا متعهد سازد.

در کوتاه مدت، ایالات متحده باید به آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای فشار وارد آورد که حقوق خود برای بازرسی طبق پروتکل الحاقی را با قدرت هرچه تمامتر اعمال کند تا هرگونه فعالیت مخفی هسته‌ای را کشف و با آن مقابله کند. این موضوع می‌تواند آزمون تعیین‌کننده‌ای برای رعایت تعهدات موضوع ماده ۲ عهدنامه منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای از سوی ایران و همچنین اعتبار و دوام رژیم جهانی جلوگیری از تکثیر سلاح‌های هسته‌ای به حساب آید. تهران باید این مطلب را به وضوح درک کند که اگر از خود همکاری واقعی و مستمر با آژانس نشان ندهد، احتمال برقراری مجازات‌های بین‌المللی از سوی شورای امنیت سازمان ملل متحد علیه آن کشور وجود دارد. در بلندمدت، ایالات متحده باید به دنبال برقراری گفت‌وگو در خصوص مسائل مربوط به همکاری امنیتی با ایران و همسایگان مسلح به امکانات هسته‌ای آن کشور باشد.

۴- ایالات متحده باید دخالت فعال خود در فرایند صلح خاورمیانه را از سر بگیرد و دولت‌های مهم عربی را وادار سازد که خود را متعهد به حمایت صادقانه و واقعی از این فرآیند و هرگونه توافق آتی در این راستا بنمایند. تحریک عواطف تند ضداسرائیلی از سوی ایران و فعالیت‌های صورت گرفته در این راستا هنگامی به موفقیت می‌رسد که پیشرفتی به سمت صلح حاصل نشود. تلاش‌های به عمل آمده برای محدود ساختن جریان کمک به گروه‌های تروریستی باید با اقداماتی جهت ارائه یک جایگزین حقیقی برای فرایند جاری خشونت مستمر، همراه گردد. تلاش جدی از طرف واشنگتن برای تحقق

صلح میان اعراب و اسرائیل از عوامل اصلی برای ریشه کن کردن موج تندروی در منطقه به حساب می آید.

۵- ایالات متحده باید تدابیری را جهت گسترش روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی میان مردم ایران و دیگر مناطق جهان تدارک ببیند که می تواند شامل اجازه دادن به سازمان های غیردولتی ایالات متحده جهت فعالیت در ایران و رضایت دادن به درخواست ایران جهت آغاز مذاکرات مربوط به عضویت در سازمان تجارت جهانی باشد. انزوای ایران تنها باعث توقف مبارزه مداوم مردم آن کشور برای تحقق یک حکومت دموکراتیک تر می شود و به تندروی های مبلغ رویارویی با دیگر کشورهای جهان قدرت بیشتری می بخشد. پذیرفتن ایران در جامعه بین المللی از طریق ایجاد تعهدات رسمی نهادی و همچنین گسترش روابط فرد با فرد موجب تقویت تقاضا برای حکومت سالم در داخل شده محدودیت های بیشتری را برای ماجراجویی در خارج ایجاد می نماید.

## گزارش گروه کاری (شورای روابط خارجی)

### پیشگفتار

در دو سال گذشته، شاهد مجموعه‌ای از تحولات غیرعادی در سراسر خاورمیانه بزرگ بوده‌ایم؛ منطقه‌ای که ویژگی آن طی سالیان متمادی، خطرناک بودن وضع موجود آن بوده است. از زمان واقعه دلخراش ۱۱ سپتامبر، دو حکومتی که تهدید آنها علیه شهروندان و علیه همسایه‌های آنان به‌طور کامل به اثبات رسید - یعنی افغانستان و عراق - به‌طور کامل از میان رفتند.

به‌جای آنها، مجموعه‌ای تازه از واقعیت‌ها و فرصت‌های استراتژیک در منطقه ظاهر گردیده است. با این حال، تا به امروز یکی از عرصه‌های مشکل‌ساز سیاست خارجی ایالات متحده در خاورمیانه به نحو عجیبی درمقابل تغییراتی که همسایگان را متأثر ساخته، غیرقابل نفوذ نشان داده است و این مورد ایران است. با گذشت تقریباً ربع قرن از انقلاب ایران که یک حکومت بنیادگرای مذهبی را جایگزین پادشاهی تجددگرای آن کشور ساخت، و این حکومت تازه نیز اتحاد نزدیک میان تهران و واشنگتن را لغو نمود، روابط ایالات متحده و ایران در پیچ‌وخم میراث‌های گذشته و اختلافات موجود امروز، گرفتار مانده است. این اختلافات اصولاً به تلاش‌های آشکار ایران برای دستیابی به توان تولید سلاح‌های هسته‌ای و حمایت مستمر آن از گروه‌های متخاصم در مجموعه‌ای از اختلافات منطقه‌ای و از جمله اختلاف میان فلسطین و اسرائیل مربوط می‌شود. اما هر قدر هم که اختلافات مزبور واحد اهمیت باشند منافع ایالات متحده در رابطه با ایران فراتر از حد این اختلافات است و شامل ارتقای دموکراسی و ترقی در خاورمیانه و تضمین جریان مستمر نفت از خلیج فارس می‌شود.

در منطقه‌ای که ناآرامی و عدم اطمینان از آینده در آن موج می‌زند، خصومت میان واشنگتن و تهران به نحو عجیبی دوام آورده است. علیرغم تغییرات داخلی قابل ملاحظه در جمهوری اسلامی ایران از زمان تأسیس آن پس از یک انقلاب پرآشوب و با وجود این حقیقت که اختلاف موجود، منافع هر دو کشور را تضعیف می‌نماید، جدایی میان ایران و آمریکا همچون گذشته ادامه دارد. با این حال، آرامش همچنان در خاورمیانه یک کالای کمیاب است و ایران امروز تنها کشور منطقه است که به شدت با برقراری هرگونه رابطه رسمی با واشنگتن مخالفت می‌ورزد. این خصومت درازمدت در نقاط دیگر یا در رابطه به دولت‌های دیگر شاید قابل تحمل باشد، ولی تا جایی که به ایران مربوط است چنین وضعیتی بسیار مشکل‌ساز خواهد بود. اولاً، این اختلاف موجب انکار واقعیت‌های عصر جهانی شدن است. ایران به‌عنوان پرجمعیت‌ترین کشور خاورمیانه و یکی از تولیدکنندگان اصلی انرژی در جهان امروز نمی‌تواند از مزایای کامل یاغی‌گری و انزوا به سبک کشورهای یاغی همچون کره شمالی بهره مند شود. به همین دلیل، مداخله ایران در امور کشورهای همسایه و نقش آن در نظم سیاسی و مالی

جهان، موجب کاهش کارایی سیاست‌های ایالات متحده برای انزوای مستقیم ایران یا بی‌علاقگی نسبت به آن کشور خواهد شد.

به‌علاوه، خصومت رسمی میان واشنگتن و تهران، نزدیک شدن منافع دو کشور در زمینه‌های خاص را پنهان می‌سازد. الزامات استراتژیک ایالات متحده و ایران به‌هیچ‌عنوان یکسان نیست و اغلب حتی به هم نزدیک هم نمی‌باشد، اما در برخی زمینه‌های مهم با یکدیگر تلاقی دارد، بویژه در ارتباط با ایجاد ثبات در عراق و افغانستان. در هر دوی این کشورها، نیازهای کوتاه‌مدت و دورنمای بلندمدت واشنگتن و تهران به نحو تعجب‌آوری به یکدیگر شباهت دارد. اگرچه ممکن است اختلافات آنان در زمینه مسائل خاص، عمیق باشد اما هم ایالات متحده و هم ایران خواهان استقرار حکومت‌هایی در عراق و افغانستان پس از جنگ هستند که به حقوق شهروندان مختلف آن کشورها احترام بگذارند و خواهان زندگی صلح‌آمیز در کنار همسایگان خویش باشند. خصومت موجود در روابط میان ایالات متحده و ایران موجب تضعیف این منافع مشترک است و حتی مزایای بالقوه همکاری محدود را نیز ضایع می‌نماید. با قدم گذاشتن دولت‌های شکننده بغداد و کابل به مسیر پرخطر آینده پس از جنگ خود، ایالات متحده و منطقه نمی‌توانند هرگونه مشارکت و کمک به ثبات این دولت‌ها را رد نمایند.

درنهایت، این جدایی موجب شدت گرفتن برخی سیاست‌هاست که منشأ تعارض میان ایالات متحده و ایران محسوب می‌شوند. مقابله طاقت‌فرسای آشنای میان تهران و واشنگتن موجب پیدایش یک دور باطل شده که در قالب آن، بی‌اعتمادی متقابل موجب مواضع تند و سازش‌ناپذیر و عدم نتیجه‌گیری در مذاکرات می‌گردد. برنامه‌های هسته‌ای تهران تا حدودی نشأت گرفته از خواست آن کشور برای دستیابی به یک عامل بازدارنده‌ای علیه هرگونه تهدید نسبت به امنیت ملی ایران است؛ این تلاش‌ها به نوبه خود باعث تحکیم اراده ایالات متحده برای بسیج آرای بین‌المللی علیه سیاست‌های ایران خواهد شد. غلبه بر فقدان تماس میان ایالات متحده و ایران شاید تنها راه‌حل برای جلوگیری از توسل به زور و تخفیف نگرانی‌های عمده واشنگتن درباره رفتار ایران باشد.

گروه کاری با این چالش روبه‌رو بود که موضوعات مطرح شده درباره ایران را مورد بررسی قرار دهد و مسیر آینده را برای رفع نگرانی‌های ایالات متحده به بهترین شکل ممکن برای پیشبرد منافع ایالات متحده پیشنهاد کند. در مرکزیت این تلاش، این اعتقاد کلان قرار دارد که ایران منشأ مجموعه پیچیده و اضطرابی از نگرانی‌های مختلف نسبت به منافع مهم امنیتی ایالات متحده بخصوص مقابله با تروریسم و کنترل روند تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی به حساب می‌آید.

این گزارش با بررسی کلی این منافع آغاز می‌شود، گرایش‌های عمومی شکل‌دهنده به سیاست داخلی و روابط بین‌المللی ایران را مورد ارزیابی قرار می‌دهد و زمینه‌های بحرانی همچون تکثیر سلاح‌های

کشتار جمعی و درگیری در نطفه را تجزیه و تحلیل می‌کند. در نهایت، گزارش حاضر در بردارنده ارزیابی‌ها و توصیه‌هایی از سوی گروه کاری برای مقابله با این چالش‌هاست.

ایالات متحده در حال حاضر در منطقه وسیعی که خاورمیانه آسیا را در بر می گیرد درگیر است و میزان این درگیری در تاریخ این کشور بی سابقه بوده است. این منطقه، پیچیده، بی ثبات و از لحاظ مجموعه ای از منافع ژئواستراتژیک ایالات متحده اهمیت حیاتی دارد. ایران - چه در عالم واقع و چه به صورت نمادین - در منطقه خاورمیانه از یک نقش و جایگاه محوری برخوردار است و بدین لحاظ، رفتار داخلی و بین المللی آن واجد آثار گسترده ای برای کل منطقه و همچنین برای منافع ایالات متحده در منطقه می باشد.

محیط اطراف ایران را در نظر بگیرید. در شرق ایران، افغانستان متزلزل قرار دارد که سرچشمه آشفته گی های ناشی از اختلافات مذهبی و موادمخدر محسوب می شود. در سمت جنوب شرق، پاکستان واقع است که یک کشور دارای سلاح هسته ای است و هر آن ممکن است در آستانه یک انفجار قومی - مذهبی دیگر قرار بگیرد. همسایه شمال شرقی ایران، ترکمنستان است که فرمانروای کمونیست و دمدمی مزاج آن (صفر مراد نیازاف)، کشور را به سمت انزوا در مقابل جهان پیش برده است. در طول مرز شمالی ایران، همسایه دیگر آن کشور، آذربایجان است که دولت آن هنوز سرگرم حل چالش های دوران جدایی از اتحاد شوروی می باشد. ترکیه همسایه شمال غربی ایران است که تنها دموکراسی موفق در خاورمیانه به حساب می آید و اگر به اتحادیه اروپا بپیوندد، مرز بالقوه میان خاورمیانه و غرب خواهد بود. در سمت غرب، دشمن تاریخی ایران یعنی عراق قرار دارد که ۱۴۰۰۰۰ نفر نیروی نظامی ایالات متحده آن را اشغال کرده اند و در حال حاضر وضعیت آن دچار آشفته گی است. دست آخر، در جنوب و جنوب شرقی ایران شاهد حضور شیخ نشین های آسیب پذیر خلیج هستیم، و همچنین رقیب منطقه ای ایران یعنی عربستان سعودی و گذرگاه هایی که ۴۰ درصد نفت جهان باید از طریق آن عبور کند.

بدین ترتیب، ایران در قلب هلال بحران در خاورمیانه قرار گرفته است. روابط ظریف سیاسی، فرهنگی و اقتصادی آن با افغانستان و عراق - و از جمله ارتباط پرسابقه آن با جنبش های مخالف حکومت که با واشنگتن در سرنگون ساختن حکومت پیشین و استقرار دولت کنونی دو کشور همکاری ورزیدند - ایران را به یک بازیگر پراهمیت در مسیر تکامل پس از جنگ آن کشورها مبدل ساخته است. برخورداری گسترده ایران از منابع طبیعی - تقریباً ۱۱ درصد کل ذخایر نفت جهان و دومین ذخایر گاز طبیعی جهان - موقعیت این کشور را به عنوان یک بازیگر جدایی ناپذیر در اقتصاد جهانی، تثبیت می سازد.

جایگاه ایران به عنوان بزرگترین دولت شیعه و وارث اولین انقلاب مذهبی دوران جدید به آن معناست که ایران تأثیر شدیدی بر مباحثات کلان تر، نظری در خصوص حکومت و نظام حقوقی اسلامی دارد.



بالاخره، تاریخ غنی ایران به عنوان یک کشور منسجم با سابقه مشروطیت و تجربه حکومت مبتنی بر انتخابات به معنای آن است که تجربه سیاسی این کشور می‌تواند الگوی ارزشمندی برای تحولات منطقه‌ای به سوی نظم دموکراتیک به حساب آید.

دو تحول جدید، ضروری‌ترین اولویت‌های سیاست خارجی ایالات متحده نسبت به ایران را برجسته می‌سازد. تحول اول عبارت است از تصمیم آژانس بین‌المللی انرژی اتمی در نشست ۱۶-۱۴ ژوئن ۲۰۰۴ شورای حکام برای انتقاد از ایران جهت کوتاهی در همکاری کافی با تیم بازرسی آژانس در رابطه با برنامه هسته‌ای خود می‌باشد. جدیدترین گزارش آژانس، براساس تحقیقی که بیش از دو سال قبل انجام شد و مجموعه‌ای از یافته‌ها در زمینه برنامه‌های هسته مخفی ایران، محتوای آن را تشدید نمود، نشان دهنده پیچیدگی‌هایی است که جامعه بین‌المللی در مقابله با توانایی‌های ایران و مهارت‌های دیپلماتیک آن در اختفای فعالیت‌های هسته‌ای وسیع خود، با آن روبه‌رو می‌باشد. این گزارش در عین حال، نیاز غرب به تدوین یک استراتژی موثر برای تقابل با تلاش‌های ایران برای تولید سلاح‌های هسته‌ای را برجسته می‌سازد.

در ورای معضل هسته ایران، وضعیت جاری عراق نیز بیانگر اهمیت حیاتی ایران برای سیاست‌های ایالات متحده در آن منطقه است. هرچه عراق بیشتر در مسیر انتقال از وضعیت اشغال بین‌المللی به سمت حاکمیت محدود پیش می‌رود، دورنمای رونق کوتاه‌مدت و بلندمدت آن بیش از پیش به نقش همسایگان آن کشور بستگی پیدا می‌کند. ایران، بنا به شرایط تاریخی و جغرافیایی خود و همچنین ارتباط ظریف و پیچیده مذهبی با عراق، تأثیر منحصر به فردی به نظم سیاسی دوره انتقالی عراق پس از سقوط صدام حسین داشته و خواهد داشت. با توجه به اهمیت موفقیت در عراق برای اهداف کلان ایالات متحده در سطح بین‌المللی، دولت ایالات متحده منفعت قابل توجهی در تضمین این امر دارد که نقش ایران در تکامل آینده عراق نقش مثبتی باشد.

#### دوراهی‌های داخلی ایران

در مرحله نهایی، هرگونه سیاست ایالات متحده نسبت به ایران باید مشروط به ارزیابی موثق دوام رژیم کنونی ایران باشد. جدایی میان دو کشور با یک انقلاب آغاز شد، و بسیاری ادعا می‌کنند که این جدایی نمی‌تواند بدون یک دگرگونی همه‌جانبه دیگر در ماهیت و ترکیب دولت ایران، به پایان قطعی خود برسد. به علاوه، درگیری‌های سیاسی اخیر در داخل ایران و انتظار تأثیرپذیری از تغییر حکومت عراق، موجب پیدایش توقعات پیاپی جهت بروز انقلاب قریب‌الوقوع در ایران شده است. اگر چه این پیش‌بینی‌ها بیش از اندازه خوش‌بینانه به نظر می‌رسد، اما در عین حال در شکل دادن به سیاست ایالات متحده نسبت به ایران موثر بوده، دولت جورج بوش را به برقراری تماس با رهبران مخالف شناخته شده

دولت ایران تشویق نموده و سیاستگذاران ایالات متحده را نسبت به تماس با دولت کنونی، بی‌میل ساخته است تا مبادا موجب تداوم قدرت آنها شوند.

فاصله جغرافیایی موجود میان ایران و آمریکا و همچنین جدایی سیاسی میان دو کشور نیز به‌طور اجتناب‌ناپذیر باعث دشوار شدن هرگونه ادراک دقیق و صحیح از اوضاع سیاسی امروز ایران شده است. در عین حال هنوز هم می‌توان با مطالعه دقیق الگوهای جدید سیاست در ایران، به نتایج کلانی دست یافت. مهم‌تر از همه، چنین به نظر می‌رسد که جمهوری اسلامی پایه‌های خود را کاملاً مستحکم نموده و کشور در معرض یک انقلاب بنیادی قرار ندارد. ایران در حال تجربه یک فرایند تدریجی تغییرات داخلی است که هرچند به‌طور آهسته اما مسلماً به ایجاد حکومتی منجر خواهد شد که نسبت به خواسته های مردم ایران واکنش مثبت‌تری نشان می‌دهد و در رویارویی با جامعه بین‌المللی نیز مسئولانه‌تر عمل می‌کند. ایران در مقایسه با تمامی همسایگان خود، و علیرغم باورهای عمومی که از لحن ستیزه‌جویانه خود آن کشور ناشی می‌شود، پذیرای رقابت سیاسی داغ اما محدود و دربرگیرنده یک جامعه باسواد است که به سمت آزادی بیشتر پیش می‌رود. ایران حتی پس از عقبگردهای سیاسی اخیر نیز همچنان کشوری است که احزاب سیاسی در آن در قالب یک نظام سازمان‌یافته با یکدیگر رقابت می‌کنند؛ محدودیت‌های وارد بر حقوق مدنی و زندگی اجتماعی در آن به شدت مورد اعتراض قرار می‌گیرد و اصول قدرت و اقتدار در آن مشتاقانه در معرض بحث است.

اگرچه رقابت و مباحثه سیاسی در ایران قدرتمند است، اما در چارچوب محدودی صورت می‌گیرد که از سوی نظام حکومتی منحصر به فرد کشور به آن تحمیل شده است و قدرت‌نمایی را به روحانیون غیرمنتخب و غیرپاسخگو و در نهایت، به مقام رهبری، آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای منسوب می‌داند. در این رژیم، حکومت ایران محدودیت‌های سنگینی را برای تمامی ابعاد حیات سیاسی، فرهنگی و اقتصادی وضع می‌کند و حتی همین حمایت‌های محدود پیش‌بینی شده در قانون اساسی و دیگر قوانین خود را نیز مرتب نقض می‌نماید. دامنه محدود انتخابات سیاسی در ایران در انتخابات اخیر مجلس آن کشور به‌خوبی آشکار شد که در فوریه ۲۰۰۴ برگزار شد و در جریان آن، یک هیأت نظارتی متشکل از روحانیون بیش از ۳۰۰۰ تن از نامزدهای انتخابات را رد صلاحیت کرد که این نامزدها شامل هشتاد تن از نمایندگان وقت مجلس نیز می‌شد.

بخش اقتدارگرا حکومت در ایران به شدت نزد مردم آن کشور نامحبوب است. بسیاری از ایرانی‌ها - از هر رده سنی، طبقه اجتماعی و زمینه‌های قومی و مذهبی - در رسانه‌های کشور خود و یا در تماس با مصاحبه‌گران خارجی، به سادگی و صراحت از حکومت کشور خود و سیاست‌های آن انتقاد می‌کنند. ایرانی‌ها این انتقاد را از طریق نتایج انتخابات در اواخر دهه ۱۹۹۰، حتی در فضای محدود سیاسی این کشور نیز ابراز نمودند و بدین طریق، حمایت همه‌جانبه خویش را از نظام حکومتی ایران اعلام داشتند.

وقوع تظاهرات خیابانی گسترده به دلیل ترس مردم از سرکوب، امری نادر است اما بعضاً در گوشه و کنار مملکت این گونه تظاهرات با شدت زیاد نیز اتفاق افتاده است. بارزترین نمونه آنها عبارت بود از تظاهرات دانشجویی ژوئیه ۱۹۹۹ (تیر ۷۸) و ژوئن ۲۰۰۳ (خرداد ۸۲) که هر دوی آنها با خشونت تمام از سوی مأموران امنیتی دولت مهار شد.

یکی از عوامل اصلی آشفته‌گی سیاسی ایران، پا به سن گذاشتن یک نسل تازه از مردم ایران است که انتظارات و احساسات تعلق سیاسی آنان در نتیجه پرورش در فضای پس از انقلاب شکل گرفته است. جوانان، نزدیک به ۷۰ درصد جمعیت را تشکیل می‌دهند و به زودی در جایگاهی قرار خواهند گرفت که به‌عنوان منتقدان نظم سیاسی کشور عمل نمایند. به طور کلی، ایرانیان جوان از سطح سواد بالایی برخوردار هستند، تحصیلات عالی قابل قبولی دارند و مدافع گسترش آزادی‌های اجتماعی و فرهنگی و مشارکت سیاسی می‌باشند. با توجه به آن که تقریباً یک‌سوم جوانان متقاضی شغل در ایران بیکار هستند، منافع اقتصادی در فهرست اولویت‌های سیاسی آنان از جایگاه بالایی برخوردار می‌باشد.

با رد صلاحیت نامزدهای دارای تفکر لیبرال در انتخابات سال ۲۰۰۴ مجلس، جنبش اصلاحات کشور به‌عنوان یک بازیگر مهم در تدوین سیاست‌های داخلی و بین‌المللی به نحو موثری کنار گذاشته شده است. رهبران اصلاح‌طلب عموماً مایل به مقابله با مبانی اصلی سیاست اسلامی نبودند و سازمان آنها که شامل احزاب سیاسی تازه شکل گرفته از قبیل جبهه مشارکت ایران اسلامی است، نتوانستند حرکت موثری را برای ایجاد تغییرات به وجود آورند. در نتیجه، استراتژی محوری جنبش اصلاحات - یعنی تغییرات تدریجی از درون نظام حکومتی موجود - اعتبار خود را نزد مردم ایران به عنوان یک مسیر قابل اعتماد برای رسیدن به اصلاحات، از دست داده است. بنا به مندرجات گزارش ماه ژوئن ۲۰۰۴ دیده‌بان حقوق بشر، نیروهای محافظه‌کار ایران، تلاش‌های انجام گرفته برای تحقق اصلاحات مسالمت‌آمیز سیاسی را با به‌کارگیری یک استراتژی ماهرانه مبتنی بر ساکت نمودن مباحثات عمومی و حذف رهبران بالقوه مخالفان مهار نمودند.

البته هنوز میزان نفوذ اصلاح‌طلبان - چه به‌عنوان فرد و چه از طریق بیان اندیشه‌ها - علیرغم غیرمستقیم بودن، قابل توجه می‌باشد. جنبش اصلاحات نقش مهمی در شکل‌دادن به انتظارات عمومی و آماده کردن زمینه برای تحولات آینده، داشته است و رهبران تحولات آینده احتمالاً از میان لایه‌های مختلف همین اصلاح‌طلبان برخوردار خواهند خواست، درست به همان صورتی که این افراد از میان لایه‌های جدانشده انقلابیون اولیه سربرآوردند. گروه کاری چنین پیش‌بینی می‌کند که دانشجویان، روزنامه‌نگاران و بازیگران سیاسی که از تلاش برای دستیابی به اصلاحات تدریجی خسته شده‌اند، ممکن است اکنون تغییر جهت دهند و حمایت عمومی را برای تغییرات بنیادین در نظام حکومت بسیج نمایند.

محافظه کاران و تندرورها که خود را متعهد به حفظ وضع موجود جمهوری اسلامی می‌دانند همچنان کنترل تمام نهادها و ابزارهای قدرت در ایران را به‌طور کامل برعهده دارند. آنها نماینده تجمع قدرت و تنها سفرای رسمی ایران برای مذاکرات دیپلماتیک به‌شمار می‌روند. اگرچه برخی محافظه کاران ممکن است تا حدودی با تعدیل محدود سیاست‌ها و اظهارنظرهای ایران موافقت داشته باشند، اما بیشتر آنها در موارد متعدد تمایل خود را برای حفظ نظام از طریق سرکوب اعتراضات ضد رژیم و زندانی کردن و حتی کشتن مخالفان سیاسی خویش به اثبات رسانده‌اند.

در عین حال، علیرغم تعهد آنها به حفظ نظام موجود (و تا حدودی دقیقاً به همین علت)، دست کم بخشی از جناح محافظه کار ایران، همچون رئیس‌جمهور سابق علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی قادرند برای اصلاح سیاست‌های خود هم در داخل و هم در خارج، امتیازات محدودی را اعطا کنند. منافع اصلی محافظه کاران در حفظ قدرت در این راستا می‌باشد که آنها لزوماً از هرگونه تنش در سطح بین‌المللی اجتناب ورزند و در نتیجه فرصت‌های اقتصادی موجود برای ایران به‌طور کلی و برای طبقات ممتاز خود را به‌طور خاص حفظ نمایند و گسترش دهند. به نظر می‌رسد که برخی محافظه کاران مایل به پیروی از «الگوی چین» برای اصلاحات باشند که بر اساس آن، ضمن حفظ اصولگرایی سیاسی، به سوی اصلاحات اقتصادی بازار آزاد بروند، گسترش آزادی‌های مدنی نیز تحمل می‌گردد.

به همین دلیل، اقتصاد ایران مسیر بسیار جذاب‌تری را برای اعمال نفوذ بالقوه خارجیان پدید آورده است. بالا بودن قیمت‌های جهانی نفت موجب تقویت کلی نرخ رشد اقتصادی در ایران شده اما مشکلات ساختاری - از جمله یارانه‌های سنگین، فساد فراگیر بخش دولتی که به طرزی نامتناسب بزرگ شده و وابستگی به درآمدهای نفتی - به شدت قدرت اقتصاد ایران را تضعیف می‌نماید. مصائب اقتصادی ایران موجب سختی زندگی روزمره جمعیت آن کشور گردیده که درآمد آنها بر مبنای سرانه از زمان انقلاب تاکنون تقریباً به میزان یک سوم سقوط کرده است. با توجه به اضافه‌شدن یک میلیون نفر در سال به متقاضیان شغل در بازار، بزرگ‌ترین چالش در برابر هر دولتی که در ایران بر سر کار بیاید فراهم آوردن شرایط لازم جهت رشد فرصت‌های شغلی است. ایران محتاج گسترش اساسی و مستمر سرمایه‌گذاری خصوصی در عرصه توان تولیدی است تا بتواند تقاضاهای موجود را تامین کند، و این نیاز شامل ۱۸ میلیارد دلار سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در سال می‌باشد. محافظه کاران ایران به توانایی‌های خود برای حل این چالش‌های اقتصادی می‌بالند ولی درحقیقت، نه آنها و نه رقبایشان سابقه درخشانی در زمینه اقتصاد ندارند که به آن افتخار کنند. این موضوع تا حدودی ناشی از حساسیت‌های سیاسی است که نسبت به توسعه سیاسی سالم ابراز می‌شود. اصلاحات واقعی عملاً قدرت دولت و امتیازات انحصاری طبقات حاکم ایران را از میان برخواهد داشت. ایجاد یک فضای امن برای سرمایه‌گذاری خارجی، در عین حال موجب آن می‌شود که اتخاذ ژست بین‌المللی برای دولت ایران ضرورت

پیدا کند. در نهایت، اصلاحات اقتصادی در ایران موجب مسئولیت پذیری بیشتر حکومت در داخل و خارج خواهد شد. با این حال، جای تأسف است که بالا بودن قیمت‌های نفت به تهران اجازه داده که این اقدامات بالقوه دشوار سیاسی را به تأخیر افکند.

مردم ایران، به دنبال یک دوره کوتاه هیجان سیاسی در اواخر دهه ۱۹۹۰، نسبت به وضعیت موجود و همچنین نسبت به وجود راه حل‌های سیاسی برای اصلاح وضعیت، به شدت ناامید شده و علناً خود را از فرایند سیاسی کنار کشیده‌اند. آنها جنبش اصلاحات را به حال خود گذاشته‌اند (و این امر اخیراً به شکست تعجب‌آور اصلاح‌طلبان در انتخابات سال ۲۰۰۳ شهرداری‌ها انجامید) و به طور روزافزون در ابراز مخالفت مستقیم با هرگونه فرمول سیاسی که موجب حفظ حکومت مذهبی کنونی شود، از خود صراحت نشان می‌دهند.

علیرغم این جدایی مردمی از نظم سیاسی غالب، چنین به نظر نمی‌رسد که ایران در حال حاضر در وضعیت پیش از وقوع یک انقلاب به سر برسد. ایرانی‌ها با خودداری از مشارکت در هرگونه فعالیت سازمان‌یافته سیاسی و از جمله همکاری با گروه‌های مخالف، اعتراض خود به نظام سیاسی را ابراز می‌کنند. مردم از جمهوری اسلامی خسته شده‌اند اما در عین حال نشان داده‌اند که هنوز آمادگی ندارند آثار این نارضایتی را به خیابان‌ها بکشانند. این جدایی از سیاست، محصول مستقیم تاریخ معاصر ایران می‌باشد. مردم ایران با مشاهده ناامیدانه این حقیقت که آخرین تجربه دموکراتیک آنان به انحراف کشیده شد، اکنون از آشفته‌گی سیاسی واهمه دارند و مطمئن نیستند که بتوانند از طریق بسیج عمومی، تغییر مثبتی در اوضاع و احوال سیاسی به وجود آورند.

به‌علاوه، تا به امروز هیچ سازمان یا هیچ رهبر بالقوه‌ای وارد صحنه نشده که از نظم و قدرت آشکار برای یک رویارویی طولانی با نیروهای محافظه‌کار طرفدار حکومت برخوردار باشد. چند سازمان ملی دانشجویی نظیر دفتر تحکیم وحدت، سخنگویان اصلی طرفداران اصلاحات می‌باشند، اما فشار از سوی حکومت موجب از کار افتادن توانایی آنها شده است.

در نتیجه این عوامل، حکومت کنونی ایران ادامه‌دار به نظر می‌رسد و احتمالاً در کوتاه‌مدت و حتی در میان‌مدت، قدرت را در اختیار خواهد داشت. با این حال، تغییر نسل در ایران و سرخوردگی غالب مردم از حکومت، حاکی از تغییرات بلندمدت به سمت یک نظم سیاسی دموکراتیک است. این فرایند آنقدر به تاریخ سیاسی و ساختار اجتماعی ایران وابسته است که نمی‌توان آن را از مسیر خود منحرف نمود یا حتی آن را به تأخیر انداخت.

## رویکرد ایران نسبت به جهان

در طول تاریخ جمهوری اسلامی، دینامیسم داخلی ایران تأثیر مستقیمی روی برنامه و رویکرد سیاست خارجی آن کشور بجا گذاشته است. در گذشته، درگیری‌های جناحی باعث وقوع برخی از تحریک‌آمیزترین وقایع سیاست خارجی ایران شده که از آن جمله می‌توان به تصرف سفارت ایالات متحده در ۱۹۷۹، صدور فتوای اعدام سلمان رشدی نویسنده در سال ۱۹۸۹، و جدیدتر از همه آنها، ابتکار «گفت و گوی میان تمدن‌ها». امروز، رقابت‌های داخلی همچنان بر فعالیت‌های خارجی ایران تأثیرگذار است و در نتیجه، نهادهای مختلف ایران اغلب سیاست‌هایی را که در تضاد کامل با یکدیگر است در پیش می‌گیرند.

در مدت بیست و پنج سال گذشته، سیاست خارجی ایران از جهات قابل ملاحظه معقولی، راه اعتدال را در پیش گرفته است. در حالی که جمهوری اسلامی در آغاز، قواعد مسلط بر نظام بین‌المللی را به سخره می‌گرفت، امروز دولت این کشور تا حدود زیادی تلاش‌های خود برای تخریب نظم موجود منطقه را کنار گذاشته و رویکرد آن به روابط میان دولت‌ها در وهله نخست مبتنی بر منافع ملی است تا ایدئولوژی. جمهوری اسلامی در تعقیب سیاست اعمال نفوذ و حفظ منافع خود، به نحو روزافزون تسلیم اصولی واقع‌گرایانه شده است. امروزه، سیاست خارجی ایران متضمن جنبه‌های متضادی از سازگاری و خصومت است.

ملاحظات تجاری در تنظیم مجدد مسیر سیاست خارجی ایران از نقش برجسته‌ای برخوردار است. منافع ایران در حفظ و گسترش تجارت بین‌المللی، جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی و هماهنگ‌سازی سیاست‌های نفتی با دیگر کشورهای بزرگ تولیدکننده برای جلوگیری از سقوط قیمت‌های نفت در آینده، رویکرد ایران را نسبت به جهان شکل مناسبی داده و تاکتیک‌های برخوردار از ناحیه آن کشور به نفع یک موضوع نسبتاً سازگارانه‌تر، تا حدودی تعدیل نموده است.

نمود بارز این طرح کلی سیاست خارجی ایران را می‌توان در اجرای موفقیت‌آمیز سیاست بازدارندگی در برابر همسایگان آن کشور در خلیج فارس، در رویکرد برنامه‌ریزی شده آن نسبت به همسایگان شمالی در قفقاز و آسیای میانه و افزایش روابط نزدیک با تعدادی از بازیگران منطقه‌ای نظیر هند، روسیه، چین، ژاپن و اتحادیه اروپا ملاحظه نمود. تلاش برای حفظ روابط با این کشورها به منظور تعدیل آثار ناشی از خصومت مستمر آن کشور در مقابل ایالات متحده صورت گرفته است.

رویکرد تهران نسبت به واشنگتن همچنان یکی از استثناات تعیین‌کننده نسبت به روند عمومی تعدیل و واقع‌گرایی در سیاست خارجی آن کشور محسوب می‌شود. در تدوین سیاست ایران نسبت به ایالات متحده، الزامات ایدئولوژیک همچون گذشته نسبت به محاسبات عاری از احساس در خصوص منافع ملی، سنگینی می‌کند. مخالفت شدید ایران با اسرائیل نیز حاصل یک جزمیت توأم با تناقض است.

ممکن است این موارد استثنایی در اثر فرسایش تندروی‌های انقلابی در ایران، افزایش اهمیت حمایت مردمی به‌عنوان یکی از اجزای مشروعیت نظام و افزایش مشکلات ایران در پیوستن به نظام بین‌المللی، به تدریج تعدیل شوند. با این حال، در آینده نزدیک، سیاست خارجی ایران همچنان در گرو حمایت رسمی نظام از ایدئولوژی ضد آمریکایی و ضد اسرائیلی خواهد بود.

قالب کلی برای سیاست خارجی ایران ظرف چند سال گذشته، کم و بیش ثابت باقی مانده است و احتمالاً در آینده نزدیک نیز به همین صورت باقی خواهد بود. به علاوه، اتفاق نظر میان نخبگان سیاست خارجی ایران حول محورهای اصلی منافع استراتژیک آن کشور در حال رشد است. اقداماتی که تا به امروز ممنوعه تلقی می‌شدند - مثل عادی‌سازی روابط با مصر که حکومت آن به شاه مخلوع ایران پناه داد و با اسرائیل قرارداد صلح منعقد کرد - اکنون در میان جناح‌های مختلف سیاسی ایران از حمایت گسترده‌ای برخوردار است.

تغییرات اخیر در سرنوشت سیاست داخلی ایران می‌تواند موجب تقویت انعطاف‌پذیری و انسجام سیاست خارجی این کشور شود. شکست‌های اخیر اصلاح‌طلبان ایران مجدداً نهادهای رسمی کشور را به دامان یک جناح ایدئولوژیک واحد برگردانده است.

اگرچه محافظه‌کاران ایران در گذشته به احساسات ضد آمریکایی دامن زده‌اند، اما در عین حال در گذشته خود سابقه موفقیت‌هایی را نیز در عرصه سازش و اجرای برنامه‌های مربوط به آن داشته‌اند. عمل‌گرایانی که به نظر می‌رسد در تهران دوباره به قدرت رسیده‌اند، گفت‌وگو با ایالات متحده را به‌عنوان اقدامی توصیف می‌کنند که «نه مثل شراب، حرام است و نه مثل نماز، واجب»، به بیان دیگر نه می‌توان به خودی خود آن را لازم دانست و نه منع کرد.

با این حال، دورنمای متعادل‌شدن رویکرد بین‌المللی ایران بیش از آنچه که هست، چندان مشخص نمی‌باشد. موضع تحکیم شده محافظه‌کاران ایران در داخل ممکن است برخی را تشویق به خاموش کردن آتش‌های ایدئولوژیک در خارج نماید تا از این طریق، پایگاه‌های داخلی خود را مستحکم‌تر ساخته، سیاست‌های تدریجانه خود در داخل را توجیه کنند. احساس بر خورداری از قدرت زیاد برای معامله ممکن است تمایل محافظه‌کاران برای تعدیل رفتار بین‌المللی خود را محدود سازد و منجر به آن گردد که در ازای هرگونه همکاری، خواهان پاداش‌های نامتناسب باشند.\*

---

\* - اشاره به صحبت‌های دکتر احمد توکلی است.

## برنامه‌های هسته‌ای ایران

در طی دو سال گذشته، احداث تأسیسات گسترده غنی‌سازی اورانیوم توسط ایران در نتیجه فعالیت گروه‌های مخالف حکومت و تحقیقات بعدی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی فاش شد. افشای اسرار تأسیسات تحقیقاتی در نطنز و تهران و همچنین کارخانه تولید آب سنگین در اراک و تأیید خبر ورود میزان قابل ملاحظه‌ای اورانیوم از چین، فوریت کسب اطلاعات بیشتر در خصوص توان هسته‌ای ایران را افزایش داد و نشان داد که زمان عبور ایران از آستانه هسته‌ای شدن کمتر از آن است که تصور می‌شد. این کشفیات، به همراه زنجیره‌ای از حقایق هشداردهنده‌ای که در جریان بازرسی‌های آژانس به دست آمد، در عین حال به تردیدهایی در خصوص اعتبار تعهد ایران به رعایت مفاد عهدنامه منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای (NPT) دامن زده است. حقایق کشف شده در خصوص دامنه برنامه هسته‌ای ایران موجب تأیید ظن ایالات متحده شده و ارزیابی‌های به عمل آمده توسط دیگران را نیز تحت تأثیر قرار داده است. به گفته آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، ایران، به طراحی کاملی از یک چرخه سوخت هسته‌ای دست پیدا کرده<sup>۱</sup> و دلایل قابل توجهی وجود دارد که نشان می‌دهد این طرح بخشی از یک تلاش چندجانبه برای دستیابی و تولید مواد قابل شکافت هسته‌ای می‌باشد. نگرانی فراینده پیرامون فعالیت‌های هسته‌ای ایران به برنامه پرسابقه و پیچیده تولید سلاح‌های موشکی در آن کشور مربوط می‌شود که به نحو موفقیت‌آمیز توانسته موشک‌های با برد متوسط را تولید کند که می‌تواند کشورهای منطقه از جمله اسرائیل را هدف بگیرند. تهران در عین حال برای دست‌یافتن به موشک‌های بالستیک بین‌قاره‌ای نیز برنامه‌هایی دارد.

دولت بوش با ترکیبی از گفتارهای تند و فشارهای جمعی بین‌المللی به این تحولات پاسخ داده است. ماهیت هشداردهنده کشف این حقایق کمک کرد تا نوعی اتفاق نظر کم‌سابقه بین‌المللی برای اختار دادن به ایران سازماندهی شود؛ در عین حال بروز اتفاقی برخی مشکلات در روابط نسبتاً آرام گذشته میان ایران و کانادا و همچنین آرژانتین - که هر دوی آنها عضو شورای حکام آژانس نیز می‌باشند - به این موضوع دامن زد. نتیجه امر عبارت بود از تلاش بی‌سابقه جامعه بین‌المللی برای افزایش فشار وارده به ایران در خصوص فعالیت‌های هسته‌ای آن کشور؛ تلاشی که در اثر تهدید ضمنی مجازات از طرف شورای امنیت سازمان ملل متحد و احتمال وضع مجازات‌های اقتصادی بین‌المللی تشدید شد.

---

۱- "اجرای موافقت‌نامه تضمینی عهدنامه منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای در ایران"، گزارش رئیس آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، ۱۰ نوامبر ۲۰۰۳.



این فشار چندجانبه موجب پیشرفت‌های کوتاه‌مدت قابل ملاحظه‌ای گردید و در اکتبر ۲۰۰۳ ایران پذیرفت که پروتکل الحاقی را امضا کند؛ این پروتکل متضمن بازرسی‌های قوی‌تر نسبت به مواد و فعالیت‌های اظهار شده و نشده می‌باشد. ایرانی‌ها در عین حال پذیرفتند که فعالیت‌های مربوط به غنی‌سازی و بازیافت را به حال تعلیق درآورند. این توافق با انگلستان، فرانسه و آلمان صورت گرفت که وزیران خارجه آنها دولت‌های خویش را متعهد ساختند امکان دسترسی ایران به فن‌آوری صلح‌آمیز هسته‌ای را فراهم نمایند. این توافق بیانگر نوعی امتیاز محدود ولی مفید از سوی ایران بود که گفته می‌شود موجب مباحثات پردامنه‌ای میان رهبران ارشد کشور شده است. در عین حال، این توافق به منزله سازشی بود که منافع فوری ایالات متحده و متحدان آن را تأمین کرد، زیرا هیچ‌یک از آنها نمی‌خواستند اختلافات تلخی را که سال قبل بر سر موضوع عراق میان آنها در گرفته بود تکرار کنند.

البته اظهارات و اقدامات بعدی ایران به میزان قابل ملاحظه‌ای، اعتماد به وجود آمده نسبت به مقاصد ایران جهت رعایت شرایط توافق انجام شده را تضعیف نمود. توافق اکتبر و تعامل بعدی ایران با آژانس، نشان‌دهنده پیروزی‌ای ماهیتاً کوتاه‌مدت در عرصه‌ای بود که براساس تعریف، باید به یک رابطه دائمی میان حکومت ایران و جامعه بین‌المللی در خصوص مسائل هسته‌ای مبدل شود. از آن زمان تا کنون، تعامل ایران با آژانس توأم با اصطکاک مستمر، ابهام و جریان مداومی از کشفیات تازه درباره دامنه حقیقی فعالیت‌های هسته‌ای ایران بوده است. جریان تازه انتقال مواد هسته‌ای به ایران، احتمال رویارویی‌های جدید در آینده را افزایش داده است.

آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، همچنان در یک مسیر باریک قدم برمی‌دارد و ضمن تداوم فشار بر ایران، از تحریک خشم ایران یا شکستن اتفاق نظری که به سختی میان اعضای آن حاصل شده، پرهیز می‌کند. دبیر کل آژانس، محمد البرادعی در جریان دیدار از واشنگتن صادقانه بر این مطلب تأکید نمود که «هنوز در خصوص وضعیت برنامه هسته‌ای ایران، تبادل نظر در جریان است»؛ همچنین است در خصوص میزان آمادگی رژیم روحانی ایران برای رعایت کامل توافقی‌های به‌عمل آمده جهت فاش ساختن تمامی جنبه‌های برنامه مزبور.<sup>۲</sup>

در ژوئن ۲۰۰۴ (خرداد ۸۳) شورای حکام آژانس، سختگیرانه‌ترین قطعنامه خود را تاکنون صادر نمود و توجه همگان را به خودداری ایران از همکاری منظم، فاش‌نکردن اطلاعات مربوط برای جامعه بین‌المللی و فوریت توجه به برخی از دردسرسازترین جنبه‌های برنامه‌های هسته‌ای ایران جلب نمود. به نظر می‌رسد که آژانس و جامعه بین‌المللی در حال نزدیک‌شدن به همان نتیجه‌ای هستند که دولت بوش بیشتر از یک سال پیش اعلام کرد و به موجب آن ایران تعهدات خویش در قالب عهدنامه منع تکثیر

۲- به نقل از شبکه تلویزیونی سی.ان.ان (C.N.N) ۱۸ مارس ۲۰۰۴.

سلاح‌های هسته‌ای (NPT) را ایفا ننموده است. در پاسخ، تهران اعلام نمود که بر خلاف تعهدات پیشین خود در قالب توافق ماه اکتبر، ساخت دستگاه‌های سانتریفوژ را از سر می‌گیرد.

## الزامات هسته‌ای ایران

با توجه به گذشته تاریخی و منطقه پر آشوب اطراف ایران، به نظر نمی‌رسد که جاه‌طلبی‌های هسته‌ای ایران بر مبنای محاسبات استراتژیک کاملاً غلطی بنا شده باشد. البته استدلال‌های مطرح شده در جهت تقویت توانایی‌های هسته‌ای ایران بیشتر در محافل خصوصی مطرح می‌شود تا محافل عمومی، هرچند فعالیت‌های دیپلماتیک اخیر در رابطه با آژانس تا حدودی موجب طرح آزادانه‌تر مسائل در اذهان عمومی شده است. با این حال، منطقی را که در پشت انگیزه‌های ایران برای دستیابی به توان هسته‌ای نهفته می‌توان با استفاده از مجموعه غنی نوشته‌های مربوط به مسائل امنیتی که در مجلات دانشگاهی ایران و مطبوعات به چشم می‌خورد روشن ساخت. علیرغم استناد روحانیون در گفتارهای خود به توان هسته‌ای اسرائیل، این موضوع دلیل اصلی تلاش ایران برای اجرای یک برنامه هسته‌ای نیست. در عوض، علاوه بر احساس شدید ناامنی ناشی از تجاوز عراق و تجربه جنگ در مورد خود ایران، به نظر می‌رسد در خصوص دو موضوع مهم دیگر مربوط به سلاح‌های کشتار جمعی نیز در این کشور اتفاق نظر وجود دارد: کسب پرستیژ و به دست آوردن اهرم فشار. عامل اول منعکس‌کننده غرور عمیق ملی است که ویژگی بارز ایرانی‌ها به شمار می‌آید؛ برای ایرانیان عضو طیف سیاسی این کشور غیرقابل تصور است که همسایه آنها پاکستان، که آن را از لحاظ اقتصادی، اجتماعی و بلوغ سیاسی پایین‌تر از خود تصور می‌کنند به فن‌آوری پیشرفته نظامی دسترسی داشته باشد.

عامل دوم که در رابطه با دیدگاه ایران نسبت به کسب توان هسته‌ای یعنی برخورداری از اهرم فشار، بیش از دیگر موارد، زیان‌های بنیادی استراتژیک ناشی از جدایی ایران از ایالات متحده را به معرض نمایش می‌گذارد. در نظر بسیاری از مقامات تهران، برخورداری از یک برنامه هسته‌ای پایدار، تنها امتیاز ارزشمندی است که جایگاه چانه‌زنی ایران در مقابل واشنگتن را تقویت می‌کند.

خارج شدن رژیم صدام حسین از صحنه بدون تردید موجب تخفیف یکی از جدی‌ترین نگرانی‌های امنیتی ایران شده است. در عین حال، تغییر حکومت در عراق، موجب بروز احتمال آشفستگی در مرزهای آسیب‌پذیر غرب ایران شده و از سوی دیگر فاصله ایالات متحده را برای اعمال قدرت در منطقه بیش از پیش کاهش داده است. به دلیل افزایش تنش‌های موجود میان دولت بوش و حکومت ایران، از بین رفتن حکومت صدام هنوز نتوانسته منافع استراتژیک مهمی را برای ایران به بار آورد. درحقیقت، در کنار اظهار ایالات متحده در خصوص تغییر حکومت‌ها، دولت‌های یاغی و اقدام پیش

گیرانه، تغییرات اخیر در عرصه توازن قوای منطقه‌ای تنها باعث افزایش ارزش بازدارندگی بالقوه «سلاح‌های استراتژیک» شده است.

برخلاف دیگر سیاست‌های تحریک‌آمیز ایران که موجب مجادله میان جناح‌های مختلف شده و بدین ترتیب به جنگ‌های داخلی قدرت در کشور دامن زده، وسوسه دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای تا حدود زیادی میان جناح‌های مختلف طیف سیاسی این کشور مشترک است. این تمایل به دوره‌های پیش از انقلاب بازمی‌گردد که حکومت پادشاهی ایران اجرای یک برنامه هسته‌ای را آغاز نمود و هدف آشکار آن، تولید برق بود ولی تصور عموم به آن بود که سکوی پرتابی است برای آغاز تحقیقات در زمینه سلاح‌های هسته‌ای. مخالفان عبور از آستانه هسته‌ای همچنان صدایی رسا و پرنفوذ دارند. هنوز هم روشن است که دستیابی به توان هسته‌ای با مجموعه‌ای از منافع جمعی ارتباط دارد که به‌طور کامل با مرزبندی جناح‌های سیاسی ایران منطبق نیست. عامل پرستیژ و عامل بازدارندگی موجود در توانایی هسته‌ای انگیزه‌های قدرتمندی را برای رژیم ایران با هرگونه ماهیت سیاسی به‌وجود می‌آورد.

با این حال، همان‌گونه که در مباحثات عمومی مربوط به سلاح‌های هسته‌ای ظرف چند ماه گذشته به نحو روزافزون مشخص شده، گروه‌های حاکم سیاسی ایران بر سر یک موضوع فرعی (ولی در عین حال مهم) اختلاف نظر دارند: دورنمای مقابله با جامعه بین‌المللی در خصوص امکان دستیابی به توان تولید سلاح‌های هسته‌ای. اگرچه اصلاح‌طلبان بر منافع آتش‌بس منطقه‌ای ایران و روابط تجاری آن با اروپا و آسیا تأکید دارند، تندروها در برابر احتمال مجازات‌های بین‌المللی و انزوا از خود واهمه نشان نمی‌دهند و از بروز یک بحران به‌عنوان وسیله‌ای برای شعله‌ور ساختن دوباره آتش رو به خاموشی انقلاب و منحرف ساختن اذهان از کمبودهای نظام داخلی حکومت اسلامی استقبال می‌نمایند.

## آینده هسته‌ای ایران

در خصوص برنامه هسته‌ای ایران هنوز چند نقطه ابهام وجود دارد. در وهله نخست دوام موافقت نامه اکتبر میان ایران و سه وزیر خارجه اروپایی تا حدود زیادی در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، بویژه با توجه به تصمیم اخیر ایران برای از سرگیری ساخت دستگاه‌های سانتریفوژ. این اقدام جسورانه از سوی تهران جدیدترین اقدام برای تضعیف مفاد اصلی موافقت‌نامه و همچنین کمرنگ ساختن اجماع شکننده‌ای است که در خصوص موضوع میان اروپا و ایالات متحده برقرار شد. به نظر می‌رسد که رهبری ایران تلاش دارد ضمن حفظ شتاب برنامه هسته‌ای خود از مقابله جدی با جامعه بین‌المللی پرهیز کند. تعهدات ایران طبق موافقت نامه اکتبر در حقیقت بسیار گسترده بود و تعلیق کامل تمامی فعالیت‌های مرتبط با غنی‌سازی، بازیافت و ساخت رآکتورهای آب سنگین را در بر داشت و در ابتدا تصور می‌شد که شامل منع تولید قطعات سانتریفوژ، مونتاژ و آزمایش دستگاه‌های سانتریفوژ و تولید خوراک

هگزا فلوراید اورانیوم نیز می‌باشد. چالش اولیه برای جامعه بین‌المللی در حال حاضر عبارت است از تدوین یک پاسخ موثر به تلاش‌های ایران برای گریز از تعهدات اکتبر ۲۰۰۳.

به علاوه برخی مسائل فرعی نیز در این رابطه وجود دارد. تصویب پروتکل الحاقی توسط مجلس ایران هنوز محقق نشده (تصور می‌شد این امر اندکی پس از آغاز کار نمایندگان جدید مجلس در ماه می ۲۰۰۴ که در انتخابات نابرابر فوریه برگزیده شده‌اند و اکثریت قاطعی را برای محافظه‌کاران تشکیل می‌دهند تحقق پیدا کند). اگرچه ایران قول داده که مفاد پروتکل را پیش از تصویب آن و طبق توافق با آژانس به صورت موقت اجرا نماید، مباحثات پارلمانی و ضرورت تصویب محافظه‌کاران شورای نگهبان، فرصت را برای محدود کردن یا زیر سوال بردن تعهدات آن کشور باز نگاه داشته است.

یکی دیگر از مسائل حل نشده، توافق پرسابقه میان تهران و مسکو برای بازگشت سوخت هسته‌ای مصرف شده از بوشهر است. هرچند هر دو طرف بارها قول داده‌اند که به زودی توافق نهایی حاصل شود. روسیه برای نگرانی از بابت بلندپروازی‌های ایران در این زمینه دلایل ویژه‌ای دارد، زیرا موفقیت در تلاش‌های ایران برای تولید سوخت هسته‌ای، نیاز آن کشور به خرید سوخت تازه از روسیه را بدیهی خواهد ساخت. در عین حال روسیه و ایران مذاکرات طولانی مدتی را در زمینه امکان ایجاد نیروگاه دوم بوشهر داشته‌اند.

در نهایت، حتی اگر ایران ناچار به ایفای تعهدات خود طبق عهدنامه منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای و پروتکل الحاقی شود و باز هم از امکانات حقوقی و فنی لازم برای ایجاد یک زیرساخت پیچیده هسته‌ای با قابلیت تأمین اهداف نظامی برخوردار است. ایران طبق تعهدات خود در عهدنامه‌های بین‌المللی، اجازه دارد اورانیوم غنی شده تولید کند، کارخانه‌های تولید آب سنگین احداث نماید و چرخه سوختی مخصوص به خود را به وجود آورد. به علاوه ماهیت پیچیده توانایی‌های این کشور آشکار می‌سازد که ایران در حال رسیدن به مرز خودکفایی است و از آن پس برای دستیابی به سلاح‌های هسته‌ای به کمک‌های خارجی نیاز نخواهد داشت. در صورت رسیدن ایران به این آستانه بعید است که تدابیر سنتی مقابله با تکثیر سلاح‌های هسته‌ای بر جدول زمان‌بندی آن کشور تاثیرگذار باشد. با توجه به آن که مقامات ایران قول دادند که پس از تکمیل بازرسی‌های آژانس، فعالیت‌های غنی‌سازی اورانیوم خود را از سر بگیرند، توافق اکتبر ممکن است تنها یک تاکتیک تأخیری برای ایران فراهم آورد تا تحت پوشش آن بتواند به طور کامل به سلاح‌های هسته‌ای دست پیدا کند.

رفتار اخیر ایران نشان می‌دهد که حکومت آن کشور احتمالاً به جلب رضایت جامعه بین‌المللی در خصوص مسائل هسته‌ای به صورت گزینشی ادامه می‌دهد و بازرسی‌های تکمیلی را می‌پذیرد. اما از سوی دیگر تلاش برای تأمین مقاصد نظامی خود را نیز ادامه خواهد داد. این امر ممکن است تا حد حفظ یک برنامه محرمانه هسته‌ای برای مقاصد نظامی به موازات فعالیت‌های آشکار غیرنظامی پیش

برود که یکی از گروه‌های ایرانی مخالف در خارج نیز مدعی آن است. دست کم الگوی مخفی‌کاری ایران و ماهیت پیچیده و گسترده فعالیت‌های فاش شده آن نشان می‌دهد که رهبری آن کشور مایل به حفظ تمامی گزینه‌های هسته‌ای موجود است. در نتیجه الزام اصلی برای ایالات متحده عبارت خواهد بود از حفظ اتفاق نظر بر سر تلاش مستمر جهت مهار پیشروی ایران به سوی توان تولید سلاح‌های هسته‌ای بر اساس ائتلاف گسترده بین‌المللی که در سال گذشته به وجود آمده است.

### درگیری ایران در مناقشات منطقه‌ای

سه مناقشه منطقه‌ای به‌عنوان محور اصلی سیاست‌های خاورمیانه‌ای دولت بوش تلقی می‌شود: ایجاد ثبات در عراق و افغانستان و حل منازعه اسرائیل و فلسطین. ایران در هر سه زمینه از تاثیر قابل توجهی برخوردار است و می‌تواند نقش بالقوه مهمی در راستای تسهیل یا تعویق تحقق اهداف واشنگتن داشته باشد. سیاست‌های اعلام شده ایالات متحده در زمینه نقش ایران در این سه مناقشه به گونه‌ای بوده که تنها به وارد کردن اتهامات کلی در رابطه با تروریسم بسنده شده است. با این حال واقعیت امر بویژه در رابطه با وضعیت پس از جنگ عراق و افغانستان پیچیده‌تر است.

می‌توان ادعا کرد که ایران بیش از هر کشور دیگری از سیاست‌های ایالات متحده در خاورمیانه پس از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ سود برده است. واشنگتن با سرنگون کردن طالبان و صدام حسین از قدرت، در افغانستان و عراق، دو مورد از جدی‌ترین دشمنان تهران و مهم‌ترین تهدیدهای موجود علیه ایران را حذف کرده است. در عین حال آنچه جانشین حکومت قبلی این دو کشور شده از دیدگاه ایران نمی‌تواند بدون هیچ ابهامی مطلوب تلقی شود، زیرا نقشه جدید منطقه متضمن تردیدهای عمیق از جمله نزدیکی جغرافیایی با ایالات متحده و تهدید هرج و مرج می‌باشد.

دولت ایران اغلب نقش سازنده و البته نه چندان مشخص در تلاش‌های آمریکا برای ایجاد نهادهای موثر حکومت مرکزی در عراق و افغانستان داشته است. در عین حال ایرانی‌ها روابطی را با مجموعه گسترده‌ای از بازیگران سیاسی در هر دو کشور و از جمله با تندروها به وجود آورده‌اند که ابزاری برای افزایش قدرت بالقوه آنان محسوب می‌شود. این روابط از طریق سازوکارهای رسمی و غیررسمی به وجود آمده و مجموعه‌ای از فعالیت‌ها، از شناسایی و کمک مستقیم به حکومت مرکزی گرفته تا کمک‌های مالی و پشتیبانی مالی و جنسی به عناصر نامطلوب برانداز و مخالف فرایندهای دموکراتیک نوپا را شامل می‌شود. رویکرد چندوجهی ایران نسبت به عراق و افغانستان در اثر منافع قوی استراتژیک آن کشور برای حفظ نفوذ خود بر روند تکامل سریع همسایگان مجاور، مسلماً ادامه پیدا خواهد کرد.

## افغانستان و القاعده

دشمنی میان طالبان و ایران به مدت‌ها پیش از ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ و عملیات نظامی آمریکا در افغانستان بازمی‌گردد. ایران از همان ابتدا نسبت به جنبش طالبان مشکوک بود و این امر ناشی از ریشه‌دار بودن طالبان در حوزه‌های سنی مذهب پاکستان و روابط نزدیک آن با دستگاه‌های نظامی و اطلاعاتی اسلام آباد بود. مقامات ایران که همواره نسبت به حفظ جایگاه کشور به‌عنوان یک دولت اسلامی نگران هستند و در عین حال به‌عنوان افراد ایرانی از غرور و ویژه‌ای برخوردار می‌باشند، طالبان را افرادی مرتجع و عقب‌مانده می‌دانستند که چهره اسلام را مخدوش می‌سازند. این خصومت در نتیجه افزایش جریان ورود مواد مخدر و بی‌ثباتی افغانستان تحت حکومت طالبان که آثار آن از مرزهای ایران می‌گذشت تشدید می‌شد.

از سوی دیگر از نظر تندروهای مذهبی طالبان، مسلمانان شیعه به‌عنوان کفار، مورد لعن قرار می‌گرفتند و شبه‌نظامیان عضو طالبان نیز اقلیت شیعه افغانستان را تهدید می‌کردند. تنش‌های میان دو همسایه در ماه اوت ۱۹۹۸ تقریباً تا حد رویارویی مستقیم شدت پیدا کرد. یعنی زمانی که در جریان تصرف یک شهر شیعه‌نشین، ۱۱ دیپلمات ایرانی به قتل رسیدند. در نتیجه ایران روابط نزدیکی را با گروه‌های مسلح مخالف طالبان و از جمله ائتلاف شمال برقرار ساخت. [حمایت تسلیحاتی، تبلیغاتی و همه‌جانبه ایران از جبهه شمال به رهبری احمدشاه مسعود مدت‌ها پیش از سقوط مزار شریف برقرار شده بود. م]

دست تاریخ باعث شد که وضعیت عجیبی پس از ۱۱ سپتامبر شکل بگیرد که در جریان آن، ایران در راه سرنگونی طالبان همچون یکی از متحدان آمریکا عمل کرد و از پناه‌دادن به القاعده خودداری نمود. فعالیت‌های اولیه ایران در این زمینه بی‌نهایت امیدوارکننده بود. تهران از طریق ائتلاف شمال به صورتی کاملاً هماهنگ با تلاش‌های نظامی ایالات متحده در افغانستان عمل می‌کرد و نقش فعال و سازنده‌ای را در فرایند مذاکرات بن ایفا نمود که به ایجاد دولت مرکزی جدید پس از جنگ در کابل انجامید. مقامات ایرانی در عین حال به کمک‌های پشتیبانی گسترده ایران برای تسهیل پیروزی آمریکا بر طالبان و کمک‌های قابل توجه و شناسایی فوری دولت پس از جنگ تحت ریاست حامد کرزای اشاره می‌کنند. دولت بوش به این تلاش‌ها اذعان نموده، اما در عین حال مرتباً به اقدامات منفی‌تر ایران در افغانستان نیز اشاره کرده است. در ژانویه ۲۰۰۲، پرزیدنت بوش خطاری نه چندان سر بسته را علیه مداخلات ایران در افغانستان صادر نمود و طی آن گفت که اگر آنها بخواهند به هر شکل و صورتی افغانستان را بی‌ثبات نمایند، نیروهای متحدین به حساب آنها خواهند رسید و در ابتدا برخورد از طریق دیپلماتیک خواهد بود. مقامات ارشد دولت بوش اغلب از مداخله ایران و همکاری آنها با روسای قبایل افغانی انتقاد کرده‌اند که پایگاه‌های قدرت مستقل آنان به فقدان ثبات و آشفتگی حکومت مرکزی افغانستان کمک می‌نماید.

بررسی ادعاهای اخیر مبنی بر همکاری میان تندروهای ایران و سازمان القاعده نیز از اهمیت فراوان برخوردار است. این ادعاها نه تنها مغایر موضع توأم با همکاری ایران نسبت به عملیات نظامی سال ۲۰۰۱ ایالات متحده در افغانستان است، بلکه سابقه کاملاً مسجل دشمنی میان ایران و گرایش مذهبی سنی و جنگ طلب و سخت گیر القاعده را نیز زیر سوال می برد. ایدئولوژی و جهان بینی القاعده به نحو سازش ناپذیری در مقابل شاخه شیعه اسلام قرار دارد و روحانیون القاعده، شیعه را یک مذهب کفرآمیز می دانند. با این حال، هم رهبری عملیاتی القاعده و هم تندروهای رادیکال متصدی پست های ارشد در دستگاه امنیتی ایران، در گذشته نشان داده اند که تا حدودی از انعطاف نظری برخوردار هستند و این امر به آنها اجازه می دهد که صرف نظر از اختلافات ایدئولوژیک، ائتلاف های کاربردی موقت تشکیل بدهند.

ادعای همکاری میان القاعده و ایران در نتیجه فقدان دلایل علنی و قطعی در هاله ای از ابهام قرار دارد. برخی گزارش ها حاکی از آن است که شبه نظامیان وابسته به القاعده از اواسط دهه ۱۹۹۰ تماس های مستقیم با مقامات ایرانی برقرار ساخته اند؛ با این حال، هیچ گونه گزارش جدی مبنی بر همکاری مهم میان آنها پیش از حملات ۱۱ سپتامبر در دست نمی باشد. شواهد نگران کننده تر آنهایی است که نشان می دهد از زمان این حملات ایران به عنوان مسیر ترانزیت و احتمالاً مأمن نیروهای القاعده عمل کرده است که از افغانستان گریخته اند، از جمله چندتن از رهبران برجسته القاعده همچون سخنگوی آنها، سلیمان ابوقیس و مسئول امنیتی آنها، سیف العادل. در رابطه با این گونه ادعاها، گزارش هایی وجود دارد مبنی بر آن که عماد مقنیه، رهبر قسمت عملیات ویژه حزب الله و یکی از خطرناک ترین تروریست های تحت تعقیب واشنگتن نیز در ایران پناه گرفته است.

هنگامی که پس از نخستین ماه های سال ۲۰۰۲، انتقادهای علنی دولت ایالات متحده در این خصوص شدت گرفت، ایران تأیید کرد که تعداد نامشخصی از افراد مرتبط با القاعده را بازداشت نموده و بعدها اذعان نمود که این افراد شامل «عناصر بزرگ و کوچک» القاعده می باشند. شرایط ورود آنها به ایران به صورت علنی اعلام نشده و همچنین در خصوص وضعیت آنها نیز بیش از اعلام قصد ایران برای محاکمه نمایندگان القاعده، جزئیات دیگری ارائه نشده است. ایران در عین حال ادعا می کند که حداقل ۵۰۰ نفر از افراد فراری از افغانستان را پس از عملیات نظامی نیروهای تحت رهبری ایالات متحده، از کشور خود اخراج کرده است. اگرچه ایران با افتخار این اقدامات را به عنوان نشانه ای بر جدیت خود برای مقابله با تهدید داخلی و بین المللی القاعده اعلام می کند، اما نگرانی های ایالات متحده در خصوص موضع ایران پس از حملات ماه می ۲۰۰۳ علیه اردوگاه های افراد خارجی در عربستان سعودی که به نیروهای القاعده نسبت داده شد که احتمالاً حملات خود را از داخل ایران ترتیب داده

بودند، تا حدودی شدت گرفت. در نتیجه، واشنگتن گفت و گوی آرام و سازنده میان دو کشور را که پس از ۱۱ سپتامبر در خصوص برخی از مسائل منطقه‌ای آغاز شده بود به حال تعلیق درآورد. طبع روابط میان ایران و القاعده سرشار از اشاره‌های پنهانی و تعبیر و تفسیر آنهاست. مرزهای شرقی ایران به سوراخ بودن معروف هستند و مقامات ایرانی در دفاع از این مرزها باید این مطلب را در نظر داشته باشد. [باید توجه کرد که دولت خاتمی از امریکا خواست با استفاده از ماهواره، ردپای کاروان‌های ترانزیت موادمخدر به ایران را اطلاع دهد، که مورد موافقت قرار نگرفت.م] با این حال، حتی اگر چنین مطلبی صحت داشته باشد، رفتار مبهم ایران با مهمانان ناخوانده خود مانع هرگونه زودباوری است. یک توضیح منطقی و در عین حال تأیید نشده آن است که عدم تمایل ایران به تسلیم کردن مأموران القاعده ناشی از این نگرانی است که این اقدام به همکاری ممکن است به کشف ادله سازش میان تندروهای ایران و تروریست‌های فراری بینجامد. در پشت صحنه، مقامات ایران پیشنهاد نموده‌اند که زندانیان عضو القاعده با اعضای سازمان مجاهدین خلق مبادله شوند که در حال حاضر در بازداشت نیروهای آمریکایی اشغالگر عراق به سر می‌برند. مانند بسیاری از مقاطع تاریخ پرتنش روابط با واشنگتن، اصرار ایران بر این مبادله که آن را یک اهرم مبادله‌ای با ارزش می‌پندارد، ممکن است به بزرگ‌پنداری بیش از قدرت مبادله ایران و نهایتاً به تضعیف امنیت این کشور بینجامد.

## عراق

همانند موضوع طالبان، سابقه طولانی برخورد میان ایران و صدام حسین بر همگان ثابت شده است. جنگ هشت ساله میان ایران و عراق به قدری تلخ و فرساینده بود که به انعقاد یک موافقت‌نامه رسمی صلح منتهی نشد و روابط میان دو کشور در مدت شانزده سال پس از آن که صدام همچنان بر سر قدرت بود به طور عادی از سر گرفته نشد. در اینجا نیز تهران و واشنگتن در یک وضعیت نادر، خود را در مقابل یک دشمن مشترک، متحد یافتند، اگرچه تاریخچه پردردسر سیاست ایالات متحده نسبت به عراق و تهدید ضمنی علیه اتحاد میان ایران و اکثریت شیعه عراق، به پیچیدگی و دشواری وضعیت می‌افزود. در جریان تدارک ائتلاف تحت رهبری ایالات متحده در سال ۲۰۰۳ برای سرنگونی صدام حسین، مقامات ایرانی با شدیدترین لحن ممکن علیه جنگ صحبت کردند و ضمن نگرانی از ایجاد سابقه، از قرار گرفتن ارتش آمریکا درست در کنار مرزهای غربی ایران اظهار ناخرسندی می‌نمودند. ایرانی‌ها ضمن مکالمات خصوصی، تجربه غم‌انگیز خود در عراق را به عنوان هشدار علیه خوش‌بینی نسبت به دورنمای صلح و ثبات پس از جنگ مطرح می‌ساختند.

با این حال در نخستین واکنش‌های پس از پیروزی نیروهای ائتلاف، ایران نیز متوجه فرصت بی‌سابقه موجود برای گسترش نفوذ خود و تشویق روی کار آمدن یک دولت شیعه و دوست شد. در نتیجه امر



ایران راه همکاری با نیروهای اشغالگر ایالات متحده را از طریق یکی از ابزارهای اصلی اعمال قدرت خود در عراق، یعنی گروه‌های مخالف شیعه در پیش گرفت. بویژه، مجلس اعلای انقلاب اسلامی عراق که از روابط دیرینه و توأم با ظرافتی با روحانیون حکومت ایران برخوردار است، به عنوان بازیگر اصلی و سازنده عرصه نوپای سیاست پس از صدام در عراق، پدیدار شد. علاوه بر آن ایران حکومت تازه به قدرت رسیده و بی ثبات عراق را نیز به سرعت شناسایی کرد و اقداماتی را برای توسعه روابط اقتصادی و فرهنگی با عراقی‌ها انجام داد.

با این حال همانند افغانستان، همکاری ایران مانع نگرانی ایالات متحده نسبت به مقاصد غایی رهبران آن کشور و توانایی آن برای ارتکاب اعمال خرابکارانه نشد. گفته شد که تهران در حال آزمودن تعهد نیروهای اشغالگر به حفظ مرزهای موجود عراق است و به همین منظور در تابستان ۲۰۰۳ نیروهای خود را اندکی از مرزهای جنوبی عبور داد. روحانیون ایران نیز از طرف دیگر تماس با تعداد زیادی از سازمان‌ها و رهبران عراقی را آغاز کردند که در میان آنها گروه‌های شبه‌نظامی مثل شاخه مقتدی صدر نیز به چشم می‌خورد (فردی که آموزگار معنوی وی در ایران زندگی می‌کند). واشنگتن در عین حال ایران را متهم نموده که به چریک‌های خارجی اجازه عبور از مرزهای خود به داخل عراق را داده است. در همین زمان، رهبران ایران از اوضاع رو به ناامنی عراق بهره جسته، محکومیت حضور آمریکا در آن کشور را شدت بخشیده‌اند. این وضعیت بیانگر ترکیبی از فرصت‌طلبی سیاسی و همدردی واقعی با رنج مردم عراق و همچنین بی‌ثباتی آشکار شهرهای مقدس شیعه‌نشین نجف و کربلا می‌باشد. تندروهای ایران که دیگر وحشتی از توسعه برنامه‌های واشنگتن برای تغییر دیگر حکومت‌های منطقه ندارند، از مدت‌ها پیش نوعی اعتماد به نفس جدید از خود بروز می‌دهند که نتیجه آن جسارت بیش از اندازه در صحنه بین‌المللی است. آیت‌الله خامنه‌ای اخیراً ادعا کرده است: «آمریکایی‌ها چه بخواهند و چه نخواهند و چه خود این مطلب را قبول داشته باشند چه نداشته باشند در عراق شکست خورده‌اند.»

جدای از این زمینه‌های درگیری واقعی، دیدگاه‌های ایران و ایالات متحده در مورد وضعیت عراق پس از جنگ، نقاط مشترک قابل توجهی نیز دارند. اگرچه بین منطق استراتژیک آنها فاصله گسترده‌ای مشاهده می‌شود، هم تهران و هم واشنگتن تا اندازه زیادی خود را متعهد به حفظ وحدت سیاسی و حتی پلورالیسم در حکومت عراق پس از صدام می‌دانند. برای ایران این دیدگاه‌ها ارزش عملی دارد. هرگونه تجزیه خاک عراق یا بروز جنگ داخلی می‌تواند آثاری فراتر از مرزها داشته باشد و ثبات خود ایران را به خطر بیندازد. اگرچه امکان دارد تندروهای ایران هنوز روابط خود را با سردمداران شورشی همچون مقتدی صدر حفظ نمایند اما بعید است که آنها عملاً از این هرج و مرج حمایت به عمل آورند یا از اهداف بازمانده‌های رژیم بعث دفاع کنند که به ایجاد وحشت در مرکز سنی‌نشین کشور مشغول هستند. یک روزنامه ایرانی با طعنه گفته است که خشونت کنونی در عراق نه جنگ چریکی است و نه

مقاومت مردمی، بلکه نوعی ایجاد هراس کورکورانه به حساب می‌آید. آزر دادن ایالات متحده در جای خود ممکن است مطلوب باشد ولی دامن زدن به هرج و مرج در اطراف ایران حرف دیگری است. در حقیقت در اوج تنش‌های موجود نجف، ایران گروهی از دیپلمات‌های خود را برای میانجی‌گری بین نیروهای ایالات متحده و نیروهای شورشی صدر به محل اعزام نمود.

علاوه بر آن، محافظه‌کاران ایران که در مقابل گسترش مشارکت سیاسی مردمی در داخل کشور خود مقاومت نموده‌اند، به حامیان پر و پا قرص پلورالیسم در عراق تبدیل شده‌اند. در این مورد نیز چنین رفتاری با منافع آنها سازگار است. ایجاد دموکراسی در عراق باعث می‌شود که شیعیان قدرت قابل توجهی در عراق پیدا کنند و بدین ترتیب ایران از اهرم‌های ارزشمندی برای اعمال نفوذ در عراق بهره‌مند می‌شود. همچنین حکومت دموکراتیک در عراق بیشتر سرگرم مسائل سیاسی داخلی خود می‌شود و به این ترتیب بعید است که به رقیبی برای سلطه منطقه‌ای ایران مبدل گردد. بنا به همین دلیل درست همان کسانی که انتخابات آزاد مجلس در ایران را با محدودیت روبه‌رو ساختند، از حکومت موقت کنونی عراق استقبال نموده و سازماندهی زودهنگام انتخابات آزاد را تشویق کرده‌اند.

یکی از تردیدهای اصلی درباره آینده عراق تأثیری است که این امر ممکن است بر امور داخلی ایران داشته باشد. بسیاری از طرفداران تغییر حکومت در ایالات متحده پیشنهاد کردند که برکناری صدام حسین و ایجاد حکومت دموکراتیک و برقراری حاکمیت قانون در عراق، در کل منطقه اثر دومینویی بر جا خواهد گذاشت و پیش از همه تأثیر آن به ایران سرایت خواهد کرد. بدون تردید وجود یک عراق باثبات و دموکراتیک که از روابط دوستانه‌ای با همسایگان خویش برخوردار است می‌تواند تأثیر قابل توجهی بر تکامل شرایط سیاسی داخلی ایران داشته باشد و تعامل میان حوزه‌های علمیه ایران و روحانیت پرسابقه مذهبی در عراق، بحث میان روحانیون شیعه را در خصوص رابطه صحیح میان مذهب و سیاست قوت خواهد بخشید. آیت‌الله علی سیستانی از پیروان قابل ملاحظه‌ای در تمام منطقه برخوردار است و محبوبیت وی بیش از روحانیون حکومتی ایران می‌باشد. رویکرد آرام وی در مورد مداخله روحانیون در امور سیاسی و عدم علاقه‌ای که گفته می‌شود او نسبت به حکومت مذهبی ایران از خود نشان می‌دهد، می‌تواند طرفداران جدیدی را برای جدایی دین از سیاست در ایران به وجود آورد. با این حال در کوتاه مدت، بی‌ثباتی در عراق تنها موجب شعله‌ور شدن آتش تندروی در سراسر منطقه خواهد شد.

### فرآیند صلح خاورمیانه

یکی از دردمسازترین عملکردهای جمهوری اسلامی، حمایت مستمر و پرسابقه آن از گروه‌های شبه نظامی و تروریستی ضد اسرائیل است. در این بین حمایت ایران از حزب‌الله مهم‌ترین جنبه مسئله است.

مقامات دولتی ایران این گروه را بنیان‌گذاری کردند و همچنان ظرف ۲۰ سال گذشته مشغول دادن آموزش، اطلاعات، سلاح و پول به آنها بوده‌اند. رشد روابط ظریف مذهبی و خانوادگی میان رهبری شیعه منطقه به ایجاد حزب الله انجامید که امروزه دارای هم شاخه نظامی و هم شاخه سیاسی است اما همچنان رابطه بسیار تنگاتنگی با رهبری روحانی ایران دارد.

سابقه حزب الله به عنوان یکی از مهم‌ترین سازمان‌های تروریستی جهان انکارناپذیر است. تا زمان وقوع حملات ۱۱ سپتامبر، حمله سال ۱۹۸۳ حزب الله به خوابگاه تفنگداران ایالات متحده، پر تلفات‌ترین حمله تروریستی علیه جان اتباع آمریکایی محسوب می‌شد. در نتیجه این حمله و چند حمله انتحاری دیگر توسط نیروهای حزب الله در این مدت، معاون وزیر خارجه آمریکا، ریچارد آرمیتاژ، در اواخر سال ۲۰۰۲ موضع آمریکا نسبت به حزب الله را موضع انتقام توصیف نمود. در دهه ۱۹۸۰ حزب الله اقدام به هواپیمارمایی و آدم‌ربایی علیه اتباع آمریکا و دیگر کشورهای غربی نمود و بسیاری از آنها را به عنوان گروگان نزد خود نگاه می‌داشت. به علاوه نیروهای حزب الله به همراه ۴ مقام دولت ایران از سوی آرژانتین در رابطه با بمب‌گذاری مرکز یهودیان در سال ۱۹۹۴ که به کشته شدن ۸۵ نفر انجامید متهم شده‌اند.

علیرغم این گذشته بسیاری از افراد در منطقه بر میزان مشارکت سیاسی حزب الله تأکید دارند (افراد این حزب ۱۲ کرسی را در پارلمان لبنان اشغال کرده‌اند) و علناً از نقش این گروه در فشار آوردن به اسرائیل برای تخلیه جنوب لبنان در سال ۲۰۰۰ حمایت می‌کنند. در این رابطه حتی متحدان آمریکا نیز تا حدودی دچار دو دستگی می‌باشند. این ملاحظات نشان می‌دهد که حزب الله دیگر تنها یک دستگاه مطیع دولت ایران نیست. سازمان و گذشته حزب الله منعکس‌کننده رقابت‌های پیچیده در داخل جامعه شیعه لبنان و همچنین نقش سوریه در شکل‌گیری اهداف عملیاتی گروه می‌باشد. حمایت‌های مادی ایران که از طریق دمشق به دست حزب الله می‌رسد، همچنان از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است اما گزارش‌های موثق حاکی از آن است که در حال حاضر تنها تعداد انگشت‌شماری از نیروهای سپاه پاسداران ایران برای هماهنگی ارسال کمک‌ها در جنوب لبنان حضور دارند.

حمایت ایران از حزب الله به وضوح فراتر از مرز اختلافات جناحی در طبقه حاکم سیاسی جمهوری اسلامی است. اصلاح‌طلبان ایران نیز به همان اندازه تدریجاً متعهد به همکاری با این سازمان لبنانی می‌باشند. درحقیقت افتخار بنیان‌گذاری حزب الله از آن یکی از رهبران جناح اصلاح‌طلب در مجلس ششم یعنی حجت‌الاسلام علی‌اکبر محترشمی‌پور است. پرزیدنت خاتمی بارها در لبنان و تهران با دبیرکل حزب الله شیخ حسن نصرالله دیدار کرده و اخیراً گفته است که این گروه از حق طبیعی و حتی از یک وظیفه مقدس ملی برای دفاع از فلسطین در مقابل اسرائیل برخوردار است. در نتیجه بسیار بعید است که ایران را بتوان قانع یا مجبور به کنار گذاشتن کامل حمایت خود از حزب الله نمود. در عین حال هنوز

ممکن است ایران در رابطه با حزب‌الله مقداری انعطاف از خود نشان بدهد. پس از ۱۱ سپتامبر رهبران ایران بارها از حزب‌الله خواسته‌اند که در مبارزه مسلحانه خود علیه اسرائیل با محدودیت بیشتری عمل کند و حتی اشاره کرده‌اند که حل و فصل اختلاف سرزمینی در مورد مزارع شبعاً می‌تواند زمینه را برای ترک عملیات شبه نظامی از سوی حزب‌الله فراهم سازد.

حمایت پرسابقه ایران از حزب‌الله در کنار دشمنی عمیق آن نسبت به اسرائیل موجب گسترش روابط با گروه‌های مسلح سنی مذهب فلسطینی و از جمله حماس و جهاد اسلامی فلسطین شده است. ارتباط میان این گروه‌ها، حزب‌الله و ایران ظرف ۱۵ سال گذشته به تدریج شدت گرفته و دیدگاه‌های مشترک ایدئولوژیک باعث تسهیل ائتلاف‌های عملیاتی میان آنها شده است. گزارش‌ها حاکی از آن است که حمایت ایران از برخی از این سازمان‌ها افزون بر ۱۰۰ میلیون دلار بوده اما شبه‌نظامیان فلسطینی این ادعاها را تکذیب می‌نمایند و مدعی هستند که کمک‌های ایران بیشتر جنبه انسان دوستانه دارد و میزان آن به مراتب کمتر است. حمایت ایران از این گروه‌ها مکمل دشمنی ایران با رهبر فلسطین یاسر عرفات است که جنبش فتح تحت رهبری وی در زمان جنگ ایران و عراق، از دولت عراق حمایت نمود و به علاوه با شرکت در مذاکرات صلح مادرید که ایران آن را تحریم نموده بود، بیش از پیش از ایران جدا شد.

ایران انتقادهای ایالات متحده از موضع این کشور در مقابل اسرائیل و حمایت از حزب‌الله و شبه نظامیان فلسطین را رد می‌کند. دولت ایران در اظهارنظرهای رسمی خود بین فعالیت‌های تروریستی و آنچه که مقاومت مشروع در برابر اشغال می‌پندارد، تفاوت قائل است. این موضع متناقض بعضاً به این احتمال قوت می‌بخشد که بتوان ایران را قانع ساخت تا از صلح نهایی میان فلسطین و اسرائیل حمایت کند. وزارت خارجه ایران در اکتبر ۲۰۰۲ اعلام نمود که ایران در مسیر صلح نهایی بر مبنای ایجاد دو کشور فلسطین و اسرائیل مانع ایجاد نخواهد کرد و دست کم در گفت‌وگوهای رسمی با عربستان سعودی، طرح صلح شاهزاده عبدالله را مورد پذیرش قرار داد. نکته مهم دیگر آن است که سیاست گذاران ایرانی این خطر را درک کرده‌اند که حمایت ایران از شبه نظامیان مخالف فرایند صلح خاورمیانه می‌تواند بویژه در فضای پس از ۱۱ سپتامبر که اقدام پیشگیرانه یک ابزار ضدتروریستی محسوب می‌شود، ایران را مستقیماً به کانون درگیری بکشاند.

هنوز وفاداری رهبری ایران به دیدگاه‌های متعصبانه و روابط نزدیک آن با گروه‌های مخالف باعث محدودیت انعطاف آنها در خصوص این موضوع می‌گردد. تهران که مخالفت خود با اسرائیل را تا این اندازه همه‌جانبه و برجسته ساخته، به تدریج خود را در موقعیت عجیبی می‌بیند، به نحوی که ناچار است حتی از خود مردم فلسطین نیز سازش ناپذیرتر باشد. از زمان آغاز دومین انتفاضه فلسطین در سپتامبر ۲۰۰۰ معدود مواضع رسمی توأم با انعطاف، به شدت در بین مواضع رادیکال سرکوب شده‌اند، در نتیجه

علیرغم پیشرفت‌های محدود و بسیار ناچیز، مشارکت ایران با گروه‌های تروریستی بر اساس اطلاعات ایالات متحده و اروپا همچنان قابل توجه است. به عنوان یک نمونه قابل توجه در ژانویه ۲۰۰۲ یک کشتی حاوی ۵۰ تن اسلحه و مواد منفجره ایرانی به مقصد سرزمین فلسطین در نزدیکی سواحل اسرائیل کشف شد و فرمانده کشتی نیز مدعی شد این محموله در ایران بارگیری شده است. ایران همچنان به برگزاری گردهمایی سالانه انتفاضه ادامه می‌دهد و در این جریان تعدادی از رهبران برجسته انتفاضه نیز شرکت دارند. با جهت‌گیری جنگ ایالات متحده علیه تروریسم به سمت کشف منابع مالی مختلف تروریست‌ها، تکیه این گروه‌ها بر تهران بیش از پیش تقویت می‌شود و از سوی دیگر تندرهای ایرانی نیز انگیزه پیدا می‌کنند که به دنبال متحدان کم‌هزینه‌تر بگردند.

کمک‌های ایران علیرغم قابل توجه بودن میزان آن، مهم‌ترین عامل تداوم عملیات تروریستی در فلسطین به‌شمار نمی‌آید. در فقدان پیشرفت محسوس به سمت راه‌حل مسالمت‌آمیز میان فلسطین و اسرائیل و یا تعهد واقعی فلسطینی‌ها به ترک خشونت علیه غیرنظامیان به‌عنوان وسیله اصلی مقابله با اشغالگران اسرائیلی، حیات این گروه‌ها و اعمال هولناک آنها همچنان ادامه خواهد داشت.

### سوابق حمایت ایران از تروریسم

پافشاری بر این نکته از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که تلاش‌های بین‌المللی برای مهار روابط ایران با تروریست‌ها در چند مورد مشخص با موفقیت روبه‌رو شده است. تلاش برای آزادسازی گروگان‌های غربی از دست حزب‌الله لبنان در دهه ۱۹۹۰ به‌عنوان نمونه، منسوب به ایران است که پس از مذاکره با دولت‌های خلیج فارس دستور آزادی آنها را صادر نمود. به علاوه تلاش‌های اروپا برای تعقیب مقامات ایرانی به‌دلیل ترور مخالفان در خارج و خصوصاً محکومیت وزیر اطلاعات وقت ایران در سال ۱۹۹۷ در پرونده میکونوس در آلمان، به‌ظاهر موجب توقف این‌گونه اقدامات شده که زمانی بسیار رواج داشت. در سال‌های اخیر ایران از داخل اصلاحاتی را هرچند جزئی در وزارت اطلاعات آغاز نموده که بیش از همه سازمان‌های ایرانی نام آن با تروریسم پیوند خورده بود. این امر نتیجه خشم عمومی نسبت به نقش این وزارتخانه در قتل نویسندگان و فعالان سیاسی ایرانی در داخل کشور در سال ۱۹۹۸ (۱۳۷۷) بود.

متأسفانه با هر یک از این پیشرفت‌ها چندین گام نگران‌کننده نیز رو به عقب برداشته شده است. برای نمونه، آزادی گروگان‌های غربی در اوایل دهه ۱۹۹۰ با از سرگرفته شدن حمله علیه مخالفان ایرانی در خارج همزمان شد. گفت‌وگوهای پس از ۱۱ سپتامبر با واشنگتن در خصوص افغانستان نیز درست در همان حالی صورت پذیرفت که حمایت از گروه‌های شبه نظامی فلسطینی شدت یافت و کاشف به عمل آمد که نیروهای القاعده نیز از داخل خاک ایران به عملیات مشغول‌اند. ایران در نتیجه گرایش به

تبعیت سیاست خارجی از رقابت‌های آتشین سیاست داخلی موفق نشده برای نمونه‌های محدود همکاری خود پادشاه‌های دیپلماتیک قابل توجهی به‌دست آورد.

در نتیجه دوره‌های پیشرفت در وضعیت سیاسی داخلی ایران به پیشرفت در رابطه مسئله تروریسم که بسیاری به آن امید داشتند نینجامید. موضوع دیگری که وضعیت را پیچیده می‌سازد آن است که بسیاری از اصلاح‌طلبان ایرانی اگرچه عموماً از یک سیاست خارجی کم‌برخورد دفاع می‌کنند، اما در عین حال روابط مستمری را با گروه‌های مسلح لبنانی و فلسطینی حفظ نموده‌اند که آمال آنها با ریشه‌های ایدئولوژیک جناح چپ اسلامی همخوانی دارد. بعید است که فشارهای عمومی نیروی قدرتمندی برای تعدیل ماجراجویی‌های بین‌المللی ایران باشد و دلیل ساده آن این است که افکار عمومی مردم ایران در شکل دادن به سیاست خارجی نقش بسیار محدودی دارد. به یمن خوراک همیشگی تبلیغاتی، احساس همدردی با رنج‌های مردم فلسطین بسیار قوی‌تر از دوران پیش از انقلاب در میان مردم ایران به چشم می‌خورد. با این حال جدای از یک اقلیت پر سروصدا، احساس همدردی عمومی مردم تا حدی توسل به خشونت شدت نمی‌گیرد و شواهد موجود نشان می‌دهد که مردم ایران بیشتر نگران گسترش فرصت‌های خود هستند تا مردمی در یک کشور دوردست. افزون بر اینها، حتی اگر روابط ایران با تروریست‌ها امروز به‌طور کامل قطع شود، سوابق موجود هنوز بی‌نهایت برای آن کشور مشکل‌آفرین خواهد بود. در نتیجه قانون سال ۱۹۱۶ ایالات متحده، که اجازه می‌دهد حامیان دولتی تروریسم در دادگاه مورد محاکمه قرار گیرند، دولت ایران محکوم به پرداخت غرامت به خانواده آمریکایی‌های کشته یا زخمی شده در بمب‌گذاری‌های تروریستی اسرائیل و آدم‌ربایی‌های لبنان شد که امروزه مبلغ این غرامات بیش از یک میلیارد دلار است. در همین زمان تحقیقات جنایی در زمینه برخی از فعالیت‌های بلندپروازانه ایران همچون بمب‌گذاری مرکز یهودیان آرژانتین، به طرح دعاوی حقوقی علیه سران سابق دولت ایران انجامیده است. پاسخگویی و تعهد به جبران خسارت، حتی اگر روزی ایران بخواهد کاملاً به جامعه بین‌المللی بازگردد از معضلات مهم ایران به حساب خواهد آمد.

### سیاست اخیر ایالات متحده نسبت به تهران

تدوین سیاست ایالات متحده نسبت به تهران هرگز ساده و روشن نبوده است. جمهوری اسلامی که غرق در تناقض‌ها و درگیری‌های جناحی خویش است، اغلب به صورتی عمل می‌کند که مغایر منافع کشور می‌باشد.

در ۲۵ سالگی که از انقلاب ۱۹۷۹ ایران گذشته، واشنگتن مجموعه‌ای از ابزارهای سیاسی شامل مجازات‌های اقتصادی، پادشاه، دیپلماسی و قدرت نظامی را در این راه به کار برده است. از اواسط دهه ۱۹۹۰ ایالات متحده به دنبال محدود ساختن تهدید ایران بوده و عمدتاً بر مجموعه‌ای از مجازات‌های اقتصادی

تکیه نموده که اگرچه دامنه آنها گسترده بود اما اجرای آن به صورت یکجانبه انجام می‌گرفت. هدف از این تدابیر، تغییر سیاست‌های نامطلوب ایران از طریق ایجاد هزینه‌های گزاف برای چنین رفتارهایی بود که در کنار رویکرد مشابهی علیه عراق با عنوان «مهار دوگانه» (Dual Containment) شناخته می‌شد. در رابطه با تهران، تأثیر این رویکرد در نتیجه تلاش‌های همزمان ایران برای بازسازی روابط با همسایگان و همچنین بازیگران مهم بین‌المللی مانند اروپا، چین و ژاپن خنثی می‌شد.

در اواخر دهه ۱۹۹۰، ظهور آزادی‌های سیاسی در ایران، دولت کلینتون را قانع ساخت که سیاست مهار دوگانه را در خصوص ایران کنار بگذارد. اگرچه مجموعه مجازات‌های اقتصادی همچنان حفظ شد، واشنگتن در صدد تجربه برقراری رابطه با تهران از طریق ژست‌های خفیف یکسویه برآمد. نتیجه این روش هم رضایت‌بخش نبود و تنها موجب تبادل مجموعه خسته‌کننده‌ای از فرصت‌های از دست رفته و تداوم - و در برخی موارد حتی تشدید - سیاست‌هایی از جانب ایران گردید که واشنگتن مترصد مقابله با آن بود. همانند دیگر جنبه‌های سیاست خاورمیانه، پرزیدنت کلینتون توجه زیادی را معطوف ایجاد یک رویه تازه با ایران نمود که بتواند به‌عنوان سابقه‌ای ماندگار مورد استفاده قرار بگیرد، اما نتیجه امر فقط مانع تراشی‌های بیشتر از سوی ایران بود. دولت بوش در نخستین ماه‌های آغاز کار خود، تدوین یک سیاست منسجم در مورد ایران را آغاز کرد و برای نمونه، تلاشی دیر هنگام و نهایتاً غیر موثر را برای اصلاح قانون مجازات‌های اقتصادی ایران و لیبی در هنگام تمدید این قانون در اوت ۲۰۰۱ به عمل آورد، ولی حملات تروریستی ۱۱ سپتامبر ۲۰۰۱ به طور دائمی محاسبات استراتژیک آمریکا را به هم ریخت. در فضای پس از ۱۱ سپتامبر چنین به نظر می‌رسید که ایران واجد هر دو خصوصیت است که برای آمریکا تهدیدهای اصلی به حساب می‌آمد: تروریسم و سلاح‌های کشتار جمعی. در عین حال، با آغاز جنگ واشنگتن علیه تروریسم، ایران به یکی از نقش‌های اصلی این جریان، حداقل تا جایی که به افغانستان و عراق مربوط می‌شد، مبدل شد.

این ماهیت دوگانه باعث شکل‌گیری یک سیاست نامسجم و بعضاً متعارض از سوی ایالات متحده نسبت به تهران از اواخر سال ۲۰۰۱ تا کنون شده است. برجسته‌ترین تحول در روابط ایالات متحده و ایران در این دوران عبارت بود از تصمیم پرزیدنت بوش برای گنجاندن نام ایران در کنار عراق و کره شمالی به عنوان قسمتی از «محور شرارت» در سخنرانی سالانه کنگره در ژانویه ۲۰۰۲. این اقدام در واکنش به کشف یک محموله تسلیحاتی به مقصد فلسطین صورت گرفت که گفته می‌شد ارسال‌کننده آن ایران است، اما در عین حال، با این کار به چندین ماه همکاری توأم با سکوت میان واشنگتن و تهران در خصوص جنگ و ایجاد ثبات پس از جنگ در افغانستان پایان داده شد.

در یک سوی طیف، دولت بوش ایران را وارد یک گفت‌وگوی تاریخی در مورد افغانستان کرد که در راستای همکاری بیشتر ایران تأثیرگذار بود (نکته عجیب آن است که حتی ایران نیز علناً برگزاری این مذاکرات را تأیید کرد). در سوی دیگر طیف، برخی از گروه‌های بانفوذ در واشنگتن از نبودن دموکراسی در ایران ابراز نارضایتی نمودند و از مردم ایران خواستند که در صدد تغییر حکومت در تهران برآیند؛ آنها در عین حال، مذاکرات با همان ایرانیان تبعیدشده‌ای را که طراح رسوایی ایران کنترال در دهه ۱۹۸۰ بودند، از سر گرفتند. اختلاف دیدگاه‌ها در واشنگتن، گاه موجب انسجام‌ناپذیری مواضع ایالات متحده می‌شد. برای نمونه در روزهای پس از سقوط صدام حسین، پنتاگون آشکارا از این موضوع صحبت می‌کرد که یکی از گروه‌های مخالف ایرانی مستقر در عراق [منظور تشکیلات رجوی است] را به عنوان نیروهای پیشگام علیه تهران به کار گیرد و این در حالی بود که وزارت خارجه به موضوع اعتراض داشت و همان گروه را در سال ۱۹۹۷ به عنوان یک سازمان تروریستی شناسایی نموده بود.

جنگ ایالات متحده علیه تروریسم فرایند حل مشکلات مربوط به کشوری همچون ایران را پیچیده‌تر ساخته که ضمن تجربه فشارهای داخلی در مسیر یک تکامل آهسته و خروج از رادیکالیسم قرار دارد و سیاست و موضع‌گیری‌ها در آن کشور مبهم و غیرشفاف است. فرضیات غلط درباره وضعیت مبهم داخلی ایران میزان تأثیرگذاری سیاست‌های ایالات متحده نسبت به آن کشور را در سال‌های اخیر تضعیف نموده است. دولت آمریکا با پذیرش این فرض که بروز تحولات انقلابی در ایران به همین زودی خواهد بود، به دنبال تأثیر گذاشتن بر نظم داخلی ایران بود و بر الگوی تغییرات اروپای شرقی و فروپاشی کمونیسم تکیه می‌کرد. با این حال، جدایی کاملاً مشخص میان حکومت و مردم بر اساس دیکتاتوری در ایران، وجود ندارد و در نتیجه دعوت گسترده از مردم ایران برای انقلاب، تنها موجب تقویت اهداف روحانیون تندرو می‌شود و مخالفان رژیم را در معرض این اتهام قرار می‌دهد که ستون پنجم واشنگتن هستند.



## ارزیابی‌ها و توصیه‌ها

فقدان روابط مستقیم و حضور نداشتن ایالات متحده در ایران برای مدت طولانی به شدت مانع درک صحیح دینامیسم داخلی و منطقه‌ای ایران شده است. این نقطه ضعف در عین حال موجب کاهش نفوذ واشنگتن در سرتاسر منطقه خاورمیانه می‌گردد که آشکارا به زیان منافع غایبی آمریکا است. گفت‌وگوی مستقیم همراه با ساده‌اندیشی و بدون محدودیت در زمینه موضوعات مورد علاقه دوجانبه موجب تقویت منافع ایران است و ایجاد ارتباط با جامعه ایران دربردارنده منافع مستقیم برای اهداف ملی ایالات متحده در زمینه تقویت ثبات و امنیت این منطقه حساس می‌باشد.

گفت‌وگوی میان ایالات متحده و ایران لازم نیست موکول به برقراری هماهنگی کامل میان دو حکومت شود. در طول تاریخ، واشنگتن روابط دوستانه و سازنده‌ای را با رژیم‌های مختلف برقرار کرده که سیاست‌ها و دیدگاه‌های آنان تفاوت قابل ملاحظه‌ای با خود آمریکا داشته است و بارزترین نمونه آن را می‌توان رابطه با اتحاد شوروی دانست. دیپلماسی براساس تعریف خود به دنبال حل مسائل میان کشورهاست و بنابراین عاقلانه و واقع‌بینانه نیست که تماس با تهران را به زمانی موکول نمود که تمام اختلافات میان دو حکومت از بین رفته باشد.

از سوی دیگر هرگونه گسترش قابل توجه رابطه میان ایالات متحده و تهران باید متضمن پیشرفت انکارناپذیر به سمت رفع نگرانی‌های اصلی ایالات متحده باشد. روابط سیاسی و اقتصادی با ایران را نمی‌توان به حال عادی بازگرداند، مگر آن که حکومت ایران تعهد خود به کنار گذاشتن برنامه تولید سلاح‌های هسته‌ای و حمایت از گروه‌های تروریستی را به اثبات برساند. با این حال این خواسته‌ها نباید به عنوان پیش شرط برای امکان گفت‌وگو مطرح شود.

برای آغاز هرگونه رابطه با ایران مهم آن است که انتظارات هر دو طرف واقع‌بینانه باشد و به روشنی برای ایران و همچنین برای عوامل مختلف دستگاه سیاست خارجی ایالات متحده بیان گردد. معامله کلان و همه‌جانبه بین ایران و ایالات متحده، یک هدف واقع‌بینانه یا دست‌یافتنی شمرده نمی‌شود. ربع قرن خصومت و جدایی چیزی نیست که به آسانی بتوان بر آن غلبه کرد و مسائل موجود نیز بسیار پر تعداد و پیچیده است. نظام سیاسی داخلی دو کشور نیز پیچیده‌تر از آن است که در قالب آن بتوان شکاف موجود را یک شبه به طور کامل پر کرد. به علاوه حتی گسترده‌ترین رابطه میان ایران و ایالات متحده نمی‌تواند ائتلاف نزدیکی را که پیش از انقلاب ۱۹۷۹ بین دو کشور موجود بود بازسازی کند. زمانی که جدی‌ترین نگرانی‌های ایالات متحده درباره رفتار ایران نیز برطرف شود، اختلاف جهان‌بینی و اولویت‌های استراتژیک بین دو کشور همچنان باقی است. در عوض آنچه ما به دنبال آن هستیم، رابطه

ای است که دو کشور بر اساس آن بتوانند به صورت عملی زمینه‌های علاقه مشترک و همکاری بالقوه را ضمن ادامه تعقیب اهداف سازش‌ناپذیر خود کشف نمایند.

بنابراین دلایل، ما توصیه می‌کنیم که واشنگتن یک فرایند طبقه‌بندی شده گفت‌وگو، ایجاد اعتماد و برقراری رابطه تدریجی را پیشنهاد کند. ایالات متحده باید مجموعه دقیق موضوعاتی را که در آن منافع آمریکا و ایران همسو می‌باشد تشخیص دهد و آمادگی آن را داشته باشد که علیرغم وجود اختلافات قابل توجه در دیگر زمینه‌ها درباره این موضوعات به پیشرفت‌های جداگانه‌ای دست یابد.

برخلاف سیاست دولت‌های پیشین ایالات متحده مبنی بر تدوین یک نقشه راه کامل برای رابطه با ایران، قوه‌مجریه کنونی آمریکا باید در صدد تدوین یک مکانیسم ساده‌تر برای تنظیم چارچوب گفت‌وگوی رسمی با ایران باشد. بر اساس الگوی اعلامیه ۱۹۷۲ شانگ‌های بین ایالات متحده و چین، می‌توان یک بیانیه اصولی برای دو کشور تنظیم نمود که پارامترهای رابطه ایالات متحده و ایران را روشن سازد و ضمن تثبیت اهداف مشترک برای گفت‌وگو، اطمینان لازم را در سازمان‌های سیاسی هر دو کشور ایجاد نماید. تلاش برای تنظیم این اعلامیه باید معطوف بر ایجاد یک گفت‌وگوی سازنده و جدی اما واقع‌بینانه باشد. حتی اگر این اقدام نیز با بن‌بست روبه‌رو گردد، گفت‌وگو در زمینه مسائل خاص را باید همچنان ادامه داد.

در ایجاد ارتباط با ایران، ایالات متحده باید آمادگی به کارگیری همزمان تدابیر انگیزشی و مجازات‌های مختلف را داشته باشد. با توجه به چالش‌های جدی اقتصاد ایران، قدرتمندترین انگیزه برای تهران، تدابیر اقتصادی است، بویژه اقداماتی که موجب لغو تحریم اقتصادی همه‌جانبه آمریکا در خصوص تجارت و سرمایه‌گذاری در ایران باشد. این‌گونه پاداش‌ها اگر با دقت به کار گرفته شوند می‌توانند اهرم‌های آمریکا علیه ایران را تقویت نمایند. یک اقدام بسیار ارزشمند که می‌توان آن را مشروط به پیشرفت قابل ملاحظه در راستای حل یک یا چند مورد از نگرانی‌های عمده مربوط به ایران دانست، عبارت است از تجویز قراردادهای اجرایی که عبارتند از اسناد حقوقی که به شرکت‌های آمریکایی اجازه می‌دهند با دستگاه‌های ایرانی به مذاکره پردازند، اما اجرای نهایی هرگونه توافق، موکول به پیشرفت سیاسی می‌شود. روابط تجاری، ابزاری است دیپلماتیک که نباید آن را دست‌کم گرفت یا با بدبینی آن را کنار گذاشت. درنهایت، بازگشت شرکت‌های آمریکایی به تهران می‌تواند با تقویت بخش غیردولتی به تضعیف انحصار قدرت بینجامد. وضعیت اسفبار طبقه متوسط ایران را بهبود بخشد و فرصت‌های تازه‌ای برای انتقال ارزش‌های آمریکایی به وجود آورد.

ایالات متحده آمریکا در پرداختن به مسائل ایران باید هرگونه جهت از تغییر حکومت را کنار بگذارد. این لحن گفتار خاطره مداخله ایالات متحده در کودتای ۱۹۵۳ را که به سرنگونی نخست‌وزیر ایران محمد مصدق انجامید، زنده خواهد کرد. بنابراین دلایل حمایت از تغییر حکومت تنها باعث تحریک

احساسات ملی ایرانی‌ها خواهد شد و این درست مغایر اهداف سیاست مورد نظر است. در عوض مواضع و سیاست‌های واشنگتن باید به وضوح به مردم و حکومت ایران اعلام نماید که ایالات متحده به دنبال تکامل سیاسی است. دیدگاه بلندمدت آمریکا، حرکت خود ایران به سمت دموکراسی به طریقی واقعی و بادوام می‌باشد.

## برنامه‌های هسته‌ای

تاریخچه فعالیت ایران در اجرای برنامه‌های مخفیانه نشان می‌دهد که تنها راه پایدار برای پایان بخشیدن به برنامه هسته‌ای آن کشور، ایجاد یک تغییر بنیادی در محیط استراتژیک آن می‌باشد. در برخورد با دولتی که مصمم به حفظ گزینه هسته‌ای است، تلاش برای جلوگیری از این اقدامات تنها می‌تواند موجب افزایش زمان و هزینه انجام این برنامه‌ها شود. راه حل دائمی مسئله پرداختن به عواملی است که برای ایران در تعقیب سلاح‌های هسته‌ای ایجاد انگیزه می‌کند. این عوامل در وهله نخست، عبارت‌اند از احساس ناامنی در برابر رقبای منطقه‌ای و دشمن اصلی آن کشور یعنی ایالات متحده. تنها در صورت برقراری رابطه کلی با واشنگتن می‌توان امید داشت که ایران تصمیم استراتژیک قطع برنامه هسته‌ای خود را اتخاذ نماید.

جدای از تصمیم ایران به ایجاد یک تغییر بنیادین در موضع خود، فرایند بازرسی آژانس بین‌المللی انرژی اتمی نیز می‌تواند راهی پایدار برای مدیریت تلاش‌های هسته‌ای ایران به شمار آید، مشروط بر آن که در این فرایند هماهنگی نزدیک چندجانبه و رهبری قاطع ایالات متحده وجود داشته باشد. حفظ نقش قدرتمند از سوی اروپا برای ایجاد ترکیبی موثر از فشار و پاداش ضروری است، اما ایالات متحده باید برای حفظ هوشیاری و نشان دادن هزینه‌های بالقوه نقض تعهدات از سوی ایران، مداخله مستقیم داشته باشد. ایالات متحده باید همکاری با متحدان خود را در این زمینه شدت بخشد. اگرچه تقویت بازرسی‌های بین‌المللی نسبت به برنامه‌های هسته‌ای ایران نمی‌تواند به طور دائم بلندپروازی‌های هسته‌ای آن کشور را خنثی کند، اما آژانس می‌تواند در به تعویق انداختن این برنامه‌ها و حفظ موضع هماهنگ بین‌المللی میان کشورها نقشی فعال داشته باشد. برای رسیدن به این هدف ایالات متحده باید آژانس را وادار کند که ضمن اعمال مفاد پروتکل الحاقی، به بازرسی‌های گسترده خود از تأسیسات ایران ادامه دهد. ایران نمونه خوبی برای آزمودن کارایی این ابزار است. همچنین ایالات متحده باید برای تدوین مجموعه‌ای از خطوط قرمز با اروپا و آژانس همکاری داشته باشد. این خطوط قرمز شرایطی هستند که اگر ایران آنها را رعایت نکند، موضوع به شورای امنیت سازمان ملل متحد ارجاع داده شود.

این گروه کاری توصیه می‌کند که ایالات متحده برای تدوین یک موافقت‌نامه جامع با هدف حل بلندمدت مسئله هسته‌ای با متحدان خود و با آژانس همکاری کند. پارامترهای اصلی این موافقت‌نامه در ازای دسترسی دائمی ایران به فن‌آوری صلح‌آمیز هسته‌ای و بازارهای بین‌المللی باید برنامه‌های هسته‌ای آن کشور را تحت کنترل سخت‌گیرانه و مستمر قرار دهد. باید از ایران خواسته شود که تمامی فعالیت‌های خود را در زمینه غنی‌سازی و بازیافت لغو نماید و این موضوع را به تأیید بازرسان بین‌المللی برساند، در عوض جامعه بین‌المللی دسترسی آن کشور به سوخت هسته‌ای کافی و فن‌آوری تولید برق از نیروی هسته‌ای را تضمین خواهد نمود مشروط بر آن‌که سوخت مصرف شده به کشور مبدا بازگردانده شود. (در حال حاضر صادرات این فن‌آوری به ایران با محدودیت روبه‌روست).

این تعهدات امکان توسعه مستمر برنامه تولید نیروی هسته‌ای صلح‌آمیز ایران را فراهم خواهد کرد و برای تأمین فن‌آوری هسته‌ای نیز تا زمانی که ایران تعهدات خود را در خصوص منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای قطع کند و مشخصاً غنی‌سازی اورانیوم را کنار بگذارد، ضمانت لازم را ایجاد خواهد کرد.

بدون تردید ایران در مقابل این پیشنهاد مقاومت خواهد کرد، همان‌گونه که پیشتر نیز آشکارا حق خود برای دستیابی به فن‌آوری هسته‌ای و تمام فعالیت‌هایی را که مشخصاً در عهدنامه منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای ممنوع نشده‌اند اعلام کرده است. به همین دلیل موافقت‌نامه پیشنهادی باید ترکیب جدیدی از پاداش‌ها و تنبیهات را در بر داشته باشد که ایران را قانع به تجدیدنظر در خصوص رفتار خود نماید. به‌طور مشخص ایالات متحده باید آمادگی داشته باشد تا خود را متعهد به گشودن باب مذاکرات دوجانبه با ایران در زمینه تقویت روابط سیاسی و اقتصادی نماید که به موازات مذاکرات پیشین جمهوری اسلامی با اتحادیه اروپا در زمینه تجارت، عدم تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، فرایند صلح خاورمیانه و حقوق بشر انجام می‌شود.

دستیابی به یک موافقت‌نامه جامع و پایدار با ایران در زمینه مسائل هسته‌ای نیازمند همکاری موثرتر میان واشنگتن و متحدان آن است تا برای ایران روشن شود که در صورت همکاری از چه پاداش‌هایی برخوردار خواهد شد و در صورت مانع‌تراشی بیشتر، چه مجازات‌هایی در انتظار آن کشور است. اگرچه در این راه ایالات متحده باید نقش رهبری خود را حفظ نماید، مداخله متحدان آن کشور و نهادهای بین‌المللی نیز برای تقویت اهرم فشار علیه ایران ضرورت دارد. ایالات متحده باید مراقب رویکردهای خود باشد تا اتفاق نظر و تعهد گسترده موجود را به مجموعه‌ای از اقدامات عملی هماهنگ مبدل سازد. برای نمونه ایالات متحده در مذاکره با مسکو نباید توجه خود را معطوف به قطع همکاری آن کشور در ساخت نیروگاه اتمی بوشهر بنماید، بلکه باید روسیه را قانع کند که در مورد بازگرداندن سوخت مصرفی نیروگاه به روسیه با ایران به توافق دست یابد. اتحادیه اروپا نیز به نوبه خود

باید آماده محدود ساختن روابط تجاری با تهران در صورت مقاومت ایران در برابر قبول کنترل برنامه های هسته ای خود باشد.

با توجه به تهدید بالقوه ای که دستیابی ایران به سلاح های هسته ای می تواند در بر داشته باشد، باید تمامی راه حل های ممکن و از جمله راه حل های نظامی در برخورد با تهران مورد آزمایش قرار گیرد. با این حال با توجه به پراکنده بودن برنامه های هسته ای ایران در سایت های مختلف واقع در آن کشور و نزدیکی آنها به مراکز شهری، استفاده از نیروی نظامی می تواند بی نهایت مشکل ساز گردد. از آنجا که در صورت هر گونه حمله نظامی یکجانبه اسرائیل، واشنگتن مقصر قلمداد خواهد شد، ایالات متحده باید در هر صورت این مطلب را برای اسرائیل کاملاً روشن سازد که چنین اقدامی پیامدهای منفی برای منافع ایالات متحده در بر خواهد داشت. علاوه بر آن هر گونه اقدام نظامی برای از بین بردن توان تسلیحاتی ایران، باعث تقویت تمایل ایران برای دستیابی به سلاح های بازدارنده هسته ای و تحریک عواطف ملی در دفاع از این رفتار خواهد شد. این اقدام به احتمال زیاد باعث اقدامات خصمانه ایران در عراق و افغانستان نیز خواهد شد.

## مناقشات منطقه ای

از دیدگاه منافع ایالات متحده، یک موضوع خاص در روابط ایران و ایالات متحده برای آغاز مذاکرات بسیار مناسب است و آن عبارت است از آینده عراق و افغانستان. ایالات متحده از منافع مستقیم و مهمی در حفظ امنیت هر دو کشور و موفقیت حکومت های پس از جنگ آنها برخوردار است. ایران توانایی و آمادگی استفاده از نفوذ خود به صورت سازنده در این دو کشور را پیشتر به اثبات رسانده اما در عین حال از ظرفیت ایجاد دردسر نیز برخوردار است. ایالات متحده باید برای استفاده از نفوذ ایران در راه تقویت ثبات همسایگان آن کشور با تهران همکاری داشته باشد. این همکاری می تواند از طریق شروع مجدد و گسترش مذاکرات ژنو با تهران در زمینه وضعیت پس از جنگ افغانستان و عراق آغاز شود.

ساختار این گفت و گو باید به گونه ای باشد که به مداخله سازنده ایران در فرایند تحکیم اقتدار حکومت های مرکزی و بازسازی اقتصاد عراق و افغانستان بینجامد. برقراری تماس مرتب با ایران در عین حال مجرایی را برای طرح نگرانی های موجود در خصوص ارتباط ایران با مراکز قدرت رقیب در این دو کشور به وجود می آورد. این مذاکرات باید دیگر کشورهای منطقه و همچنین اروپا و روسیه را نیز در بر بگیرد و این شباهت زیادی با مذاکرات ۲+۶ دارد که پیش از سرنگونی طالبان انجام پذیرفت. مذاکرات چند جانبه در مورد آینده عراق و افغانستان به ایجاد اعتماد کمک می کند و باعث ایجاد

روابط سیاسی و اقتصادی خواهد شد که در راستای ثبات بلندمدت حکومت‌های جدید بغداد و کابل بسیار ضروری است.

منتقدان چنین عنوان می‌کنند که ایران به دلیل دشمنی برخی از جناح‌های ایرانی در مقابل ایجاد ثبات در آن کشور باید از هرگونه نقش رسمی در بازسازی عراق دور نگه‌داشته شود. با این حال پس از انتقال حاکمیت به حکومت موقت عراق در ۲۸ ژوئن ۲۰۰۴، ایالات متحده دیگر در مقامی نیست که در این خصوص حق و تو اعمال کند و اصلاً نباید در صدد انجام چنین کاری برآید. قانع کردن ایران نسبت به این که منفعت مستقیم آن کشور در گرو کنار گذاشتن دشمن‌های قدیمی است، موثرترین راه برای مقابله با وسوسه عناصر تندرو در ایران برای تضعیف عراق است.

در بلندمدت، منافع ایالات متحده در دستیابی به صلح و ثبات در خلیج فارس در گرو مذاکره با ایران و دیگر همسایگان آن کشور با هدف تأسیس یک سازمان موثر برای ارتقای امنیت و همکاری منطقه‌ای خواهد بود. این سازمان زمینه را برای گفت‌وگوی منطقه‌ای، ایجاد اعتماد، همکاری اقتصادی، جلوگیری از اختلافات و مدیریت بحران فراهم می‌سازد.

مشکل القاعده همچنان از اولویت بالایی برای ایالات متحده برخوردار است. با از سرگیری مذاکرات ژنو و از سرگیری مذاکرات با افغانستان، طرح کلی یک موافقت‌نامه دوجانبه را در این زمینه می‌توان تنظیم نمود. دولت ایران در مذاکرات خصوصی پیشنهاد کرده که موافقت‌نامه‌ای بر اساس مبادله زندانیان القاعده با اعضای سازمان مجاهدین خلق که یک گروه مخالف مستقر در عراق است و از مدت‌ها پیش مرتکب اعمال تروریستی علیه ایران شده، تنظیم شود. البته به دلیل امکان‌پذیر نبودن تضمین محاکمه عادلانه در ایران، چنین مبادله مستقیمی عملی نیست. در مقابل، گروه کاری پیشنهاد می‌کند که ایالات متحده به ایران فشار آورد تا وضعیت زندانیان وابسته به القاعده را روشن سازد و کسانی را که در آن بین توسط دیگر دولت‌ها نیز تحت تعقیب هستند مسترد نماید. به‌طور همزمان ایالات متحده نیز باید با دولت موقت عراق همکاری نماید تا اطمینان حاصل شود که تأسیسات مجاهدین در عراق به‌طور کامل تعطیل شود و رهبران آن به‌خاطر نقش خود در ایجاد خشونت علیه مردم عراق و ایران در دوران حکومت صدام مورد محاکمه قرار گیرند.

دخالت ایران در جنگ بین اعراب و اسرائیل یک عامل آزاردهنده در این درگیری است که به خودی خود ابعاد نامطلوبی دارد. در نهایت موثرترین استراتژی برای جدا کردن ایران از درگیری میان اسرائیل و فلسطین عبارت است از شروع دوباره یک فرایند صلح واقعی که در نتیجه تعهد ایالات متحده به رهبری این تلاش و هماهنگی گسترده منطقه‌ای، در حمایت از طرف‌های مذاکره و توافقات به‌دست آمده تقویت می‌شود. چنانچه دولت‌های برجسته عرب مثل عربستان سعودی و مصر، فرایند صلح اسرائیل و فلسطین را مورد حمایت جدی قرار دهند و تسهیل نمایند، ایران نیز احتمالاً تسلیم این فرایند

خواهد شد. دشمنی ایران در مقابل این فرایند صلح را می‌توان تعدیل نمود. مبارزه توأم به انزوا در مقابل اتفاق‌نظری که در منطقه در حال شکل‌گیری است و دفاع از نیروهای رادیکال فلسطینی، احتمالاً راهی نخواهد بود که تهران آن را برگزیند.

## روابط بلندمدت با ایران

واشنگتن باید اطمینان حاصل کند که گفتارها و سیاست‌هایش معطوف سیاست‌های نامطلوب دولت ایران شود و نه متوجه مردم ایران. تلاش برای منزوی‌ساختن مردم ایران به هدف ایجاد دموکراسی در ایران یا منطقه کمک نمی‌کند. مناسب‌ترین و موثرترین مکانیسم برای کمک به فرایند اصلاحات در ایران، تقویت روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بین جمعیت آن کشور و مردم دیگر مناطق جهان است. به‌طور مشخص این امر باید موجب جذب تدریجی ایران به فعالیت‌های خاورمیانه‌ای آمریکا و دیگر برنامه‌های اصلی منطقه‌ای و صدور مجوز فعالیت‌های سازمان‌های غیردولتی آمریکایی در ایران شود. دولت آمریکا همچنین باید مراقب باشد که پیام آن کشور هم برای حکومت و هم برای مردم ایران کاملاً شفاف و روشن مطرح گردد و آن پیام عبارت است از اینکه ایالات متحده مایل به گفت‌وگو در زمینه علایق دوجانبه می‌باشد و از سرگیری روابط نیازمند واکنش هیئت ایران نسبت به نگرانی‌های ایالات متحده است.

دولت‌های پیشین ایالات متحده، سیاست خود نسبت به ایران را حول محور قدرت مجازات‌های اقتصادی در تغییر مواضع و رفتار این کشور بنا کرده‌اند. با این حال ماهیت گسترده و یکجانبه تحریم اقتصادی آمریکا، واشنگتن را از دو اهرم جدی محروم ساخته است و این دو عبارت‌اند از قدرت نفوذ ناشی از مشروط کردن روابط تجاری به تقویت روابط سیاسی و تأثیرات گسترده روابط تجاری بر یک فرهنگ سیاسی در حال تحول. گروه کاری، در نهایت چنین نتیجه می‌گیرد که روابط اقتصادی بین ایالات متحده و ایران باید مشروط به بهبود روابط دیپلماتیک میان دو کشور شود. گام‌های کوچک همچون تجویز تجارت میان دستگاه‌های تجاری آمریکا و بخش خصوصی نسبتاً کوچک ایران باید به عنوان ابزارهای سنجش اعتمادسازی در نظر گرفته شود که میزان حمایت از واردشدن کامل حکومت ایران به جامعه بین‌المللی را در آن کشور افزایش خواهد داد. به علاوه ایالات متحده باید تلاش‌های خود برای جلوگیری از ارتباط ایران با نهادهای مالی بین‌المللی را کنار بگذارد، زیرا این تلاش‌ها ذاتاً مغایر هدف اصلاح حکومت در تهران است. تجویز آغاز مذاکرات ایران برای پیوستن به سازمان جهانی تجارت موجب تشدید فشار به تهران برای پاسخگویی و شفافیت خواهد شد و می‌تواند تکامل ایران به سمت دولتی را که به شهروندان و همسایگان خود احترام می‌گذارد، تسهیل نماید.

## دیدگاه‌های تکمیلی یا مخالف

مایلم بر این مطلب تأکید نمایم که حمایت از گفت‌وگو و برقراری روابط دیپلماتیک و اقتصادی بین ایران و ایالات متحده به معنای سکوت در برابر نقض حقوق مدنی و آزادی‌های شهروندان آن کشور توسط حکومت ایران نیست. برخی از مردم ایران به درستی از این موضوع نگران هستند که برقراری روابط با ایالات متحده، وضعیت موجود را مستحکم خواهد نمود و بنابراین بر عمر رژیم ایران خواهد افزود. حقیقت آن است که مطالعه تاریخ ایران در قرن گذشته و پیش از آن نشان می‌دهد که تعامل با جهان خارج، بیش از آن که مانع تحولات سیاسی داخلی باشد، به آن شتاب می‌بخشد. من اعتقاد دارم که وارد کردن ایران به جامعه بین‌المللی، گسترش تجارت و تقویت فرصت‌های اقتصادی و شرایط رشد طبقه متوسط در آن کشور موجب تقویت و نه تضعیف نیروهای دموکراتیک در ایران می‌گردد.

### شاول باکاش

(Shaul Bakhash)

اگرچه من با خط اصلی گزارش موافق هستم، اما اعتقاد ندارم که مداخلات ایالات متحده در افغانستان و عراق می‌تواند برای ایران انگیزه‌های تازه جهت گشودن باب مذاکرات سودمند دوجانبه ایجاد نماید. برعکس، اعتقاد من آن است که ایران انگیزه چندانی برای گفت‌وگو ندارد. آنها باور کرده‌اند که ما در صدد سرنگون ساختن آنها هستیم و بنابراین ضمن گیرکردن در باتلاق عراق، پایگاه خود در جهان عرب را نیز از دست داده‌ایم. از دیدگاه آنها بهترین کار آن است که صبر کنند و بگذارند که ما در آتش خودمان بسوزیم. تحت این شرایط هرگونه حرکت از طرف ما می‌تواند به عنوان یک علامت ضعف تلقی شود و با مخالفت روبه‌رو شود.

### فرانک کارلوسی

(Frank Carlucci)



گزارش گروه کاری، تحلیل دقیق و پر محتوایی را از تحول سیاست‌های داخلی جمهوری اسلامی ایران، سیاست خارجی آن کشور و مجموعه منافع ایالات متحده در برقراری رابطه با ایران ارائه می‌کند. با این حال، من باید با این نتیجه‌گیری گزارش مزبور مخالفت کنم که معامله کلان و همه‌جانبه میان ایران و ایالات متحده یک هدف واقع‌بینانه نیست. در حقیقت من معتقد هستم که معامله کلان تنها راه‌حل واقعی برای خروج از بن‌بست کنونی در روابط ایران و آمریکا است که پیامدهای زیانبار آن برای منافع ایالات متحده به نحو روزافزون افزایش می‌یابد.

در طول سالیان گذشته، تجربیات قابل ملاحظه‌ای در زمینه رویکرد ذره‌ای یا موضوعی جهت بهبود روابط با ایران داشته‌ایم. در لبنان، بوسنی و اخیراً در افغانستان، همکاری میان ایالات متحده و ایران برای دست‌یافتن به اهداف سیاسی آمریکا، در محیط پر چالش موجود اهمیت فراوانی داشته است. در عین حال این همکاری هرگز نتوانسته عاملی برای بهبود بنیادی و استراتژیک در روابط ایران و ایالات متحده به شمار آید. اختلاف نظر بر سر دیگر موضوعات کلیدی بویژه تروریسم و سلاح‌های هسته‌ای همواره باعث تضعیف وجه استراتژیک در روابط همکاری تاکتیکی ایالات متحده و ایران شده است. در فضای کنونی من هیچ دلیلی برای قبول این امر نمی‌بینم که رویکرد پیشنهاد شده در گزارش بتواند در بهبود روابط همه‌جانبه ایران و آمریکا موثرتر از تجربیات پیشین ذره‌ای و موضوعی باشد.

سال‌ها فرض بر این بوده که بزرگترین مشکل ایالات متحده در راه تغییر دادن رفتار حکومت ایران در زمینه حمایت از تروریسم و عدم تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، آن بوده که بیشتر شهروندان ایران تاکنون هیچ دلیل واضحی برای متصل کردن نقاط بین حمایت حکومت‌شان از حزب‌الله و تولید سلاح‌های هسته‌ای از یک سو و رفع تحریم‌های اقتصادی ایالات متحده از سوی دیگر نداشته‌اند. روشن است که بیشتر مردم ایران رفتار مناسب در این زمینه‌ها را از دولت خود خواستارند، زیرا قشر وسیعی از آنها خواهان بهبود روابط با ایالات متحده هستند و اعتقاد دارند که عادی شدن روابط با ایالات متحده در راستای منافع اقتصادی و اجتماعی آنهاست.

در نهایت، ایالات متحده باید اطمینان حاصل کند که مردم ایران به وضوح این پیشنهاد معامله کلان را می‌شنوند. ما باید این پیشنهاد را به دولت ایران ارائه کنیم (به نظر من بهتر است این پیشنهاد از طریق حسن روحانی، دبیر کل شورای امنیت ملی ایران برای حکومت ایران فرستاده شود) اما در عین حال این پیشنهاد باید خطاب به مردم ایران نیز ارائه شود. من معتقدم که محافظه کاران ایران نیز با این رویکرد، فرصتی برای اتخاذ یک سیاست مشابه سیاست نیکسون در مقابل چین خواهند یافت تا از این طریق هدفی را به دست آورند که هم در سطح بین‌المللی و هم در سطح داخلی برای آنها سودمند است و از این طریق پایه‌های سیاسی خود را مستحکم‌تر سازند.

(ا.ج. پی. گلدفیلد)

## H.P.Gold field

با توجه به گزارش کمیته منتخب سنا به تاریخ ۷ ژوئیه ۲۰۰۴ در مورد عراق و ۱۱ سپتامبر، من اعتقاد دارم که گزارش گروه کاری شورای روابط خارجی در مورد ایران باید در نتیجه گیری‌های خود در خصوص آنچه در ایران به وقوع می‌پیوندد بسیار دقیق باشد. تا زمانی که صحت اطلاعات به دست آمده محرز نشود و یا نتوان به مردم آمریکا اطمینان داد که دولت اطلاعات دریافتی را مخدوش نکرده، گزارش باید در مورد آنچه که با فرض صحیح بودن اطلاعات واصله توصیه می‌کند بسیار محتاط باشد. علاوه بر آن من ترجیح می‌دادم که در گزارش نهایی به جای توصیه برقراری رابطه گزینشی با ایران در زمینه‌های شناخته شده اما تأیید نشده، فهرستی از منافع مشترک دو کشور ارائه می‌شد. مسلم است که ایران نیز فهرستی از موضوعات مشابه در اختیار دارد که ایالات متحده آنها را تهدیدی برای امنیت خود به حساب می‌آورد. این شیوه که در گزارش آمده یک نقطه آغاز مناسب برای برقراری روابط موثر نیست. به طور نسبی من موافق نیستم که ایران در منطقه یک کشور بی ثبات شمرده شود. حقیقت آن است که ایران شاید باثبات‌ترین کشور منطقه باشد. اگرچه در این مورد ارزیابی دقیق به عمل نیامده، اما ظاهر امر نشان می‌دهد گروه‌هایی که از مدت‌ها پیش با شدت هرچه تمام‌تر از سوی ایالات متحده حمایت شده‌اند توان بالقوه بیشتری برای ایجاد بی‌ثباتی دارند تا ایران. این نتیجه‌گیری گزارش که انزوا، تحریم و اقداماتی نظیر آن نتوانسته‌اند ابزارهای سیاست خارجی موفق برای ایالات متحده به حساب آیند، مورد قبول است و این نتیجه‌گیری که ایالات متحده باید تدابیری برای گسترش روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی با مردم ایران اتخاذ نماید، حتی بیش از نتیجه قبلی مورد پذیرش می‌باشد.

(ریچارد. اچ. ماتسکه)

**Richard.H.Matzke**

گزارش، یک موافقت‌نامه جامع را تنظیم می‌کند که تحت آن ایران به صورت دائمی، تمام فعالیت‌های غنی‌سازی و بازیافت خود را زیر نظر بازرسان بین‌المللی قطع نماید و در عوض دستیابی آن کشور به سوخت هسته‌ای تضمین شود و سوخت مصرف شده نیز به کشور مبدأ بازگردد. روسیه در پیشبرد این سیاست می‌تواند از نقش محوری برخوردار باشد. این کشور قانونی را به تصویب رسانده که اجازه می‌دهد سوخت مصرف شده دیگر کشورها توسط روسیه وارد شود و هدف آن ایجاد درآمدهای قابل توجه از کشورهای دارای رآکتورهای هسته‌ای است که به دنبال راهی برای حل معضل افزایش حجم زباله‌های هسته‌ای می‌باشند. به نفع ایالات متحده است که در مذاکرات اولیه برای تدوین یک موافقت‌نامه جهت همکاری هسته‌ای با ایران، روسیه را نیز درگیر نماید و از سوی دیگر به روسیه اجازه دهد که زباله‌های هسته‌ای دارای منشأ آمریکایی را نیز وارد نماید تا از این طریق تلاش‌های آمریکا برای قانع

کردن مسکو به تدوین و اجرای موافقت‌نامه پیشنهادی با ایران برای بازگرداندن سوخت مصرف شده رآکتور هسته‌ای بوشهر تقویت شود. ذکر این مطلب لازم است که منافع این رویکرد که منجر به ارائه خدمات به کشورهای می‌شود که به دنبال فعالیت‌های خطرناک در چرخه سوختی خود هستند، می‌تواند از ایران فراتر رود.

در عین حال گزارش به درستی متذکر می‌شود که ایران تحت تعهدات بین‌المللی خود مجاز به غنی‌سازی اورانیوم و انجام دیگر فعالیت‌های سیکل سوخت هسته‌ای است. اما باید به خاطر داشت که طبق ماده ۴ عهدنامه منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای، اعطای حق جدایی‌ناپذیر تولید انرژی هسته‌ای با بیان عبارت «برای مقاصد صلح‌آمیز» محدود می‌شود. بدین ترتیب، اگر جامعه بین‌المللی نتیجه‌گیرد که تلاش‌های ایران برای غنی‌سازی اورانیوم یا تولید پولوتونیوم با هدف تولید سلاح‌های هسته‌ای است، این اقدام ایران طبق تعهدات عهدنامه‌ای بین‌المللی آن کشور مجاز نخواهد بود.

(دانیل.بی.پونمن)

**Daniel B.poneman**

## اعضای گروه کاری

پتر اکرم (Peter Ackerman) مدیرعامل راکپورت کاپیتال (Rockport Capital) و رئیس هیئت نظارت دانشکده حقوق و دیپلماسی فلچر (Fletcher) می باشد. وی یکی از نویسندگان کتاب *A Force More Powerful: A Century of Non-violent Conflict* و مدیر تولید فیلم مستند «سقوط دیکتاتور» (Bringing Down a Dictator) در مورد سقوط اسلوبودان میلوشویچ می باشد که برنده جایزه نیز شد.

دیوید آلبرایت (David Albright) رئیس و بنیانگذار موسسه علم و امنیت بین المللی است. او یک فیزیکدان است که در زمینه سلاح های هسته ای تخصص دارد. او برای مدت یک دهه مطالبی را در زمینه فعالیت های مخفی هسته ای ایران به رشته تحریر درآورده است. در دهه ۱۹۹۰ وی با تیم آژانس بین المللی انرژی اتمی همکاری می کرد که به دستور شورای امنیت سازمان ملل متحد تشکیل شده بود و وظیفه از بین بردن و نظارت بر عدم شروع دوباره برنامه سلاح های هسته ای عراق را برعهده داشت.

شاول باخاش (Shaul Bakhash) استاد تاریخ کلارنس جی رابینسون در دانشگاه جرج میسون است. او نویسنده کتاب های زیر است:

- ایران: سلطنت، دیوان سالاری و اصلاحات در عصر قاجار، ۱۸۹۶-۱۸۵۸

*Iran: Monarchy, Bureaucracy and reform under the Qajars, 1858-1896*

- سیاست نفت و انقلاب در ایران

*(The Politics of Oil and Revolution in Iran)*

- حکومت آیت الله ها: ایران و انقلاب اسلامی

*(Reign of the Ayatollahs: Iran and the Islamic Revolution)*

مقالات وی نیز در نشریاتی چون:

*Journal of Democracy, Foreign Policy, The New Republic, New York Review of Books*

و در دیگر کتاب ها و مجلات تحقیقاتی به چاپ رسیده است. او مقالاتی نیز برای نیویورک تایمز، واشنگتن پست و لس آنجلس تایمز و دیگر روزنامه ها نوشته است. او سال ها در ایران به عنوان خبرنگار فعالیت کرده و برای روزنامه های وابسته به کیهان در تهران و همچنین برای تایمز لندن، تایمز مالی و اکونومیست هم مقاله نوشته است. او پیش از آمدن به دانشگاه جرج میسون در ۱۹۸۵، در دانشگاه پرینستون به تدریس مشغول بود. او سال گذشته را به عنوان میهمان در مرکز سابان (Saban)

در موسسه بروکینگز (Brookings) گذراند و روی کتاب خود در خصوص جنبش اصلاحات در ایران کار کرد.

زیگنیو برژینسکی (Zbigniew Brzezinski) ریاست مشترک گروه کاری را بر عهده داشت و از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۱ مشاور امنیت ملی پرزیدنت کارتر بود. آخرین کتاب منتشر شده از وی عبارت است از: (The choice: Global Domination or Global Leadership)

انتخاب: رهبری جهانی یا سلطه بر جهان

فرانک کارلوچی (Frank Carlucci) پیشتر ریاست گروه کارلایل (Carlyle) را به عهده داشت و مدت ۱۱ سال به این سمت اشتغال داشت. سوابق کار دولتی وی عبارتند از: تصدی وزارت دفاع، مشاور امنیت ملی، معاون سیا، سفارت، معاون DMB، و معاون وزارت بهداشت، آموزش و رفاه. رابرت آینهورن (Robert Einhorn) مشاور ارشد مرکز مطالعات استراتژیک و بین‌المللی است و از سال ۱۹۹۹ تا اوت ۲۰۰۱ دستیار وزیر امور خارجه در زمینه منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای بوده است.

رابرت ام. گیتس (Robert M. Gates) ریاست مشترک گروه کاری را به عهده داشته و رئیس دانشگاه (A&M) تگزاس است. دکتر گیتس از ۱۹۹۱ تا ۹۳ به عنوان مدیر سیا خدمت نموده است. ویدر این مقام، علاوه بر سازمان سیا اداره تمام آژانس‌های اطلاعات خارجی ایالات متحده را برعهده داشت. دکتر گیتس نشان امنیت ملی و نشان شهروندان رئیس جمهور را دریافت نموده و به کسب نشان ممتاز اطلاعات ملی نیز مفتخر شده و سه بار نیز بالاترین نشان سیا یعنی نشان ممتاز اطلاعات را دریافت کرده است.

اچ.پی. گولدفیلد (H.P. Goldfield) معاون موسسه بین‌المللی استونبریج (Stonebridge) است که یک شرکت مشاور در زمینه امور استراتژیک و مستقر در واشنگتن می‌باشد. او همچنین مشاور ارشد بین‌المللی موسسه حقوقی هوگان و هارتسون (Hogan & Hartson) است. آقای گولدفیلد پیشتر به عنوان دستیار وزیر تجارت در زمینه توسعه تجارت فعالیت می‌نمود و از مشاوران پرزیدنت ریگان نیز محسوب می‌شد. آقای گولدفیلد همچنین عضو هیئت مدیره شرکت بلک اندویچ (Black & Veatch) موسسه خاورمیانه و مجمع سیاست‌های مربوط به اسرائیل می‌باشد.

استفن بی. هاینتز (Stephen B. Heintz) ریاست صندوق برادران راکفلر را بر عهده دارد. وی پیش از پیوستن به این صندوق، رئیس و بنیانگذار موسسه دموکراسی (Demos) بود که یک شبکه تحقیقی در زمینه سیاست‌های عمومی است. او پس از پانزده سال خدمات دولتی، به سمت مدیریت

اجرائی موسسه شرق و غرب (East West Institute) مستقر در پراگ منصوب شد و از سال ۱۹۹۰ تا ۱۹۹۷ در این سمت فعالیت داشت.

الهه شریف پور هیکس (Hicks) یکی از فعالان مستقل حقوق بشر می باشد. او ده سال در ایران در مقام محقق دیده بان حقوق بشر به فعالیت اشتغال داشته است. او همچنین برای کمیساریای عالی حقوق بشر سازمان ملل متحد نیز کار کرده است. خانم شریف پور هیکس برای مأموریت های متعدد حقوق بشر به ایران سفر نموده است. او در زمینه حقوق بشر مقالات زیادی در بخش های فارسی زبان بی.بی.سی، صدای آمریکا، رادیوی ایران آزاد و رادیوی اروپای آزاد می نویسد. او فارغ التحصیل دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران می باشد و فوق لیسانس حقوق بین الملل را از دانشکده حقوق فوردهام نیویورک دریافت کرده است.

بروس هافمن (Bruce Haffman) مدیر دفتر واشنگتن شرکت رند (RAND) و سرپرست مرکز سیاست های عمومی خاورمیانه ای رند می باشد. او همچنین از اعضای ارشد مرکز مبارزه با تروریسم دانشگاه نظامی ایالات متحده در وست پونیت نیویورک است.

جان اچ. کلی (John H. Kelly) از سال ۱۹۸۹ تا ۱۹۹۱ دستیار وزیر خارجه در امور خاور نزدیک و آسیای جنوبی، از سال ۱۹۸۶ تا ۱۹۸۸ سفیر آمریکا در لبنان و از سال ۱۹۹۱ تا ۱۹۹۴ سفیر آمریکا در فنلاند بود. از آن زمان تاکنون وی به عنوان مشاور بین المللی و نماینده دائمی در دانشکده امور بین المللی سام نان (Sam Nunn) جورجیا حضور داشته است.

ویلیام اچ. لوئرز (William H. Lures) ریاست اتحادیه ملل متحد در ایالات متحده آمریکا را برعهده دارد و مدت سی سال به عنوان یک دیپلمات آمریکایی به فعالیت اشتغال داشته و از جمله سفیر آمریکا در ونزوئلا و چکسلواکی بوده است. او بعدها به عنوان رئیس موزه هنری متروپولیتن به مدت ۱۳ سال به کار مشغول بود. او در سمت کنونی خود مدت پنج سال است که به مباحثات تخصصی در خصوص سیاست ایالات متحده نسبت به ایران اشتغال داشته است.

ریچارد اچ. ماتسکه (Richard H. Matzke)، رئیس موسسه (NESW Solutions) عضو هیئت مدیره لوک اویل (DAO Lukoil) بزرگترین شرکت نفتی روسیه؛ معاون سابق شرکت شورون تگزاکو (Chevron Texaco)؛ و رئیس مشترک شورای ایران و آمریکا است.

سوزان مالونی (Suzanne Maloney) مدیر این گروه کاری، پیشتر به عنوان مشاور امور خاورمیانه یک شرکت بزرگ نفتی بین المللی و متصدی کرسی در موسسه بروکینگز (Brookings) فعالیت کرده است. وی نویسنده کتاب «آیت الله گورباچف: سیاست تغییر در ایران عصر خاتمی» (Ayatollah Gorbachev: The Politics of change in Khatami's Iran) است که به زودی به بازار خواهد آمد.

لوئیس پرلموتر (Louis Perlmutter) در زمینه سرمایه‌گذاری بانکی فعالیت دارد و ظرف بیست سال گذشته در مذاکرات دیپلماتیک فرعی زیادی شرکت داشته است.

جیمز پلاک (James Placke) قسمت اعظم فعالیت بیست و هفت ساله خود برای وزارت خارجه را در کشورهای صادرکننده نفت در خاورمیانه سپری نموده و در آخرین مرحله به عنوان معاون دستیار وزارت خارجه در امور خاور نزدیک، مسئول ایران، عراق، کشورهای خلیج و روابط اقتصادی ایالات متحده با کشورهای عربی بوده است. وی از آن به بعد به عنوان مشاور اقتصاد و استراتژی خاورمیانه برای گروه تحقیقاتی انرژی کمبریج فعالیت نموده است.

نیکولاس پلات (Nicholas Platt) ریاست افتخاری جامعه آسیا (Asia Society) را برعهده دارد. او به عنوان سفیر آمریکا در پاکستان، فیلیپین و زامبیا به عنوان قسمتی از سی و چهار سال فعالیت خود در وزارت خارجه خدمت نموده است. جامعه آسیا در دوران ریاست وی سازماندهی برنامه‌های سیاست‌گذاری، وقایع فرهنگی و سفرهای پیمایشی مربوط به ایران را انجام داده است.

دانیل بی. پونمن (Daniel B. Poneman) دستیار ویژه سابق رئیس‌جمهور در مورد منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای و کنترل صادرات بوده و در دوران ریاست جمهوری جورج بوش و بیل کلینتون، جزو پرسنل شورای امنیت ملی به حساب می‌آمده است. وی به عنوان عضو ارشد مجمع سیاست‌گذاری بین‌المللی، یکی از نویسندگان کتاب (وضعیت بحرانی می‌شود: اولین بحران هسته‌ای کره شمالی) (Going Critical: The First North Korean Nuclear Crisis) می‌باشد.

استفن جی. سولارتس (Stephen J. Solarz) به مدت بیست و چهار سال در بخش دولتی فعالیت نموده و هم در مجلس ایالتی نیویورک و هم در مجلس نمایندگان ایالات متحده عضویت داشته است. وی به مدت هجده سال در کمیته روابط بین‌المللی مجلس نمایندگان عضویت داشته و در این مدت به عنوان یکی از حامیان برجسته دموکراسی و حقوق بشر شناخته شده است. او یکی از تدوین‌کنندگان متن قطعنامه تجویز استفاده از زور در جنگ خلیج فارس بود و تلاش موفقیت‌آمیز برای تصویب آن در صحن مجلس را هدایت نمود.

ری تکیه (Ray Takeyh) استاد مطالعات امنیت ملی در دانشگاه دفاع ملی است.

مورتیمر زوکرمن (Mortimer Zuckerman) سردبیر (US News & World Report) و ناشر روزنامه دیلی نیوز نیویورک است و به عنوان مشاور امور خاورمیانه پرزیدنت بیل کلینتون فعالیت نموده است.

اعضای ناظر گروه کاری:

- ریچل برونسون (Rachel Bronsan) شورای روابط خارجی

- استیون کوک (Steven Cook) شورای روابط خارجی

- رایان سی. کراکر (Ryan C. Crocker) دانشگاه دفاع ملی

- لی فینستین (Lee Feinstein) شورای روابط خارجی

- جو دیت کیپر (Judith Keeper) شورای روابط خارجی

- دیوید ال. فیلیپس (David L. Philips) شورای روابط خارجی

- کیم ساویت (Kim Savit) کمیته روابط خارجی سنا

- پانیت تالوار (Puneet Takvar) کمیته روابط خارجی سنا



پیوست (الف): رویدادهای مهم در تاریخ روابط ایالات متحده و ایران

۱۶ ژانویه ۱۹۷۹: محمدرضا شاه پهلوی به دنبال تظاهرات و اعتصابات گسترده از ایران فرار می کند.

اول فوریه ۱۹۷۹: آیت الله خمینی از تبعید به ایران بازمی گردد.

۴ نوامبر ۱۹۷۹: دانشجویان ایرانی ۶۳ نفر را در سفارت ایالات متحده در تهران به گروگان می گیرند.

۲۵ آوریل ۱۹۸۰: عملیات نظامی سری ایالات متحده برای نجات گروگان ها به علت توفان شن در صحرای مرکزی ایران با فاجعه روبه رو می شود.

۲۷ ژوئیه ۱۹۸۰: شاه تبعیدشده ایران در مصر از سرطان جان می سپارد.

۲۲ سپتامبر ۱۹۸۰: عراق علیه ایران اعلان جنگ می دهد.

۲۰ ژانویه ۱۹۸۱: همزمان با آغاز ریاست جمهوری رونالد ریگان، ایران ۵۲ تن گروگان باقی مانده را پس از ۴۴۴ روز اسارت آغاز می کند.

۲۰ ژانویه ۱۹۸۴: ایالات متحده، ایران را از حامیان تروریسم بین المللی معرفی می کند و بدین طریق ایران از کمک های خارجی ایالات متحده محروم می شود.

۱۹۸۵-۱۹۸۶: واشنگتن و تهران وارد معامله پیچیده ای می شوند که بر اساس آن، عواید فروش سلاح های ایالات متحده به ایران می بایست صرف کمک به شورشیان نیکاراگوئه می شد.

اوت ۱۹۸۶: ایالات متحده ایران را از دریافت سلاح های آمریکایی (و قطعات یدکی) بر اساس قانون کنترل صدور تسلیحات آمریکا، محروم می سازد.

۲۹ اکتبر ۱۹۸۷: پرزیدنت ریگان فرمان اجرایی شماره ۱۲۶۱۳ را به امضا می رساند که طبق آن واردات نفت خام و دیگر محصولات ایران به آمریکا به دلیل حمایت ایران از تروریسم و تهدید آن علیه حمل و نقل دریایی در خلیج فارس ممنوع می شود.

۸۸-۱۹۸۷: جنگ میان تهران و بغداد، پای همسایگان و کشتی های بین المللی را نیز به صحنه می کشاند. ایالات متحده و ایران در «جنگ علنی نفت کش ها» مستقیماً رو در روی هم قرار می گیرند.

۳ ژوئیه ۱۹۸۸: رزمناو آمریکایی وینسنس - به اشتباه - یک ایرباس مسافری ایرانی را در خلیج فارس سرتگون می سازد که به کشته شدن ۲۹۰ مسافر می انجامد.

۲۰ ژوئیه ۱۹۸۸: ایران رسماً قطعنامه ۵۹۸ سازمان ملل مبنی بر آتش بس و خاتمه جنگ با عراق را مورد پذیرش قرار می دهد.

۲۰ ژانویه ۱۹۸۹: پرزیدنت جورج بوش در نطق افتتاحیه ریاست جمهوری خود به گروگان‌های آمریکایی در لبنان اشاره می‌کند و (در عبارتی که به‌عنوان چراغ سبز برای ایران تفسیر شد) اضافه می‌کند که «می‌توان در اینجا مساعدتی را مبذول نمود که همیشه در خاطرها خواهد ماند. حسن نیت به نوبه خود حسن نیت ایجاد می‌کند».

۳ ژوئن ۱۹۸۹: آیت‌الله خمینی از دنیا رفت. حجت‌الاسلام علی خامنه‌ای که دو نوبت به ریاست جمهوری رسید، به عنوان رهبر ایران منصوب شد. دو ماه بعد، هاشمی رفسنجانی به‌عنوان رئیس‌جمهور ایران سوگند یاد نمود.

۱۹۹۱-۱۹۹۰: ایران در جریان عملیات توفان صحرا به رهبری ایالات متحده، بی‌طرف باقی می‌ماند.

اکتبر ۱۹۹۲: قانون جلوگیری از تولید سلاح‌های کشتار جمعی ایران و عراق به تصویب می‌رسد.

۵ مارس ۱۹۹۵: شرکت نفتی آمریکایی کونوکو، یک معامله یک میلیارد دلاری [در مطبوعات ایران به معامله دومیلیارد دلاری معروف شد.م] را برای توسعه میادین نفتی ایران به امضا می‌رساند که در نوع خود اولین قرارداد بعد از انقلاب ۱۹۷۹ به‌شمار می‌آید. بعدها به‌دنبال اعتراضات شدید در واشنگتن، کونوکو از این معامله خارج می‌شود.

۱۵ مارس ۱۹۹۵: پرزیدنت بیل کلینتون فرمان اجرایی ۱۲۹۵۷ را به امضا می‌رساند و سرمایه‌گذاری ایالات متحده در بخش انرژی ایران را منع می‌کند.

۶ می ۱۹۹۵: پرزیدنت کلینتون فرمان اجرایی ۱۲۹۵۹ را به امضا می‌رساند و تجارت و سرمایه‌گذاری ایالات متحده در ایران را ممنوع می‌نماید.

۴ اوت ۱۹۹۶: پرزیدنت کلینتون قانون تحریم‌های ایران و لیبی (ILSA) را امضا می‌کند و به آن اعتبار می‌بخشد. این قانون، شرکت‌های خارجی را که بیش از ۲۰ میلیون دلار در یک سال در بخش انرژی ایران سرمایه‌گذاری نمایند، حداقل با دو مجازات از شش مجازات تصریح‌شده در قانون مزبور روبه‌رو می‌سازد.

۲۲ نوامبر ۱۹۹۶: اتحادیه اروپا برای جلوگیری از الزام شرکت‌های اروپایی به رعایت ILSA مقررات بازدارنده ویژه‌ای را به تصویب می‌رساند.

۲۳ می ۱۹۹۷: حجت‌الاسلام محمد خاتمی در انتخابات ریاست جمهوری ایران به پیروزی می‌رسد.

۱۹ اکتبر ۱۹۹۷: وزارت امور خارجه ایالات متحده اعلام می‌کند که سازمان مجاهدین خلق (MKO) یک سازمان تروریستی خارجی شناسایی شده و جمع‌آوری منابع مالی برای آن در ایالات متحده ممنوع است.

۸ ژانویه ۱۹۹۸: پرزیدنت خاتمی در مصاحبه‌ای با سی.ان.ان خواهان «گفت‌وگو با مردم آمریکا» می‌شود.

۱۷ ژوئن ۱۹۹۸: وزیر خارجه ایالات متحده، مادلین آلبرایت، سخنان مهمی را خطاب به ایران مطرح می‌سازد و پیشنهاد می‌کند که دو کشور برای بهبود روابط خود یک «نقشه راه» تنظیم نمایند.

۳۱ ژوئیه ۱۹۹۸: گروگان سابق آمریکایی باری روزن با عضو سابق دانشجویان اشغال‌کننده سفارت آمریکا، عباس عبدی دیدار می‌کند.

۱۶ سپتامبر ۱۹۹۸: ۲۲۰ تن از اعضای کنگره با امضای نامه‌ای، ضمن محکوم نمودن ایران، از ایالات متحده خواستند گروه غیرقانونی و مخالف دولت ایران یعنی سازمان مجاهدین خلق (MKO) را مورد حمایت قرار دهند.

۲۱ سپتامبر ۱۹۹۸: خاتمی مجمع عمومی سازمان ملل متحد را مخاطب قرار می‌دهد؛ خرازی از جلسه مربوط به افغانستان که قرار بود در آن با آلبرایت روبه‌رو شود، خارج می‌گردد.

۵ نوامبر ۱۹۹۸: دولت ایالات متحده درخواست یک شرکت تگزاسی برای سواپ کردن نفت بین ایران و قزاقستان را رد نمود.

۱۳ ژانویه ۱۹۹۹: دولت ایالات متحده سه موسسه روسی را برای همکاری با ایران مورد مجازات قرار می‌دهد.

۲۸ آوریل ۱۹۹۹: دولت کلیتون مجازات‌های خود را تعدیل می‌کند تا امکان فروش مواد غذایی و دارو به ایران فراهم شود.

اول ژوئیه ۱۹۹۹: ۱۳۰ نفر از اعضای کنگره با امضای نامه‌ای رژیم ایران را مورد انتقاد قرار داده، خواستار حمایت از سازمان مجاهدین خلق شدند. در تظاهراتی که در واشنگتن به حمایت از مجاهدین برگزار شد، چندین عضو کنگره نیز شرکت داشتند.

ژوئیه ۱۹۹۹: اعتراضات در تهران و بسیاری دیگر از شهرهای ایران شدت می‌گیرد؛ ایالات متحده سرکوب دانشجویان تظاهرکننده را محکوم می‌کند.

۲۲ نوامبر ۱۹۹۹: وزارت امور خارجه تایید می‌کند که ایران با درخواست ایالات متحده برای برقراری روابط کنسولی مخالفت نموده است.

۳ دسامبر ۱۹۹۹: دولت ایالات متحده اجازه فروش قطعات یدکی بوئینگ به ایران را صادر می‌کند.

۲۴ فوریه ۲۰۰۰: سنای آمریکا با اتفاق آرا قانون مقابله با تکثیر سلاح‌های کشتار جمعی ایران را به تصویب می‌رساند؛ یک هفته بعد، مجلس نمایندگان نیز با اتفاق آرا این قانون را از تصویب می‌گذراند.

۱۸ فوریه ۲۰۰۰: اصلاح طلبان ایرانی در انتخابات عمومی به پیروزی درخشانی دست پیدا می کنند.

۱۷ مارس ۲۰۰۰: آلبرایت خواهان آغازی دوباره در روابط ایالات متحده و ایران می گردد و اعلام می کند که محدودیت ورود خاویار، فرش و پسته برداشته شده است.

۲۴ مارس ۲۰۰۰: گروگان سابق آمریکایی در لبنان، تری آندرسن (Terry Anderson) در یک دعوی حقوقی علیه ایران برنده می شود: طبق حکم دادگاه ایران باید ۳۴۱ میلیون دلار به وی پرداخت شود.

۱۴ آوریل ۲۰۰۰: ایالات متحده مجازات هایی را علیه چهار نهاد ایرانی و از جمله وزارت دفاع آن کشور، به دلیل تولید موشک برقرار می کند.

۴ ژوئن ۲۰۰۰: مشاور خاتمی در امور زنان در کنفرانس سازمان ملل متحد در نیویورک شرکت می کند؛ چندین نفر از اعضای هیئت در اعتراض به انگشت نگاری به ایران بازمی گردند.

۴ ژوئیه ۲۰۰۰: ایران با ممانعت از ورود تیم فوتبال ایالات متحده جهت انجام یک بازی از پیش تعیین شده، به انگشت نگاری در آمریکا اعتراض می کند.

۱۰ ژوئیه ۲۰۰۰: ۹۰۰۰ نفر با تظاهرات در برابر دفتر نمایندگی ایران در سازمان ملل متحد، به صدور حکم محکومیت چند یهودی ایرانی برای جاسوسی اعتراض می کنند. سفیر ایالات متحده در سازمان ملل متحد، ریچارد هالبروک (Richard Halbrooke) نیز در این تظاهرات شرکت می کند.

۳۱ اوت ۲۰۰۰: کروی و دیگر نمایندگان مجلس ایران برای شرکت در یک اجلاس بین المللی با نمایندگان مجالس کشورهای دیگر به نیویورک سفر می کنند و در یک میهمانی با چند تن از نمایندگان کنگره نیز دیدار می نمایند. در همین زمان، چند تن از مقامات وزارت خارجه برای شرکت در کنفرانس سازمان ملل متحد به ایران سفر می نمایند.

۶ و ۷ سپتامبر ۲۰۰۰: کلینتون و آلبرایت در جلسه سخنرانی خاتمی در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در نیویورک حاضر می شوند.

۱۵ سپتامبر ۲۰۰۰: آلبرایت و وزیر خارجه ایران در اجلاس مشترک سازمان ملل در مورد افغانستان شرکت می کنند.

۴ می ۲۰۰۱: تیم کشتی ایران برای مسابقات جام جهانی به آمریکا سفر می کند.

۲۱ ژوئن ۲۰۰۱: ایالات متحده کیفرخواست هایی را در رابطه با بمب گذاری سال ۱۹۹۶ برج های الخبر (Khobar) صادر می کند و ایران را متهم می سازد که با همکاری یک گروه ناشناخته از عربستان سعودی، این حمله را هدایت نموده است.

۳ اوت ۲۰۰۱: پرزیدنت جورج بوش با تمديد اجرای قانون ILSA موافقت می کند.

۳ سپتامبر ۲۰۰۱: بعد از حملات روز ۱۱ سپتامبر، شعار «مرگ بر آمریکا» برای اولین بار در تاریخ بعد از انقلاب، از نماز جمعه حذف می شود؛ خطیبان جمعه، حملات مزور را محکوم می نمایند؛ شهردار تهران برای شهردار نیویورک نامه تسلیت می فرستد؛ چندصد نفر از مردم ایران دور هم جمع می شوند تا به یاد قربانیان شمع روشن کنند ولی نیروهای امنیتی مانع این تجمع می گردند.

۹ اکتبر ۲۰۰۱: خاتمی خواستار قطع فوری حملات نظامی ایالات متحده علیه طالبان می شود؛ روز بعد، بیش از ۱۵۰ نماینده مجلس ایران، بمباران افغانستان توسط آمریکا را محکوم می کنند.

۱۰ اکتبر ۲۰۰۱: ایالات متحده تلاش ایران برای آغاز مذاکرات الحاقی به سازمان جهانی تجارت (WTO) را بی نتیجه می گذارد.

۱۷ اکتبر ۲۰۰۱: سفیر ایران در سازمان ملل برای شرکت در مهمانی شام با اعضای کنگره ایالات متحده به واشنگتن سفر می کند. ایالات متحده اعلام می کند که ایران قول داده هر خلبان آمریکایی را که هواپیمایش در ایران سقوط نماید، نجات دهد (این توافق در مکاتباتی حاصل شد که بعد از شروع حمله به افغانستان در ۷ اکتبر مبادله شد).

۱۲ نوامبر ۲۰۰۱: وزیر خارجه ایران و وزیر خارجه ایالات متحده، کالین پاول، در اجلاس بین المللی مربوط به افغانستان شرکت می کنند و در یک حرکت بی سابقه دیپلماتیک با هم دست می دهند.

۳ ژانویه ۲۰۰۲: نیروهای اسرائیلی یک کشتی باری فلسطینی با پنجاه تن محموله اسلحه را بازداشت می کنند؛ هم اسرائیل و هم ایالات متحده، ایران را متهم به هدایت عملیات و ارسال سلاح برای شبه نظامیان ضد اسرائیلی می نمایند.

۱۰ ژانویه ۲۰۰۲: پرزیدنت بوش به ایران برای پناه دادن به نیروهای القاعده اخطار می دهد.

۲۹ ژانویه ۲۰۰۲: پرزیدنت بوش در اولین سخنرانی سالانه خود اعلام می نماید که ایران در کنار عراق و کره شمالی، جزئی از محور شرارت است. خاتمی سخنرانی بوش را خصمانه و توهین آمیز قلمداد می نماید؛ رفسنجانی به امکان قطع صدور نفت اشاره می کند؛ کمال خرازی وزیر خارجه نیز سفر خود به نیویورک را لغو می کند.

۱۱ فوریه ۲۰۰۲: ایران، سالگرد انقلاب خود را با عظیم ترین تظاهرات ضد آمریکایی ظرف چند سال گذشته جشن می گیرد؛ خاتمی از رهبران «خام» واشنگتن می خواهد که موضع خود را عوض نمایند.

۱۳ فوریه ۲۰۰۲: ایالات متحده و اسرائیل مانع به جریان افتادن درخواست عضویت ایران در سازمان جهانی تجارت می‌شوند.

۹ آوریل ۲۰۰۲: کالین پاول تأیید می‌کند که از ایران خواسته شده فعالیت حزب‌الله را محدود نماید.

۹ می ۲۰۰۲: دولت ایالات متحده مجازات‌هایی را علیه شرکت‌های چینی، ارمنستانی و مولداویایی که متهم به کمک در راه برنامه هسته‌ای ایران بودند وضع می‌نماید.

۱۰ می ۲۰۰۲: دیپلمات‌های ایالات متحده و ایران برای بحث در خصوص موضوع ناگورن و قره باغ، با یکدیگر در پاریس ملاقات می‌کنند.

اواخر می ۲۰۰۲: قوه قضائیه ایران، بحث درباره مذاکره با ایالات متحده در مطبوعات را ممنوع اعلام می‌کند؛ خاتمی اعلام می‌کند که با واشنگتن مذاکره نخواهد کرد.

۷ دسامبر ۲۰۰۲: ایران به تلافی محدودیت‌های اعمال شده علیه مسافران به آمریکا، سیاست انگشت‌نگاری از آمریکایی‌های مسافر ایران را در پیش می‌گیرد.

دسامبر ۲۰۰۲: ایالات متحده ایران را متهم به تلاش برای اجرای یک برنامه مخفی تولید سلاح‌های هسته‌ای می‌نماید و تصاویر ماهواره‌ای دو سایت هسته‌ای در دست ساخت در نطنز و اراک را منتشر می‌سازد.

۱۱-۱۳ ژوئن ۲۰۰۳: تظاهرات ضد دولتی در تهران اتفاق می‌افتد. چندین هزار جوان ایرانی بازداشت می‌شوند. وزارت خارجه ایالات متحده بیانیه‌ای را در حمایت از تظاهرکنندگان صادر می‌نماید.

۱۹ ژوئن ۲۰۰۳: شورای حکام آژانس بین‌المللی انرژی اتمی (IAEA) از ایران خواست که تعهدات خود را به موجب عهدنامه منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای انجام دهد؛ پرزیدنت بوش اعلام می‌کند که جهان دستیابی ایران به توان تولید سلاح‌های هسته‌ای را نمی‌پذیرد و مردم ایران را به مقابله با رژیم تشویق می‌نماید.

اوت ۲۰۰۳: آژانس انرژی اتمی تأیید می‌کند که اورانیوم قابل استفاده در تولید سلاح‌های هسته‌ای را در تأسیسات اتمی ایران در نطنز پیدا کرده است.

۱۲ سپتامبر ۲۰۰۳: آژانس بین‌المللی انرژی اتمی به اتفاق آرا، ضرب‌الاجل ۳۱ اکتبر را برای اثبات این مطلب از سوی ایران که در حال تولید سلاح‌های هسته‌ای نیست، تعیین می‌نماید.

۲۵ سپتامبر ۲۰۰۳: بازرسان آژانس تأیید می‌کنند که در شرکت کالای الکتریک در نزدیکی تهران، اورانیوم بسیار غنی شده کشف شده است.

۲۱ اکتبر ۲۰۰۳: در توافقی که به واسطه مداخله وزرای خارجه سه کشور اروپایی حاصل شد، ایران موافقت کرد که برنامه غنی‌سازی اورانیوم خود را متوقف کند و پروتکل الحاقی معاهده منع تکثیر سلاح‌های هسته‌ای را امضا نماید.

۲۶ نوامبر ۲۰۰۳: شورای حکام آژانس، قطعنامه‌ای را به تصویب می‌رساند و طی آن فعالیت‌های گذشته ایران جهت پنهان‌سازی برنامه هسته‌ای خود را محکوم و از همکاری جدید با تهران استقبال می‌نماید.

۱۸ دسامبر ۲۰۰۳: ایران پروتکل الحاقی NPT را به امضا می‌رساند و با نظارت بیشتر بر برنامه‌های هسته‌ای خود موافق می‌نماید.

دسامبر ۲۰۰۳: به دنبال وقوع زلزله در بم و کشته‌شدن حدود ۳۰۰۰۰ نفر، واشنگتن کمک‌های انسان‌دوستانه خود را به ایران اعزام می‌نماید؛ واشنگتن در عین حال، تحریم‌های ایران را تخفیف می‌دهد تا کار وصول کمک‌های بخش خصوصی آمریکا بیشتر فراهم شود؛ مقامات آمریکایی و ایرانی برای هماهنگ کردن کمک‌ها، مستقیماً با یکدیگر صحبت می‌کنند.

۱۳ مارس ۲۰۰۴: آژانس بین‌المللی انرژی اتمی، قطعنامه‌ای را تصویب می‌کند که پیشرفت کار احراز صحت اظهارات ایران درباره فعالیت‌های هسته‌ای خود را تا اجلاس ماه ژوئن آژانس به تعویق می‌اندازد.

پیوست (ب): ایران در یک نگاه

جمعیت: ۸۲۶ / ۲۷۸ / ۶۸ نفر (ژوئیه ۲۰۰۳)

گروه‌های قومی؛ فارس: ۵۱٪

ترک آذری: ۲۴٪

گیلکی و مازندرانی: ۸٪

کرد: ۲٪

عرب: ۳٪

لر: ۲٪

بلوچ: ۲٪

ترکمن: ۲٪

سایرین: ۱٪

مذاهب؛ مسلمان شیعه: ۸۹٪

مسلمان سنی: ۱۰٪

زرتشتی، کلیمی، مسیحی و بهایی: ۱٪

ابعاد نیروی نظامی:

(International Institute for Strategic Studies: Military Balance: منبع)

ارتش (نیروی زمینی): ۳۲۵۰۰۰

نیروی دریایی: ۱۸۰۰۰

نیروی هوایی: ۵۲۰۰۰

نیروی دریایی سپاه: ۲۰۰۰۰

تفنگداران سپاه: ۵۰۰۰

نیروی زمینی سپاه: ۱۰۰۰۰۰

ویژگی های جمعیتی:

درصد جمعیت زیر ۱۵ سال: ۳۲/۵٪ (در سال ۲۰۰۱)

(منبع: بخش جمعیت اداره امور اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد)

درصد جمعیت زیر ۲۴ سال: ۵۹٪ (در سال ۲۰۰۱) (همان منبع)

نرخ سالانه رشد جمعیت: ۲/۳٪ (۱۹۸۰-۲۰۰۴)

(شاخص های توسعه جهانی سال ۲۰۰۴ بانک جهانی)



جمعیت شهرنشین به عنوان درصدی از کل جمعیت: ۴۵/۸٪ (سال ۱۹۷۵) ۶۴٪/۷ (سال ۲۰۰۱)  
(منبع: گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۳، UNDP).

## اقتصاد

تولید ناخالص داخلی: ۴۵۸/۳ میلیارد دلار (سال ۲۰۰۲؛ تقریبی)  
تولید ناخالص داخلی سرانه: ۶۸۰۰ دلار (سال ۲۰۰۲؛ تقریبی)  
نرخ رشد تولید ناخالص داخلی: ۷/۶٪ (سال ۲۰۰۲؛ تقریبی)  
جمعیت زیر خط فقر: ۴۰٪ (سال ۲۰۰۲؛ تقریبی)  
نرخ بیکاری: ۱۶/۳٪ (سال ۲۰۰۳؛ تقریبی)  
نرخ تورم: ۱۵/۳٪ (سال ۲۰۰۲؛ تقریبی)  
ذخایر قطعی نفت: ۹۰ میلیارد بشکه: ۷٪ کل ذخایر جهان  
(منبع: اداره اطلاعات انرژی ایالات متحده)  
ذخایر قطعی گاز: ۸۱۲ تریلیون مترمکعب: ۱۵٪ کل ذخایر جهان  
میزان پرداخت سوبسید مواد غذایی توسط دولت، براساس درصدی از تولید ناخالص داخلی: ۲٪ (سال ۲۰۰۲؛ تقریبی)  
بزرگی بخش دولتی براساس درصدی از کل بخش صنعت: ۷۰٪  
(منبع: صندوق بین‌المللی پول).  
مخارج خاص براساس درصدی از تولید ناخالص داخلی؛  
نظامی: ۴/۸٪ (سال ۲۰۰۱)  
آموزشی: ۴/۴٪ (۱۹۹۸-۲۰۰۱)  
(منبع: گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۳؛ UNDP).

## وضعیت اجتماعی

رتبه‌بندی خانه آزادی (براساس ۷ تا ۱۷، که عدد ۱ نشانه بیشترین آزادی و ۷ نشانه کمترین آزادی است).  
حقوق سیاسی: ۶ (از ۷)  
آزادی‌های مدنی: ۶ (از ۷)  
وضعیت: غیرآزاد (۲۰۰۳).  
فرار مغزها: تعداد افراد تحصیل کرده‌ای که در سال به خارج مهاجرت می‌کنند (منبع: صندوق بین‌المللی پول): ۱۸۰۰۰۰-۱۵۰۰۰۰ (معادل ۱۱ میلیارد دلار سرمایه فکری).  
نسبت ثبت نام در مدارس: نسبت زنان به مردان  
نسبت ثبت نام در مدارس ابتدایی: ۹۷٪  
نسبت ثبت نام در مدارس متوسطه: ۹۳٪ (۱۹۹۷-۲۰۰۰).

(منبع: یونسف)

نرخ سواد نسبت به کل جمعیت: ۷۹/۴٪

مردان: ۸۵/۶٪

زنان: ۷۳٪

جوانان (بین ۱۵ تا ۲۴ سال): ۹۴/۲٪

(۲۰۰۳؛ تقریبی). (منبع: کتاب آمار جهانی سیا و گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۳، UNDP).

میزان کل ثبت نام در دانشگاه‌ها و کالج‌های عمومی: ۱۵۶۶۰۰۰ نفر

(منبع: IMF)

میزان پذیرش دانشگاه‌ها براساس جنسیت (منبع: مرکز آمار ایران).

مردان: ۴۸٪

زنان: ۵۲٪

درصد زنان در میان کل نیروی کار کشور (منبع: آمار جنسیتی بانک جهانی): ۲۷٪ (سال ۲۰۰۰).

زنان شاغل در دولت در سطح وزارتخانه: ۹/۴٪ (سال ۲۰۰۰)

(منبع: گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۳، UNDP).

استفاده کنندگان اینترنت (در هر هزار نفر): ۱۵/۲ نفر (سال ۲۰۰۱)

(منبع: گزارش توسعه انسانی سال ۲۰۰۳، UNDP).

درصد ایرانیان طرفدار رابطه با ایالات متحده براساس نظرسنجی سال ۲۰۰۲: ۷۴٪

(منبع: رادیوی اروپای آزاد/رادیو آزادی)

درصد ایرانیانی که در مراسم مذهبی هفتگی یا روزانه شرکت می‌جویند؛ طبق بررسی سال

۲۰۰۱-۲۰۰۰: ۱۲٪

(منبع: بنیاد ملی علوم - National Science Foundation).

تعداد سازمان‌های غیردولتی: بیش از ۸۰۰۰ نفر

## پیوست (ج): نهادهای دولتی و کنشگران سیاسی ایران

دولت ایران: نهادهای حکومتی

**حاکم مذهبی ایران (ولایت فقیه):** آیت‌الله علی خامنه‌ای (از سال ۱۹۸۹).

قانون ایران به روحانیون اجازه می‌دهد که واجد صلاحیت‌ترین فرد را از میان خود برای تصدی مقام ولی فقیه و رهبر انتخاب نمایند. اختیارات وی شامل موارد زیر است:

✿ تنفیذ یا عزل رئیس‌جمهور

✿ نظارت بر سیاست‌های کلی حکومت

✿ فرماندهی کل نیروهای مسلح؛ اختیار اعلان جنگ

✿ نصب رئیس قوه قضاییه، مدیرعامل صدا و سیما و روسای برخی از دیگر نهادهای عمومی.

دیگر عرصه‌های نفوذ وی عبارتند از سازمان‌های اقتصادی شبه‌دولتی، شبکه ائمه جمعه و نمایندگان دفتر رهبری که در سراسر کشور و در تمام دستگاه‌های اداری پخش شده‌اند.

در سال ۱۹۸۹، اصلاحات قانون اساسی، ضرورت "مرجع" بودن، یعنی صلاحیت رسمی صدور فتوا را از شرایط رهبری حذف نمود و در عین حال، امکان تصدی قدرت توسط شورای رهبری را نیز منتفی کرد.

از آغاز انقلاب، اختیارات رهبری به تدریج گسترش پیدا کرده است. در سال ۱۹۸۸، اختیارات وی جنبه مطلق به خود گرفت و تا حد فرامین الهی بالا رفت و اصلاحات سال ۱۹۸۹ قانون اساسی صراحتاً قیومت مطلق حکومت را در اختیار رهبر قرار داد.

از سال ۱۹۸۹، دفتر رهبری به میزان قابل ملاحظه‌ای ابعاد و حوزه کار خود را گسترش داده است. خامنه‌ای عموماً خود را در کنار محافظه‌کارانی که پایگاه قدرت وی محسوب می‌شوند قرار می‌دهد ولی ثابت کرده که در پاره‌ای اوقات به اصلاح‌طلبان گرایش دارد. قدرت تامه وی در نتیجه موقعیت نسبتاً پایینی که در مراتب روحانیت سنتی دارد، تا حدودی محدود می‌گردد.

ریاست جمهوری

به دلیل جنگ‌های قدرت پس از انقلاب، ریاست جمهوری در ایران ابتدا قرار بود از لحاظ اداری جنبه تشریفاتی داشته باشد. در آغاز، مقام رئیس‌جمهور کاملاً تشریفاتی بود و نخست‌وزیر، وظیفه تدوین و اجرای سیاست‌ها را برعهده داشت.

در سال ۱۹۸۹، مرگ آیت‌الله خمینی باعث ایجاد برخی تغییرات در نظام شد و با حذف سمت نخست‌وزیری، ریاست دولت در اختیار ریاست جمهوری قرار گرفت.

انتخابات ریاست جمهوری هر چهار سال یکبار انجام می‌گیرد و طبق قانون اساسی، تنها دوبار می‌توان برای این مقام انتخاب شد. مقام ریاست جمهوری به صراحت تحت اقتدار رهبری قرار دارند و رئیس‌جمهور تنها با نظارت بر کار وزاری مختلف کابینه، اختیارات محدودی را اعمال می‌نماید. نهادهای دولتی قدرتمندی تحت ریاست رئیس‌جمهور قرار دارند ولی قدرت واقعی وی در گرو روابط پشت پرده واسطه‌های قدرت است. در سال ۲۰۰۲، خاتمی دو لایحه را به مجلس تسلیم نمود که تا حد زیادی می‌توانست موقعیت رئیس‌جمهور را در قالب قانون اساسی تحکیم نماید. شورای نگهبان این دو لایحه را دوبار رد کرد و امید چندانی به احیای دوباره آنها نیست.

### شورای نگهبان (به ریاست آیت‌الله احمد جنتی)

این نهاد متشکل از ۱۲ عضو است که شش نفر آنها از میان فقهای روحانی و شش نفر غیرروحانی هستند. شورای نگهبان از این اختیار برخوردار است که تمام قوانین مصوب مجلس را مورد بررسی قرار دهد و انطباق آنها با اسلام و قانون اساسی را احراز نماید. مسئولیت نظارت بر انتخابات نیز برعهده شورای نگهبان است. قانون اساسی ایران به شش روحانی عضو شورای نگهبان اختیارات نسبتاً وسیعی را اعطا می‌کند.

رهبر ایران نقش عمده‌ای را در گزینش اعضا و نظارت بر کار شورای نگهبان ایفا می‌نماید. در دهه ۱۹۸۰، شورا مرتباً در مورد مسائل اعتقادی با مجلس درگیری داشت و در مقابل دو اقدام مهم دولت پس از انقلاب ایجاد مانع نمود که عبارت بود از اصلاحات ارضی و ملی کردن تجارت خارجی. این مخالفت بر مبنای تفسیر سنتی از حقوق اسلامی صورت می‌گرفت. درگیری میان شورای نگهبان و مجلس در دهه ۱۹۸۰ به شکل‌گیری روش تازه‌ای برای تصمیم‌گیری یعنی شورای تشخیص مصلحت انجامید که رسماً منافع ملی ایران را بالاتر از هر ملاحظه دیگری و از جمله محدودیت‌های حقوق اسلامی قرار می‌دهد. از سال ۱۹۹۲، شورای نگهبان برای تعیین حدود آزادی نسبی انتخابات، اختیارات گسترده‌ای را اعمال نموده و صلاحیت نامزدها را برای تصدی پست مورد نظر تعیین می‌نماید.

مجلس شورای اسلامی

سابقه پارلمان در ایران به انقلاب مشروطیت در سال‌های ۱۱-۱۹۰۵ بازمی‌گردد. امروزه اختیارات مجلس به شرح زیر است:

✿ نظارت بر قوه مجریه (از طریق تأیید یا استیضاح وزاری کابینه).

✿ تصویب موافقت‌نامه‌های بین‌المللی.

✿ مسئولیت سیاست‌گذاری اقتصادی از طریق تنظیم بودجه سالانه دولت و تصویب برنامه‌های بلندمدت.

محدودیت‌های وارد بر اختیارات مجلس، قابل توجه است. تمامی قوانین مصوب مجلس باید مورد بررسی و تأیید شورای نگهبان قرار بگیرند.

### **مجلس خبرگان (به ریاست آیت‌الله مشکینی)**

مجلس خبرگان در سال ۱۹۷۹ به‌عنوان یک مجلس برگزیده برای تدوین قانون اساسی تشکیل شد و پس از تصویب قانون اساسی منحل گردید.

مجلس خبرگان جدید در سال ۱۹۸۲ و به‌دنبال نگرانی درخصوص جانشینی رهبر تشکیل شد و وظیفه اولیه آن انتخاب رهبری است. ۸۶ تن از فقها در این مجلس عضویت دارند که از طریق انتخابات عمومی برای مدت هشت سال انتخاب می‌شوند.

یکی از شرایط اصلی نامزدهای عضویت در این مجلس برخورداری از آموزش‌های دینی است ولی ضرورت ندارد که اعضا همگی مجتهد باشند. با این حال، نامزدها از مراحل نظارتی سختی عبور می‌کنند تا از موضع آنها در حمایت از نظم موجود اطمینان حاصل شود. از آنجا که وظایف مجلس خبرگان اندک است و کاملاً جنبه ادواری دارد، نقش آن نیز در سیاست امروز ایران چندان چشمگیر نیست..

### **مجمع تشخیص مصلحت (رئیس: هاشمی رفسنجانی، رئیس جمهور سابق)**

به‌دلیل اختلافات مکرر میان مجلس و شورای نگهبان، آیت‌الله خمینی در سال ۱۹۸۸ دستور داد که منافع کشور بالاتر از احکام مستقیم و یا استخراج شده دینی قرار بگیرد. برای نهادینه کردن این اصل، مجمع تشخیص مصلحت نظام تشکیل شد. اختیارات این مجلس به شرح زیر است:

❁ میانجی‌گری میان مجلس و شورای نگهبان درخصوص قوانین مورد اختلاف؛

❁ دادن مشورت به رهبر در زمینه سیاست‌های کلان حکومت.

مجمع تشخیص مصلحت در سال ۱۹۹۷ قبل از آن که رئیس جمهور وقت، هاشمی رفسنجانی ریاست آن را به دست بگیرد، بزرگتر شد. اعضای این مجمع برای مدت پنج‌سال به عضویت آن درمی‌آیند. این اعضا عبارتند از: روسای قوای سه‌گانه، شش روحانی عضو شورای نگهبان، وزیرای مرتبط در کابینه و افراد دیگری که توسط رهبر منصوب می‌شوند. نحوه تصمیم‌گیری در این مجمع، غیرشفاف و پشت درهای بسته است.

## کنشگران سیاسی ایران

### (۱) تندروها و محافظه کاران افراطی

دستور کار: آنها نماینده طیف افراطی اردوی محافظه کاران هستند و خود را موظف به تحمیل محدودیت‌های سنگین فرهنگی و سیاسی برای رسیدن به تصور آرمانی خود از حکومت اسلامی و به‌خصوص حفظ سلطه خود در حکومت می‌دانند. آنها در زمینه اقتصاد نیز از مواضع سنتی اسلام دفاع می‌کنند که به‌عنوان نمونه می‌توان به مخالفت با مداخله دولت در بازار و اتکا به ارزش‌های اسلامی برای رسیدگی به نیازهای اقتصادی و اجتماعی اشاره نمود. در جهان‌بینی آنها، ایران رهبری جهان اسلام را برعهده دارد و آنان منافع ایران را با منافع اسلام یکی می‌دانند.

### احزاب و سازمان‌های وابسته به این جناح:

✿ جامعه روحانیت مبارز

✿ جامعه مدرسین حوزه علمیه قم

✿ انصار حزب الله

✿ انجمن حج‌تیه

✿ جمعیت مؤتلفه اسلامی

### چهره‌های شاخص این جناح:

✿ آیت الله محمد یزدی: رئیس سابق قوه قضاییه و عضو شورای نگهبان

✿ آیت الله علی مشکینی: رئیس مجلس خبرگان

✿ حبیب الله عسگرآلادی: دبیرکل مؤتلفه و وزیر سابق بازرگانی و نماینده مجلس چهارم، وی در رهبری بنیاد مستضعفان و کمیته امداد امام خمینی نیز نقش دارد.

✿ علینقی خاموشی: معاون سابق وزیر بازرگانی و رئیس کنونی اتاق بازرگانی و صنایع.

### (۲) میانه‌روها و یا محافظه کاران "پراگماتیست"

دستور کار: آنها علاقه‌مند به میانه‌روی در سیاست، بازار آزاد و بردباری فرهنگی در چارچوب مشخص هستند؛ برای منافع ملی در مقایسه با ایدئولوژی اولویت قائل می‌باشند و توسعه اقتصادی را مهم‌تر از هر موضوع دیگری می‌دانند. بعضاً به آنها "جناح راست مدرن" نیز گفته می‌شود. گفتارها و سیاست‌های مورد حمایت آنها حول محور توسعه اجتماعی و اقتصادی دور می‌زند. درمقابل مواضع اقتصاد بازار، اهمیت کمتری برای ایدئولوژی قائل می‌باشند. برای افزایش نفوذ خود هم به سمت جناح راست سنتی میل پیدا می‌کنند و هم به سمت چپ (اصلاح طلبان).

### احزاب و سازمان‌های وابسته به این جناح:

✿ کارگزاران سازندگی

✿ ائتلاف آبادگران ایران اسلامی

✿ حزب اعتدال و توسعه

### چهره‌های شاخص این جناح:

✿ حجت‌الاسلام اکبر هاشمی رفسنجانی (رئیس جمهور سابق)

✿ حجت‌الاسلام حسن روحانی: دبیر شورای امنیت ملی و معاون سابق مجلس

✿ احمد توکلی: وزیر اسبق کار و حائز بیشترین آرا در انتخابات سال ۲۰۰۴ مجلس.

### ۳) شاخه اصلی اصلاح‌طلبان

دستور کار: این جناح طیف گسترده‌ای از ایدئولوژی‌ها، سازمان‌ها و طرفداران مختلف را دربرمی‌گیرد. به‌طور کلی، شاخه اصلی اصلاح‌طلبان طرفدار مشارکت گسترده سیاسی، بردباری اجتماعی - فرهنگی و لیبرالیزه‌شدن و گسترش روابط بین‌المللی هستند. تا چندی پیش، برای تعقیب این اهداف در محدوده قانون‌اساسی موجود اتحاد برقرار بود. در زمینه اقتصاد، برخی رهبران و سازمان‌های اصلاح‌طلب به‌شدت تحت تأثیر ایدئولوژی پوپولیسم انقلابی هستند و از سیاست‌های بازنگری در توزیع منابع و نقش قدرتمند دولت حمایت می‌کنند. با این حال، امروزه بیشتر آنها محدودیت‌های نقش دولت در حل معضلات اقتصادی ایران را شناخته‌اند.

### احزاب و سازمان‌ها:

✿ مجمع روحانیون مبارز

✿ جبهه مشارکت ایران اسلامی

✿ سازمان مجاهدین انقلاب اسلامی

✿ حزب همبستگی ایران اسلامی

✿ حزب اسلامی کار

### چهره‌های شاخص این جناح:

✿ حجت‌الاسلام محمد خاتمی: رئیس جمهور

✿ حجت‌الاسلام علی‌اکبر محتشمی‌پور: سفیر سابق ایران در سوریه، وزیر اسبق اطلاعات [وزیر اسبق

کشور صحیح می‌باشد]؛ وی را به‌عنوان بنیانگذار "حزب‌الله" لبنان می‌شناسند.

✿ محمدرضاخاتمی: عضو و نایب رئیس مجلس ششم؛ مدیر روزنامه "مشارکت" که اکنون توقیف

شده؛ معاون سابق وزیر بهداشت؛ استاد سابق دانشکده پزشکی دانشگاه تهران؛ همسر وی نوه آیت‌الله خمینی است.

✿ سعید حجاریان: معاون اسبق وزیر اطلاعات؛ مشاور سیاسی نزدیک رئیس‌جمهور خاتمی؛ عضو

منتخب شورای شهر تهران تا زمان ترور وی در سال ۲۰۰۰ که او را تقریباً تا مرز مرگ پیش برد؛ سردبیر روزنامه توقیف‌شده "صبح امروز".



✿ بهزاد نبوی: وزیر سابق صنایع سنگین؛ نایب رئیس مجلس ششم؛ وی سرپرست هیئت ایرانی در جریان مذاکرات با ایالات متحده بر سر بحران گروگان‌ها بود؛ اخیراً در جریان بازرسی مالی یک شرکت نفتی نیمه‌دولتی هدف اتهام قرار گرفته است.

✿ محسن میردامادی: عضو مجلس ششم و رئیس کمیته امنیت ملی و امور خارجه مجلس؛ مدیر روزنامه توقیف شده "نوروز".

#### ۴) نیروهای اپوزیسیون لیبرال

دستور کار: علیرغم سرکوب‌های دولت، گروه کوچکی از سازمان‌ها و افراد مختلف در داخل کشور همچنان به عنوان مخالفان فعال حکومت به کار خود ادامه می‌دهند. برجسته‌ترین آنها نهضت آزادی است که در جریان انقلاب و سال‌های اولیه پس از آن، نقش مهمی را ایفا نمود. رهبر آنها، مهدی بازرگان در سال ۱۹۷۹ در اعتراض به تصرف سفارت ایالات متحده از سمت ریاست دولت موقت استعفا داد. وجود این گروه علیرغم اعتراضات به عنوان مخالف در کشور تحمل شده ولی فعالیت آن رسماً در سال ۲۰۰۲ غیرقانونی اعلام گردیده است. اعضای آن از طریق نوشتن مطالب مختلف و فعالیت در قالب دیگر سازمان‌های سیاسی، همچنان مخالفت خود را با نظام حکومت دینی ایران ابراز می‌کنند.

#### احزاب و سازمان‌های وابسته به این جناح:

✿ نهضت آزادی ایران

✿ نیروهای ملی - مذهبی

#### چهره‌های شاخص این جناح:

✿ دکتر ابراهیم یزدی: وزیر اسبق امور خارجه در دولت موقت؛ در دورانی که برای معالجه سرطان در ایالات متحده به سر می‌برد تحت تعقیب قرار گرفت و در آوریل ۲۰۰۲ برای محاکمه به ایران بازگشت.

✿ عزت‌الله سبحانی: فرزند یکی از بنیانگذاران نهضت آزادی که در فعالیت‌های لیبرال‌های مخالف حکومت در دهه ۱۹۶۰ نیز مشارکت داشت.

#### ۵) سازمان‌های دانشجویی

دستور کار: حکومت اسلامی ایران سازمان‌های دانشجویی را به عنوان قسمتی از انقلاب فرهنگی که در دهه ۱۹۸۰ به راه افتاد، به وجود آورد. امروزه این سازمان‌های به گونه‌ای تکامل یافته‌اند که به جای وفاداری نسبت به رژیم، دیدگاه‌های دانشجویان عضو خود را منعکس می‌نمایند و از مخالفان سرسخت رژیم اسلامی به شمار می‌روند. بسیاری از رهبران جنبش دانشجویی در همان ابتدا از جناح اصلی اصلاح‌طلبان جدا شدند تا دستور کار مترقی‌تری را پیش ببرند و برای مقابله با محافظه‌کاران تلاش خصمانه‌تری را به کار ببندند.

#### احزاب و سازمان‌ها:

❁ دفتر تحکیم وحدت

❁ اتحادیه اسلامی دانشجویان

### چهره‌های شاخص:

❁ علی افشاری: وی به دلیل شرکت در کنفرانس برلین در سال ۲۰۰۰ محکوم گردید و بعدها به دلیل متهم ساختن سپاه پاسداران نسبت به اخذ اعتراف از وی به وسیله شکنجه تحت تعقیب واقع شد.

❁ احمد باطبی: او به دلیل نقش خود در اعتراضات دانشجویی ژوئیه ۱۹۹۹، دوره محکومیت پانزده‌ساله‌ای را سپری می‌کند. وی به دلیل عکسی که از وی روی جلد مجله "اکنونیست" به چاپ رسید معروف شد.

(۶) روحانیون مخالف

❁ آیت‌الله‌العظمی حسین علی منتظری: او که در سال ۱۹۸۵ به‌عنوان جانشین آیت‌الله خمینی شناخته شد، در سال ۱۹۸۹ و پس از اعتراض به حذف‌های مخالفان، از سمت خود خلع گردید و از حیات فعال سیاسی نیز محروم شد. او پس از سال‌ها بازداشت خانگی، در سال گذشته آزاد شد. منتظری همچنان از طرفداران فعالی برخوردار است که به توجه وی نسبت به دموکراسی در نظام اسلامی علاقه‌مند هستند و انتقادهای متناوب وی از رژیم را منعکس می‌نمایند.

❁ آیت‌الله جلال‌الدین طاهری: امام جمعه سابق اصفهان که در ژوئیه ۲۰۰۲ از سمت خود استعفا کرد و بیانیه‌ای علیه فساد و خشونت در میان رده‌های بالای حکمرانان صادر نمود که در سطح گسترده‌ای منتشر شد. او در عین حال خواستار پایان‌بخشیدن حصر خانگی منتظری گردید.

❁ آیت‌الله‌العظمی یوسف صانعی: او که زمانی از شاگردان آیت‌الله خمینی بوده، یکی از مهم‌ترین و سرشناس‌ترین حامیان تفسیر لیبرال از احکام اسلامی به‌شمار می‌آید؛ او عضو شورای نگهبان بوده و هنوز از منتظری دفاع می‌کند.

❁ حجت‌الاسلام محسن کدیور: استاد فلسفه دانشگاه تربیت مدرس که در سال ۱۹۹۹ به‌خاطر انتقاد شدید از اجرای مطلق‌گرایانه قواعد حکومت اسلامی دستگیر شد؛ وی رئیس جامعه دفاع از آزادی مطبوعات است و مدت ۱۸ ماه در زندان به‌سر برد.

❁ حجت‌الاسلام حسن یوسفی اشکوری: وی در رابطه با شرکت در کنفرانس برلین در سال ۲۰۰۰ دستگیر و به اعدام محکوم شد. او در ماه اوت ۲۰۰۲ از زندان آزاد گردید ولی دوباره بازداشت و به هفت سال حبس محکوم شد.

(۷) روشنفکران و روزنامه‌نگاران مخالف

❁ عباس عبدی: رهبر سابق جنبش دانشجویی (و از نقش‌های اصلی در جریان تصرف سفارت امریکا و گروگان‌گیری در سال ۱۹۷۹)، که بعدها به یک روزنامه‌نگار لیبرال تبدیل شد. در حال حاضر، مشغول

گذراندن یک دوره حبس چهارساله به خاطر نقش داشتن در نظرسنجی اکتبر ۲۰۰۲ است که نشان داد اکثریت وسیعی از مردم خواهان برقراری روابط با ایالات متحده هستند.

✿ هاشم آغاچری: استاد دانشگاه تربیت مدرس که به دلیل سخنرانی در نقد مفهوم ولایت مطلقه فقیه، به ارتداد محکوم شد. حکم اعدام وی اعتراضاتی را در سراسر کشور پدید آورد و پس از مانورهای فراوان در سطوح بالا، این حکم لغو شد. آغاچری تا زمان محاکمه بعد در زندان به سر می‌برد.

✿ عمادالدین باقی: نویسنده و روزنامه‌نگار که براساس دانش حوزوی خود، جمهوری اسلامی را مورد انتقاد قرار داده است. او در سال ۲۰۰۰ به دلیل توهین به اسلام محکوم به حبس شد و پس از تحمل حدود سه سال حبس آزاد گردید. باقی در دسامبر ۲۰۰۳ دوباره به خاطر فعالیت‌های ضد رژیم احضار و محکوم شد.

✿ اکبر گنجی: یک بوروکرات انقلابی که بعدها نویسنده شد و به افشای نقش مقامات رسمی در "قتل‌های زنجیره‌ای" مخالفان کمک نمود؛ او پیش از انتخابات پارلمانی سال ۲۰۰۰، رئیس‌جمهور سابق، هاشمی رفسنجانی را متهم به هدایت جریان خشونت و همچنین طولانی‌تر نمودن جنگ با عراق نمود. وی در رابطه با شرکت در کنفرانس برلین در آوریل ۲۰۰۰ دستگیر شد و به ده سال زندان محکوم گردید.

✿ محسن سازگارا: روزنامه‌نگار مخالف برجسته، که از اولین منتقدان کندهار و بودن رئیس‌جمهور خاتمی و کل اصلاح‌طلبان به‌شمار می‌آید؛ وی در ارتباط با اعتراضات دانشجویی ژوئن ۲۰۰۳ بازداشت شد و پس از اعتصاب غذا به دلیل نگرانی از سلامت وی آزاد شد. محکومیت وی اخیراً مورد تأیید قرار گرفت.

✿ ماشاءالله شمس‌الواعظین: وی سردبیری مجموعه‌ای از روزنامه‌های اصلاح‌طلب را به عهده داشت که هربار چندی پس از حکم قضایی توقیف، با نام جدیدی دوباره منتشر می‌شد. وی در سال ۲۰۰۰ به دلیل انتقاد از مجازات اعدام در ایران به زندان رفت و پس از هفده ماه آزاد گردید. وی اخیراً دوباره به علت نوشتن مقالات در خصوص بحران انتخابات مجلس، از طرف قوه قضاییه احضار شد.

✿ عبدالکریم سروش: او که زمانی از رهبران انقلاب فرهنگی در دانشگاه‌ها پس از انقلاب ایران به‌شمار می‌رفت، به دلیل نوشته‌هایش در خصوص تفسیر اسلام و رد مفهوم دین به‌عنوان ایدئولوژی، "مارتین لوتر ایران" لقب گرفته است. او مدعی است که اسلام و دموکراسی کاملاً با یکدیگر قابل انطباق هستند. سروش در اواسط دهه ۱۹۹۰ مورد حمله شدید دسته‌های تندرو قرار داشت.

## نیروهای مخالف در خارج

### سازمان مجاهدین خلق (MKO)

MKO یک گروه دست‌چپی است که در دهه ۱۹۶۰ [۱۹۶۵] تأسیس شد و در ابتدا از جمهوری اسلامی حمایت می‌کرد. آنها از سابقه‌ای طولانی در زمینه همکاری با گروه‌های روحانی و رهبران

مخالف شاه برخوردار بودند. پس از انقلاب، برخورد سختی میان مجاهدین و روحانیون در گرفت و رهبران مجاهدین برای ادامه مقاومت در تبعید، از کشور فرار کردند. همکاری آنها با صدام حسین در سراسر دوران جنگ عراق و ایران باعث شد که این گروه از پایگاه چندانی به عنوان یک جنبش جایگزین حکومت در نزد مردم ایران برخوردار نباشد. نام MKO و شاخه سیاسی آن، شورای ملی مقاومت، در سال ۱۹۹۷ به فهرست سازمان‌های تروریستی خارجی در وزارت خارجه امریکا افزوده شد. چهارهزارتن از اعضای MKO در عراق رسماً در اردوگاه‌های خود توسط نیروی ایالات متحده در بازداشت نگاه داشته شده‌اند، اگرچه مشخص نیست وضعیت آنها در نهایت به چه ترتیب خواهد بود.

رضا پهلوی

فرزند شاه سابق ایران در سال‌های اخیر فعالیت سیاسی خود را افزایش داده و از سوی برخی سیاستگذاران امریکایی و اقلیت قابل توجهی از ایرانیان مقیم امریکا به عنوان یک عامل بالقوه تسهیل دموکراسی در ایران، مورد استقبال قرار گرفته است. نوستالژی نسبت به آنچه به عنوان دوران طلایی حکومت شاه شناخته می‌شود، به داخل جمهوری اسلامی نیز سرایت نموده اما هنوز عده‌ای نسبت به جاه‌طلبی‌های رضا پهلوی تردید دارند و معتقدند وی بیش از آن در خارج از ایران به سر برده که بتواند رهبری مناسب برای مردم ایران تلقی شود.

دانشجویان مخالف در تبعید

از زمان تظاهرات خشونت‌آمیز ژوئیه ۱۹۹۹ و ژوئن ۲۰۰۳، برخی دانشجویان به خارج فرار کرده و در آنجا برای مخالفت با حکومت، خود را سازمان داده‌اند. در این رابطه به "آریو پیروزنیا" و گروه وی، "کمیته دانشجویی برای هماهنگی دموکراسی در ایران" زیاد اشاره می‌شود، ولی روشن نیست که آنها تا چه میزان به شبکه رهبری جنبش دانشجویی در ایران متصل هستند.

دیگر سازمان‌های مخالف

بسیاری از سازمان‌های کوچک سیاسی در سال‌های اخیر برای ارتقای اصلاحات سیاسی در ایران شکل گرفته‌اند که بعضی از آنها نشأت یافته از جنبش‌های لیبرالی مخالف در دوران پیش از انقلاب هستند. به نظر نمی‌رسد آنها قادر به جذب قابل توجه عضو و انجام فعالیت‌های چشمگیر چه در داخل و چه در خارج ایران باشند، هرچند برنامه کار آنان جاه‌طلبانه است.

تلویزیون‌های ماهواره‌ای

در غیاب سازمان‌های قدرتمند سیاسی در خارج، موثرترین وسیله برای ایجاد ارتباط میان ایرانیان خارج کشور و ایرانیان داخل، تلویزیون‌های ماهواره‌ای است. برنامه‌های این تلویزیون‌ها فعالانه از اقدامات ضد رژیم پشتیبانی می‌کنند، اما بسیاری از مخالفان داخل کشور تب و تاب این تلویزیون‌ها را مورد استهزا قرار می‌دهند و آنها را نمونه‌ای از انقلابیونی که در جای گرم خود راحت نشسته‌اند معرفی می‌کنند.

سوتینتر:

جنگ هشت ساله میان ایران و عراق به قدری تلخ و فرساینده بود که به انعقاد یک موافقت‌نامه رسمی صلح منتهی نشد و روابط میان دو کشور در مدت شانزده سال پس از آن که صدام همچنان بر سر قدرت بود به طور عادی از سر گرفته نشد. در اینجا نیز تهران و واشنگتن در یک وضعیت نادر، خود را در مقابل یک دشمن مشترک، متحد یافتند

بدون تردید وجود یک عراق باثبات و دموکراتیک که از روابط دوستانه‌ای با همسایگان خویش برخوردار است می‌تواند تأثیر قابل توجهی بر تکامل شرایط سیاسی داخلی ایران داشته باشد و تعامل میان حوزه‌های علمیه ایران و روحانیت پرسابقه مذهبی در عراق، بحث میان روحانیون شیعه را در خصوص رابطه صحیح میان مذهب و سیاست قوت خواهد بخشید

ایران انتقادهای ایالات‌متحده از موضع این کشور در مقابل اسرائیل و حمایت از حزب‌الله و شبه‌نظامیان فلسطین را رد می‌کند. دولت ایران در اظهارنظرهای رسمی خود بین فعالیت‌های تروریستی و آنچه که مقاومت مشروع در برابر اشغال می‌پندارد، تفاوت قائل است. این موضع متناقض بعضاً به این احتمال قوت می‌بخشد که بتوان ایران را قانع ساخت تا از صلح نهایی میان فلسطین و اسرائیل حمایت کند

کمک‌های ایران علیرغم قابل توجه بودن میزان آن، مهم‌ترین عامل تداوم عملیات تروریستی در فلسطین به‌شمار نمی‌آید

در اواخر دهه ۱۹۹۰، ظهور آزادی‌های سیاسی در ایران، دولت کلیتون را قانع ساخت که سیاست مهار دوگانه را در خصوص ایران کنار بگذارد. اگرچه مجموعه مجازات‌های اقتصادی همچنان حفظ شد، واشنگتن در صدد تجربه برقراری رابطه با

تهران از طریق ژست‌های خفیف یکسویه برآمد. نتیجه این روش هم رضایت‌بخش نبود

فقدان روابط مستقیم و حضور نداشتن ایالات‌متحده در ایران برای مدت طولانی به شدت مانع درک صحیح دینامیسم داخلی و منطقه‌ای ایران شده است. این نقطه ضعف در عین حال موجب کاهش نفوذ واشنگتن در سرتاسر منطقه خاورمیانه می‌گردد که آشکارا به زیان منافع غایی آمریکا است

ایالات‌متحده آمریکا در پرداختن به مسائل ایران باید هرگونه جهت از تغییر حکومت را کنار بگذارد. این لحن گفتار خاطره مداخله ایالات‌متحده در کودتای ۱۹۵۳ را که به سرنگونی نخست‌وزیر ایران محمد مصدق انجامید، زنده خواهد کرد. بنابراین دلایل حمایت از تغییر حکومت تنها باعث تحریک احساسات ملی ایرانی‌ها خواهد شد و این درست مغایر اهداف سیاست مورد نظر است

از دیدگاه منافع ایالات متحده، یک موضوع خاص در روابط ایران و ایالات‌متحده برای آغاز مذاکرات بسیار مناسب است و آن عبارت است از آینده عراق و افغانستان

تلاش برای منزوی‌ساختن مردم ایران به هدف ایجاد دموکراسی در ایران یا منطقه کمک نمی‌کند. مناسب‌ترین و موثرترین مکانیسم برای کمک به فرایند اصلاحات در ایران، تقویت روابط سیاسی، فرهنگی و اقتصادی بین جمعیت آن کشور و مردم دیگر مناطق جهان است

معامله کلان و همه‌جانبه میان ایران و ایالات‌متحده یک هدف واقع‌بینانه نیست. در حقیقت من معتقد هستم که معامله کلان تنها راه‌حل واقعی برای خروج از بن‌بست کنونی در روابط ایران و آمریکا است که پیامدهای زیانبار آن برای منافع ایالات متحده به نحو روزافزون افزایش می‌یابد

به نفع ایالات‌متحده است که در مذاکرات اولیه برای تدوین یک موافقت‌نامه جهت همکاری هسته‌ای با ایران، روسیه را نیز درگیر نماید و از سوی دیگر به روسیه اجازه دهد که زباله‌های هسته‌ای دارای منشأ آمریکایی را نیز وارد نماید

## روابط امریکا با ایران

شهادت "گری سیک" در برابر کنگره امریکا - ۱۶ فوریه ۲۰۰۵

منبع: سایت کنگره امریکا

برگردان چشم‌انداز ایران

آقای رئیس و اعضای محترم کمیته! از شما به خاطر دعوتتان برای ادای اظهارات در رابطه با موضوع روابط ایالات متحده با ایران متشکرم. موضوع روابط با ایران، بیش از ۲۵ سال است که ذهن مرا به خود مشغول داشته است. اهمیت این موضوع بدون شک هیچ‌گاه به اندازه امروز نبوده است. از این که امروز شخصاً امکان حضور نزد شما را نداشتم، پوزش می‌طلبم. همچنین لازم است از همکاری دانشکده امور بین‌الملل و موسسه خاورمیانه دانشگاه کلمبیا با پرسنل شما تشکر کنم که امکان ارتباط کنفرانس ویدئویی مرا با شما فراهم آوردند.

### نکات تاریخی

امریکا برای نخستین بار در زمان جنگ جهانی دوم در خلیج فارس حضور نظامی یافت. در آن زمان ایران امکان بهره‌داری از خطوط راه‌آهن خود را برای دسترسی به جبهه شوروی فراهم آورده بود. کشور ما طی سه سال پس از آن، حضور نظامی اندک خود را حفظ نمود (من نخستین بار در دهه پنجاه به‌عنوان یک افسر جوان نیروی دریایی در بخش فرماندهی نیروهای خاورمیانه از این منطقه بازدید کردم). کشور ما در دوره‌های مختلف، نقش‌های سیاسی مهمی در این منطقه ایفا نمود که از آن جمله می‌توان به بازگشت شاه در سال ۱۹۵۳ از طریق عملیات اطلاعاتی مشترک امریکا و بریتانیا اشاره کرد. با این همه پیش از بیرون رفتن بریتانیا در سال ۱۹۷۱ و شوک نفتی ۱۹۷۳ هنوز احساس مسئولیت سیاسی و امنیتی ما در منطقه محسوس نبود و در نهایت در نیمه دهه ۸۰ و در آخرین مراحل جنگ ایران و عراق بود که بار دیگر امریکا حضور نظامی پررنگی را در خلیج فارس آغاز کرد.

دو جنگ علیه رژیم صدام - یعنی عملیات توفان صحرا در سال ۱۹۹۱ و اشغال عراق در ۲۰۰۳ - نیز حضور ما را در منطقه به‌شدت افزایش داده است. در کنار شکست طالبان در افغانستان، حضور نظامی و سیاسی امریکا در منطقه بیش از هر کشور دیگری است. ما دست کم در حال حاضر و آینده نزدیک، برترین قدرت منطقه خلیج فارس خواهیم بود. ما امروز، با داشتن نیروهایی در مرز شرقی ایران در افغانستان و در غرب یعنی عراق و همچنین حضور ناوگان پنجم نیروی دریایی و تأسیسات لجستیکی بسیار در کل منطقه خلیج فارس، همسایه ایران به‌شمار می‌رویم و دیگر نمی‌توانیم با ایران به‌عنوان یک کشور دور و عجیب برخورد کنیم و به ارتباط نامنظم و دلخواه خود با این کشور ادامه دهیم. ارتباط ما

با این کشور به صورت روزمره شده و با وجود چندین راه ارتباطی و دور انگاشتن این کشور، دیگر ممکن نیست.

امریکا منافع مشترکی در رابطه با افغانستان، عراق و تجارت موادمخدر با ایران دارد. در زمان جنگ افغانستان، ایران با ما - هم به صورت علنی و هم به طور خصوصی تر- از طریق حمایت از اتحاد شمال و دولت کرزای همکاری نمود. در عراق هم بخش‌های شیعه‌نشین جنوبی که در آنها نفوذ ایران چشمگیرتر است، تقریباً از آرامش برخوردار بوده‌اند، به طوری که در انتخابات اخیر درصد شرکت‌کنندگان مناطق شیعه‌نشین جنوب بین ۶۱ تا ۷۵ درصد بوده و روند انتخابات در این مناطق تنها با تعداد اندکی عملیات خرابکارانه مهم روبه‌رو شد. البته دلیل این امر موافقت ایران با اشغال عراق نبوده است، بلکه این کشور بیشتر به دنبال دادن فرصتی به شیعیان عراق بود تا عملاً برای نخستین بار صدای خود را به گوش دیگران رسانده و منافع خود را در آینده عراق لحاظ کند. بخش اعظمی از موادمخدر خروجی از افغانستان از خاک ایران می‌گذرد و این کشور در طول چند سال گذشته تعداد بسیاری از نیروهای نظامی و انتظامی خود را در جنگ خود با قاچاقچیان کاملاً مسلح و دارای منابع مالی عظیم که در طول مرز ۱۱۴۵ مایلی این کشور با افغانستان و پاکستان در رفت و آمدند از دست داده است. از آنجا که جریان موادمخدر به ترکیه و از آنجا به اروپا و سراسر جهان سرریز می‌شود، نبرد نه چندان پیروزمندانه این کشور با موادمخدر برای ما نیز از اهمیت کاملاً محسوسی برخوردار است.<sup>(۱)</sup>

با این حال تصمیم‌گیری واشنگتن، تهران و بیشتر کشورهای دیگر با توجه به اختلافات بین ایران و امریکا صورت می‌گیرد تا منافع مشترک گاه‌به‌گاه این دو کشور. این اختلافات عمدتاً چهار موضوع اصلی را در نظر دارد؛ حمایت ایران از گروه‌هایی که دست به اقدامات تروریستی می‌زنند، مخالفت وی با امریکا و اسرائیل بر سر مسائل اسرائیل و فلسطین، برنامه هسته‌ای ایران و سیاست‌های داخلی ایران، بویژه نادیده گرفتن حقوق بشر و حقوق شهروندی توسط ایران. من در مقاله‌ای که در فصلنامه واشنگتن کوارتلی منتشر شده است<sup>(۲)</sup> به جمع‌بندی نظرات خود در رابطه با تاریخ و زمینه حمایت از تروریسم پرداخته‌ام. من پیشتر این مقاله را به کمیته محترم ارائه نموده‌ام و خواهشمندم در صورت امکان، مرا از تکرار مطالب آن در اینجا معذور دارید. همچنین تمام سعی خود را خواهم نمود تا به پرسش‌های شما در مورد سیاست‌های ایران در رابطه با اسرائیل و فلسطین پاسخ گویم، هرچند که من خود را کارشناس مسائل فلسطین و اسرائیل به‌شمار نمی‌آورم. در بررسی خلاصه‌ای که در پی خواهد آمد، بیشتر سعی خواهم کرد به مسائل حقوق بشر و نگرانی‌های مربوط به امنیت منطقه بویژه برنامه هسته‌ای ایران بپردازم.

## ایران و حقوق بشر

من بیش از یک دهه از اعضای هیئت‌رئیس سازمان دیده‌بان حقوق بشر (و هم‌اکنون عضو افتخاری آن) بوده‌ام. همچنین در حال حاضر سمت ریاست بخش خاورمیانه و شمال آفریقای این سازمان را برعهده



دارم. البته من به عنوان سخنگوی سازمان دیده بان حقوق بشر نزد شما نیامده‌ام، ولی خدمت من در این سازمان فوق العاده، تأثیر بسیاری بر نظرات من در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران داشته و هم‌اکنون نیز چندین پژوهشگر برجسته در این سازمان، هر روزه مرا از روند تغییرات اوضاع حقوق بشر در این کشور آگاه می‌سازند.

ایران اساساً دارای دو سیستم حکومتی است: یک دولت منتخب شامل رئیس‌جمهور و اعضای کابینه و مجلس ۲۹۰ نفره که بخش چشمگیری از سیستم اداری این کشور را در اختیار دارند. در کنار آن هم حکومتی متشکل از رهبری، نیروهای امنیتی، رسانه‌های جمعی در دست حکومت و سیستم قضایی وجود دارد که در عمل توسط خودشان و نه مردم انتخاب شده‌اند. در سال ۱۹۹۷ به مردم ایران امکان انتخابی داده شد که نتیجه آن روی کار آمدن محمد خاتمی به عنوان رئیس‌جمهور این کشور بود. خاتمی که خود یک روحانی است، طرفدار تغییرات از درون نظام بود تا وقوع یک انقلاب دیگر. در عین حال از پاسخگویی، حاکمیت قانون، نزدیکی بیشتر به جامعه جهانی و آزادی بیان بیشتر دفاع می‌کرد. روحانیون محافظه کار که وی را برای قدرت بی‌چون و چرای خود خطرناک می‌دیدند، پس از بازیافتن خود بعد از شوک اولیه انتخابات با روش‌های مختلفی برای مخالفت و مورد حمله قرار دادن ایده‌های وی استفاده کردند. از جمله این روش‌ها استفاده از نیروهای شبه نظامی خشونت طلب و بهره‌گیری از سیستم قضایی برای تعطیل کردن نشریات و منع تجمعات و تهدید و آزار مخالفان بود. گزارشگران بدون مرز، هم‌اکنون ایران را "بزرگ‌ترین زندان روزنامه‌نگاران در خاورمیانه" می‌دانند. (۳) در ژوئیه ۲۰۰۳ یک عکاس خبری ایرانی - کانادایی هنگامی که در دستان مأموران سیستم قضایی و زندان‌های ایران به سر می‌برد، به دلیل ضربه شدید به سرش مرد و محاکمه ناقصی که در این رابطه صورت گرفت، نتوانست کسی را - از لحاظ بی‌طرفی و مفید بودنش برای کشف حقیقت - راضی کند، ولی این محاکمه که با تبلیغات جهانی فراوان هم صورت گرفت، نشان‌دهنده میزان پایمال شدن حقوق شهروندان این کشور است که موارد نادیده گرفته شدن حقوقشان، بیشتر از چشم جهانیان پوشیده می‌ماند.

در شش ماه گذشته، شاهد وقایعی بودیم که شیوه حکومت در ایران را به خوبی آشکار می‌نماید. نیروهای امنیتی در نخستین روزهای سپتامبر سال گذشته، چندتن روزنامه‌نگار، فعالان سازمان‌های غیردولتی NGO و نویسندگان چند سایت اینترنتی را که به حمایت از جامعه مدنی و آزادی بیان می‌پرداختند، دستگیر کردند، اتهامات آنها به طور رسمی اعلام نشد، ولی یکی از سخنگویان قوه قضاییه اعلام کرد که علت دستگیری این افراد "تبلیغات علیه نظام، به خطر انداختن امنیت ملی، ایجاد تشویش در اذهان عمومی و توهین به مقدسات" بوده است. در ماه دسامبر، سازمان حمایت از حقوق بشر اعلام کرد که از شکنجه برای دریافت اعتراف در برابر عموم از این افراد استفاده شده و قوه قضاییه با تهدید

آنها به زندان‌های طولانی‌مدت، قصد گرفتن اعتراف و توجیه اعمال خود را داشته است. پس از آن که چندتن از زندانیان در برابر کمیسیون ریاست جمهوری اعلام کردند که از شکنجه برای گرفتن اعتراف از آنها استفاده شده بود، توسط مأموران قضایی تحت امر دادستانی تهران، تهدید شدند. (۴)

در انتخابات مجلس نیز روحانیون شورای نگهبان از قدرت نظارتی خود برای حذف تقریباً همه کاندیداهای اصلاح‌طلب استفاده کردند و این‌گونه توانستند انتخابات را به نفع نیروهای محافظه‌کار پایان‌دهنده؛ از یک‌سو استفاده از اختیارات نشان می‌دهد که بیشتر قدرت سیاسی و امنیتی در دست نهادهای قدرتی است که از ابتدای انقلاب تاکنون قدرت را در تصاحب خود گرفته‌اند، ولی از سوی دیگر هم نشان می‌دهد که مردم ایران از اقدامات آنها نهراسیده و هنوز خواهان احیای حقوق خویش هستند. افراد جسور در ایران، علیرغم دستگیری‌ها، زندان‌ها و شکنجه به سخن گفتن ادامه می‌دهند. برای نمونه، سخنان آیت‌الله‌العظمی حسینعلی منتظری پیش از انتخابات اخیر عراق در این رابطه که روحانیون عراقی نباید در مسائل حکومتی این کشور دخالت کنند، چرا که این مسائل در تخصص آنها نیست، (۵) توجه مرا به خود جلب نمود. چنین اظهارنظری - که انتقاد از مفهوم حکومت روحانیون و در نتیجه حکومت کنونی ایران را در خود نهفته داشت - امکان نداشت به هنگام حکومت صدام حسین در عراق گفته شود. سخن گفتن در وضعیت کنونی ایران کاری خطرناک است ولی اصلاح‌طلبان به راه خود ادامه می‌دهند و مردم عادی نیز از سخن گفتن حتی با یک خارجی ابایی ندارند. به دلیل همین شجاعت و پایداری بود که شیرین عبادی - وکیل زن ایرانی و از فعالان حقوق بشر در پاییز گذشته - به دریافت جایزه نوبل حقوق بشر نایل شد. غرب باید همچنان وضعیت ایران را زیر نظر بگیرد و از اصلاح‌طلبی حقیقی و مبارزه آن حمایت کند.

### مسئله هسته‌ای

بررسی برنامه هسته‌ای ایران معمولاً با این بحث شروع می‌شود که "کشوری با چنان منابع عظیم انرژی نفت و گاز، چه نیازی به تولید انرژی هسته‌ای دارد؟" ولی عوامل اقتصادی موجود، چنین قضاوتی را توجیه نمی‌کند. ایران در حال حاضر حدود پنجاه درصد از تولید نفت خود را به مصارف انرژی داخلی خود می‌رساند. این نیاز به انرژی در آینده به دلیل افزایش جمعیت از ۷۰ میلیون به حدود ۱۰۵ میلیون نفر در سال ۲۰۵۰ و همچنین برق‌رسانی به بسیاری از روستاها افزایش پیدا خواهد کرد، به طوری که براساس برخی محاسبات، صادرات نفتی ایران در عرض ۲۰ سال از واردات فرآورده‌های نفتی آن کمتر خواهد بود و این کشور به واردکننده نفت تبدیل خواهد گشت. طی سالیان دراز، ایران به دنبال منابع جایگزین انرژی بویژه ایجاد سدهای متعدد هیدروالکتریک و تا حدودی هم انرژی باد، خورشید و ژئوترمال بوده است. این کشور در حال حاضر مشغول ایجاد نیروگاه‌های گازی مدرن با کارایی بسیار بالاست.

همان‌طور که همه ما می‌دانیم، ایران مدت‌ها پیش از انقلاب روند دستیابی خود به انرژی هسته‌ای را آغاز نمود. من شخصاً هنگامی که جیمی کارتر در سال ۱۹۷۷ با فروش یک رآکتور هسته‌ای به شاه موافقت نمود، حضور داشتم. هنگام به‌وقوع پیوستن انقلاب، شرکت آلمانی زیمنس در حال ساخت یک نیروگاه هسته‌ای در بوشهر بود و حمله صدام در سال ۱۹۸۰ به بمباران‌های متعدد این تأسیسات انجامید. به‌رحال آیت‌الله خمینی - بیش از شاه - با توسعه هسته‌ای مخالف بود و آن را یکی از نشانه‌های تعلق خاطر به تکنولوژی غرب می‌دانست، ولی پس از فوت آیت‌الله خمینی در سال ۱۹۸۹، حکومت ایران مسائل توسعه هسته‌ای را بار دیگر در دستور کار خود قرار داد و به جست‌وجوی شرکت‌هایی پرداخت که توان اتمام ساخت نیروگاه بوشهر را داشته باشند. در آن زمان به‌دلیل مخالفت و اعمال فشار امریکا، ایران نتوانست به‌جز روسیه شریک دیگری پیدا کند و در نهایت تیمی متشکل از مهندسان ایرانی و روس در سال ۱۹۹۵ در بوشهر شروع به کار کردند.

مسئله اصلی که در اینجا باید مورد توجه قرار گیرد، ابعاد اقتصادی مسئله نیست. ایرانیان ملتی با تاریخ باستانی و بسیار مغرور هستند. فشار وارده از سوی ایالات‌متحده و غرب برای جلوگیری از هرگونه دسترسی به تکنولوژی هسته‌ای به‌عنوان لطمه به غرور ملی ایرانیان تلقی می‌شود. در نتیجه، بحث انرژی هسته‌ای یکی از معدود موضوعات سیاست داخلی است که در آن دوگانگی در میان مردم ایران مشاهده نمی‌شود. وقتی صحبت از حق دسترسی ایران به انرژی هسته‌ای صلح‌آمیز به میان آید، تقریباً نظر سراسر ایران از هر گرایش سیاسی و حتی بخش اعظم مخالفان مقیم امریکا و کشورهای دیگر یکسان است. در واقع هر حکومتی که برای آینده ایران فرض شود - اسلامی، اصلاح‌طلب، ملی‌گرا و یا سلطنت‌طلب - بر دستیابی به تکنولوژی هسته‌ای پافشاری خواهد کرد.

ایران و ایالات‌متحده، هر دو از امضاکنندگان اولیه پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) هستند. همان‌طور که به خاطر دارید، این پیمان به‌طور داوطلبانه بین دولت‌های دارای سلاح‌های هسته‌ای و کشورهای فاقد آن امضا شد. در ماده یک و ماده شش این پیمان آمده است که کشورهای دارای سلاح هسته‌ای تعهد می‌نمایند که تکنولوژی سلاح هسته‌ای را در اختیار کشورهای دیگر قرار نداده و هدف خلع سلاح هسته‌ای را دنبال کنند. در ماده دو و چهار نیز کشورهای فاقد این تکنولوژی به‌کار بستن دستورالعمل‌های تضمین‌کننده عدم دسترسی به سلاح هسته‌ای را پذیرفته و در عوض حق آنها در دسترسی به تکنولوژی صلح‌آمیز هسته‌ای به رسمیت شناخته شده است. دستاویز ایران در تمام این مدت نیز ماده چهار بوده است که مطابق آن:

"... تمام طرف‌های امضاکننده این پیمان دارای حق مسلم تحقیق، تولید و استفاده از انرژی هسته‌ای برای اهداف صلح‌آمیز بدون هرگونه تبعیض خواهند بود." (۶)

محمد البرادعی رئیس آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای (IAEA) که مسئولیت نظارت بر راهکارهای پیشگیرانه NPT را برعهده دارد، می‌گوید که ایران تاکنون در چارچوب این پیمان عمل نموده است، ولی دو مشکل درخصوص اظهارات ایران در مورد برنامه هسته‌ای اش وجود دارد. نخست آن‌که شواهدی در رابطه با اورانیوم با غنی‌شدگی بالا در برخی تأسیسات است که وجود آنها توسط ایران تاکنون اعلام نشده بود. ایران می‌گوید این اورانیوم بازمانده درون دستگاه‌هایی است که از یک کشور دیگر وارد شده‌اند. (احتمالاً مرتبط با شبکه عبدالقدیرخان پاکستان) و شواهدی نیز برای اثبات این موضوع وجود دارند. (۷) مسئله دوم این است که آژانس بین‌المللی انرژی هسته‌ای هنوز متقاعد نشده است که ایران در مورد فعالیت‌های خود برای ساخت و به‌کارگیری سانتریفوژ P<sub>2</sub> تمام اطلاعات را در اختیار این آژانس قرار داده باشد. موضوع سانتریفوژ P<sub>2</sub> که احتمالاً باز هم از پاکستان تهیه شده است، در حال حاضر تحت بررسی قرار دارد.

تا مشخص شدن نتیجه این تحقیقات و بررسی‌ها، فعالیت ایران در چارچوب NPT شناخته می‌شود و از این رو طبق مفاد این پیمان، حق ایجاد یک چرخه کامل هسته‌ای شامل غنی‌سازی و بازیافت برای این کشور محفوظ خواهد بود؛ نکته‌ای که نمایندگان ایران در هر فرصتی آن را یادآور می‌شوند. همچنین آنها به این نکته اشاره می‌کنند که بسیاری از کشورهای دیگر که عملکردشان در گذشته، دست‌کم به اندازه ایران برای غرب ناخشنود بوده است، اکنون دقیقاً دارای همان توانایی‌هایی هستند که ایران در پی به‌دست آوردن آنهاست و این درحالی است که توان هسته‌ای چنین کشورهایی بدون کمترین بحثی پذیرفته شده است.

البته مسئله اصلی بدون شک کنارنهادن اشکال‌های حقوقی نیست، بلکه نبودن اعتماد است، ولی هنگام بحث در مورد توقف فعالیت هسته‌ای ایران، دست‌کم باید به خاطر داشته باشیم که پیش کشیدن این موضوع عملاً به‌طور ضمنی تلاش برای تغییر مفاد پیمان NPT تلقی می‌شود. یکی از ناراحتی‌های اصلی ایران این است که رژیم صدام در طول جنگ با ایران برخلاف کنوانسیون‌های مورد قبول بین‌المللی، به‌طور گسترده شروع به استفاده از سلاح‌های شیمیایی علیه ایران نمود، ولی در آن هنگام نه ایالات متحده و نه جامعه جهانی، مخالفت خود را با این مسئله ابراز نداشتند. برخی بر این باورند که همین اتفاق باعث شد که ایران در آن زمان تصمیم به دستیابی به هسته‌ای گرفت، زیرا به این نتیجه رسید که برای دفاع از خود نمی‌تواند به هیچ نیروی خارجی اطمینان کند و یکی از مواردی که برای دفاع از خود بدان نیاز دارد زیرساخت هسته‌ای است که بتواند در صورت لزوم در راستای تولید سلاح هسته‌ای مورد استفاده قرار گیرد.

من فکر می‌کنم که اکنون بسیاری بر این باورند که اگر هنگام پیش‌نویس NPT می‌دانستیم که یک کشور در چه فاصله زمانی اندکی می‌تواند توانایی هسته‌ای صلح‌آمیز را برای ساخت سلاح هسته‌ای به

کاربرد، مفاد این پیمان به صورت دیگری تنظیم می‌شد، ولی حتی اگر فرض کنیم تغییر مفاد این پیمان را تمامی کشورهای امضاکننده بپذیرند، باز هم باید احتمال فروریختن کامل چارچوب NPT را در صورت دست بردن در مفاد آن صرفاً برای حل مسئله ایران در نظر داشته باشیم. NPT دارای عملکردهای بسیار مطلوبی است که نباید آنها را فراموش کرد. در ماه مه آینده، کنفرانسی برای بررسی پیمان NPT برگزار خواهد شد و من شک دارم که تغییر در مفاد این پیمان دیدگاه مشترک بسیاری از کشورهای عضو باشد، بلکه بیشتر دغدغه آنها اعمال دلبخواه مفاد پیمان است.

### چه باید کرد؟

برای بررسی راه‌های پیش رو و در رابطه با مسئله توان هسته‌ای ایران، بد نیست در آغاز به موضوعاتی اشاره کنیم که می‌توانند به نفع ما باشند. علیرغم خبرهای بدی که از ایران به گوش می‌رسد، به هر حال ایران از امضاکنندگان پیمان NPT است و این بدین معناست که این کشور امکان اضافه‌شدن پروتکل‌های الحاقی به این پیمان برای ایجاد بازرسی‌های بیشتر توسط آژانس انرژی هسته‌ای را پذیرفته است. در همین لحظه بازرسان آژانس در ایران مشغول به کارند و وظیفه دارند بر تأسیسات اعلام‌شده نظارت داشته و هرگونه شواهد قانع‌کننده در مورد وجود تأسیسات اعلام‌نشده احتمالی را نیز بررسی کنند. ایران در حال مذاکره با سه قدرت اروپایی است و دست کم تا مدتی از غنی‌سازی در این شرایط دست برداشته است. آیت‌الله خامنه‌ای - بالاترین مقام جمهوری اسلامی - فتوایی صادر نموده و "ساخت، جمع‌آوری و به‌کارگیری سلاح هسته‌ای" را ممنوع اعلام کرده است.

البته روشن است که هیچ‌کدام از این موارد نمی‌تواند تضمینی برای استفاده‌نکردن ایران از توان هسته‌ای خود برای ساخت سلاح تلقی شود. با این حال این موارد در کشورهایی که پیشتر تصمیم به ایجاد سلاح‌های هسته‌ای نموده بودند، به چشم نمی‌خورد. برای نمونه چنین شرایطی در مورد اسرائیل، آفریقای جنوبی، هند و پاکستان وجود نداشت. عملاً ایران موانعی برای خود ایجاد نموده است که کم‌اهمیت نیستند. شاید اینها تنها برای گمراه نمودن جهانیان باشد. اگر چنین باشد، بی‌تردید چنین کاری تا به حال فایده‌ای نداشته است؛ پس باید از خود پرسیم که چرا هنوز به این کار ادامه می‌دهند. شاید این موانع خودساخته به این جهت به وجود آمده باشند که ایران می‌خواهد امکان تغییر روش و تبدیل توان خود به سلاح هسته‌ای را برای شرایط اضطراری که امنیتش در خطر باشد محفوظ نگاه‌دارد. این مسئله - در صورت حقیقت داشتن - چندان خشنودکننده نیست، ولی دست کم به این معنا خواهد بود که هنوز زمان کافی و فضا برای انجام مذاکرات وجود دارد.

هم‌اکنون، مذاکرات اروپا تنها مذاکرات جاری است، ولی نتیجه آن چندان مشخص نیست. مسئله اساسی در رابطه با این مذاکرات این است که "آیا اروپا می‌تواند بر تعهد احتمالی خود درقبال مذاکره با ایران پایبند بماند یا خیر؟" بسیاری بر این باورند که اتحادیه اروپا می‌تواند در پایان توافقنامه‌ای را به

امضا برساند، ولی معلوم نیست مفاد این توافقنامه به‌طور کامل با خواسته‌های امریکا همخوانی داشته باشد. حتی رسیدن به هرگونه توافقی نیز جای شک و تردید بسیار دارد.

به عقیده من، به‌طور خلاصه نتیجه واقع‌بینانه این مذاکرات باید ایجاد یک برنامه غنی‌سازی کنترل‌شده و همچنین همراهی سیاسی و اقتصادی ایران با غرب باشد. بدین صورت ترس از دست‌دادن مزایای همسویی با غرب به علاوه بازرسی‌های جدی و گسترده می‌تواند فکر تبدیل توان هسته‌ای صلح‌آمیز به سلاح هسته‌ای را از سر عده‌ای در ایران که به فکر سلاح هسته‌ای هستند بیرون کند. احتمال قابل قبول بودن چنین توافقی برای ایران و ایالات متحده چندان زیاد نیست، ولی می‌توان آن را مطلوب‌ترین نتیجه این مذاکرات دانست. پیشنهاد جالبی هم - هر چند تندرانه - توسط گراهام الیسون (Graham Allison) در کتاب وی با عنوان "تروریسم هسته‌ای" (Nuclear Terrorism) مطرح شده که مطابق آن لازم است توافقی در سطح بین‌المللی ایجاد شود که هرگونه غنی‌سازی و بازیافت مواد هسته‌ای را ممنوع سازد، مگر زیر نظر یک مرجع متمرکز و غیرسیاسی. این پیشنهاد این حسن را دارد که قابل اعمال به صورت جهانشمول - بویژه در مورد برخی کشورها بنابر دلایل سیاسی - خواهد بود، در عین حال نیز احتمال دسترسی تروریست‌ها به سلاح‌های هسته‌ای را به شدت کاهش می‌دهد.

سخنان ریاست‌جمهوری ایالات متحده در مورد مسائل هسته‌ای با این مضمون که "ما در حال همکاری با همپیمانان اروپایی خود هستیم..." اشاره به میزانی از مشارکت مستقیم یا غیرمستقیم در مذاکرات می‌کند که تاکنون شاهد آن نبوده‌ایم. برای این که ایران بخشی از چرخه سوخت هسته‌ای خود را محدود یا متوقف سازد. (چنان که خواسته ریاست‌جمهوری طبق سخنرانی اول پس از روی کار آمدنش "State of the Union Speech" (۸) نیز چنین است) هر توافق عملی در این رابطه باید برای ایران مزایایی را نیز به همراه داشته باشد. این مزایا می‌تواند شامل تضمین امنیتی، ایجاد ساختار منطقه‌ای که ایران نقش مهمی در آن ایفا کند، توافق با پیوستن ایران به سازمان تجارت جهانی (WTO) و یا برچیده شدن مشروط برخی از تحریم‌های ایالات متحده علیه این کشور باشد که بدون شک ارائه هر کدام از این پیشنهادها به ایران به موافقت ایالات متحده نیاز خواهد داشت.

هم رئیس‌جمهور و هم وزیر امور خارجه - خانم رایس - گفته‌اند که حل این مشکل از راه دیپلماسی امکان‌پذیر خواهد بود، ولی اگر قرار باشد مسئله از این راه حل شود، لازم است که ایالات متحده نقش فعال‌تری نسبت به گذشته برعهده گیرد.

حال بپردازیم به راه‌های در پیش رو، در صورت شکست خوردن مذاکرات؛

پیشنهاد ایالات متحده این بوده است که ایران با هشدار برای متوقف ساختن غنی‌سازی و بازیافت روبه‌رو شود و در صورت بی‌توجهی به این اولتیماتوم، پرونده این کشور به شورای امنیت سازمان ملل متحد برای ایجاد تحریم‌های احتمالی ارجاع داده شود. مشخص نیست که ایالات متحده موفق شود در

بین اعضای آژانس انرژی هسته‌ای رأی کافی برای ارجاع پرونده ایران به شورای امنیت به دست آورد. بویژه تا زمانی که فعالیت ایران هنوز در چارچوب NPT باشد. همچنین نمی‌توان مطمئن بود که در صورت ارجاع، شورای امنیت به ایجاد تحریم رأی دهد، بویژه با توجه به این موضوع که چین علاقه شدیدی به روابط خود با ایران در مسائل مربوط به انرژی دارد و همچنین روسیه - عضو دیگر این شورا - فراهم‌کننده اصلی سوخت و تجهیزات هسته‌ای ایران است. مسیری که از شورای امنیت بگذرد، در بهترین حالت بسیار طولانی و غیرقابل اطمینان خواهد بود.

دیگر راه در پیش رو که بسیار مورد بحث قرار گرفته است، حمله نظامی است. حسن این راه‌حل این است که خواهد توانست هرگونه برنامه احتمالی ایران را دست‌کم برای چندسال به تأخیر اندازد، ولی ایرادهای این روش بسیار است. ما چه در حال حاضر و چه در آینده نمی‌توانیم با اطمینان از تمام محل‌هایی که ممکن است ایران در آنها در حال ساخت سلاح هسته‌ای باشد مطلع باشیم. پیداست که برای اطمینان از این مکان‌ها می‌باید در خاک این کشور حضور نظامی داشته باشیم، ولی همان‌طور که بسیاری از صاحب‌نظران و پژوهشگران سیاسی اشاره کرده‌اند، ایران کشوری است که سه‌برابر عراق وسعت دارد. می‌توان تقریباً مطمئن بود که در صورت حمله به ایران، این کشور از پیمان NPT خارج شده و بازرسان آژانس انرژی هسته‌ای ناچار به ترک این کشور شوند. همچنین ممکن است ایران به کمک توان علمی موجود و توان مالی قابل توجهی که در اختیار دارد، فعالیت برای ساخت سلاح هسته‌ای را به‌طور پنهانی انجام دهد و هرگونه تردیدی در ساخت سلاح‌های هسته‌ای را نیز فراموش کند. در این صورت باز هم در یک مقطع زمانی ناچار به حضور نظامی در خاک این کشور خواهیم شد. می‌توان کاملاً مطمئن بود که در صورت حمله نظامی، ایران تلافی خواهد کرد، اگرچه چگونگی آن غیرقابل پیش‌بینی است، ولی دست‌کم می‌توان گفت که ایران شروع به تشویق و تسلیح پارتیزان‌های شیعه‌عراقی خواهد کرد تا جنوب عراق نیز همانند مثلث سنی‌نشین مرکزی تبدیل به محل جنگ و مقاومت در برابر آمریکا شود. جلوگیری از این موضوع در طول مرز طولانی ایران و عراق باز هم نیاز به داشتن نیروی نظامی بیشتر در این محل خواهد داشت.

تصور دیگر کارهایی که ایران در خلیج فارس، افغانستان، فلسطین، میدان‌های نفتی خلیج فارس و دیگر جاها خواهد کرد، چندان دشوار نیست. ایران قادر به شکست ایالات متحده در یک رقابت نظامی نخواهد بود، ولی وسعت، ثروت نسبی، ظرفیت ایجاد نیروی نظامی در محل، تماس با دیگر سازمان‌ها و گروه‌های شیعه، خط ساحلی طولانی در خلیج فارس و جمعیت زیاد و میهن‌پرست این کشور راه‌های تلافی جویانه‌ای در اختیارش می‌گذارد که مهار آنها بدون حمله و اشغال نظامی ممکن نخواهد بود.

مردم ایران این روزها به‌طور قابل توجهی از آمریکا حمایت می‌کنند که بیشتر به دلیل واکنش منفی نسبت به حکومت موجود و تبلیغات ضدآمریکایی آن است. به عقیده من این حمایت با فروافتادن اولین





برگرفته شده است.

۵. "The United States is not a nuclear-armed state,"  
Reuters News, 20 January 2005.

۶- پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای، امضا شده به تاریخ یکم جولای ۱۹۶۸ و قابل اجرا از پنجم مارس ۱۹۷۰. نشانی

متن این پیمان: <http://fas.org/nuke/control/npt/text/npt۲.htm>

۷- اظهارات رسمی کمال خرازی - وزیر امور خارجه ایران - پیرامون حضور وی در مجمع جهانی اقتصاد در داوس سوئیس، Global Viewpoint، ۱۴ فوریه ۲۰۰۵.

۸- در دوم فوریه ۲۰۰۵ پرزیدنت بوش در سخنرانی اول دور دوم ریاست‌جمهوری‌اش گفت: "ما در حال همکاری با همپیمانان اروپایی خود هستیم تا این مسئله را برای رژیم ایران روشن کنیم که باید غنی‌سازی اورانیوم و بازیافت پلوتونیوم را متوقف ساخته و دست از حمایت تروریسم بردارد." تا آنجا که می‌دانم این اولین باری بود که ایالات متحده خواسته خود را بدین صورت بیان نمود.

سوتینتر:

دو جنگ علیه رژیم صدام - یعنی عملیات توفان صحرا در سال ۱۹۹۱ و اشغال عراق در ۲۰۰۳ - نیز حضور ما را در منطقه به شدت افزایش داده است. در کنار شکست طالبان در افغانستان، حضور نظامی و سیاسی امریکا در منطقه بیش از هر کشور دیگری است

بررسی برنامه هسته‌ای ایران معمولاً با این بحث شروع می‌شود که "کشوری با چنان منابع عظیم انرژی نفت و گاز، چه نیازی به تولید انرژی هسته‌ای دارد؟" ولی عوامل اقتصادی موجود، چنین قضاوتی را توجیه نمی‌کند. ایران در حال حاضر حدود پنجاه درصد از تولید نفت خود را به مصارف انرژی داخلی خود می‌رساند

ایران و ایالات متحده، هر دو از امضاکنندگان اولیه پیمان منع گسترش سلاح‌های هسته‌ای (NPT) هستند. همان‌طور که به خاطر دارید، این پیمان به‌طور داوطلبانه بین دولت‌های دارای سلاح‌های هسته‌ای و کشورهای فاقد آن امضا شد

به عقیده من، به‌طور خلاصه نتیجه واقع‌بینانه این مذاکرات باید ایجاد یک برنامه غنی‌سازی کنترل‌شده و همچنین همراهی سیاسی و اقتصادی ایران با غرب باشد

## چشم‌انداز خوانندگان

### اکثریت خاموش تحولات را پیگیری می‌کنند

من هم یکی از خیل اکثریت غیرسیاسی و خاموش خارج‌نشین ایرانم که دوست داشتن وطنم قسمت عمده‌ای از ایمانم را شکل می‌دهد. در اوایل عمر شصت و چندساله‌ام شاهد روزهای پرشکوه ملی شدن نفت بودم که یکپارچگی ملت و دولت در مبارزه سیاسی و اقتصادی را به چشم دیدم و با توضیحاتی که مادر و پدر غیرسیاسی‌ام می‌دادند، می‌فهمیدم که برای موفقیت حکومت ملی و مردمی، ملت از نثار جان و مال خود از جمله در روز سی‌ام تیر و شرکت اکثریت نزدیک به اتفاق مردم در خرید قرضه ملی دریغی ندارد.

موفقیت چشمگیر ملی شدن نفت که تحسین بین‌المللی را به دنبال داشت و به قیمت جان و مال مردم نازنین ما به دست آمده بود، چنان کوتاه بود که هنوز شاهد موفقیت را نچشیده، تلخی کودتای - به قول آقای مهندس میثمی "ارزان" - ۲۸ مرداد به ملت ما تحمیل شد و این تلخی و بغض در گلوی مردم ما سال‌ها تا زمان انقلاب سال ۵۷ باقی ماند.

در سال و ماه‌های قبل از انقلاب در ایران نبودم و شانس نداشتم که از نزدیک شاهد عظمت و اعجاب حماسه همفکری و اتحاد مردم در مبارزه با رژیم‌هایی که به آنها تحمیل شده بود، باشم ولی پدر و مادر غیرسیاسی‌ام تلفنی می‌گفتند که دوباره مردم ما در راه پیروزی انقلاب از جان و مال خود گذشته‌اند و می‌گذرند و این از خودگذشتگی و از جان گذشتن‌ها منجر به موفقیت چشمگیر انقلاب سال ۵۷ شد. شیرینی موفقیت این انقلاب نیز از همان اوایل با توطئه‌های مختلف، جنگ و سیل اخبار و شایعات ضدونقیض در رسانه‌های داخلی و خارجی به نقل قول‌های باورنکردنی و باورکردنی نتوانست دوام بیاورد و وحشت از دست رفتن آن هنوز هم وجود دارد.

در این سال‌ها با بی‌اعتباری اخبار و بی‌اعتمادی به منابع آن عطش روزافزون بیشتر و بهتر دانستن و اشتیاق دستیابی به منابع قابل اعتماد خبری وجود داشته و دارد. مجله شما "چشم‌انداز ایران" کوشش موفق‌تری در رفع این عطش و پاسخگویی به این اشتیاق در من و مایی است که اکثریت غیرسیاسی و خاموش خارج از کشور و چه بسا داخل کشور را تشکیل می‌دهیم. منابع خبری شما قابل اعتماد و حتی یادآوری خاطراتان توأم با امانت و صداقت و صمیمیت فوق‌العاده‌ای است که تحسین‌برانگیز است. انتخاب و ترجمه مطالب از منابع خارج با وسواس و دقتی صورت می‌گیرد تا من و ما با نقطه‌نظرهای مطرح روز جهان آشنایی پیدا کنیم.

گروه نویسندگان، خبرنگاران، میهمانان، مصاحبه‌شوندگان و کارشناسانی که با صمیمیت و صداقت در گردآوری مطالب "چشم‌انداز ایران" همکاری موثر و با ارزشی دارند دستچینی از شخصیت‌های

برجسته اخلاقی و ملی و مذهبی هستند که آشنایی با نظراتشان روشنگر بسیاری از مسائل پیچیده و مبتلابه اجتماع امروزی ماست.

در بیان کمی‌ها و کاستی‌ها و نابسامانی‌های مختلف امروز کشور چه در زمینه‌های سیاسی و اقتصادی و چه از نظر اجتماعی و اخلاقی و دینی "چشم‌انداز ایران" بدون پرده‌پوشی و اغماض عمل می‌کند با این تفاوت که این گروه مطالب نظیر "زنان خیابانی" و یا "مشکل اعتیاد" با دقتی موشکافانه و دلسوزانه و با ارائه طریق برای رفع آنها مطرح می‌شوند، درحالی که در نشریات مخالف این مطالب به‌عنوان حربه‌ای برای زیر سوال بردن کل حکومت فعلی و به‌طور سطحی و شیطنت‌آمیز به رشته تحریر درمی‌آیند.

مطالب فلسفی مجله شما همه خواندنی و آموزشی و قابل استفاده حتی برای خوانندگانی هستند که مثل من قدم‌های اول در آشنایی با فلاسفه و فلسفه‌های دینی و سیاسی و اجتماعی را با احتیاط برمی‌دارند و با بضاعت کم، توقع حداکثر استفاده را دارند.

### سعید مینو کده

پاسخ حجت‌الاسلام معاد یخوآه به نقد آقای مصطفی سلطانی

با سلام و سپاس و دست‌مریزاد و امید به‌روزی همگان

۱- به هر روی از مصطفی سلطانی که دست به قلم برده است و پیرامون گفت‌وگوی اینجانب - با مجله چشم‌انداز ایران شماره ۳۰ - اظهار نظر کرده است \* سپاسگزارم و آن را به فال نیک می‌گیرم؛ رویکردی مثبت به گفت‌وگو که به آن سخت نیازمندیم، در هر صورت امیدوارکننده است.

۲- بخشی از مطالب را نادرست می‌پندارم که اگر بخواهیم روشن شود، گفت‌وگویی با حضور چندتن از دوستانی که در آن جلسه - در خیابان امیریه - بوده‌اند، سودمند است:

متأسفانه نام مصطفی سلطانی - از آن جمع - برایم آشنا نیست. نام‌های آشناتر برایم، ناصر حاج‌قوامی، عباس خواجه‌جوی و عبدالعلی حسینیون است که اگر فراهم آمدن همه امکان‌پذیر نباشد، همین بسنده است که حاج‌قوامی حضور داشته باشند.

۳- آیا اگر بپذیریم که آن جمع در پی فردی بوده‌اند که صددرصد دیدگاه مجاهدین را - بی‌فرونی و کاستی - قبول داشته باشد، مشورت با زنده‌یاد مهندس بازرگان چرا؟ مگر نه که تفاوت دیدگاه او با آنچه سلطانی آورده است، روشن بود؟ بگذریم که اگر گذشته را نیک به یاد بیاوریم، روشن است که پیش از اعدام ناصر صادق، هنوز آثاری از مجاهدین منتشر نشده بود؛ آثاری که مصطفی سلطانی به محتوای آن استناد کرده است!

نمی‌خواهم با بررسی جزئیات، این یادداشت را طولانی کنم. به همین اشاره بسنده می‌کنم که مراسمی که در آن حضور داشتم، جز یادبودی در مسجد هدایت و حضوری در منزل مرحوم حاج احمدصادق خیاط نبود. اینک به یاد نمی‌آورم که در این زمینه با محمود میرمالک گفت‌وگویی داشته‌ام.

...

سلطانی عزیز! که متأسفانه شما را به خاطر نمی‌آورم و امیدوارم روزی دیدار و گفت‌وگویی را توفیق یابم، آن روز که حرکت مجاهدین با نخستین ضربه به آن سازمان و اعدام سران موجی پدید آورد، زمینه‌ای برای چنین پرسش و پاسخ‌هایی نبود...

۴- حرف آخر این که اگر کسی در آن روز به شما و جمعی که اینک مطرح است می‌گفت: ما با همه دیدگاه‌های مجاهدین صددرصد موافق هستیم، بی‌درنگ باید از او جدا می‌شدید. چرا که:

۴-۱- مجاهدین هم نه در آن روز و نه هیچ روزی پس از آن تا امروز دارای یک دیدگاه منسجم و تعریف‌شده نبودند و درون آنان چند گرایش و دیدگاه بوده است و هست و خواهد بود!

۴-۲- منظور از "ما" چه بود؟ آیا افرادی چون این طلبه، "ما" شده بودند؟ "ما"یی که دارای دیدگاه منسجم و تعریف‌شده‌ای باشد و در انطباق صددرصد با دیدگاه جمعی دیگر!

۴-۳- حتی دوتن را نمی‌توان یافت که در دیدگاه اختلافی نداشته باشند؛ چه رسد به یک جمع و خنده‌دارتر دو جمع...

با این همه، باز هم سپاسگزارم که به گفت‌وگو رویکردی مثبت دارید و امیدوارم که همگی بکوشیم تا گفت‌وگو را جایگزین هیاهو کنیم و در نخستین گام هم چنین گردو خاک نکنیم!

۵- پس از حرف آخر، چون از زنده‌یاد مهندس بازرگان یادی شد، فرصت را برای ابراز تأسف از حرمت‌شکنی‌هایی نسبت به او، مغتنم می‌شمارم، این نه به مفهوم داوری در زمینه مواضع و کارنامه آن عزیز سفرکرده در تعامل با انقلاب اسلامی و بویژه رهبر انقلاب و بینانگذار جمهوری اسلامی ایران قدس سره است که در این تنگنا نمی‌گنجد.

آنچه را می‌توانم یادآور شوم، جز این نیست که: اگر گذشته خود را به گفتمانی سالم و انتقادی بسپاریم، حداقل این قلم‌دار به خودش انتقاد دارد که گاه به سبب تعصب، حرمت‌ها را چنان که می‌بایست پاس نداشته است. امیدوارم در فرصتی مناسب، این نکته را توضیح بدهم، بگذریم که هرگز اعلام مبارزه و مناظره نسبت به کتاب راه‌طی شده نداشته‌ام. تنها در میزگردی - که با حضور فزون از ده‌تن دراز شده بود! - تولد کتاب راه‌انیا و راه‌بشر را از دل راه‌طی شده یادآور شدم؛ تا نگاه حاضران را به نقطه اشتراکی میان دو فرهنگ که در تقابل با یکدیگرند معطوف کنم.

\* نقد آقای مصطفی سلطانی به گفت‌وگوی آقای معادیخواه، شماره ۳۱ چشم‌انداز ایران.

**عبدالمجید معادیخواه - بهار ۱۳۸۴**

## سرگردانی در مباحث کهنه چه سودی دارد؟

نقدی بر گفت‌وگوی دکتر محمد محمدی گرگانی

... برخلاف شیوه رایج ایرانیان، حقیقت را بدون تعارف و تکلف به نظر مبارکتان می‌رسانم. سرتاسر گفت‌وگوی ۲۳ صفحه‌ای شما [شماره ۳۱] سرشار از یک مشت اطلاعات و مطالب "بیات" شده پیش پا افتاده، تکراری و خسته‌کننده بود که نه تنها بر معلومات خواننده نمی‌افزود بلکه هیچ‌گونه ابهامی را رفع نمی‌کرد.

... به نظر من زمان بازگویی این‌گونه خاطره‌ها و بازنویسی اینچینی تاریخ شفاهی سپری شده و روزگار افول آرمان‌های نوستالژیک فرارسیده است. جا دارد اینک بر قامت اندیشه اربابان خرد و حاملان تجربه جامه نوتری بپوشانیم و با سعی در گشودن کلاف‌های درهم‌تنیده مسائل امروز جامعه، اولویت‌ها را ملاک کار فرهنگی و اندیشه‌ورزی قرار دهیم. آیا به نظر شما طرح پیچیدگی‌ها و رازگشایی از شگفتی‌های جهان امروز اولی‌تر است یا نبش‌قبر وقایعی که در گورستان خاطره‌ها آرام و بی‌آزار خفته‌اند؟ به گمان من امروزه، آرواره‌های مردم از نشخوار حوادث بلعیده‌شده گذشته، سخت خسته و دل‌زده است. جا دارد تا از کسانی که عشق آرمان‌های انسانی در دل، مهر مردمان ساده و سالم در سینه و شور تحول و اصلاح جامعه را در سر دارند، بخواهیم که دست به کاری زنند که غصه‌ها، اگر نه سر آید، دست کم از در به در رود.

... مصاحبه شونده عزیز دائماً تلاش دارد تا به هر نحو ممکن خواننده را قانع نماید که در ایام محبس به روحانیت بخصوص به هم‌بند گرامی‌اش آیت‌الله طالقانی وصل بوده است و قطعاً هم چنین بوده، در اینجا سوال من این است که این رویداد و اصولاً دست‌وپازدن در این ورطه، امروزه چه تاجی بر سر ملت ما می‌گذارد؟

... ایشان ضمن بیان هدایت‌گری‌های خود، نوریسیدگان منافق را نیز که اهداف پاک بنیانگذاران سازمان را مصادره کرده‌اند مورد سرزنش قرار می‌دهند و افسوس می‌خورند که چگونه میراث و مرده ریگ گرانقدر اسلاف شریف و مخلص را اخلاف ناخلف به یغما بردند.

... ضمن احترام به ساحت انسانی فرهیخته که سال‌های بسیاری از عمر و جوانی خود را در بندهای سیاه استبداد گذرانده و طعم تلخ مبارزه با هیولای استکبار را بارها چشیده است، نباید از این نکته غافل ماند که تکرار مقولاتی از این دست امروزه پس از گذشت بیست و چندسال از آن تاریخ چه بیهوده و عبث می‌نماید و سرگردانی در چنبره چنین مباحث کهنه و نخ‌نما شده چه ناامیدکننده و ناگوار می‌باشد...

**حبیب نورمفیدی**

نتایج یک نظرسنجی خودجوش

از تعدادی از خوانندگان نشریه چشم‌انداز ایران در مسجد سلیمان در مورد مطالب نشریه نظرسنجی انجام شده که آمار آن به این صورت بوده است.

- ۱- "سی خرداد ۶۰" همچنان بیشترین خواننده را دارد (از ۶۰ نفر ۵۱ نفر).
- ۲- گفت‌وگو با افراد سرشناس مثل مهندس سبحانی، دکتریزدی، دکتر پیمان، دکتر حجابیان و... در رتبه دوم قرار دارد (از ۶۰ نفر ۴۹ نفر).
- ۳- معرفی کتاب از خانم پروین امامی - که جدیداً در نشریه درج می‌شود - رتبه سوم را دارد (از ۶۰ نفر ۴۵ نفر).

- ۴- موضوعات مربوط به "طرح خاورمیانه بزرگ" در رتبه چهارم قرار دارد (از ۶۰ نفر ۳۹ نفر).
  - ۵- مسائل مربوط به نفت، نفت و اقتصاد ایران و چشم‌انداز خوانندگان در رتبه‌های بعدی قرار دارند. در ضمن بخش مطبوعات خارجی کمترین طرفدار را داشته است.
- و اما انتقاداتی که به مجله وارد دانسته‌اند:

- ۱- جای خالی گفت‌وگو با افراد دارای دیدگاه‌های چپ مانند محمدعلی عمویی، بابک احمدی، انور خامه‌ای، مازیار بهروز، احمد اسکویی، راضیه ابراهیم‌زاده، خانم اسکویی و...
  - ۲- کمبود مطالب در مورد مکتب فرانکفورت، هابرماس، آنتونی گیدنز، رامین جهانگل و...
- سخنی هم با خانم پروین امامی: خواهر گرامی از این که معرفی کتاب را به طرز زیبا و با مفهومی منطقی دنبال می‌کنید جای تشکر و قدردانی دارد. همان‌طور که اشاره کردم در نظرسنجی، مطالب شما در رتبه سوم قرار دارد. در معرفی کتاب مصطفی شاعیان مطالبی از خود کتاب نقل کرده‌اید اما اشاره‌ای به صفحه کتاب نشده است و لازم است این نقص برطرف شود. در ضمن اینجانب و تعدادی از دوستان از شما خواهش می‌کنیم که به معرفی کتاب غم‌انگیز "خاطرات یک زن توده‌ای" پردازید، با توجه به این که این امکان برای شما هست که با نویسنده کتاب (خانم ابراهیم‌زاده) نیز گفت‌وگویی داشته باشید. همچنین معرفی کتاب‌های "شورشیان آرمان‌خواه" از مازیار بهروز و "ما هم در این خانه حقی داریم" از خانم نجمی علوی جالب خواهد بود.

### حسین احمدی

#### طرح امانی - رایگان، طرحی موفق

از گوشه کویر دشتستان سلام گرم و خالصانه خود و همفکرانم را به همه دست‌اندرکاران نشریه تقدیم می‌کنم. سپاسگزاری می‌کنم از طرح ایثارگرانه شما با عنوان "مشترکین امانی - رایگان" که من هم مدت یک‌سال افتخار عضویت در آن را داشته‌ام و امیدوارم این طرح تا زمانی که امثال من بتوانیم خود را در جرگه همیاری قرار دهیم، تعطیل نگردد. همان‌گونه که از مشترکین این طرح درخواست کرده بودید، روش من این بوده که نشریه را پس از خواندن در اختیار دوستان همفکر خود قرار داده‌ام

و به طور امانی چند روز پیش آنها مانده است و نتیجه این شده که چندین نفر از دوستانم اینک مشترک نشریه شده‌اند و بعضی از آنها هم از دکه‌های مطبوعاتی می‌خرند و البته کسانی هم هستند که هنوز نشریه را از من به امانت می‌گیرند و مطالعه می‌کنند. حتی از مسئول کتابخانه شهر تقاضا کرده‌ام که درخواست کند تا از طریق اداره ارشاد مثل دیگر نشریات برای آنها فرستاده شود.

پیشنهاد می‌کنم در صورت امکان مواضع فکری سازمان مجاهدین خلق را به طور ریشه‌ای و عمیق و همه‌جانبه تحلیل و موشکافی نمایید. در همین راستا ضروری است که نقد منصفانه کتاب‌های سازمان از جمله راه‌انیا - راه‌بشر، تبیین جهان و بیانیه تغییر ایدئولوژی صورت گیرد.

## شکرالله ر- از شهرستان آب‌پخش

راهبرد امام علی در برخورد با خوارج؛ گفتمان به جای اسلحه

چرا وقتی دست‌ها رو می‌شود و تست‌ها از بام می‌افتند، تقصیر را به گردن دیگران می‌اندازیم؟ آیا همان کاری که امام علی (ع) با خوارج کرد، ما نیز همان برخورد را با مخالفان داشتیم؟ اشاره می‌کنم به بسیاری از مصاحبه‌های مجله چشم‌انداز ایران در مورد ۳۰ خرداد ۶۰. به عنوان مثال شماره ۱۹ "گزیده‌ای از خاطرات آیت‌الله یزدی" و مقاله آقای تاج‌زاده در شماره ۲۹.

طبری و ابن‌اثیر می‌نویسند: روزی علی (ع) سخن می‌کرد که ناگاه از اطراف مسجد صدای تحکیم (گفتن لا حکم الا لله، شعار مشهور خوارج) بلند شد. علی هم گفت: "الله اکبر کلمه حق یراد بها الباطل" (این کلام مولا معروف و مثل شده) یعنی شعار حق است ولی به نفع باطل (ضد حقیقت، یعنی معاویه و اشراف) تمام می‌شود. اگر آنها خاموش شوند ما غمخوار آنها خواهیم بود. اگر بحث کنند با آنها بحث خواهیم کرد و اگر جنگ کنند با آنها نبرد خواهیم کرد....

باز روزی علی مردم را موعظه می‌کرد. به حدی گرم و گیرا سخن گفت که یکی از خوارج که در عین کرامت و بغض نسبت به امام دچار شگفتی شده بود فریاد زد: "خدایش بکشد، وه که این کافر چه دانشمند است" این جسارت به یاران علی گران آمد، خواستند او را بکشند، علی منعشان کرد و گفت: به من ناسزا گفت نه به شما! یا باید او را فحش داد و یا بخشید و من او را بخشودم. باز یک بار دیگر علی در میان مردم خطبه نمود. یکی از گوشه مسجد گفت: لا حکم الا لله "حاکمیت خاص خداست" دیگری نیز برخاست و چنان گفت، آنگاه تنی چند پی‌پی همان شعار را به زبان آوردند علی هم می‌گفت: الله اکبر... یاران علی که تاب تحمل تفرعن و تعبیرات نیشدار و سخنان توهین‌آمیز ظاهرینان خشکه مقدس را نداشتند از علی خواستند که برای سرکوبی ایشان قاطعانه اقدام کند. امام علی از آزادی سیاسی و تسامح معنوی دفاع جانانه کرد و گفت: "مادامی که به ما کاری ندارند با آنها کار نداریم و حقوق آنها را از بیت‌المال پرداخت می‌کنیم، به مسجد‌های خدا هم راهشان می‌دهیم که در آنجا ذکر خدا کنند و اگر دست به کشتار و تباهی بزنند، لاعلاج با آنها نبرد خواهیم کرد.



... جمعاً شصت و هشت هزار و دویست مرد جنگی تجهیز شدند و راه شام را پیش گرفتند. علی شنید که مردم می گویند: اگر علی اول سوی حروریه (خوارج) لشکر بکشند و ما را به جنگ آنها سوق دهد بهتر خواهد بود که اول کار آنها را پایان دهیم و بعد به جنگ منحرفان و رواداران حرام پردازیم. علی میان آنها به سخن ایستاد و حمد خدا گفت و ثنای او کرد و گفت: هر چه گفته بودید به گوشم رسید ولی به نظر ما جنگ با دیگران که غیر از خوارج باشند بهتر است. گفت و گوی اینان (خوارج) را بگذارید و به سوی جمعی روید که با شما می جنگند که ملوک جبار شوند و بندگان خدا، بندگان خویش کنند. آنها (اتباع علی) از هر سو بانگ زدند که ای امیرالمومنین هر جا که می خواهی و دوست داری برو و ما را ببر... (طبری، ص ۲۶۰۶ و ابن اثیر، ص ۱۴۰-۱۳۹).

علی خوارج را رها کرد و سپاه به حرکت خود برای سرکوبی "فرقه اشراف اموی" ادامه می داد که ناگاه خبر آوردند خوارج در اطراف لشکرگاه خویش تاخت و تاز می کنند و مردم را به تهدید و اکراه به لعن علی وادار می نمایند و هر کس را اگر با عقیده آنها موافق نباشد و علی را لعنت نکند خون می ریزند، حتی از کشتن زنان و کودکان هم دریغ نمی کنند.

سپاه از پیشروی باز ایستاد و علی حارث بن مره عبدی را به رسالت پیش آنها فرستاد که برود و آگاه شود و ببیند چه کرده و چه می کنند و همه چیز را برای وی بنویسد و چیزی پنهان ندارد، حارث برفت تا به نهروان رسید که از آنها پرسش کند، اما قوم (خوارج) خویش را ریختند! امیرمومنان و یارانش خبر یافتند و یاران پیش او رفتند و گفتند: برای چه اینها را پشت سر بگذاریم که بر خانواده ها و اموال ما مسلط شوند؟ ما را سوی آنها ببر و چون از کار آنها فراغت یافتیم، سوی دشمنان شام می رویم. (طبری، ص ۲۶۰۶ و ابن اثیر، ص ۱۴۳-۱۴۲).

علی ناگزیر رو به نهروان راند و چون به آنها رسیده پیغام داد کشتندگان برادران ما را تحویل دهید تا به قصاص آنها را بکشیم، آنگاه من شما را به حال خود وامی گذارم و آزاد می گذارم تا به جنگ اهل مغرب بروم شاید خداوند قلب شما را پاک کند و شما را به سوی خیر و سلامت برگرداند و کار شما را اصلاح کند. آنها گفتند: ما همه قاتل آنها هستیم و همگی خون آنها و شما را حلال می دانیم. (طبری، ص ۲۶۰۷ و ابن اثیر، ص ۱۴۴ و ۱۴۳).

با این همه علی برای سرکوبی تجاوز مسلحانه "نهروان" به جهاد مسلحانه نپرداخت، بلکه به جهاد اعتقادی - سیاسی مبادرت جست تا هر چه ممکن است از نیروی برادران ستمگر (به تعبیر خود علی) بکاهد و بر نیروی خویش بیفزاید و حجت را بر متجاوزان تمام کند. به این منظور توسط یکی از یهودیان سیاه بوم پیغام داد "نماینده ای تعیین کند تا در چگونگی علت قیامشان مناقشه و مذاکره نماید و دلالتشان را در این خصوص ارائه دهند، اگر او خطا کرد و پیمان بیعت (رویه متقن زمامدار اسلامی) را

نقض کرد، توبه کند و به عدالت باز آید، هرگاه دلایلی علیه آنها اقامه گشت که ملزم به توبه می شدند به توبه و تجدید وفاداری مبادرت ورزند.

... گروه گروه متفرق شدند و راه کوفه را گرفتند و در شهر کوفه اقامت نمودند. عده‌ای نیز به علی پیوستند.

بدین طریق اکثریت ۱۲ هزار نفری که از علی جدا شده بودند از میدان جنگ کناره گرفتند و بیشترشان حقانیت موضع علی را تأیید کردند و فقط دوهزار و هشتصد تن که در عصیان خود پابرجا بودند با شعار "الرواح، الرواح الی الجنه" "به پیش، به پیش به سوی بهشت" به طرف سپاه علی هجوم بردند. یاران علی بدو گفتند: تیر می اندازند. علی گفت: دست‌نگه دارید، و این سخن را سه بار گفتند که "تیر می اندازند" و علی می گفت: "دست‌نگه دارید" تا مردی را که کشته و آغشته خون بود بیاوردند و علی گفت: "الله اکبر" اکنون جنگ با آنها رواست. علی دستور داد هر یک از آنها را که رمقی در بدن داشت به قبیله‌اش بسپارند و هر چه در اردوگاه از اسلحه و مرکب آنها بود به غنیمت گرفت و آنها را میان اصحاب و یاران خود تقسیم کرد و چیزهای دیگر را فرمود که به ورثه آنها تسلیم نمایند.

و نیز می نویسند "کسانی را که رمقی داشتند جست‌وجو کردند و چهارصد کس را یافتند. علی گفت تا آنها را به عشیره‌هایشان دادند و گفت: بپریدشان و علاجشان کنید. (طبری، ص ۲۶۱۴)

پس از خاتمه جنگ نهران، یاران علی وی را گفتند: "آیا خوارج کافرند؟" امام فرمود: "نه." گفتند: "آیا مشرک‌اند؟" امام فرمودند: "نه." گفتند: "پس منافق‌اند؟"

- امام فرمود: "نه، برادران مایند که بر ما ستم کرده‌اند" آن‌گاه به یاران خود چنین وصیت کرد: "لا تقاتلوا الخوارج بعدی، فلیس من طلب الحق فاخطاه، کمن طلب الباطل فادرکه."

یعنی پس از من با خوارج کارزار نکنید و آنها را نکشید زیرا کسانی که طالب حقیقت هستند ولی به اشتباه رفته‌اند و راهشان را عوضی گرفته‌اند، مانند کسانی نیستند که در پی باطل (ضد حقیقت) رفته‌اند و به آن دست یافته‌اند. (نهج البلاغه، خطبه ۶۱)

**م. برازنده - آبادان**

### **عقب‌ماندگی مدرن**

آقای حمید ابروزن مقاله کوتاهی با عنوان "عقب‌ماندگی مدرن" به دفتر نشریه ارسال کرده است. ایشان در جایی از این مقاله اشاره می‌کند: ... به نظر می‌رسد تاریخ یک بار دیگر به عقب برگشته و این بار به جای مظفرالدین شاه، جوان ایرانی است که در غرب است و به جای وام‌گرفتن از دول روسیه و انگلیس، رایانه‌های این کشور زمینه حضور جوان ایرانی را در کشورشان فراهم ساخته و به جای نشان بازوبند پادشاه انگلستان، بورسیه تحصیلی است که بر بازوی جوان باهوش ایرانی نقش بسته است.

درست است که مظفرالدین شاه با امضای فرمان مشروطیت تقریباً نام خوشی از خود به جای نهاد، ولی  
نسل‌ها و جوان‌های بعد از ما، از ما جوانان به نیکی یاد خواهند کرد؟

## فرا دیپلماسی صلح در برابر دیپلماسی جنگ

پیشرفته‌ترین ترفند در مبانی فرهنگ سلطه در بعد از ظهر یکی از روزهای معتدل در کهن‌ترین و نام‌آورترین ناحیه کره زمین به وقوع پیوست. اسرائیلی‌ها در محرمانه‌ترین رایزنی‌ها تصمیم به گسترش اراضی در اختیار خود گرفتند و پس از هماهنگی با قدرتمندانی چون دولت‌های انگلیس، فرانسه و آمریکا برنامه‌ریزی‌های لازم برای انجام این مهم را به انجام رسانیدند. طی یک سری عملیات دقیق استراتژیک نظامی، یورش برق‌آسا به مجموعه کشورهای عربی انجام شد. ابتدا آشیانه‌های هواپیما و فرودگاه‌های مصر، سوریه، اردن، لبنان و... بمباران و توان دفاع هوایی آنان درهم کوبیده شد. سپس نیروهای مهندسی توپخانه زرهی وارد عملیات شدند و آنگاه نیروهای زرهی و بعد پیاده نظام، قسمت‌های وسیعی از سرزمین‌های آن‌سوی مرزهای قبلی اسرائیل را درنوردیده و به اشغال خود درآوردند. در نخستین ساعات صبح روز پنجم ژوئن ۱۹۶۷، مصر نیروی هوایی نداشت. لیبی و سوریه بیش از ۵۰٪ توان دفاعی خود را از دست داده بودند و دیگر اعراب بیش از ۳۰٪ قوه دفاع هوایی‌شان نابود شده بود. واحدهای توپخانه و زرهی اسرائیل طی ۶ روز مقدمات پیروزی‌های بزرگی را برای پیاده‌نظام اسرائیل فراهم کردند. بعد از این عملیات گسترده که از نظر کارشناسان نظامی در حد یک شاهکار محسوب می‌شود، دولت اسرائیل به تدریج خود را برای نشستن بر سر میز مذاکره آماده کرد تا در شرایط جدید بر سر آنچه به دست آورده بود، به معامله بنشیند. این یک روند و یا بهتر بگوییم یک ترفند بسیار زیرکانه بود که بعدها اسرائیل تئوری آن را به صورت رسمی ارائه داد که "ابتدا باید با زور و جنگ سرزمین‌های بسیاری به دست آورد و در موقعیت خوب قرار گرفت و سپس بر سر میز مذاکره و مصالحه نشست و با چانه‌زنی به بازپس دادن قسمتی از آنچه به دست آمده است تن در داد، این رمز موفقیت است."

این روش هنوز هم چه در دنیای سیاست و چه در عرصه نظامی‌گری کارآمد و راهگشاست. بسیاری از احزاب و گروه‌ها و تشکل‌های سیاسی ابتدا تمام توان دیپلماتیک و نظامی خود را برای به‌چنگ آوردن صندلی حکومت به کار می‌بندند و در این راستا با گروه‌های دیگر همراهی می‌کنند، ولی پس از به دست آوردن جایگاه حکومتی و تثبیت موقعیت، مرحله به مرحله به پس‌زنی و حذف دیگر نیروها می‌پردازند. پس از قلع و قمع و حذف وسیع، این تئوری را ارائه می‌دهند که فصل خشونت و درگیری پایان یافته و وقت گفت‌وگو و مذاکره و دادوستد سیاسی است. این درحالی است که "کل مورد نظر" در واقع از چنگ مدعیان دیگر از دست رفته است و آنان فقط می‌توانند هر از گاهی نظری و یا پیشنهادی بدهند و تنها این "جزء" سهم آنان بوده است.

قدرت‌مداران غرب و بویژه آمریکا از این سیاست کهن به بهترین وجه ممکن بهره‌جسته‌اند. دور اول ریاست جمهوری جورج دبلیو بوش، دوره جنگ و سرکوب و ارباب و فتح سرزمین‌های تازه و تکمیل

فتوحات بیل کلینتون و عمل به تئوری‌های ویلسونی و دوره دوم که دوره دیپلماسی گفتمان و صلح و مذاکره‌اش نام نهاده‌اند تا آن "کل" به‌دست آمده را حفظ کنند و برای "جزء"‌های تحت ستم فراگفتمان صلح را مطرح کنند. در حوزه خاورمیانه عراق و افغانستان، در حوزه افریقا، سودان، چاد و لیبی، در آسیای میانه آذربایجان، اوکراین، گرجستان، قفقاز و چین، در اروپای شرقی صربستان و مونته‌نگرو، چک و بوسنی و... پس از پیروزی‌های سیاسی - نظامی اکنون صحبت از گفتمان و انتخاب آزاد و مصالحه می‌کند.

هنری کی سینجر سیاست‌پرداز معاصر و مدعی امریکا می‌گوید "آرمان‌های امریکا بایستی با صبر و شکیبایی از طریق انباشتن موفقیت‌ها بر روی یکدیگر محقق شوند. پس از پایان جنگ سرد نگرش‌های حاکمیت بر نظم در حال ظهور جهانی حالتی انتزاعی‌تر دارند، به عبارت ساده‌تر رابطه میان امید و امکان بر حدس و گمان استوار است."

این نحوه تفکر در به کرسی‌نشاندن ایده‌ها و کسب قدرت و ایجاد سلطه تازگی ندارند. در دوران اقتدار کمونیزم و جنگ سرد، روس‌ها نیز همین گونه تئوری‌ها را داشتند "به‌دست بیاور و حفظ کن، بعد بر سر قسمتی از آنچه که یافته‌ای مصالحه کن."

اگرچه می‌گویند بشر از تاریخ درس نمی‌گیرد، اما در این مورد، همیشه بشر سلطه‌طلب - چه در قالب نظام‌های حاکمه و چه در قالب مجموعه حکام سلطه‌طلب - این درس تاریخی را به‌خوبی آموخته است. با چنین پیشینه‌ای درمی‌یابیم که چرا کالین‌پاول با آن روحیه اعتدال‌طلب، وزیر امور خارجه دوران جنگ و خشونت و اشغال می‌شود و حال آن‌که کوندالیزا رایس جنگ‌طلب و تندرو در مقابل جهان سوم، در دوره دوم وزیر امور خارجه مصالحه‌جوی امریکا می‌شود و طرفدار فرادپلماسی صلح امریکایی...

منابع مورد استفاده:

- جنگ شش‌روزه اعراب و اسرائیل، غلامرضا نجاتی.
- معرفی آسیای میانه، انتشارات وزارت امور خارجه.
- دیپلماسی، هنری کی سینجر، ترجمه سلطانی - امینی.
- مقالات سیاسی روزنامه ایران.

**حمیدرضا جمالی نیکو**

**چشم‌انداز ایران**

**در آینه خوانندگان**

دوازدهمین نمایشگاه بین‌المللی مطبوعات که در اردیبهشت ماه برگزار شد، فرصتی بود تا غرفه کوچک ما پذیرای دوستان بزرگوار خود باشد و با خوانندگان چشم‌انداز ایران برخورد مستقیم داشته

باشد تا خود را در آینه آنها باز یابد. در طول این مدت افراد بی‌شماری دفتر یادبود ما را نگارش و امضا نمودند. علی‌رغم آن که از بازدیدکنندگان خواسته بودیم انتقادهای خود را بنویسند، به تعریف و تمجید پرداختند. ۹۰٪ بازدیدکنندگان خواهان ادامه ریشه‌یابی ۳۰ خرداد ۶۰ بودند، چهارنفر از اساتید اقتصاد دانشگاه از بحث‌های نفت که در نشریه مطرح شده است استقبال کردند و مطالعه آن را به دانشجویان خود تأکید نمودند. طرح امانی - رایگان مورد استقبال قرار گرفت و اظهار امیدواری شده بود که نشریات دیگر نیز این روند را ادامه دهند:

### **پیشنادهای بازدیدکنندگان:**

به مقالات تاریخی که مربوط به نقاط مبهم و سایه‌روشن‌های تاریخ ایران است، به مطالب روشنفکری دینی ایران، تحلیل‌های فلسفی نظیر تحلیل‌های دکتر خالقی، کالبدشکافی مسائل اجتماعی روز، به نسل جوان و ایده‌های جدید بیشتر پردازید، در ریشه‌یابی دهه ۶۰ نظر طرف مقابل را نیز بیاورید، نظیر ۳۰ خرداد ۶۰ به ریشه‌یابی ترور دکتر سامی و ریشه‌یابی دهه ۴۰ و ۵۰ پردازید، درباره روشنگرانی همچون بنیانگذاران سازمان و دکتر شریعتی مطالب بیشتری بنویسید، از امیرانتظام یاد کنید، درباره طرح مشکلات و مسائل کارگری کم‌لطفی کرده‌اید، در کنار محتوای مطالب، گزارش‌های خبری حرفه‌ای نیز بیاورید، در انتخاب تیترو عناوین دقت کنید تا مطالب جذاب‌تر شود، سعی کنید نشریه سیاسی - راهبردی خود را مذهبی هم کنید تا فراگیرتر شود، پا را از گلیمتان درازتر کنید و محافظه‌کاری را کنار بگذارید، آرامش و پیگیری خود را حفظ کنید، روحیه انقلابی‌تان تندتر شود و تدوین و نشر ویژه‌نامه‌ها را که خود بزرگ‌ترین حرکت سیاسی است، ادامه دهید.

### **ویژگی نشریه از نگاه برخی از بازدیدکنندگان:**

نشریه چشم‌انداز ایران؛ چشم‌انداز ملت ایران، صدای حق‌طلبانه ملت ایران، نقبی است به گذشته و چلچراغی است به سوی آینده، گشایشگر افق‌های دوردست برای اذهان کنکاش‌گر، راه درست فکر کردن را نشان می‌دهد و از افراط و تفریط پرهیز می‌دهد، در شرایط یأس امیدوار می‌سازد، منابع راهبردی جهت استفاده از طیف اندیشمند و بخصوص دانشجویان در مقطع دکترای علوم سیاسی است، راهنمایی دلسوز و خیرخواه برای نسل جوان است که راه را از بیراهه مشخص می‌سازد.

\*\*\*

از تمامی بازدیدکنندگان نشریه و دوستان عزیز که ما را در طول برگزاری نمایشگاه همراهی نمودند تشکر و قدردانی می‌کنیم.

**معصومه قشقایی**